شیطان در کمینگاه

تالیف:نعمت الله صالحی حاجی آبادی

تهیه کننده: سایت قیامت

منتشر کننده:sheytan-parasti.persianblog.ir

این مقاله شامل:

مقدمه

شیطان

اطرافیان شیطان

اعمال شیطان

شیطان و پیامبران

مقدمه

پس از آن که کتاب «شاهدان صادق» را نوشتم و نسخه خطی‌آن را بـه دوسـتـان و آشنایان و فضلا دادم که مطالعه کنند، آنان نظر دادند کـه‌اگـر کـتـابی نوشته شود که جنبه داستانی آن بیش‌تر باشد، برای خـوانـندگان‌جذاب‌تر خواهد بود. بنده با تاءملی که داشتم دریافتم که این پیشنهاددرست است. مخصوصا زمانی که هشت سال جنگ را پشت سـرگـذاشته‌ایم. ویرانی و کشت و کشتار، بوی خون و باروت، مجروح ومـعـلـول و شـهـیـد هـمـه جا را فرا گرفته است. در زمانی که افکار خـسـتـه،بـدن‌ها کوفته، چشم‌ها در اثر اندوه جبهه و انتظار فرزندان و بـسـتـگان کم‌رونق شده، گوش‌ها در اثر شنیدن صدای توپ و تانک و گلوله و خمپاره‌و انفجار بمب و موشک و راکت، در وقت و بی‌وقت، در سر شب ونیمه‌های آن، در اول صبح و موقع سحر، در شب عید، در ماه مبارک‌رمضان، در شهر و روستا، پر از صداهای وحشت‌ناک شده.

زمـانـی کـه خـانـه‌هـای مـحـرومان، مغازه‌ها و بازار، مؤسسه و تجارت خـانه،بهداری و بیمارستان، دبستان و دانشگاه، تلمبه خانه و راه آهن و ویران وبه آتش کشیده شده.

در زمـانـی که به فرموده امام امت، خمینی کبیر و رهبر بزرگ انقلاب، ایـن‌سـلالـه نبوت: شیطان بزرگ آمریکا، شرق و غرب، شیاطین بزرگ وکـوچـک، هـم پـیـمانان آنان، سردم داران شرک و کفر، سران مرتجع مـنـطقه،منافقان کور دل و از خدا بی‌خبر، همه علیه اسلام و مسلمین کـمـر بسته ودشمنان دیروز، دوستان و متحدان امروز شده‌اند، در یک چـنین‌روزگاری به کفر افتادم کتابی را بنویسم که هم جنبه داستانی داشـتـه و هم‌سازنده باشد. این بود که «موضوع شیطان‌شناسی» را بـرگـزیـدم. بـه‌عـقـیـده مـن ایـمان دو جزء دارد. یکی خداشناسی و دیگری‌شیطان‌شناسی، اگر بخواهیم به درستی خداشناس و یکتاپرست باشیم‌چاره‌ای نیست جز شناخت ضد خدا.

روایتـی کـه فـرمود: «تعرف الاشیاء باضدادها» بدین معنا است که هـرچـیـزی را بـایـد بـا ضـد آن شـناخت، یعنی تا ضد نباشد چیزی به خـوبی‌شناخته نمی‌شود، مانند شب که ضد روز، ظلمت ضد روشنایی، فـقـر وگـرسـنـگی و بی‌چیزی ضد غنا و سیری و ثروت، مریضی ضد سـلامـت،نـاامـنی و هرج و مرج ضد امنیت، سرما ضد گرما، جهالت و نـادانـی ضـدعلم و دانایی، بی‌عقلی ضد عقل است: که اگر این اضداد نباشند ارزش‌روز، روشنایی، ثروت، سلامت، علم و عقل درست به دست نمی‌آید.

از هـمـیـن رو خـداشـنـاسـی انـسـان، کـامـل نمی‌شود مرگ این که انسان،شیطان شناس هم باشد. هر چه انسان شیطان‌شناسی‌اش بیشتر بـاشـد،مـکـر و خـدعـه‌هـای شـیطان، قسم دروغ خوردن، وسوسه‌ها، فـتنه‌ها،حیله‌ها، وعده‌های دروغ دادن، دل سوزی بی‌جا و هزاران هزار نـیـرنـگ‌شـیـطـان را مـی‌شـنـاسـد و دیگر دنبال او نیم رود و گول وسوسه‌های زودگذراو را نمی‌خورد و می‌داند که دشمن هر که باشد، دشـمـن است. دشمن‌ناامید از همه چیز، و رانده شده‌ای مانند شیطان هـیچ وقت به راه نمی‌آیدو آشتی نیم کند، وقتی شخص دنبال او نرفت خـواه نـاخـواه دنـبـال خـداخـواهـد رفـت. پـس نیمی از خداشناسی، شیطان‌شناسی است. کوتاه‌سخن این که، نوشتار پیش روی شما مربوط بـه شـیـطـان و شـیطان صفتان‌می‌باشد. امید که خوانندگان عزیز و محترم او را به خوبی بشناسند تا درنتیجه، خدا را بهتر بشناسند.

تعریف شیطان

از قـدیـم الایام، افسانه شیطان، همواره انسانها را در دنیایی از وحشت وابهام فرو برده بود و هم چنان ادامه دارد.

مـی‌گـویـنـد: بـچـه‌هـای بازی گوش و نافرمان و زیرک شیطان‌اند، افـرادمـنـحرف را شیطان اغوا کرده، هر کار بد فرجامی از وسوسه‌های شیطان‌است و در هر کار بدشگونی شیطان دست دارد.

مـی‌گـویـنـد: شیطان در همه جا هست، اعوان و انصارش در همه جا

وجـوددارند، او با همه مردم کار دارد، در برابر همه قد علم می کند، هر انسانی رابه بهانه‌ای فریب می‌دهد و دام‌های گوناگون در اختیار دارد.
شیطان در ذهن بچه‌ها عامل وحشت و ترس و وسیله‌ای برای رام کردن وترسانیدن آنان است. قصه نویسان، برای سرگرمی کودکان از شیطان یـک‌مـوجـود خـیـالـی سـاخـتـه و از نخستین سال‌های زندگی، یک شبح‌وحشتناک و یک قدرت اسرارآمیز در ذهنشان می‌آفرینند.
می گویند: برای بزرگ سالان، شیطان عامل فریب و گناه است، انسان رابـه مـعـصـیـت وا می‌دارد، تمایلات نفسانی را بیدار می کند، موجب سـقـوط‌و لـغـزش انسان می‌شود، خواسته‌ها نامشروع را پدید می‌آورد، بـاعـث‌تجاوز و تعدی می گردد، شهوات ویران گر را تحریک می کند، خشم وغضب را شعله ور می‌سازد، مصیبت و رنج می‌آفریند، آدمی را به تباهی‌و فساد می کشاند، لجاجت و خودسری را رونق می‌دهد.
و نـیز: تمامی این صفات از شیطان و کار او است، انسان از روی ندامت بافریادی بلند می‌گوید: نفرین بر شیطان، لعنت خدا و ملائکه بر او باد، ایـن‌شـیـوه از زمان حضرت آدم علیه‌السلام معمول بوده که شیطان را مسئول‌هر کاری و عصیانی می‌دانسته‌اند.
در تـعـریـف او گفته‌اند: شیطان، قدرتی است نابکار و بسیار بدکردار، نـیـروو روحـی اسـت پلید و سرکش و طغیان گر، حقیقت مطلب این اسـت کـه‌شـیـطـان، اسم خاص نیست تا بر موجودی معین و مشخص دلالـت کند ووجود مستقلی ندارد، اسمی است بی‌نشان، مانند سیمرغ که وجودخارجی ندارد و هیچ نام و نشانی برای او نیست، اغلب جاها که نـام‌شـیـطـان بـرده می‌شود مراد همان ابلیس است که از دستورهای خداوندسرپیچی و تکبر کرد.
شـیـطـان و طـرف دارانـش در طـول تـاریـخ در مقابل نیکان و نیک سـیـرتان‌قرار داشته‌اند و خواهند داشت، مثنوی در پی این معنا بوده که گفت:

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه
آن یکی آدم دیگر ابلیس راه
در میان آن دو لشگر گاه رفت
چالش و پیکار آنچه رفت رفت

هم چنان دور دوم هابیل شد

ضد نور پاک او قابیل شد

هم چنان این دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهیم گشت و خصم او

و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو

چون درازی جنگ آمد ناخوشش

فیصل آن هر دو آمد آتشش

پس حکم کرد آتشی را ونکر

تا شود حل مشکل آن دو نفر

دور دور و قرن قرن این فریق

تا به فرعون و به موسای شفیق

سال‌ها اندر میانشان حرب بود

چون زحد رفت و ملولی می‌فزود

آب دریا را حکم سازید حق

تا که ماند کی برد زین دو سبق

هم چنان تا دور و طور مصطفی

با ابوجهل آن سپهدار جفا

هم نکر سازید از قوم ثمود

صیحه‌ای که جانشان را در ربود

هم نکر سازید بهر قوم عاد

زود خیز تیز رو یعنی که باد

هم نکر سازید بر قارون زکین

در حلیمی این زمین پوشید کین

تا حلیمی زمین شد جمله قهر

برد قارون را و گنجش را به قعر(۱)

کلمه شیطان در قرآن هفتاد بار به صورت مفرد و هیجده بار به

صورت‌جمع به کار رفته است که روی هم ۸۸ مرتبه می‌شود.

شیطان اولین کسی که...

شـیـطـان: نخستین کسی بود که بعضی کارها را مرتکب شد و پیش از اوکسی آنها را انجام نداده بود. و آنها از این قراراند:

ـ اولـیـن کسی که قیاس نمود و خود را از حضرت آدم علیه‌السلام برتر وبـالاتـر دانـست و گفت: من از آتشم و او از خاک در حالی که آتش از خاک‌بالاتر است.(۲)

ـ اولـیـن کـسـی کـه در پیشگاه با عظمت الهی تکبر نمود و به دستور خالق‌خود عمل نکرد.(۳)

ـ اولـیـن کـسـی کـه کـه معصیت و نافرمانی خدا را کرد و آشکارا با او مخالفت‌نمود.

ـ اولـیـن کـسی که به دروغ گفت: خدا گفته از این درخت نخورید، چـون‌درخت جاوید است و اگر کسی از آن بخورد تا ابد زنده می‌ماند و با خداشریک می‌شود.(۴)

ـ اولـیـن کـسـی کـه کـه قـسـم بـه دروغ خورد و گفت: من شما را نصیحت‌می کنم.(۵)

ـ اولـیـن کـسـی کـه نـمـاز خـوانـد و یـک رکعت آن چهار هزار سال طـول‌کشید.(۶)

ـ اولین کسی که منبر رفت و برای ملائکه سخنرانی و صحبت کرد.

ـ اولین کسی که که به خدا مشرک شد.

ـ اولـین کسی که که غنا و آواز خواند، همان زمانی که آدم علیه‌السلام ازدرخت نهی شده خورد.(۷)

ـ اولـیـن کـسی که از خوشحالی سرود خواند و آن هنگامی بود که آدم به‌زمین آمد.

ـ اولین کسی که نوحه خواند و گریست، چون او را به زمین فرستادند، به‌یاد بهشت و نعمتهای آن نوحه و گریه کرد.

ـ اولـین کسی که لواط کرد[۸] چون زمانی که به میان قوم لوط آمد خود رادر اختیار آنان قرار داد تا با او لواط کنند.
ـ اولـیـن کـسـی کـه دسـتـور سـاخـتـن مـنـجنیق را داد تا حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام را با آن در آتش اندازند.
ـ اولـیـن کـسـی کـه دسـتـور سـاخـتـن حـمـام را در زمان حضرت سیلمان‌علیه‌السلام داد تا نظافت کنند.
ـ اولـیـن کـسی که ساختن نوره را در زمان حضرت سلیمان داد، برای این‌که موهای اضافی پای بلقیس پادشاه سبا را از زمین ببرند.[۹]
ـ اولـیـن کـسـی کـه دسـتـور سـاخـتـن شـیـشـه را داد تـا حضرت سـلـیـمـان‌عـلیه‌السلام آن را روی خندق گذارد و بلقیس را آزمایش کند.[۱۰]
ـ اولین کسی که دستور ساختن صابون را داد تا مردم بدن و لباس خود رابشویند.
ـ اولین کسی که دستور ساختن آسیاب را داد تا مردم گندم‌های خود راآرد کنند.
ـ اولـین کسی که با ابوبکر بیعت کرد تا مردم را منحرف کند و از مسیر حق‌برگرداند.[۱۱]
ـ اولین کسی که خدا را در آسمان‌ها پرستید.
ـ اولین کسی که عبادت و بندگی او، فرشتگان را به تعجب در آورد!
ـ اولین کسی که به خدای خود اعتراض کرد.
ـ اولـیـن کـسـی کـه شـبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق‌کرد.[۱۲]
ـ اولین کسی که که سحر و جادو کرد و آن دو را به مردم یاد داد.[۱۳]
ـ اولین کسی که ساز درست کرد و خود، آن را نواخت.
ـ اولین کسی که برای زیبایی، زلف گذاشت.[۱۴]
ـ اولین کسی که برای مخالفت با پیامبران ریش خود را تراشید.
ـ اولین کسی که برای مست شدن مردم، شراب درست کرد.
ـ اولین کسی که ساختن آلات لهو و لعب و موسیقی را به قابیل آموخت.
ـ اولین کسی که وقتی وارد جهنم می‌شود، خطبه می‌خواند.

ـ اولین کسی که مکر و حیله و خدعه نمود.
ـ اولین کسی که نقاشی کرد و چهره کشید.[۱۵]
ـ اولین کسی که آتش حسدش شعله ور شد.[۱۶]
ـ اولین کسی که به ناحق مخاصمه و جدال کرد.
ـ اولین کسی که خدای تعالی به او لعنت نمود[۱۷] و از ناراحتی فریادکشید.
ـ اولین کسی که به خدا کفر ورزید.[۱۸]
ـ اولین کسی که گریه دروغی نمود.[۱۹]
ـ اولین کسی که عبادت و خلقت خود را ستود.
ـ اولین کسی که صورت‌های مجسمه و بت را ساخت.[۲۰]
ـ اولین کسی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را لعنت کردند.
ـ اولین کسی که از ترس ملائکه فرار کرد و خود را مخفی نمود.
ـ اولین کسی که دستور مساحقه داد. امام باقر علیه‌السلام فرمود:«وقتی خواسته ابلیس در قوم لوط عملی شد، خود را به صورت زن‌در آورد و سراغ زنان آمد و گفت: آیا مردان شما با هم لواط می‌کنند؟ درجواب گفتند: آری. دستور داد شما نیز با هم مساحقه کنید».[۲۱]

معنی شیطان

شیطان دو معنی دارد: یکی اصطلاحی، و آن همان معنایی است که برسر زبان مردم است. وقتی کلمه شیطان گفته می‌شود، ذهن مردم متوجه‌آن ملعونی می‌شود که رو در روی خدا ایستاد و نافرمانی کرد و در برابرآدم علیه‌السلام سجده نکرد.
دیگری معنی لغوی آن است، شیطان از «شطش» و «شاطن»گرفته شده و هر دو به معنی پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش،متمرد و نافرمان به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، به هر چیز مرموز،موذی و آزار دهنده گفته می‌شود. هم چنین به

مـعـنـی منحرف و منحرف‌کنند، یاغی و طاغی، شریر و شرارت کننده، دور بـودن و دور شدن از حق‌و حقیقت، دور شدن از رحمت و مغفرت الـهـی، بـدخوی و سخت دل،بدجنس و بد ذات و ناپاک، هلاک شده و هلاک شونده آمده است. این‌معانی و صفات در انسان باشد یا در جن، در چـهـار پـایـان باشد یا وحوش،خزندگان و غیره همه این‌ها از معانی و مصادیق شیطان است.

و فـرد شـاخـص آن، هـمـان مـعنا و مفهوم اصطلاحی آن است که در میان‌مردم معروف و مشهور است و آن ابلیس و لشگریان و اعوان و انصار ویـاوران او اسـت. هـمـان کـسـی کـه بـاعـث بـدبـخـتـی خود و آدم علیه‌السلام،باعث بیرون شدن خود و آدم علیه‌السلام از بهشت شد.

به میکرب هم شیطان می‌گویند

روایات فراوانی داریم که به موجودات ریز و زیان بخش (میکرب‌ها)هم شیطان گفته می‌شود. از آن دسته است:

۱. امـیـر الـمـومـنـیـن عـلیه‌السلام فرمودند: از قسمت سوراخ شده و طـرف‌دسـت گیره و قسمت شکسته کوزه و ظروف دیگر آب نخورید، زیـراشـیـطـان روی دسـت گـیره و قسمت سوراخ شده ظروف لانه می‌کند.(۲۲)

۲. نـیـز از امـام صـادق عـلـیـه‌الـسلام نقل شده که ایشان فرمودند: از طرف‌دست گیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که شیطان هم از آن جاآب می‌آشامد.(۲۳)

۳. از قـول پـیـامـبـر اسـلام صـلـی الله عـلـیـه و آلـه مـی‌خوانیم که فـرمودند:موهای شارب (سبیل) خود را بلند مگذارید، زیرا شیطان، آن را جـای‌امـن بـرای زنـدگی خویش قرار می‌دهد، و در آن جا مخفی و پنهان‌می‌گردد.(۲۴)

بـعـضـی‌هـا (سـبـیل)های خود را کوتاه نمی‌کنند، به طوری که وقت غـذاخـوردن و آشـامـیـدن آب، بـا غـذا تـمـاس پیدا می‌کنند و آلوده می‌گردند و دراثر نفی کشیدن هم، موها مرطوب شده و جای مناسبی

برای رشدمیکربها می‌شوند، آن گاه هنگام غذا خوردن میکروب همراه غذا بلعیده‌شده و مرض‌هایی ایجاد می کنند.
۴. نیز فرمودند: دستمال آلوده به گوشت را در خانه نگذارید که جایگاه‌شیطان است.[۲۵] و همین میکرب‌ها بودند که حضرت ایوب علیه‌السلام‌را احاطه کرده و او را به فزع آوردند به طوری که با خدا مناجات کرد وگفت: خدایا! شیطان با بدن من تماس گرفته و مرا عذاب می‌دهد.[۲۶]می‌توان گفت شیطان در روایات فوق و قول ایوب علیه‌السلام همان‌میکرب است.

خلقت شیطان

خداوند سه گونه موجود عاقل و با شعور آفریده: یک نوع در آسمان‌هاهستند که همان فرشتگان‌اند و از نور به وجود آمده‌اند که شهوت جنسی‌و خور و خواب و شهوات دیگر ندارند، گناه از آنان سر نمی‌زند، تسلیم‌محض پروردگار می‌باشند و یک لحظه نافرمانی او را نمی کنند، خلقت‌آنها جلوتر از جن و انس بوده.
نوع دیگر، انسان است که خداوند متعال او را با دو دست قدرت خودپدید آورد و ملائکه بر او سجده کردند و استاد آنان شد، هم عقل و هم‌شهوت در وجودش گذاشت، و از خاک و آب به وجود آمده است.[۲۷]
نوع سوم، نژاد جن است که خداوند ایشان را از آتش بی‌دود(و باد) پدیدآورد، و مثل انسان عقل و شهوت به آنها داده شده است. خلقت جن قبل‌از خلقت آدم و هم زمان با خلقت نسانس بوده است. خداوند درباره‌خلقت آنان چنین فرموده:
« والجان خلقناه من قبل من نار السموم »
«ما طایفه جن را قبل از انسان از آتش گرم و سوزان ـ و شعله ور بدون‌دود ـ آفریدیم».[۲۸]
همان طور که خداوند، نخست آدم علیه‌السلام را خلق نمود و همسرش«حوا» را بعد از او از جنس خودش آفرید، پدر جن‌ها هم

کـه«مارج» نام داشت از آتش و سپس همسرش «مارجه» را نیز ازاو خـلـق نـمـود. «مـارج و مـارجـه» بـا هـم ازدواج کـردنـد «جان»متولد شد و فرزندان «جان» دو طایفه شدند، یک طایفه، همان‌جن‌ها که در میان آنان، هم مؤمن پیدا می‌شود و هم کافر، طایفه دوم،شـیـاطین شدند که پدر بزرگشان «ابلیس» می‌باشد. ابلیس یکی ازفرزندان جان است.

نام‌ها و صفات شیطان

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده و آنها از این قرارند:

۱. ابـلـیـس، این کلمه‌ای است مفرد و دارای دو جمع (ابالیس و بالسه) ازمـاده بـلـی و ابـلاس گرفته شده. معنای آن ناامیدی، ماءیوس شدن ازرحـمـت خـدا، تـحـیـر و سـرگـردانی، حزنی که از شدت یاس پیدا می‌شود،اندوه گین و سر در گریبان کردن، آمده ابلیس، کلمه عربی و اسـم خاص‌است و معروف شده برای همان کسی که آدم را فریب داد و باعث بیرون‌شدن او و همسرش از بهشت گردید. و الان با تمام قدرت، خود ولشگریانش در کمین انسان‌های بی‌ایمان و سست عنصر، بلکه در کـمـیـن‌هـمـه انسان‌ها بوده مگر بندگان مخلص، که از آنان ماءیوس است.[۲۹]

ابـلـیس، موجودی است حقیقی و زنده، با شعور، مکلف، نامرئی وفریب کـار، هـمـان کـه از امر خدا سرپیچی نمود و هم اکنون هم مردم رااغوا می‌کند و بر انجام گناه و خلاف تشویق می‌نماید.

چـهـره ابـلـیـس، چـهره تکبر و عصیان، نخوت و تمرد، خودخواهی و خودمحوری و مظهر غرور و خود برتر بینی است.

لـفـظ ابـلیس، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که جز دو مورد بقیه‌مربوط به خلقت آدم علیه‌السلام است. از جمله:

«هـمـانـا شـمـا آدمیان را بیافریدیم و سپس شکل دادیم و پس از آن بـه‌فـرشـتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس،که از سجده کنندگان نبود.» [۳۰]

«فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند،جز ابلیس، که سرپیچی و تکبر نمود و از کافران گردید.»[۳۱]

«چون فرمان سجده بر آدم رسید، همگی اطاعت کردند جز ابلیس، که‌از سجده بر آدم امتناع ورزید. خداوند فرمود:ای ابلیس! چه شد تو را که‌با دیگران بر آدم سجده نکردی.»[۳۲]

«ابلیس گمان باطل خود را به صورت صدق و حقیقت، در نظر مردم‌جلوه داد تا جز گروه اندکی از اهل ایمان، همه او را تصدیق کردند و پیرواو شدند»[۳۳]

«کافران و معبودان آنها (همگی) به رو، در آتش جهنم در آیند و با تمام‌سپاه و لشگریان ابلیس به دوزخ وارد گردند»، زیرا آنان پیروان اوهستند.[۳۴]

و نیز در نهج البلاغه یازده مرتبه کلمه ابلیس آمده است:[۳۵]

چه تلبیس ابلیس منظور شد

ملائک پس سجده ماءمور شد

یکایک بدین سجده اقرار کرد

جز ابلیس کز سجده انکار کرد

به خود گفت من ز آتشم او ز خاک

گر از سجده روی از تو تابم چه باک

تکبر به سویش چه آورد روی

بشد طوقی از لعنتش در گلوی

۲. وسواس، به معنای چیز وسوسه گر، وسوسه کننده، کلامی که در باطن‌انسان می‌گذرد از درون خود انسان بجوشد یا شیطان و یا از کس دیگری- که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای‌آهسته است که از به هم خوردن زینت آلات بر می‌خیزد و به هر صدای‌آهسته‌ای هم گفته می‌شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب ومضری است که به ذهن انسان خطور می‌کند. یا با صدای آهسته به سوی‌چیزی دعوت کردن و مخفیانه در قلبی کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام‌دارد. کلمه و ماده وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده:

«من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس»[۳۶]

«فوسوس لهما الشیطان»[۳۷]

«فوسوس الیه الشیطان»[۳۸]

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما یوسوس به نفسه»[۳۹]

۳. خناس، به معنای کنار رفتن، عقب گردکردن و پنهان شدن است،چون هنگامی که انسان به یاد خدا بیفتد و نام او را ببرد، شیطان عقب گردمی‌کند. پنهان و مخفی می‌شود. این واژه نیز به چند اعتبار معنای‌خاصی پیدا می‌کند، مثلا رجوع کردن و برگشتن به این اعتبار که انسان‌وقتی از خدا غافل شد و او را فراموش کرد، شیطان برای وسوسه و اغوانمودن بر می‌گردد. پنهان کاری، از این رو که انسان وجود وسوسه راکمتر حس می‌کند، و همه جا هست، با ظاهری می‌آید و خود را در لعابی‌از حق، در پوسته‌ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش‌هدایت، جلوه گر می‌شود.

دشمنی داری چنین در سر خویش
مانع عقل است و خصم جان و کیش
یک نفس حمله کند چون سوسمار
پس به سوراخی گریزد در فرار
در دل او سوراخ‌ها دارد کنون
سر زهر سوراخ می‌آرد برون
که خدا آن دیو را خناس خواند
کو سر آن خار پشتک را بماند
می‌نهان گردد سر آن خارپشت
دم به دم از بیم صیاد درشت
تا چو فرصت یافت سر آرد برون
زین چنین مکری شود مارش زبون[۴۰]

۴. رجیم، به معنای سنگسار کردن، سنگ زدن، سنگ زده شده، از روی‌گمان سخن گفتن، رانده شده از خیرات و رحمت خدا و جمع

فرشتگان آسمان، زده شده با سنگ‌های شهابی است و وقتی می‌خواهد به آسمان عروج کند ملائکه او را با سنگ‌های شهابی می‌زنند و بر می‌گردانند.

حضرت عبدالعظیم فرمود: از امام هادی علیه‌السلام شنیدم که‌می‌فرمود: «رجیم» یعنی رانده شده از مواضع خیر، هیچ مؤمنی رابه یاد نمی‌آورد مگر آن که بر او لعن نماید. در علم خدا گذشته است:هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند مؤمنی نیست مگر آن که‌شیطان را سنگ می‌زند.

از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسند: چرا شیطان «رجیم» نامیده‌شده؟ حضرت فرمود: برای آن که او رجم و سنگسار می‌شود. عرض کردند: آیا به سبب رجم و سنگسار، او از بین می‌رود و یا اعضا وجوارحش شکسته و قطع می‌شود؟ آن حضرت فرمودند: خیر، بلکه ازبین نمی‌رود، زیرا در علم خدا گذشته که شیطان در زمان قیام حضرت‌قائم رجم و سنگسار می‌شود.[۴۱]

۵. عزازیل، این کلمه لغت «عبری» است و به معنی عزیز شده،کسی که در میان ملائکه عزیز و با احترام بوده، کسی که عزت و توانایی‌ظاهری داشته باشد. شیطان را از این دو عزازیل گفته‌اند که در میان‌ملائکه عزیز و با احترام و در عبادت خدا کوشا و سخت مقاوم بوده‌است.

تکبر عزازیل را خوار کرد

به زندان لعنت گرفتار کرد

و نیز عزازیل، نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می‌گذارند و در وادی‌بایر و بی‌آب و علف رها می‌کنند تا کفاره گناهان قوم را به جایی نامعلوم‌ببرد.[۴۲]

۶. حارث، در حدیث طولانی از امیر المومنین علیه‌السلام نقل شده که:از آن حضرت سؤال شد: اسم ابلیس در میان ملائکه آسمان چه بوده؟آن حضرت فرمود: حارث.[۴۳] و نیز در حدیث صافی از امام رضاعلیه‌السلام نقل شده: نام او حارث بوده ولی ابلیس نامیده شد، زیرا ازرحمت خدا ماءیوس گردید.

۷. صاغر، یکی از صفات شیطان است. به معنای پست و ذلیل، ذلیل‌بودن

به واسطه رفتن عزت و حکومت و استقلال، از بین رفتن حیثیت ومقام و حقیر و زبون بودن و.....

بـعـد از آن کـه شـیـطـان انـسان را سجده نکرد و در مقابل خدا تکبر نمود،خداوند خطاب به او کرد و فرمود:

((فاخرج انک من الصاغرین.))

((از بـهـشـت خـارج شـو، زیـرا تـو از افـراد ذلـیل و زبون و درمانده وپستی)).[۴۴]

بـه خـاطـر سـجـده نـکـردن از مـقـام عزت و بلندی به زیر افتادی و سرنگون‌شدی، نه این که سود نبردی، بلکه ضرر و زیان هم کردی.

۸ و۹. مـذئوم و مـدمـوره،[۴۵] یعنی ذلیلا نه و با خواری رانده شده، رانـدن بـه‌قـهر و غلبه، طرد کردن از رحمت، معیوب شده، ننگ عار و تـمام این‌هادرباره شیطان صادق است، چون او را با خفت و خواری و با قهر و غلبه‌از بهشت بیرون کردند.

۱۰. مذموم، سرزنش شده، زیرا خداوند بعد از آن که شیطان سجده‌نکرد او را سـرزنش کرده و خطاب نمود: چرا سجده نکردی؟ آیا کافرشدی یا از بلند مرتبه گان بودی؟[۴۶]

۱۱. غـوی، یـعـنـی راه هـلاکت را در پیش گرفتن، نومیدی از رحمت خدا،گمراه شدن و گمراه کردن، کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرست و فـاسـدسـرچشمه گرفته و جهل و نادانی که ناشی از غفلت باشد، از مقصدبازماندن و به مقصد نرسیدن.

چون شیطان در آغاز خودش گمراه شد و بعدا حضرت آدم علیه‌السلام واولاد او را گـمـراه نـمـود، و آن اعتقاد فاسد و نادرست خود را ظاهر کرد، ازمقصد خودش باز ماند و از رحمت خدا ناامید شد.

۱۲. عـفـریـت، یـعنی قوی، پرزور، زیرک، گردش کش، و خبیث، اگر جـن‌خبیث باشد همان را شیطان می‌گویند و یا اگر با داشتن خباثت وشـرارت نـیـروی زیـادی هـم داشـتـه بـاشد عفریت نامیده می‌شود. هـمان‌طور که در داستان حضرت سلیمان علیه‌السلام آمده، وقتی که حـضرت‌فرمود: چه کسی تخت بلقیس را برای من می‌آورد؟ عفریتی از جـن‌گفت: من می‌آورم،[۴۷] معلوم می‌شود که به اسم اعظم واقف بوده است،زیرا می‌خواست در یک مدت کمی تخت را که صدها کیلومتر

از آن جادور بود بیاورد.
۱۳ و ۱۴. مارد و مرید، که معنی هر دو تقریبا یکی است و به معنی‌شیطان سرکش و متمرد، ظالم و عصیان گر، بی‌شخصیت اعم از انسان وجن و شیطان، عاری از خیر و نیکی و برکت و فایده و (شیطان مارد وشیطانا مریدا) در قرآن به همین معنی آمده است.[۴۸]
۱۵. شیصبان، مرحوم علامه مجلسی می‌گوید: یکی از نامهای شیطان‌شیصبان است و به بنی عباس هم بنوشیصبان می‌گویند، زیرا شیطان درنطفه بعضی از آنها رسوخ کرده بود.[۴۹]
۱۶. ابومره ۱۷. ابوخلاف، ۱۸. ابولبین، ۱۹.ابیض، که او مردم را به‌خشم می‌آورد.
۲۰. وهار، به خواب مؤمنان می‌آید و آنان را اذیت می‌کند.[۵۰]
۲۱. ابولبینی، یکی از دختران ابلیس «لبینی» است و لقبی برای‌ابلیس است.
۲۲ و ۲۳. نائل، و ابوالجان است.[۵۱]

فهرست
بعد

ازدواج شیطان

راجـع بـه ازدواج ابلیس که چه موقع بوده، و با چه کسی ازدواج نموده وهمسر او چگونه پیدا شده و دختر چه کسی است؟ دو قول نقل شده:
مـجـمـع الـبـحـرین در لغت شیطان می‌نویسد: وقتی خداوند متعال، اراده‌کـرد کـه بـرای ابـلـیـس همسر و نسلی قرار دهد غضب را بر وی مـسـتـولـی‌سـاخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد، از آن آتش برای او همسری‌آفرید.(۵۲)
در نـقـل دیگری آمده: ابلیس ـ که اسم اولی او عزازیل است ـ از همان اوان‌جـوانی، در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بـزرگ‌شـد و مـوقع ازدواج او رسید. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت، با دخـتـر«روحـا» بـه اسـم «لـهـبا» که آن هم از طایفه جن بود، ازدواج‌نمود. بعد از آن که ایشان با هم ازدواج کردند، فرزندان زیادی از آن‌مـلعون به وجود آمد که از شمارش به طوری که زمین از آنها پر شد. همه‌آنها مشغول عبادت شدن و مدتی طولانی، خدا را ستایش نمودند. درمـیان ایشان عبادت و بندگی خود ابلیس از همه آنان بیشتر بود. از هـمـیـن‌جـهت، بعد از آن که خداوند اختلاف و خون ریزی را در میان طـایفه جن‌و نسناس (طایفه‌ای به جای انسان فعلی بودند) دید، هر دو طایفه راهلاک کرد، و از میان آن طایفه فقط ابلیس را نگاه داشت. بعدا فـرشتگان‌او را به آسمان بردند. آن ملعون هم، در آسمان اول مدتی در مـیـان‌مـلائکـه، خدا را عبادت کرد بعد به آسمان دوم و سوم تا آسمان هـفـتم‌پیش رفت و با ملائکه هر آسمان خدا را ستایش کرد تا وقتی که خـداونـدآدم عـلـیـه‌الـسلام را خلق فرمود، و دستور سجده داد او هم سرپیچی کرد ورانده شد.(۵۳)
پـس زن و فـرزنـدان او هـم جزء هلاک شدگان هستند. او بدون زن و فرزندبه آسمان رفته و آن جا هم که احتیاج به زن نداشت، بعد از بیرون آمدن ازبهشت هم، زنی برای او به وجود نیامد.

چرا خداوند شیطان را آفرید؟

بسیاری می‌پرسند: با این که خداوند می‌دانست او سرچشمه همه‌وسوسه‌ها و گمراهی‌ها و فریب کاری‌ها می‌شود و همه بدبختی‌های‌انسان از او خواهد بود، آن هم موجودی هوشیار، زرنگ، کینه توز،پرفریب و مصمم. چرا او را آفرید؟ اگر خدا انسان را برای تکامل ورسیدن به سعادت، از طریق بندگی خود آفریده، وجود شیطان که یک‌موجود ویران گر و ضد تکامل است چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت: اولا، خداوند شیطان را از آغاز آفرینش انسان‌نیافرید، چون خلقت او از اول پاک و بی‌عیب بود و به همین دلیل سالیان‌درازی در میان صف فرشتگان مقرب خدا جای گرفته بود. اگر چه ازنظر خلقت و آفرینش جزء آنان نبود، ولی بعدا با سوء استفاده از آزادی،بنا را بر طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند و فرشتگان‌گردید و لقب شیطان گرفت.

ثانیا، اگر اندکی فکر کنیم خواهیم دانست که وجود شیطان، این دشمن‌خطرناک نیز کمکی است به پیشرفت و تکامل انسان‌ها و برای آن کسانی‌که ایمان دارند و می‌خواهند راه حق را بپیمایند وجود او مضر و زیان آورنیست، بلکه پیشرفت و تکامل آنان است.

راه دور نرویم همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سرسخت، جان‌می‌گیرند و سیر تکاملی خود را می‌پیمایند، وجود یک دشمن قوی درمقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی او می‌گردد. هم چنین همیشه درمیان تضادها بالندگی و رشد معنا پیدا می‌کند، هیچ موجودی راه کمال‌را نمی‌پوید مگر این که در مقابل دشمن نیرومندی قرار گیرد.

به عبارت دیگر، انسان تا در برابر دشمن نیرومند و با قدرت قرار نگیردهرگز نیرو و نبوغ خود را بروز نمی‌دهد و به کار نمی‌اندازد، همین وجوددشمن مایه جنبش هر چه بیشتر انسان و ترقی او خواهد

بود. مثلافرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند، کسانی هستند که در جـنگ‌های‌بزرگ، با دشمنان سخت در گیر بوده‌اند. سیاست مداران با تـجـربـه و پـرقدرت، آنهایی هستند که در بحران‌های سخت سیاسی با دشمنان‌نیرومند دست و پنجه نرم کرده‌اند.
قـهـرمـانـان بـزرگ، کـسـانـی هـستند که با حریفان نام آور و سخت، زورآزمـایـی کرده‌اند، بنابراین، چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا بـامـبـارزه مـسـتـمر و پی گیر در برابر شیطان، روز به روز قوی‌تر و نـیـرومندترشوند. دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکرب‌های مـزاحـم‌مـی‌گـویـنـد: اگر آنها نبودند، سلول‌های بدن انسان در یک سستی وبی‌حالی فرو می‌رفتند و احتمالا رشد و نمو انسان از ۸۰ سانتی مـتـرتـجـاوز نـمی‌کرد و همگی به صورت آدم‌هایی کوتوله بودند و به ایـن‌تـرتیب، انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکرب‌های مزاحم، نیروو نمو بیشتری کسب کرده‌اند.
هـم چـنـیـن است روح انسان در مبارزه با شیطان، گر چه او در برابر اعـمـال‌خـلاف و زشـت خـود مـسئول است، ولی وسوسه‌های او برای بـنـدگـان‌خدا و آنهایی که می‌خواهند در راه حق قدم بردارند ضرر و زیـانـی‌نـخـواهد داشت، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهدبود.

چرا شیطان را مهلت داد؟

سـئوال دیـگـری پـیش می‌آید و آن چنین است: بعد از این که شیطان خلق‌شد و نافرمانی خدا را نمود، در مقابل عظمت، بزرگی و شوکت او تـکـبـرورزیـد، از مـیـان ملائکه، بهشت و نعمت‌های آن رانده شد. چرا خـداونـدبـه او مـهلت داد؟ چرا در خواست او را درباره عمر طولانی و ادامه حیات‌او پذیرفت؟ چرا فورا او را نابود نکرد که این گونه به جنایت و خـیانت‌خود ادامه دهد و مردم را بیشتر به سوی بدبختی و شقاوت و جهنم وعذاب بکشاند؟
جـواب ایـن کـه: جـهـان جای آزمون است، و می‌دانیم که آزمایش جز

دربـرابـر دشـمنان سرسخت و طوفان‌ها و بحران‌های خطرناک، امکان پـذیرنیست. وجود نامبارک شیطان و حیات و زندگی او به عنوان یک دشـمـن ونـقـطه منفی برای تقویت پایه‌های دین باوری و نقاط مثبت دیگر، نه تنهاضرر نداشته و ندارد، بلکه مؤثر نیز خواهد بود.

قـطـع نـظـر از وجـود شـیـطان، در وجود خود ما، غریزه‌های دیگری نـیـزهـست که انسان در همه زمینه‌ها، می‌آزمایند تا در برابر نیروهای عـقـلانـی‌و روحانی قرار گیرد. به این ترتیب، در این میان روح انسان پروش‌می‌یابد. مهلت شیطان و ادامه حیات او نیز تقویت این تضاد است، و تـااو نـبـاشـد راه راست و مستقیم شناخته نخواهد شد و صفت خوب نیکوسیرتان و بد بدسیرتان مشخص نمی‌شود.

دیـگـر ایـن کـه، اگـر به او مهلت داده شد به خاطر آن همه ستایش و بندگی‌در برابر خداوند متعال بوده و عمر طولانی و مهلت او مکافات و پاداش‌عبادتهای او است.

سـوم ایـن کـه، خـواسته تا وی بیش‌تر در عذاب خدا غرق شود، زیرا هر چه‌عمر او طولانی‌تر گردد و مهلت بیشتر یابد، گناهش بیشتر خواهد شد.چنان چه خداوند می‌فرماید:

«آنها که کافر شدند (راه طغیان را پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنـان‌مـهلت می‌دهیم به سود آنها است. ما به آنها مهلت می‌دهیم که بر گـنـاهـان‌خـود بـیـفـزایـنـد و عـذاب خـوار کـنـنـده‌ای بـرای آنها می‌باشد»[(۵۴)]

از ایـن مـهـم‌تـر، هـر چـنـد خداوند شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزادگـذاشـتـه، ولـی انـسان را در برابر او بی‌دفاع نیافریده است. به او نیروی عقل‌و شعور، و خرد داده که می‌تواند شد محکم و نیرومندی در مقابل‌وسوسه‌های شیطان بسازد.

یـکـی دیـگر از راههای دفاعی او، انگیزه پاک و عشق به تکامل است که به‌عنوان یک عامل سعادت در نهادش گذارده شده است.

هـم چـنـیـن، فـرشـتـگـان را کـه الـهـام بـخـش نیکی‌ها هستند. به کـمـک‌انـسـان‌هـایـی کـه می‌خواهند از وسوسه‌های شیطانی بر کنار بمانندفرستاده. قرآن می‌فرماید:

«فـرشـتـگـان بـر آنـهـا نـازل مـی‌شـوند و برای تقویت روحیه آنان

انـواع‌بـشـارت‌هـا و دل گرمی‌ها را به آنها الهام می‌کنند و می‌گویند: نـتـرسـید وغمگین نباشید، بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده‌شده است.[۵۵]

شیطان سنگ محک عمل کردها

بـه بـیـان دیـگـر، شیطان و وسوسه‌های او، باری امتحان و جدا کردن افـرادپـاک از نـاپاک است. برای مشخص نمودن ایمان ثابت و استوار از ایـمـان‌نـاپایدار بندگان، وسیله خوبی به شمار می‌آید. این که خداوند شیطان راخلق نمود عبث و بیهوده نبوده و نیست. پروردگار عالم آنها را از روی‌مـصـلـحـت و غـرض آفـرید، و به واسطه آنها خبیث از طیب شناخته و جدامی‌شود. تمام افراد، از سعید و شقی، پاک و ناپاک، مؤمن و مـنـافق و کافر،عادل و ظالم، همه می‌خواهند به سوی خدا بروند و در مـقـام امـن الـهـی‌بـیارامند همه در دستان شیطان امتحان و آزمایش می‌شوند و خدا بامحک خاص خود آنها را از هم جدا می‌کند.
آنـهـایی که پیروان خدا و پیامبران او هستند، هیچ گاه فریب شیاطین رانـمـی‌خـورنـد. امـا آنـهـایـی کـه ایمانشان ریشه‌دار و محکم نیست، بـلـکـه‌سـطـحی و تقلیدی است، دعوت آنها را زود می‌پذیرند و تسلیم ایشان‌می‌شوند.
شـیـطـان یـکـی از مـاءمـوران خـداونـد است که حکم بازرس را دارد ونمی‌گذارد اشخاص پلید و آلوده، در حرم خداوند قدم گذارند. مردم رابازرسی دقیق و تفتیش صحیح می‌کند.
((الا عبادک منهم المخلصین))
((مـگـر بـنـدگـان مـخـلـص کـه شـیـطـان را بـه آنـان دسترسی نیست))[۵۶]
آنـان کـه بـر خـدا پـیـشـی مـی‌گیرند و تکبر می‌ورزند و صفات بلند اسـمـهـای‌نـیک خدا را دزدیده و خود را بدان می‌چسبانند، جلو آنها را گـرفـتـه ونمی‌گذارد در حرم خداوندی که جای بندگان وارسته و

پاک سرشت‌است، وارد شوند.
نـکـته دیگر این که اگر شیطان نبود، دنیا به این صورت نبود و آدم از بـهـشـت‌بـه دنیای خاکی نمی‌آمد. آدم نخست در بهشت بود و جایگاه ویـژه‌داشـت. از آنـجـا کـه خـداونـد مـی‌خـواسـت انسان راه کمال را بـپـیماید،شیطان را آزاد گذاشت تا او را وسوسه کند و از بهشت رانده شـود و دردنـیـای خاکی بر خلاف فرشتگان که راه کمال بر آنان بسته اسـت، راه تـرقـی‌و سـعـادت را طی کـنـد، این بود که او را از «اسفل الـسـافلین»(۵۷) باگامهای استوار و مجاهده و با اراده پروردگار حی قیوم به «اعلاعلیین»(۵۸) رسید. انسان از ملائکه اشرف شد و ایـن هـمـه فـضـایـل ودرجات را کسب نمود. همه اینها در اثر خلقت شیطان و فواید آفرینش‌او است، پس خلقت او و مهلت دادن به او همه از روی مصلحت بوده وامر ماءموری از جانب خداوند است.

شیطان، سگ تربیت شده خدا

عده‌ای از بزرگان می‌گویند: شیطان سگ خدا است، پروردگار عالم آن‌را خـلـق و تربیت کرد که به موقع به دشمنان خدا حمله کند. مانند سگی‌که صاحبش آن را تربیت می‌کند که به موقع به دشمن حمله کند. امـوال وثروت صاحبش را از گزند غارت گران حفظ نماید و دشمنان را از درخانه او براند و دور کند.
آری، خـداونـد مـتـعـال شـیـطـان را آفـرید تا هر کس از زیر فرمانش خارج‌شود، شیطان همچون سگ تعلیمی او را برباید و به زیر فرمان خود بـبـرد.از هـمین رو است که هر کس از ولایت الهی و حزب خدا بیرون رودبی‌شک داخل در ولایت کفر و شیطان و حزب او شده در قرآن کریم هم،فقط از این دو حزب نام برده شده است.(۵۹)
وقـتـی بـنـده‌ای بـر گـنـاه اصرار ورزد خداوند ولایت خود را از او بر مـی‌دارد،سـپـس آن بـنده اسیر دست شیطان گردیده و در ضلالت و گمراهی فرومی‌رود. از این رو در قرآن کریم آمده:

«فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم.»
«آنگاه خداوند هر کس را بخواهد به ضلالت وا می‌گذارد و هر کس رابخواهد به مقام هدایت می‌رساند و او خدای مقتدر و داناست.»[۶۰]

این دو موجود در بعضی از صفات با هم اختلاف دارند و در بعضی‌ویژگی‌ها متحداند. موارد اختلافشان از این قرار است:

۱ـ سگ‌ها در روز می‌خوابند و شب‌ها برای پاسداری از اموال‌صاحبشان بیدار می‌مانند. اما شیطان نه روز می‌خوابد و نه شب؟! او درتمام اوقات کارش سر راه گرفتن و حمله کردن به مردم می‌باشد، آنان رااز راه مستقیم منحرف نمودن است.

۲ـ سگ‌ها میان دشمنان و دوستان صاحبانشان فرق می‌گذارند. به‌دوستان صاحب خود حمله نمی‌کنند، جلوی آنها را نمی‌گیرند، حمله‌آنها فقط به دشمنان است، ولی شیطان به دوست و دشمن حمله‌می‌کند، هر دو را اذیت می‌نماید و راه را بر هر دو می‌بندد.

۳ـ سگ‌ها به اهل خانه و صاحب خود حمله نمی‌کنند، به خلاف‌شیطان که به اهل خانه هم حمله می‌کند!؟ پیامبران الهی اهل خانه‌اند که‌اگر بتواند حمله می‌کند و ایشان را از اوج عزت پایین می‌آورد. نمونه آن‌حضرت آدم و حوا پدر و مادر آدمیان است. به قول شاعر:

آن عدوئی کز پدرتان کین کشید
سوی زندانش ز علیین کشید
مادر و بابای ما را آن حسود
تاج و پیرایه به چالاکی ربود
کردشان آن جا برهنه خوار و زار
سالها بگریست آدم زار زار
با خدا گفتی شنیدی رو به رو
من کیم در پیش مکر آن عدو
خدایا در کف شیطان زبونم
زحیرت من نمی‌دانم که چونم
زچنگ این سگم آزاد گردان

به آزادی دلم را شاد گردان

شـیـطـان حـتـی به صاحب خانه (خدا) هم حمله می‌کند و در برابر او فریادمی‌زند. و به فرموده قرآن مجید، آن ملعون می‌گوید:

«رب بما اغویتنی لازینن لهم فی‌الارض و لاغوینهم اجمعین»

شـیـطـان آن گـاه کـه مـهـلـت یـافت، به مبارزه با خدا برخاست و ـ گـفـت:«خـدایا حالا که مرا گمراه نمودی، من هم در زمین ـ همه چـیـز را ـ درنظر فرزندان آدم آراسته می‌کنم که از یاد تو غافل شوند و همه آنان راگمراه خواهم کرد».[۶۱]

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم زرد

رنگ رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت و داغم توئی

همچون آن ابلیس و ذریات او

با خدا در جنگ و اندر گفت و گو

۴ ـ سـگ‌هـا مـتـملق و متواضع‌اند، خود را از دیگران و هم نوعان خود برترو بالاتر نمی‌دانند. اما شیطان، به فرموده خداوند متعال متکبر است، آن‌جا که می‌فرماید:

«ابی واستکبر و کان من الکافرین»

«وقـتـی فرشتگان به دستور خداوند به آدم سجده کردند مگر شیطان آابا کرد و تکبر ورزید و از گروه کافرین گردید».[۶۲]

۵ ـ سـگ‌هـا زیـاد بـچـه مـی‌زایـنـد ـ دیـده شـده کـه سـگی ۱۲ بچه زایـیـدآبـچه‌های آنها می‌میرند یا کشته می‌شوند. شیطان هم زیاد بچه مـی‌زایـد،ران‌هـای خـود را به هم می‌مالد و تخم می‌ریزد، از هر تخمی شیطانی‌بیرون می‌آید ـ ولی آنها تا روز موعود سالم و باقی می‌مانند! در روایتی‌وارد شده:

نـسـبـت یـک انـسـان مـؤمـن با شیاطین، نسبت لاشه گوشت است به‌زنبورهایی که اطراف آن را گرفته‌اند. امام صادق علیه‌السلام در این بـاره‌مـی‌فرماید: «قسم به خدایی» که محمد صلی الله علیه و آله را بـه‌حـق مبعوث فرمود، شیاطینی که بر یک مؤمن مسلطاند، زیادتراند

اززنبورهایی که اطراف لاشه گوشتی را گرفته‌اند». [۶۳]
و امـام بـاقـر عـلیه‌السلام درباره شمارش شیاطین در اطراف یک نفر مـؤمـن‌مـی‌فـرمـایـد: «زمـانی که انسان مؤمن از دنیا برود به اندازه جمعیت ربیعه‌و مصر ـ که دو طایفه بسیار پرجمعیتی بودند ـ آن مکان و همسایگان آن‌مؤمن را رها می‌کنند و می‌روند». [۶۴]
تـمـام ایـن شـیـاطـیـن، در اطـراف مـؤمـنـان لانـه کرده و ایشان را وسوسه‌می‌کنند و از راه مستقیم می‌گردانند. در روایتی آمده است:
«اگـر شـیـاطـیـن بـر قـلـوب بـنـی‌آدم احـاطـه نداشتند، هر آینه آنـان‌مـی‌تـوانـسـتـنـد بـه مـلـکـوت آسـمـان‌هـا راه یابند و آن جا را ببینند». [۶۵]
۶ـ اگـر کـسـی بـه سـگ‌هـا نـان دهد و با آنها مهربانی کند با او آشنا مـی‌گـردنـد،هـر کـجـا او را ببینند تملق می‌گویند، خود را به خاک مـی‌اندازند و سر و دم‌می‌جنبانند. اما شیطان را هر چه محبت کنی رام نمی‌شود! بلکه‌عداوتش بیشتر می‌شود، قرآن در این باره می‌فرماید:
« فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث »
«مـثـل آن مـثـل سـگـی اسـت کـه اگر او را تعقیب کنی یا به حال خـودواگـذاری بـه سـوی تـو «عـو عـو» مـی‌کـنـد و حـمـلـه می‌نماید». [۶۶]

کیست کار دست تو جامه‌اش پاره نیست

آتشی از تو نسوزم چاره نیست

۷ـ یـورش بـعضی از سگ‌ها ناگهانی است و از پشت سر افراد می‌آیند وآنـان را مـی‌گـیرند. شیطانی هم غافل گیر است. از پشت سر کمین مـی‌کـنـد،بـر سـر راه‌های مستقیم می‌نشیند. قرآن در این باره چنین می‌فرماید:
« قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراط المستقیم »
«شـیطان در برابر خدا ایستاد ـ و گفت: حال که مرا گمراه نمودی! مـن‌نـیـز بـر سر راه بندگانت می‌نشینم و آنان را از راه راست که آیین شرع تواست منحرف و گمراه می‌گردانم». [۶۷]
آن مـلـعـون نه این که فقط از پشت حمله می‌کند بلکه در چهار جهت

کـمـیـن کـرده و از هر چهار سو حمله را شروع می کند. خداوند در این زمینه‌می‌فرماید:

«ثـم لاتـیـنـهـم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم‌و لاتجد اکثرهم شاکرین»

«آن گـاه مـن از پـیـش رو و از پـشت سر، از طرف راست و چپ در مـی‌آیـم‌و بـه انـحـرافـشـان مـی‌کـشانم تا آنان شکر نعمتهای تو را به جای‌نیاورند». [۶۸]

۸ ـ سـگ حـیـوان نـجـس الـعین است. اما در چند مورد پاک می‌شود، یـکـی‌در جـایـی کـه اسـتحاله شود، یعنی از حالت اول بیرون آید و به صـورت‌چـیـز پاکی درآید، مانند سگی که در نمک زار فرو رود و نمک شـود. [۶۹] دیـگـر این که بدن سگ تبدیل به کرم شود. اما شیطان به هیچ عنوان پاک‌نمی‌شود، حتی در قیامت و آتشی که از مطهرات است. اگـر چـیـز نـجسی‌را بسوزاند و خاکستر شود پاک می‌گردد. اما اگر شیطان را بسوزاند پاک‌نمی‌شود.

۹ ـ سـگ‌هـا ظـاهـر و آشکاراند و مبارزه با آنان آسان، اما شیطان ناپیدا ومبارزه با او بسی مشکل است.

دشمن اگر ظاهر بود از وی توان کرد حذر

لیک، ایمن بودن از خصم نهانی مشکل است.

۱۰ ـ یـکی دیگر از اختلاف‌های سگ و شیطان این که: اگر سگی را نان وطـعام دهی تا وقتی که مشغول خوردن طعام خویش است تو در امان وآسایشی هستی و آزاری از آن نمی‌بینی. اما اگر خواسته شیطان را هم بـرآوری و بـه اصطلاح طعامش دهی در همان لحظات هم از شر او در امـان وآسـایـش نـیـسـتـی و او بـه تـو حـمله‌ور است و لحظه‌ای آرام ندارد. [۷۰]

جاهایی که سگ و شیطان با هم متحداند

۱ ـ مـردم سـگ‌هـا را در کـوچـه و بـازار سنگ می‌زنند و آنها از دست مـردم‌می‌گریزند. شیطان را هم چه الان که از دیدگان پنهان است و چـه زمانی‌که ظاهر و آشکار می‌گردد، سنگ باران می‌کنند. در زمانی که مخفی‌است، دو طایفه او را سنگ می‌زنند، یکی مؤمنان که با لعن و نـفـریـن خـودآن مـلـعـون را هـدف قرار می‌دهند و بدنش را مجروح مـی‌نـمـایـند، این زخم‌او باقی می‌ماند تا زمانی که آن مؤمن از یاد خدا غـافـل شود در این‌صورت شیطان او را به معصیت می‌کشاند! وقتی که مـؤمن گناهی‌مرتکب شد جراحتش بهبود پیدا می‌کند.[۷۱] دیگری فرشتگان باتیرهای شهابی. قرآن در این باره می‌فرماید:

«الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب»

«فـرشـتـگـان اطـراف شـیـاطـیـن را بـا قهر و غلبه می‌گیرند و با تـیـرهـای‌شـهـابـی فـروزان آنـان را مـورد حـمله قرار می‌دهند و تیر باران‌می‌کنند».[۷۲]

امـا در زمـان حضرت مهدی علیه‌السلام که او آشکار می‌شود، مردم از هـرطـرف او را سـنـگ‌باران می‌کنند تا سرانجام به دست آن حضرت یا به‌دست جبرئیل به قتل می‌رسد.

چون نور رحمت در رسد شیطان چه سان تاب آورد
خورشید چون گردد عیان شب را نهان باید شدن

۲ ـ صاحب سگ آن را علیه دشمنان خود تحریک می‌کند تا به آنان‌حمله نماید. خداوند هم شیطان را علیه دشمنان خود ـ معصیت کاران،کفار و مشرکان، فجار و بی‌دینان ـ تحریک می‌کند و می‌فرماید:

«ای شـیـطـان! بـرو، تو و جمله لشکریانت، سواره و پیاده نظامت، بر آنان‌که از تو پیروی کرده‌اند، محاصرشان کن و بر آنها بتاز».[۷۳]

این نهیب بانگ آن ملعون بود

هیبت بانگ خدائی چون بود

۳ ـ صاحب سگ هنگامی که مهمان داشته باشد سگ خود را می‌بندد که‌مهمان را اذیت نکند. خداوند هم چون در ماه مبارک رمضان بندگان‌خود را به مهمانی دعوت کرده، شیطان را نیز به غل و زنجیر می‌کشد تاآنان را اذیت و آزار نکند.[۷۴]

۴ ـ صاحب سگ دوستان خود را به آن می‌شناساند که مزاحم‌شان‌نشود. خداوند هم دوستان خود را به شیطان معرفی می‌نماید. قرآن‌درباره می‌فرماید:

«هرگز تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری، بر دوستان مخلص من‌راهی نداری و نمی‌توانی بر آنان دست پیدا کنی، تو فقط بر مردم نادان وگمراه تسلط داری».[۷۵]

۵ ـ اگر شخصی بخواهد بر طایفه یا ایلی وارد شود و سگشان مانع باشد،وی صاحب سگ را صدا می‌زند، و او هم سگ خود را صدا می‌زند تاحیوان ساکت شود و برگردد.

ترکمان را گر سگی باشد بدر[۷۶]

بر درش بنهاده باشد رو و سر

کودکان خانه دمش می‌کشند

باشد اندر دست طفلان خوارمند

یا اگر بیگانه‌ای معبر کند[۷۷]

حمله بر وی همچو شیر نر کند

که اشداء علی الکفار شد

با ولی، گل[۷۸] با عدو[۷۹] چون خار شد

مؤمن هم اگر بخواهد به درگاه خداوند روی آورد، شیطان از اوجلوگیری می‌کند! پس نخست باید از شر شیطان به خدا پناه برد. قرآن‌در این رابطه می‌فرماید:

«اگر از طرف شیطان بخواهد در تو وسوسه‌ای ایجاد شود و جنبشی ازآن پدید آید، باید از شر آن به خدا پناه بری».[۸۰]

ملک، ملک اوست فرمان، آن اوست

کمترین سگ بر در، آن شیطان اوست

پس سگ شیطان که حق هستش کند

اندر او صد فکرت و حیلت تند

بر در کهف الوهیت چو سگ

ذره ذره امر جو بر جسته رگ

این اعوذ آن است که از لطف ای خدا

بانگ برزن بر سگت ره برگشا

تا بیایم بر در خرگاه تو

حاجتی خواهم ز وجود و جاه تو[۸۱]

۶ـ وقتی سگ در مقابل انسان «عو عو» زوزه می‌کند، باید آیه مبارکه«وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید»[۸۲]» را تلاوت نمود، که‌سگ برمی‌گردد.

وقتی هم که شیطان راه را بر بندگان بست و حمله کرد، باید «

«اعوذبالله من الشیطان الرجیم» را قرائت نمود تا فرار کند.

مهلت شیطان تا چه موقع است؟

این که تا چه زمان شیطان زنده خواهد ماند؟ کی میرد؟ به دست چه‌کسی کشته می‌شود؟ روایاتی وارد شده و احتمالاتی داده‌اند که از این‌قراراند:

۱. مهلت او تا روز قیامت است

این احتمال درست نیست ـ در این باره به بحث (حاجت خواستن‌شیطان) مراجعه شود.

۲. تا روز آخر دنیا

همان روزی که خورشید و ماه و ستارگان تاریک می‌شوند و کوه‌ها مانندپشم‌زده شده، روان می‌گردند و دریاها مانند آتش خروشان شعله‌ورمی‌شوند و تمام جن و انس و ملائکه می‌میرند.

۳. مهلت او میان نفخه اول و دوم است

نـفـخـه اول وقـتـی است کـه اسـرافـیـل در صـور مـی‌دمـد و همه موجودات‌جهان یک مرتبه از بین می‌روند. نفخه دوم آن وقتی است که اسـرافیل درصور می‌دمد و همه خلایق دو مرتبه زنده می‌شوند. مهلت شیطان درمیان این دو نفخه تمام می‌شود.(۸۳)

۴. تـا زمـان ظـهـور حضرت مهدی (عج) و به دست آن حضرت کشته می‌شود. (این مطلب در آینده بیان خواهدشد).

۵. تا زمان رجعت

از زمان آمدن حضرت مهدی (عج) شروع می‌شود، پیامبر و ائمه‌معصوم عـلـیـه‌الـسـلام دوبـاره رجـوع مـی‌کـنـند و به دنیا برمی‌گردند، آن وقـت‌شـیـطان می‌میرد. و مدت معلومی که قرآن بیان می‌کند ـ همان رجـعـت‌اسـت ـ که عزرائیل جان او را می‌گیرد و به زندگیش خاتمه می‌دهد.

وارد شده که در زمان رجعت، خداوند به «ملک الموت»می‌فرماید: جان ابلیس را قبض کن که عمر او به سر آمده و سختی، تلخی‌و مستی جـان کـندن را که به اولین و آخرین افراد چشاندی به او تنهابچشان. و نیز می‌فرماید:

«ای مـلـک الـمـوت!» اول وارد دوزخ شـو و هفتاد زبانیه با هفتاد زنجیرو هفتاد کاسه از آب لظی (که همان آبهای جهنمی سوزان است) با هفتادهزار از سگ‌های جهنمی را بردار و با سخت‌ترین شکلی جان او رابگیر.

عـزرائیـل هم با صورتی که اگر اهل زمین او را با آن صورت ببینند، از تـرس‌و وحـشـت، تمام آنان قالب تهی می‌کنند و می‌میرند، و به همان شکلی که‌ماءمور است نازل می‌شود.

شـیـطـان وقـتـی او را بـه آن هـیـبت مشاهده می‌کند به مشرق فرار مـی‌کند،عزرائیل را همان جا می‌بیند! به طرف مغرب می‌گریزد، او را حـاضـرمی‌بیند، به دریا می‌رود، باز او را همان جا مشاهده می‌کند، در ایـن زمان،«ملک الموت» بر او بانگ می‌زند که: ای ملعون! بایست، باز فرارمی‌کند و می‌آید بر سر قبر آدم علیه‌السلام و می‌گوید: ای آدم! مـن بـه‌واسطه تو رانده شدم و طوق لعنت برگردنم افتاد. عزرائیل به

آن‌سگ‌های جهنمی و ملائکه غلاظ و شداد دستور می‌دهد که بر او حمله‌کنند. سگ‌ها بر او حمله می‌کنند و اطراف او را می‌گیرند. ملائکه باگرزهای آتشین بر مغز او می‌کوبند تا جان خبیث و پلید او را بگیرند و به‌زندگی پر از مکر، فریب و کبر او پایان دهند.[۸۴]

قاتل شیطان کیست

در روایات دیگری وارد شده که: شیطان به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌رود،بلکه او را می‌کشند و در آخرالزمان کشته می‌شود. حال چه کسی او رامی‌کشد، اختلاف است. بعضی از روایات می‌گویند: امام زمان (عج)وقتی ظهور کند آن ملعون را می‌کشد. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:وقتی قائم ما قیام کند، می‌آید در مسجد کوفه شیطان هم می‌آید و به زانودر مقابل آن حضرت قرار می‌گیرد و می‌گوید: وای از این روز سختی که‌در کمین من است. در این موقع امام زمان (عج) موهای جلوی پیشانی‌او را می‌گیرد و آن ملعون را گردن می‌زند.[۸۵]

در بعضی از روایات وارد شده که حضرت رسول کشنده شیطان است.امام صادق علیه‌السلام فرمود: «شیطان در زمان رجعت روی صخره‌بیت المقدس به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشته و ذبح‌می‌شود».[۸۶]

نیز عبدالکریم خثعمی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که‌فرمود: «وقتی شیطان گفت: خدایا! مرا مهلت ده تا روز قیامت، قبول نکرد و در جواب آن ملعون فرمود: تو را مهلت می‌دهم تا وقت معلوم‌علیه‌السلام. و مراد از آن وقت، هنگام رجعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌به دنیا است».

عبدالکریم گوید: از حضرت پرسیدند: آیا برای آن حضرت رجعتی‌است؟ فرمود: بلی، هیچ امامی نیست، مگر آن که در قوت رجعت آن‌امام، مؤمن و کافر اهل زمانش با او برمی‌گردند. تا مؤمنان را بر

کافران غالب و پیروز گردانند.
وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اصحاب خود رجوع نماید، شیطان هم با لشکرش حاضر شوند و وعده‌گاه جنگ آنها در زمین «روحا» که از زمین فرات و در نزدیکی کوفه است، می‌باشد.
پس این دو لشکر می‌جنگند، به طوری که تا آن زمان چنان کشتاری انجام نشده باشد. آن‌گاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: گویا اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌بینم که به پشت برگشته‌اند و از شدت وسختی جنگ صد قدم به عقب رفته‌اند و گویا آنها را نگاه می‌کنیم که پاهای بعضی از آنها در آب فرات رفته است.
در این هنگام ملائکه خشم الهی از پشت آب‌ها فرو می‌آیند و جنگ به حضرت رسول صلی الله علیه و آله واگذار می‌شود. آن حضرت درجلوی لشکر و حربه از نور در دست مبارک ایشان است، چون شیطان نگاهش به آن حضرت بیفتد، پشت کرده و بگریزد. یاران او وقتی که فراراو را می‌بینند می‌گویند: کجا می‌روی و حال آن که بر آنها غالبی، درجواب گوید: من می‌بینم آن چه را شما نمی‌بینید. من از خداوندعالمیان می‌ترسم.(۸۷)
در این هنگام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او حمله می‌کند وضربتی بین دو کتف او می‌زند که به همان ضربه نابود می‌شود و لشکرش نیز هلاک خواهند شد. بعد از آن، خداوند عالمیان پرستش می‌شود، درحالی که برای او هیچ شریکی در روی زمین باقی نمی‌ماند و عبادات همه خالصانه است. آن گاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمین چهل وچهار هزار سال پادشاهی می‌کند. و عمرها طولانی می‌گردد به طوری که از هر انسانی هزار اولاد به وجود می‌آید.(۸۸)

شیطان به آسمان می‌رود

گفتیم که شیطان از طایفه جن بود، و قرآن هم این مطلب را با صراحت بیان می‌کند و می‌فرماید:

«و اذا قلنا للملائكة اسجدوا لادم، فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه،»

ای رسول ما «یاد کن وقتی را که به ملائکه گفتیم: بر آدم سجده کنید،همه سجده کردند جز ابلیس، که او از جن بود، و بدین روی از اطاعت خدای خود سرپیچی نمود و سجده نکرد».[۸۹]

او مدتی از عمر خود را در میان جن سپری کرده و با آنان معاشر بوده، تاوقتی که فتنه و فساد، کشت و کشتار در میان آنان برپا شد.

در این هنگام خداوند اراده کرد که آنان را نابود فرماید: عده‌ای از ملائکه‌را فرستاد تا با شمشیرهای خود با آنها جنگیدند و همه آنها را کشتند. دراین میان، شیطان جان سالم به در برد و از مرگ نجات پیدا کرد و به دست‌ملائکه اسیر شد. به فرشتگان گفت: من، از جمله مؤمنان هستم (و درفتنه و فساد شرکت نداشتم.) شما تمام خویشان و هم نوعان مرا کشتید ومن تنها ماندم. مرا با خودتان به آسمان ببرید، تا در آن جا با شما باشم وخدای خود را عبادت کنم.

فرشتگان از خداوند جویای تکلیف شدند. خداوند به آنها اجازه داد که‌او را به آسمان ببرند. زمانی که به آسمان رسید به گردش در آسمان‌ها وبررسی پرداخت. در آن میان لوحی را دید که چیزهایی بر آن نوشته‌شده، مثلا نوشته بود:

«انی لا اضیع عمل عامل منکم.[۹۰] (بلا من عمل و اءراد الدنیااعطاه الله منها و من عمل و اراد الاخرة بلع الله تعالی مناه) و من یردحرث الاخرة نزدله فی حرثه ما نشاء و من یرد حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من خلاق»

«من پاداش هیچ عمل کننده‌ای را ضایع نمی‌کنم، بلی، کسی که کاری‌کند و اراده دنیا نماید، خدا دنیا را به او می‌بخشد و کسی که آخرت رابخواهد، خداوند او را به آرزویش می‌رساند. و کسی که پاداش آخرت رابخواهد به او برکت می‌دهیم و بر نتیجه‌اش می‌افزاییم و آنها که فقط مال‌دنیا را می‌طلبند، کمی از آن به آنها می‌دهیم، اما در آخرت هیچ نصیبی‌ندارند».[۹۱]

پیش خود فکر کرد که آخرت نسیه و دنیا نقد است. تصمیم گرفت دنیا رابه وسیله عبادت‌های طولانی به دست آورد. لذا در میان ملائکه آن

قـدرعـبادت کرد تا سرور و رئیس همه فرشتگان شد و طاووس ملائکه نـام‌گـرفـت! بـر مـنـبـری مـی‌نشست و ملائکه در مقابل او با احترام مـی‌ایـستادند.وقتی فهمید با این عبادت‌ها می‌تواند دنیا را جست و جو کـنـد، از این رو،آن چه در قلب سیاه خود پنهان داشت آشکار ساخت و ادعا نمود من ازآدم برترم و در برابر او به خاک نخواهم افتاد!

عبادات شیطان

به درخواست شیطان و اذن خدا، فرشتگان آن ملعون را به آسمان‌بردند. روزی کـه به آسمان رسید شنبه و زمانی که به آسمان هفتم رسیدروز جمعه بود.

در آسـمـان اول مـدت هـزار سـال خدا را پرستید. پس از آن به آسمان دوم‌بـالا رفـت و در آن جا هم هزار سال عبادت کرد. آن گاه به آسمان سوم وچهارم تا آسمان هفتم اوج گرفت. در هر آسمان مدت هزار سال خدا رابندگی کرد.

در آسمان هفتم مستقر و چنان مشغول عبادت شد که باید عبادت کند. بـه‌طـوری کـه جـبرئیل و اسرافیل و میکائیل وقتی او را دیدند به یک دیـگـرمی‌گفتند: خداوند، عشق و علاقه به عبادت و قدرتی که به این بـنده داده‌به هیچ کس نداده است. بندگی او هم چنان ادامه داشت تا وقـتـی کـه‌خـداونـد اراده کـرد آدم را بیافریند. حضرت امیرالمؤمنین عـلیه‌السلام درنهج البلاغه «خطبه قاصعه» درباره نکوهش عبادت او و مـتـکبران‌می‌فرماید: شیطان، مدت شش هزار سال خدا را پرستش کرد که فقط‌چهار هزار سال آن را دو رکعت نماز خواند!

بـعـد مـی‌افـزاید: معلوم نیست که این شش هزار سال از سال‌های دنیا است‌یا از سال‌های آخرت. اگر از سالهای دنیا بوده که همان شش هزار سال‌خواهد بود و اگر از سالهای آخرت باشد، هر یک روز آن طبق قرآن مجیدکه می‌فرماید:

« فی یوم کان مقداره خمسین اءلف سنة، »

«در روزی کـه مـقـدار آن به اندازه پنجاه هزار سال ـ از سالهای دنیا

آخواهد بود)).[۹۲]
(جـمـع سـال دنـیا) ۱۰۹۵۰۰۰۰۰۰۰ (سال دنیا) ۵۰۰۰۰ × (روز)۳۶۵ × (سال آخرت) ۶۰۰۰
در نـتیجه، اگر شش هزار سال را ضرب در سیصد و شصت و پنج روز، وحـاصـل را در پـنـجـاه هـزار ضـرب کـنیم جمعا: صد و نه میلیارد و پانصدمیلیون سال دنیا می‌شود، یعنی شیطان این مدت، خدا را عبادت کرده ودایما مشغول نیایش و ستایش او بوده است.
در روایـت دیـگـری از امـام جعفر صادق علیه‌السلام آمده که: شیطان درآسـمـان طی هـفـت هزار سال خدا را با دو رکعت نماز عبادت کرد خـداونـدهـم، در مـقـابل آن دو رکعت نماز که ـ هفت هزار سال طول کشید آثواب‌هایی برای او در نظر گرفت.[۹۳]
ولـی بـعـد از گـنـاه و سـرپیچی از دستور الهی و خود را برتر و بالاتر دانـسـتـن‌از آدم عـلـیـه‌الـسلام، تهمت به خدا زدن که تو مرا گمراه کردی![۹۴] سعادت‌و نجات خود را در جهان آخرت به کلی از دست داد و عبادت خود را ازمیان برد، و به شر مبدل کرد.

بعلم باعور و ابلیس لعین

سود نامدشان عبادت‌ها و دین

و در برابر این همه عبادت و بندگی که انجام داده بود، برای گمراهی اولادآدم در ایـن دنـیـا تـقـاضـای عمر طولانی نمود که طبق عدالت پروردگار، این‌تقاضا پذیرفته شد.





اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه‌السلام

شـیـطـان در مـیـان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده‌فرمود برای خود در زمین جانشین خلق فرماید. به ملائکه خطاب نمودکه من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خودآگاه نمود.[۹۵]

در ایـن هـنـگـام ابـلـیـس به وسط زمین آمد و فریاد زد که:ای زمین! من‌آمده‌ام تو را نصیحت کنم!

خداوند اراده کرده از تو پدیده‌ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد ومـن مـی‌ترسم که خدا را معصیت کند و داخل آتش شود (و در نتیجه تـوداخـل آتـش شـوی و بـسـوزی) وقـتـی مـلائکه مقرب آمدند از تو خاک‌بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده از تو خاک برندارند.[۹۶]

مخالفت‌او با آدم علیه‌السلام از همین جا شروع شد و تاکنون ادامه دارد و تا روزقیامت هم ادامه خواهد داشت. این اولین مخالف او بود.

از امـیـرالـمـؤمنین نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال اراده‌کـرد آدم عـلـیـه‌الـسـلام را خـلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مـقـداری خـاک‌از زمـین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف‌آنها باشد.

جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد (طبق تذکر شیطان) زمین نالید و اورا بـه خـداونـد قسم داد که از آن خاک برندارد. ایشان هم برگشت داستان راگزارش داد. بار دیگر میکائیل و بعد از او اسرافیل را فرستاد. باز زمین‌آنان را قسم داد، آنها هم با دست خالی برگشتند.

بـرای بـار چهارم، عزرائیل را فرستاد که حتما از خاک زمین بردارد. او که‌خواست خاک بردارد، باز زمین ناله کرد و او را قسم داد و هر چه ناله وفـریـاد نـمود، تاءثیر نکرد. عزرائیل گفت: من از جانب خدا ماءمورم تا کـمـی‌از خـاک تـو بـردارم. او خـاک را بـرداشت و برد که آدم را از آن ساختند.[۹۷](از این رو، خداوند قبض روح آدم علیه‌السلام و اولادش

را بـه دست‌عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آنها هنگام جان دادن آدم در دل اواثر نمی‌کند و او ماءموریت خود را انجام می‌دهد.
وقـتـی آن خـاک را بـا آب خالص و شور و تلخ و بی‌مزه، مخلوط کردند وبـعـد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شیطان قیافه او را مشاهده کـردو بـا خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبنده به وجـودآمده، و توی او خالی است. چیزی که توخالی باشد احتیاج به غذا داردو به این ترتیب می‌توان او را گمراه و منحرف نمود.
و نیز گفت: اگر چه او بر من و هه موجودات فضیلت داشته باشد، ولی مـن‌بـا او مـخـالـفـت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک‌می کنم.
و گـفـت: اگـر ایـن موجود از من بالاتر و شخصیت او مهم‌تر باشد، از اوفرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین‌تر باشد، او راکمک می‌کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست ورفیق می‌شوم.[۹۸]

شیطان و قالب گلی آدم علیه‌السلام

بـعـد از آن که خداوند قالب آدم علیه‌السلام را از خاک و آب، سرشت و اورا بـه وجـود آورد، آن قـالـب را مـانند کوه عظیمی کناری گذشت.
شـیطان دراین مدت در آسمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی رامی‌دید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج می‌شد. و با دست برشکم او می‌زد و می‌گفتد: خداوند تو را برای چه چیزی خلق کـرده؟مدت هزار سال به این وضع بود، بعد از این مدت خداوند متعال از روح‌خود در او دمید.[۹۹]
حضرت عبدالعظیم حسنی نامه‌ای به امام محمد تقی علیه‌السلام‌نوشت که پرسیده بود: به چه علت غائط انسان بوی گند می‌دهد؟ آن‌حضرت در جـواب فـرمود: وقتی خداوند حضرت آدم علیه‌السلام راخلق نمود، جسد او بوی خوشی داشت. زمانی که هنوز روح به آن‌دمیده نشده بود،

مـلائکـه و شـیطان از آن می‌گذشتند، ملائکه می‌گفتند:او برای امر بزرگی ساخته شد و شیطان از دهان او وارد می‌شد و از عقب‌او بیرون مـی‌آمـد. از ایـن رو، هـر چـه داخـل شـکـم انـسـان شـود، بـدبـو و خبیث‌می‌شود.[۱۰۰]

در حـدیـث دیـگـری از حـضرت علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود: وقـتـی‌خـداوند آدم را خلق کرد، قالب گلی آن را تا چهل سال به حال خـودگـذاشـت ـ تـا خـشک شود ـ ابلیس همواره بر آن می‌گذشت و مـی‌گـفـت:خـداونـد، بـرای چـه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود مـی‌گـفـت: اگـرخـداونـد مرا امر فرماید که او را سجده کنم، قبول نـمـی‌کـنـم و از دسـتـور اوسـرپیچی می‌کنم و مخالفت خود را اعلام مـی‌دارم. بـعـد از آن کـه روح دراو دمـیـدئه شـد شـیـطـان مخالفت نمود.[۱۰۱]

شیطان سجده نمی‌کند

وقـتـی خـداونـد بـه مـلائکه خطاب کرد و فرمود: می‌خواهم در روی زمـین‌خلیفه و جانشینی برای خود قرار دهم، ملائکه موافق نبودند. به خـدااعـتـراض کردند و گفتند: این که می‌خواهی خلق کنی، در آینده خـون ریـزو مـفسد خواهد شد. بعد از آن که خداوند جواب آنان را داد، تـسـلـیـم‌شـدنـد. به ایشان خطاب فرمود: وقتی من خلیفه خود (آدم علیه‌السلام)را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم، همه شما در برابر او سجده‌کنید.[۱۰۲]

بـعـد از آن کـه خـداوند او را خلق کرد و ز روح خود در او دمید و روح بـه‌دمـاغ آدم رسـیـد، بـه حـرکـت آمـد و نـشـسـت، عـطـسه‌ای زد و گـفـت:((الـحـمـدلله)) خـداونـد در جـواب او فرمود: ((یرحمک الله)).[۱۰۳]

در ایـن هـنـگـام بـه ملائکه فرمان داد، تا برای اعتراف به مقام شامخ و رفـیـع‌او در مـقـابل وی سجده کنند و او را تکریم نمایند. تمام ملائکه

فـرمـان‌بـردنـد و به سجده افتادند و مدتی در حال سجده بودند، ولی شـیطان که‌آن زمان در صف فرشتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوندعرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار.
خـداونـدا! مـن تو را چنان سجده کنم که تا به حال هیچ ملک مقربی و نه‌هیچ نبی مرسلی سجده و عبادت نکرده باشد.
خـداونـد در جـواب او فـرمـود: مـرا حاجت به عبادت تو نیست، من از تـومـی‌خـواهـم، آن چـه را که دستور می‌دهم انجام دهی، نه آن چه را تومی‌خواهی![۱۰۴]
سـرانجام قبول نکرد و حسدی را که در قلبش بود ظاهر نمود.[۱۰۵]
خداوندهم در مقام بازخواست از او فرمود: چه چیز تو را باز داشت از آن کـه‌سـجـده نـکـنـی بـر مخلوقی که من او را با دست قدرت و عنایت خویش‌آفریدم؟!
پـاسـخ داد: مـن از حـیـث عـنـصـر و گوهر و ذات از آدم علیه‌السلام برترم،کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بـلـنـدمـن نمی‌رسد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده‌ام و او از عـنـصـر تـیره وبی‌ارزش گل. پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند!
خـداونـد هـم به خاطر سرپیچی از دستور و سجده نکردن بر آدم، او را نـداداد و فـرمـود از مـیـان ملائکه و بهشت پرنعمت و جاوید و سعادت ابـدی‌مـن بیرون شو، زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی، رانده‌گشتی.
((و ان علیک لعنتی الی یوم الدین،))
((لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد))[۱۰۶]
سـپـس او را بـا خـواری و ذلـت از پـیـشگاه خود راند و از رحمت خود دورداشت.

کیفیت نفوذ شیطان

وسـوسـه شـیـطانی معمولا تدریجی و گام به گام است. او نمی‌تواند یـک‌بـاره و ناگهانی بر انسان مسلط شود و او را به دام خود و بدبختی بـکـشاند.بلکه آرام آرام و گام به گام در او نفوذ می‌کند تا بر او تسلط کامل یابد.
قـرآن می‌فرماید: «ای مردم! از نعمت‌های حلال و پاکیزه خداوند که درروی زمـین است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن‌آشکار شما است»(۱۰۷)
از ایـن آیـه مـعـلوم می‌شود که، تسلط افکار شیطان بر انسان تدریجی ولـحـظـه بـه لـحـظـه اسـت نه دفعی و ناگهانی. تمایلات شیطانی، مـقـدمـاتی‌دارد که اسیران شهوت، کم کم در دامش گرفتار می‌آیند، زمزمه‌های‌دوستان ناباب، شرکت در محافل نامناسب، ترغیب و تشویق آلـودگـان،جملگی از عوامل تدریجی انحراف‌اند. شیطان، اول اندیشه گـنـاه و نیات‌سوء خود را ماهرانه و پنهانی به قلب انسان القا می‌کند و کـارهـای زشت وپلید او را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد و آوای خود را آرام آرام در گـوش‌جـانش سر می‌دهد، تا آن کسی را که آماده است به سراغ مطلوبش ببرد.
از آن جـا کـه شـیـطـان اغواگری و فریب است، باید زمینه‌ای مناسب بـرای‌نـفـوذ خـویـش داشـتـه بـاشـد. و ایـن زمـینه‌ها می‌تواند نقطه ضعف‌ها،حساسیت‌ها، محرومیت‌ها، عقده‌ها و به طور کلی صفات منفی باشد.
ایـن گـونـه صـفـات، راه فـعـالـیت و نفوذ قطعی را برای شیطان باز می‌گذارد واسباب تسلط را برایش فراهم می‌آورد.
بـنـابر این، شهوات سرکش، خود خواهی‌ها، حب جاه و مقام، حب مال‌و منال، حسادت‌ها، رقابت‌ها، شهرت طلبی و افزون خواهی‌ها،عقده‌های حـقـارت و خود کم بینی‌ها، همگی از دام‌های خطرناک‌شیطان‌اند. هر کس راه این امراض روانی را ببندد، به دام شیطان نخواهدافتاد.
وسـوسـه‌های تدریجی شیطان، همانند میکرب‌های بیماری زا هستند کـه‌در هـمـه جـا وجـود دارنـد. اما از نظر ابتلا، تنها آن گروه را مبتلا مـی‌سـازنـدکـه بـر اثر ضعف بنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را نـدارند، قرآن،استیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می‌داند که او را

دوست خودگرفته‌اند و به اغوا و فریب شیطان برای خدای یکتا شرک آورده‌اند.[۱۰۸]

انسان در هر مرحله از ایمان، یا در هر سن و سالی که باشد، گاه گاه‌احساس می‌کند که نیروی توانمندی از درون، او را به سوی گناهی‌می‌خواند، که این گونه حالات بیش‌تر در سالهای جوانی خود نمایی‌می‌کند. در چنین حالتی،

آدمی دچار وسوسه‌های شیطانی گردیده و با مختصر غفلتی، ممکن‌است دچار لغزش شود. در این شرایط، تنها راه نجات این است که‌انسان از قدرت پنهان الهی مدد جوید و از درگاه خداوند بخواهد تا درکنف حمایت خود، او را از شر شیطان صفتان یار و دمساز نشود و از شرآنها پیوسته خود را دور نگه دارد.

اشتباه شیطان

بزرگ‌ترین اشتباه شیطان از آن جا سرچشمه گرفت، او فکر می‌کردچون از آتش فروزان خلق شده، واقعا از آدمی که از خاک به وجود آمده‌بهتر و بالاتر است، در حالی که اگر قدری از تعصب و تکبر و لجاجت‌پایین می‌آمد می‌فهمید که به دلایل ذیل آدم علیه‌السلام از او برتر است.

۱. همه مواد غذایی، جواهرات با ارزش و قیمتی، نیروی بدنی و جسمی‌انسان و حیوانات تمام نیروی فکری و عقلی از خاک است، اگر خاک‌نباشد هیچ چیز نیست، ولی آتش این همه ویژگی‌ها را ندارد.

۲. اگر تکبر و خودبینی را کنار می‌گذاشت. اقرار می‌کرد که خاک‌خواصی دارد. مثلا گیاهان را می‌رویاند و نشو و نما می‌دهد و قابل ترقی‌است. به همین دلیل روح خدایی به آن تعلق گرفت و چنان قابلیتی راپیدا کرد.

۳. اگر با چشم تواضع نگاه می‌کرد می‌دید که خاک امین و امانت‌دارخوبی است و هر چه را که به عنوان امانت به او دهند پس از

گذشت‌صدها یا هزاران سال بی‌آن که در آن خیانتی کند، پس می‌دهد.
۴. اگـر حـقـیـقـت بـیـن بـود اقرار می‌کرد که خاک متواضع است و تـواضـع‌یـکـی از صـفـات نیک و پسندیده می‌باشد. ولی آتش متکبر و سرکش،طالب بزرگی و خودبینی می‌باشد و مسلما تواضع از تکبر بهتر است.
۵. از خـصـوصـیـات خـاک و گـل ایـن است که حالت چسبندگی و نگاه‌دارندگی دارد و موقعی که با روح ترکیب شود فیوضات الهی را به خـودمی‌گیرد. از همین رو، وقتی روح در آدم دمیده شد، سجده گاه فرشتگان‌قرار گرفت. ولی آتش چنین نیست.
۶. گـل مرکب از آب و خاک است، همان آبی که مایه حیات و زندگی هرچیزی است. چنان چه خداوند می‌فرماید:
« وجعلنا من الماء کل شیئی حی افلا یؤمنون،»
آیـا کـافـران نـمـی‌دانـنـد ـ که «ما هر چیز زنده را از آب قرار دادیم؟ (مـایـه‌حـیـات و زنـدگـی هـر چـیـزی از آب اسـت) آیـا ایـمـان نمی‌آورند؟»[۱۰۹]
هـمـان خـاکی که مایه نشو و نما و رویاندن است، هنگامی که با آب در هـم‌آمـیـزنـد، نفس حیوان از آن متولد می‌شود، مانند انسان که روح با خاک درهم آمیخته شد و روح پرستنده و پیکر ستایش گر آفریده شد.
۷. هـم چـنـیـن دسـتور خدا برای سجده، فقط برای آدمی که از خاک خلق‌شده نبود، بلکه سجده در برابر آن روحی بود که خداوند از خودش در اودمـیـده بـود و به وسیله آن روح مقدس بود که آدم خاکی به آدم مـلکوتی‌لقب یافته. دستور سجده در مقابل آدم هم بعد از دمیدن روح در او بود،نه قبل از آن، چنان چه خداوند در قرآن می‌فرماید:
« و اذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا لو ساجدین، »
«هـنـگـامـی کـه خـلقت انسان به پایان رسید و کمال یافت و از روح خود(که یک روح شریف و پاک و با عظمتی است) در آن دمیدم همگی به‌خاطر او سجده کنید».[۱۱۰]
آری! عـظـمت آدم و دستور سجده به او به واسطه آن روح الهی بود که دراو دمیده شده و گرنه خاک به خودی خود این همه مقام و منزلت و عزت‌را نداشت.

۸. وقـتـی روح خـدا در او دمـیـده شـد، نور خدا هم در قلب او تابید و درواقع آن قلب، مانند کعبه از برای ملائکه شد و همین طور که انسان رو بـه‌سوی کعبه می‌کند و سر به سجده می‌گذارد، فرشتگان هم باید در مقابل‌آن تجلی گاه نور خدا سجده کنند.

۹. عـلاوه بـر ایـن، شـرف آدم بـه ایـن واسـطـه بود که گل او را خود خـداونـدمـتـعـال بدون واسطه سرشته و خود ضامنش بود. چنان چه می‌فرماید:

«قال یا ابلیس ما منعک، ان تسجد لما خلقت بیدی،»

«خـداونـد بـه شـیـطـان فـرمـود: ـ ای ابـلیس تو را چه مانع شد به مـوجـودی‌کـه مـن بـا دو دسـت (عـلـم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟!». [۱۱۱]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم درباره این نکته که گل آدم راخـود خـداوند سرشته، فرمود: گل آدم را خداوند با دست خود چهل روزخمیر کرد. [۱۱۲]

۱۰. از هـمه این‌ها که بگذریم، عبادت خداوند عبارت است از، اطاعت‌و فرمان برداری

او، و امـر بـه سـجـده در بـرابـر آدم علیه‌السلام هم یکی از دستورهای الهی‌است که باید بدون چون و چرا اجرا شود. سجده به آدم یعنی سجده بـه‌خدا، چون به دستور خدا است. شیطان همه این فضایل و کمالات را ازکف داد.

اول آن کس کوقیاسک‌ها نمود

پیش انوار خدا، ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی‌شک بهتر است

من زنار و او ز خاک اکدر [۱۱۳] است

من ز آتش زاده و او از وحل [۱۱۴]

پیش آتش مروحل را چه محل

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

او، ز ظلمت ما ز نور روشنیم [۱۱۵]

در نسب من از کسی کم نیستم
پس چرا در پیش دشمن بایستم
او کجا بود اندر آن روزی که من
صدر عالم بودم و فخر زمن
شعله می‌زد آتش جان سفیه
کاتشی بود الولد سر ابیه
خرگریزد از خداوند از خری
صاحبش وز پی ز نیکو گوهری
نی بود سود و زیان می‌خواهدش
بلکه تا گرگی ندرد تا دمش

چگونه شیطان داخل بهشت شد؟

بـعـد از ایـن کـه خـداونـد آدم را آفـریـد و از روح خـود در او دمید به ملائکه‌دستور داد که او را سجده کنند، همه سجده کردند، مگر ابلیس. سـپس‌دستور خارج شدن از بهشت برای شیطان صادر شد. ملائکه هم به اوحمله کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود.
امـا بـعـد از آن کـه او را از بـهـشـت بـیـرون کـردند و دیگر جایی در بـهـشت‌نداشت، چگونه و با چه حیله و وسیله‌ای بار دیگر داخل بهشت شـد؟چـه طـور آدم و هـمـسـرش را فـریب داد؟ در این باره از بعضی بـزرگـان مانندابن عباس مطلبی در دست است که بدنیست آن را نیز یاد آور شویم.
او مـی‌گـوید: بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت‌که با هر نقشه و حیله‌ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و انتقام‌خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دیـدنـگـهبانان بر در بهشت هستند مانع او می‌شوند، رفت کناری و به انـتـظـارایـستاد. اول طاووس را دید، از او خواهش کرد که او را داخل

بـهـشـت کـند،قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیـوار، دیـد ماری‌بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز مار یکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ‌بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشـت. ـ شیطان‌جلو آمد و گفت:ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعـظـم الـهی را به توتعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده‌می‌کنند و نمی‌گذارند داخل شوی.

شـیـطـان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مراداخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و او را دردهـان خـود جـای داد ـ این بود که در میان دندانهای مار سم پدید آمـد،چـون جـایـگـاه شـیطان شد. وقتی مار به این وسیله او را داخل بـهـشـت‌نـمـود، شـیـطان هم کار خود را کرد، آدم علیه‌السلام و حوا عـلـیه‌السلام راوسوسه نمود تا فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قـول دادی بـه مـن‌تـعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می‌دانستم،احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی ـ من با همان اسم اعظم‌داخل می‌شدم.[۱۱۶]

شیطان چگونه آدم و حوا در فریب داد؟

بعد از آن که بار شیطان به بهشت رفت، در همان دهان مار، شروع کرد باآدم علیه‌السلام صحبت کردن ـ آدم هم خیال کرد سخن گو مار است.می‌گفت:ای آدم! خدا نمی‌خواهد که شما برای همیشه در بهشت بمانیدو هر کس از این درخت بخورد جاوید می‌ماند، خدا با این دستوری که به‌شما داد، قصد خیانت داشته! از آن بخورید تا جاوید بمانید!
آدم جواب داد:ای مار! این حرف که تو می‌زنی، از غرور شیطان است.چه طور خدا که می‌گوید: از این درخت نخورید ضرر دارد قصد خیانت‌به ما را داشته، در حالی که تو می‌گویی بخور ضرر ندارد و برای حرف‌خود قسم هم می‌خوری؟ که خدا «ارحم الراحمین» است و بخیل‌نیست. شیطان هر چه وسوسه کرد، آدم نپذیرفت و با او مخالفت نمود.وقتی شیطان از آدم ماءیوس شد، پیش همسرش حوا آمد و گفت:ای حوا!آیا می‌دانی درختی که خداوند برای شما حرام کرده بود، اکنون برایتان‌حلال کرده؟ چون دید اطاعت و عبادات شما بسیار نیکو بوده است. اگرمی‌خواهی امتحان کن، فرشتگانی که موکل بر آن درخت بودند وحیوانات بهشت را از آن منع می‌کردند، دیگر با شما کاری ندارند. همین‌دلیل است که آن درخت برای شما حلال شده، اگر تو جلوتر از آدم از آن‌بخوری بر او مسلط خواهی شد و او مطیع تو می‌شود، مجبور است از تواطاعت کند!
حوا گفت: من الان امتحان می‌کنم. به سوی آن درخت رفت. وقتی‌ملائکه خواستند او را از نزدیک شدن به آن درخت منع کنند، خداوند به‌آنان وحی نمود و خطاب کرد: شما کسی را که عقل ندارد منع کنید، نه‌کسی را که به او عقل دادم و آن حجت است بر او. اگر مرا اطاعت کندمستحق ثواب و اگر مخالفت کند مستحق عذاب است.
ملائکه هم او را رها کردند و آزاد گذاشتند. حوا هم بی‌آن که آنها

مـانـع‌اش‌شـونـد، به درخت نزدیک شد. خیال کرد واقعا خوردن از آن حـلال شـده وایـرادی در کـار نـیست. مقداری از میوه درخت خورد و طـوری هـم نشد.پیش خود گفت: مار درست گفت و می‌دانست که خـوردن از آن حـلال‌شـده. بـعـد از آن رفـت پـیـش هـمسر خود آدم عـلـیـه‌السلام و گفت: آیامی‌دانی که خوردن از آن درخت بر ما حلال شـده؟ مـن نـزدیـک آن رفـتم،ملائکه هم مانعم نشدند، مقداری از آن خوردم، می‌بینی که طوری‌نشدم و ایرادی نداشت. آدم علیه‌السلام هم گول زن را خورد و با حوا به‌راه افتاد، رفتند و از آن میوه خوردند!

وسوسه شیرین شیطان

بـدنـیـست قدری از وسوسه‌های شیرین و دل پذیر شیطان که توانست باآنها آدم و حوا را بفریبد و از مقام و مرتبه خود به زیر آورد بیان کنیم.
گفته شده که: شیطان بر اثر سجده نکردن بر آدم، رانده درگاه شد و پـس ازآن تـصمیم قاطع گرفت تا آن جا که می‌تواند از آدم و اولادش انتقام بگیردو در مکر و حیله و فریب دادن آنان کوتاهی نکند.
آن مـلـعـون، بـه خـوبـی مـی‌دانـسـت خـوردن از آن درخت ممنوعه بـاعث‌می‌شود که آنها را از بهشت بیرون کنند. در صدد وسوسه آنان بر آمـد وبرای رسیدن به این مقصود دام‌های گوناگون خود را بر سر راه آنـهـا گشودو برای نائل آمدن به هدف شوم خود بهترین راه را در این دیـد کـه عشق وعلاقه ذاتی انسان، به تکامل و ترقی در زندگی جاوید استفاده کند. نیزبرای قانع کردن آنان برای مخالفت فرمان خدا، عذر و بـهـانه‌ای بتراشد که‌آنها با دلگرمی دستور او را اجرا کنند. لذا بعد از آن که از حضرت آدم‌علیه‌السلام ماءیوس شد، پیش همسر آدم رفت. گفت: آیـا مـی‌دانـی چراخداوند شما را از میوه این درخت منع کرده و گفته است نزدیک آن‌نشوید؟ چون درخت حیات و جاوید است. هر کس از آن بخورد یافرشته می‌شود و یا عمر جاویدان را به دست می‌آورد و همیشه زنده‌می‌ماند.(۱۱۷)

سـپـس گـفـت: خـداوند متعال نمی‌خواهد شما در زندگی دائمی با اوشریک باشید، می‌خواهد این جاودانگی مخصوص خودش باشد؟ بااین نـقشه و نیرنگ به آنها فهماند خوردن از این درخت ضرر و زیان به‌شما نـمی‌رساند، بلکه همیشه در بهشت خواهید ماند. بعد از آن گفت:اگر از آن نخورید به این زودی شما را از بهشت بیرون می کنند. باز برای‌این که پنجه‌های پر وسوسه و حیله‌های خود را بیشتر و محکم‌تر درجان آدم فرو برد و آنها را از حق و حقیقت منحرف کند، برای حق به‌جانبی خود، قـسم‌های شدیدی خورد و گفت: من خیر خواه و دل سوزهستم، خود را موظف می‌دانم که شما را نصیحت کنم!![۱۱۸]

حـضـرت آدم علیه‌السلام که هنوز تجربه کافی در زندگی را نداشت و تاحال گرفتار دام‌های شیطان و خدعه و نیرنگ‌های دروغ او نشده بود ونـمـی‌تـوانـسـت بـاور کـنـد کـسی این چنین قسم دروغ به خدا یاد کند،سرانجام تسلیم شد و فریب و نیرنگ شیطان در او اثر کرد و از میوه آن‌درخت خورد.

صد هزاران سال ابلیس لعین

بود ابدال امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت

گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت

بـعـد از خـوردن از آن درخـت، بـرایـشان ثابت شد که نه تنها آن میوه آب‌حـیـات و زنـدگـی جـاویـد نبود، بلکه به مجرد خوردن، لباسهای بـهـشتی ازبدنشان ریخت و عورت‌ها و بدنهای آنها تا آن موقع مخفی و پـوشیده بودناگهان ظاهر شد. ایشان در میان بهشت و جمع فرشتگان لخت و عریان‌شدند، حیران و سرگردان ماندند. وقتی لباسهای بهشتی و آن تاج‌کرامت از اندامشان فرو ریخت و خود را در جمع ملائکه عریان دیدند،بلافاصله خود را به میان درختان رساندند و از برگ‌های درختان برای‌پوشیدن اندام کمک می‌گرفتند و عورت‌های خود را می‌پوشاندند، ولـی‌بـرگ‌هـا هم اطاعت نمی‌کردند و از بدنشان پرواز می‌نمودند و باز عریان‌می‌ماندند.

حـوا چـاره خـود را در این دید که بنشیند تا رسوائی او کمتر باشد. آدم بـایـک دست عورت خود را پوشانید و با دست دیگر سر خود را گرفت.

وگفتند: خدایا! ما بر نفس خودمان ظلم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر مـارحـم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.[(۱۱۹)] خداوند به آنها خطاب کـرد وگـفـت: مگر من شما را از خوردن میوه آن درخت منع نکردم؟ مـگر به شمانگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است. چرا فرمان من رااطاعت نکردید و فریب آن ملعون را خوردید؟

سپس فرمود: الحال چاره‌ای جز این نیست که باید از بهشت خارج‌شوید. و آنها را از مکان و مقام خود بیرون کردند و به زمین فرستادند.[(۱۲۰)]

جد تو آدم، بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مذنبی، مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه

شیطان مزد عمل می‌گیرد

بـعـد از آن کـه شـیـطـان از سـجـده کـردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت‌بیرون شد.

گـفـت: پـروردگـارا! حـالا کـه مـرا بـیـرون و از رحـمـت خود دور می‌کنی،عبادات من چه می‌شود، هزاران سال عبادتت کرده‌ام که فقط چـهـار هزارسال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فـرمـودی، عـمل‌عمل کنندگان را ضایع نمی‌کنم![(۱۲۱)] آیا سزاوار اسـت کـه بـا یک اشتباه، مزدعمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

خـطـاب از مـصـدر جـلال رسـیـد کـه مـزد هـیـچ کس در پیش من ضـایـع‌نمی‌شود، ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت‌دهم در دنیا هر چه بخواهد، می‌دهم. شیطان عرض کرد: من هم

مـزدعـمـل خـود را در دنـیـا از تـو طلب می‌کنم. چون به واسطه آدم جـهـنـمـی شدم‌حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می‌دهم! خـطـاب شـد:حـاجـات خـود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت:
اول آن کـه، اجـازه دهـی تـا روز قـیـامـت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود:اگر می‌خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت نـاگـوارآن را نـجس، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مـرگ را بچشدو اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نـیـسـت. آن روز هـمـه‌زنده می‌شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب ونقمت جهنم خواهند بود.
چـون نـجـات از مـرگ برای کسی نیست، تو را مهلت می‌دهم تا روزی که‌معلوم است.[122]
ـ شـایـد مـراد روز ظـهـور امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ بـاشـدکه به دست لشکر آن حضرت کشته می‌شود و شاید هم روز آخر دنیاباشد ـ[123]
دوم ایـن که، خدایا! از تو می‌طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم، دوفـرزنـد به من عطا کنی! از این رو، در اخبار وارد شده: برابر هم یک نـفـر ازاولاد آدم که متولد می‌شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوامی‌کنند.
سـوم، گـفـت: خـدایـا! از تو می‌خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خـون‌جـریـان دهـی کـه از هـر جـای بـدن او بـخواهم، بتوانم او را به معصیت‌بکشانم.
چـهـارم. از تـو مـی‌خـواهـم کـه فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها راببینیم!
پـنـجـم، از تـو مـی‌خـواهـم ایـن قـدرت را بـه مـن بـدهـی که به هر صـورت‌بـخـواهـم بـتـوانـم در آیم. بنابر این (در هر جا و هر شکلی که مـی‌خواهد درمی‌آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان طور که در روز سـقیفه بنی‌ساعده، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کـاررا بـرای آنـان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس

شـورای مکه بیان‌شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهـد در آمـد،اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند[۱۲۴] و ده‌ها داستان دیگر که‌در مباحث کتاب آورده شده است.

شـشـم. پـروردگـار! از تـو می‌خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن‌مسلط باشم!

هـفـتـم، عـرض کرد: خدایا! از تو می‌خواهم مرا مخصوصا در سینه آدم واولاد او مـسـلـط گـردانـی تـا او را وسـوسه کنم. چنان چه در قرآن می‌فرماید:

«الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس،»

«شـیـطـانـی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می‌افکند، وسوسه او،هم در دل جن باشد و هم در دل انسان».[۱۲۵]

خـداوند هم در پایان هر یک از خواسته‌های او فرمود، راضی شدم.وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت، عرض کرد:

«فبعزتک لاغوینهم اجمعین»[۱۲۶]

ای خـدا! بـه عـزت و بـزرگـواری خودت، همه آنها را گمراه و از راه راست‌منحرف می‌کنم.

سـپس شیطان گفت: من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارنـددر نـظرشان کوچک و ساده جلوه می‌دهم) و از پشت سر (آنها را کـه بـه‌جـمـع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حـقـوق‌واجـب دسـتـور می‌دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله‌شبهه و شک و تردید ضایع می‌سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی وشـهـوات را در نـظر آنها جلوه می‌دهم.) و سراغشان می‌روم و تو اکثر آنهارا شکر گزار نخواهی[۱۲۷] یافت.

نیازهای مادی شیطان

هـمـیـن طـور کـه شـیـطـان حاجات معنوی خود را از خداوند متعال طـلـب‌کـرد یـعـنی همان حاجاتی که به عبادات خود از خدا خواست تا

آدم‌علیه‌السلام و اولادش را به انحراف بکشد ـ حاجات مادی خود را هم ازخـدا خـوسـتـار شـد، و آنـهـا را هم خداوند بزرگ به او تا روز موعود عنایت‌فرمود.
ابـو امـامـه از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که آن‌حضرت فرمود: بعد از آن که شیطان رانده درگاه الهی شد و او را به روی‌زمـیـن فـرسـتـادنـد. عـرض کرد: پروردگار! مرا به سوی زمین فرستادی، ازدرگاه خود راندی و از نعمت‌های بهشت محروم نمودی.
مـن در دنـیااحتیاجاتی دارم که بتوانم زندگی کنم. آنها را برای ادامه زنـدگـی‌ام بـرایـم‌آمـاده و مهیا نما که در مضیقه نباشم. خطاب شد: حـاجـات تو چیست؟عرض کرد: خدایا! من محتاج خانه و منزلم، به من خـانه‌ای عنایت فرما.خطاب شد: خانه تو را حمام‌ها قرار دادم. (هر کجا حمام است و مردم‌آن جا رفت و آمد می‌کنند خانه شیطان است.)
عـرض کـرد: مـن مـحـتـاج نـشـسـتـن هـسـتـم و جـایـی بـرای آن مـی‌خواهم.خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه‌ها و در مغازه‌ها است ـ آن‌جا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در مـعامله، به‌ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سـر مردم‌گذاشتن و غیره بکشانی. در حدیثی هم آمده که: بازار محل عیش و لذت‌بردن شیطان است.
عـرض کـرد: خـدایـا! مـن غـذا مـی‌خـواهـم. غذای من از کجا تاءمین شـود؟خـطـاب شـد: غـذای تـو را در سـفره‌ای قرار دادم که بر سر آن «بسم‌الله» گفته نشود. (و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص،بدون آن که نام خدا ببرد، به آن حمله می‌کنند)
عـرض کـرد: الها! من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم، آن را من از کجا بـه‌دسـت آورم؟ خـطـاب شـد: نوشیدنی‌های تو شراب و هر چیز مست کـننده‌است. (از قبیل فقاع که نوع از آب جو می‌باشد، جرس و بنگ که به وسیله‌قلیان می‌کشند).
عـرض کـرد: بـرای مـن اذان گـویـی قـرار ده. گـفـتـه شد: اذان تو وسایل‌موسیقی و مؤذن تو کسانی هستند که با این آلات می‌نوازند و آنها را به کارمی‌گیرند.
عـرض کـرد: بـرای من قرآنی قرار بده که در آن نگاه کنم. خطاب شد:

قرآن‌تو شعر است (وقتی محزون شدی و دلت گرفت، شعر بخوان).
عـرض کـرد: بـرای من کتابی قرار ده که در آن نگاه کنم. خطـاب شد: کـتـاب‌تـو «وشم» (خال کوبی‌هایی که بعضی‌ها روی بازو و جاهای دیگربدن می‌کنند) است.
عـرض کـرد: بـرای مـن حـدیـثـی قـرار ده. فرمود: حدیث تو دروغ و دروغ‌گفتن است کسانی که دروغ می‌گویند، حدیث تو را گویند.
عـرض کـرد: بـرای مـن دام و وسیله، شکار قرار بده، خطاب شد: زنان راوسیله صید کردن و به دام انداختن مردم قرار دادم.(۱۲۸)

در خواست‌های آدم علیه‌السلام از خدا

امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون حضرت آدم علیه‌السلام شنیدشیطان بـرای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوندخواستار شـده و بـه او عنایت کرده، عرض نمود: پروردگارا! شیطان را برمن و اولادم مسلط کردی، خواسته‌های او را بر آوردی که درباره من واولادم بـود. پـس بـه مـن و اولادم چیزی عنایت فرما تا بتوانم در مقابل مکرو حیله‌های او خود را حفظ نمایم. خطـاب شد: (شیطـان از من خواست)تو هـم از مـن بخواه، زیرا هم چه بخواهی به تو می‌دهم و حاجات تو راهم برآورده می‌کنم.
آدم علیه‌السلام عرض کرد: خدایا! من خیر و صلاح خود و اولادم را ازتو می‌خواهم. تو خود دانا و بزرگواری، هر چه صلاح می‌دانی برای ماقرار بده، خطـاب رسید: ای آدم! از برای تو و فرزندانت در دنیا چند چیزقرار دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد:
اول ایـن کـه، هـرگـاه تـو و اولادت قصد معصیتی کنید و آن را انجام ندهید،گناهی برایتان نوشته نمی‌شود.
دوم، هـرگـاه قـصـد مـعـصـیتی نمودید و آن را انجام دادید، تا هفت ساعت‌شما را مهلت می‌دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای شـمـانـوشته نمی‌شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک

گناه‌برایتان نوشته می‌شود.
سـوم، اگـر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن راانجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می‌شود.
چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید وآن را انـجـام دادیـد، ده حـســنه و ثواب برایتان نوشته می‌شود. چنان چه‌می‌فرماید:
((مـن جـاء بـالـحـسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزا الامثلها،))
((هـر کـس کـار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می‌شود و هـرکـس کـار بـدی انـجـام دهـد، جـز بـه هـمـان مـقدار کیفر داده نمی‌شود.)).(۱۲۹)
آدم گـفـت: پروردگارا! فضل وجودم و کرم تو زیاد است، آن را بر من واولادم زیادتر فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده.
پـنـجـم، خـطـاب شـد: ای آدم! برای فرزندانت قرار دادم، اگر گناه ومـعصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهان‌شان رابیامرزم.
شـشـم، هـرگـاه تـا روز قـیـامـت از تو فرزندی زاده شود ـ و دین‌دار وخـداشـنـاس بـاشـد ـ در برابر هر یک از فرزندانت، ملکی از ملائکه را (درمـقـابـل اولادان شیطان) قرار می‌دهم تا او را از شر فتنه شیطان و اولادش‌حفظ نمایند.
هـفـتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده،خطاب شد:ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنـهااست و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند واز گناهان‌خود توبه نمایند، توبه ایشان را می‌پذیرم.
هـشـتم، گفت: خدایا! بخشش‌های خود را بر ما زیاد فرما. خطاب شد: ای‌آدم! (اگـر بـاز گناهانی باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند) در قـیـامـت‌همه گناهان آنان را می‌بخشم و می‌آمرزم و از کسی باکی ندارم،(زیراحاکم خودم هستم و قدرت به دست من است و کسی در آن جـا دخـالـتـی‌نـدارد) قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می‌بخشد،می‌فرماید:

«قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا،»
(ای پیامبر!) به آنها «بگو: ای بندگان من، که بر خودتان اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان رامی‌بخشد (که او بخشنده و مهربان است)».[۱۳۰]
وقتی خداوند به حضرت آدم علیه‌السلام خطاب نمود و فرمود: همه‌گناهان بندگان را در قیامت می‌بخشم و می‌آمرزم. آدم خوش حال شد وعرض کرد: همین‌ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم.[۱۳۱]

دلیل خوش بختی آدم و بدبختی شیطان

چند چیز باعث خوش بختی حضرت آدم علیه‌السلام شد، و همان‌هاباعث بدبختی و بیچارگی شیطان ملعون گردید. «محمد دوری»نقل می‌کند: علت بدبختی و بدفرجامی شیطان پنج چیز است، در حالی‌که همان‌ها باعث خوش بختی حضرت آدم علیه‌السلام شد. و آنهاعبارت‌اند از:
۱. آدم علیه‌السلام وقتی از درخت ممنوع شده خورد و با خدا مخالفت‌کرد، بعد از آن که متوجه خلافت خود شد اقرار و اعتراف کرد به این که اوو همسرش اشتباه کردند. و به خدا عرض کردند:
«ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا، لنكونن من الخاسرين،»
«خداوندا! ما (دو نفر) بر خود ظلم و ستم کردیم. اگر (لطف وبزرگواری) تو ما را نبخشد و بر ما رحم نکنی، هر آینه زیان کار خواهیم‌بود».[۱۳۲]

خویش را مجرم و مجرم گومترس

تا ندزدد از تو آن استاد درس

از پدرآموز ای روشن جبین

ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

اما شیطان به گناهان خود اعتراف نکرد و خود را مجرم و خلاف کارندانست و همین باعث بی‌چارگی او شد.

۲. آدم بعد از آن که خلاف کرد و متوجه آن شد، در برابر خدای خود،پشیمان گشت و با عجز و التماس عذر خواهی کرد و گفت:

«رب انی ظلمت نفسی انک من الغافرین،»

«خدایا، بر خود ظلم کردم، پس مرا بیامرز و از تقصیرم بگذر. به‌درستی که تو از بخشندگی ـ و جز تو بخشنده‌تر کسی را سراغ ندارم ـ».

ولی شیطان چون خود را بی‌گناه می‌دانست پشیمان نشد و از خداوندبزرگ عذر نخواست.

۳. آدم علیه‌السلام در برابر ترک اولی که مرتکب شده بود، خویشتن راسرزنش کرد و گفت: خداوندا! من از برگشتگان هستم. اما شیطان خودرا در برابر خلاف‌هایی که کرده بود، سرزنش نکرد و چون خود را محق‌می‌دانست، گفت:

«خلقتنی من نار و خلقته من طین،»

«مرا از آش آفریدی و آدم را از خاک و گل.»[۱۳۳] پس من بر او سجده‌نکردم.

۴. آدم وقتی پرونده خود را سیاه یافت، به فکر افتاد که آن را جبران کند وبه حالت اول برگرداند، از این رو زود توبه کرد و با شکسته نفسی در برابرخالق خود عرض کرد:

«رب اغفرلی انک خیر الغافرین، رب فارحمنی انک خیر الراحمین،رب فتب علی انک انت التواب الرحیم،»

«خدایا! مرا ببخش، زیرا تو بهترین بخشندگانی، خدایا! به من رحم‌کن، چون تو بهترین رحم کنندگانی، خدایا! توبه مرا قبول کن، به درستی‌که تو بسیار آمرزنده‌ای».[۱۳۴]

۵. آدم در حالی که خلاف مرتکب شده بود، و طبق گفته خدا که‌می‌فرماید: از رحمت خدا ماءیوس نشوید: ناامید نشد و دویست سال

درزمین گریه کرد تا خدا توبه‌اش را پذیرفت ولی شیطان بعد از گناه خـویـش‌از رحمت خدا ناامید شد. و همین یاءس و ناامیدی بزرگترین گناهی بودکه او مرتکب شد. قرآن می‌فرماید:

«لاتـایـئسـوا مـن روح الله انـه لا یـایـئس مـن روح الله الا الـقوم الکافرین،»

«از رحـمـت خـدا نـومـیـد نـبـاشـیـد، چـون کـسی از رحمت خدا ماءیوس‌نمی‌شود مگر کافران».[۱۳۵]

از ایـن رو بـود کـه خـداونـد از روح خـود در پـیـکـر آدم دمید و او را خـلـیفه‌خویش ساخت. در مقابل آدم شیطان بدکردار حاضر نشد که از پـیـشگاه باعظمت الهی عذرخواهی کند به جای آن، مقابل خدای خود ایـسـتـاد وقـسـم خـورد که تا می‌تواند و قدرت دارد گناه و مخالفت کند.[۱۳۶]

گفت: شیطان که بما اغویتنی
کرد پنهان فعل خود را آن دنی
گفت: آدم که ظلمنا نفسنا
او ز فعل خود نبد غافل چو ما
از ادب حق، توبه تلقینش نمود
توبه‌اش را اجتبیناه فزود
بعد توبه گفتش:ای آدم! نه من
آفریدم در تو این جرم و محن
نی به تقدیر قضای من بدان
چون به وقت عذر کردی آن نهان
گفت: ترسیدم ادب بگذاشتم
گفت: من هم پاس آنت داشتم
باز آن ابلیس بحث آغاز کرد
که بدم من سرخ رو کردیم زرد
رنگ، رنگ توست صباغم توئی
اصل جرم و آفت داغم توئی

بذر گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرئت رد باب

هم چه ابلیسی که گفت اغویتنی

تو شکستی جام، ما را می‌زنی

شیطان در راهش پای می‌فشارد

بـعـد از آن کـه خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یادکرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام‌ندهد، دست بر ندارد.

۱. گـفـت: خـدایـا! «مـن از بـنـدگـان تـو نـصیب و بهره‌ای معین خواهم‌گرفت». (۱۳۷) (در حالی که خود او می‌داند قدرت گمراه کـردن همه‌بندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که دربرابر او تسلیم می‌شوند.

در ایـن بـاره روایـتـی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شـده‌که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی ازآنها در بهشت. (۱۳۸) و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سـلم روایت‌شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است. (۱۳۹)

۲. گـفـت: آنها (غیر مخلصین) را حتما گمراه می‌کنم و به انحراف و گناه‌می‌کشانم. (۱۴۰)

۳.گفت: «مردم را با آرزوی دور و دراز و رنگارنگ سرگرم می‌سازم ومـشـغـول بـه دنـیـا مـی‌کـنـم و از یـاد آخـرت و بـهـشـت و جهنم بازمی‌دارم.» (۱۴۱)

۴. گـفـت: «آنـهـا را به انجام دادن اعمال خرافاتی دعوت می‌کنم و اعـمـال‌خـلاف و زشـت را در برابر آنان زینت می‌دهم و از اعمال نیک منع‌شان‌می‌کنم». (۱۴۲)

۵. گـفـت: آنـهـا را وادار مـی‌سـازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تـغـیـیردهند (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نـهـاده شـده‌همان توحید و یکتا پرستی است)، وسوسه‌های شیطانی و هـوی وهـوسها او را از راه منحرف می‌سازد. و به بیراهه می‌کشاند. این

ضـررجـبـران نـاپذیر شیطان، سعادت انسان را از پایه می‌لرزاند، چون حـقـایـق وواقـعـیات را با باورهای سست از بین می‌برد و به دنبال آن، سعادت به‌شقاوت تبدیل می‌گردد.

از این رو، هیچ کس نباید شیطان را به جای خداوند، سرپرست خودکند، زیـرا ایـن کـار زیـان بـزرگـی اسـت و شـیـطـان به انسان وعده‌های دروغ‌می‌دهد و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می‌کند، ولی جز فریب وخدعه، کاری برای آنها انجام نمی‌دهد.(۱۴۳)

انگور و خرما بوی شیطان می‌گیرند!

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: خداوند بعداز آن کـه آدم را از بـهـشت بیرون کرد به او امر نمود کشاورزی و زراعت کند،و چند شاخه از میوه‌های بهشت مانند: خرما، انگور، زیتون و انار، به اوداد. آدم هم قدری از آنها را برای آینده فرزندان خود کاشت و از میوه آنهاخورد.

ابـلیس به او گفت: این‌ها چیست که کاشته‌ای؟ من که در زمین بودم این‌هارا ندیده‌ام. به من اجازه بده از آنها بخورم، ولی آدم اجازه نداد.

شـیـطـان سرانجام نزد حوا آمد و گفت: ای حوا! تشنگی و گرسنگی به مـن‌فـشـار آورده، قدری از این میوه به من بده، حوا گفت: آدم با من عهده کرده‌که به تو چیزی ندهم، زیرا این‌ها میوه‌های بهشتی هستند و تو نباید از آنهابخوری، شیطان گفت:ای حوا! قدری از آب آن را در کف دست من فشاربده، قبول نکرد. گفت: بگذار بمکم و از آن نمی‌خورم. خـوشـه‌ای انگور گرفت و دانه‌ای از آن را مکید، زمانی که دندان روی آن‌گـذاشـت حـوا از دهانش بیرون آورد. بعد از آن خداوند به حضرت آدم‌علیه‌السلام وحی فرستاد که: دشمن من و تو از انگور مکید و شرابی کـه‌از آن بـه دسـت می‌آید بر تو حرام می‌شد. بار دوم پیش حوا آمد و از اوخواست خرما بمکد. او هم اجازه داد و بوی خوش از آن هم رفت،چون تا آن هنگام انگور و خرما بهترین بوی خوش را داشتند.

در حدیث دیگری است که: وقتی حضرت آدم علیه‌السلام از دنیا رفت،شیطان آمد و زیر درخت انگور ادرار کرد، ادرار او در تمام عروق انگورنفوذ کرد. از همین رو خداوند شراب را حرام کرد، زیرا ادرار او در شیره‌انگور جای گرفت.(۱۴۴)

نزاع بر سر انگور

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: بعد از این که آدم از بهشت بیرون‌آمد، اشتها به میوه‌های بهشت پیدا کرد. خداوند متعال دو شاخه ازدرخت انگور برای او فرستاد، آدم آنها را کاشت. فورا سبز شدند و میوه‌دادند. شیطان دور آنها را دیوار کشید. حضرت آدم فرمود: ای ملعون!چه کار می کنی؟

شیطان در جواب گفت: این درخت‌ها مال من است. آدم علیه‌السلام‌فرمود: دروغ گفتی (نزاع شروع شد) پس هر دو حاضر شدند به قضاوت‌روح القدس. وقتی پیش آدم آمد او قصه خود را برایش نقل کرد. روح‌القدس هم آتشی مهیا کرد و درخت‌های انگور را در آن انداخت شعله‌آتش به شاخه‌های درخت رسید. آدم و شیطان هر دو گمان کردند که همه‌درخت‌ها سوخت.

بعد از آن که آتش خاموش شد، دو سوم از درخت‌ها سوخته شده بود ویک سوم آن باقی ماند روح‌القدس گفت: آن اندازه که سوخته شده از آن‌شیطان بود باقی مانده مال آدم علیه‌السلام.(۱۴۵)

شاخه انگور گم می‌شود!

در زمان حضرت نوح علیه‌السلام هم، چنین اتفاقی افتاد و دو سوم آب‌انگور از آن شیطان شد وقتی که آب انگور جوشیده شود، باید دو سوم آن‌بخار گردد و فقط یک سوم باقی بماند تا حلال شود.

از وهب نقل شده که: وقتی حضرت نوح علیه‌السلام از کشتی بیرون آمدو طوفان نشست چندین شاخه از شاخه‌های میوه‌ای را که با خود داشت‌کاشت. وقتی به سراغ شاخه انگور رفت، آن را ندید. گمان کرد که درکشتی جا مانده است، در حالی که شیطان آن را مخفی کرده بود. نوح‌علیه‌السلام حرکت کرد که برود داخل کشتی و شاخه انگور را بیاوردکشت کند. فرشته‌ای که با نوح بود گفت: ای نوح! دنبال آن نرو، به زودی‌پیدا خواهد شد، بیا بنشین. نوح هم برگشت و نشست.

آن فرشته گفت: ای نوح! در آب انگور شریکی پیدا کردی. درباره آن‌احسان کن. فرمود: یک هفتم آب انگور مال شریکم و شش هفتم آن مال‌خودم باشد.

فرشته گفت: ای نوح! تو احسان کننده‌ای بیشتر احسان کن. فرمود: یک‌ششم آن مال شریک و پنج ششم مال خودم. ملک گفت: تو احسان‌کننده‌ای، بیشتر احسان کن. نوح فرمود: یک پنجم آن مال شریکم وچهار پنجم مال خودم.

ملک گفت: بیشتر لطف کن فرمود: یک چهارم مال شریکم و سه چهارم‌از مال خودم باشد.

ملک گفت: باز هم احسان بیشتری فرما. نوح فرمود: نصف از شریکم ونصف از خودم. گفت: احسان بیشتری کن. نوح گفت: دو سوم از آن‌شریکم و یک سوم مال خودم و به این راضی شدند. از آن روز قرار شد که‌آب انگور وقتی جوش بیاید دو سومش از آن شیطان باشد و بقیه مال‌انسان. تا زمانی که دو سوم آب انگور بخار نشود، پاک و حلال نمی‌شود وبعد از ثلثان شدن قابل خوردن است.(۱۴۶)

راهنمای شیطان

بعد از آن که خداوند متعال آدم را آفرید و به ملائکه فرمود: او را سجده‌کنید. شیطان زیر بار نرفت و از مقام قرب رانده شد. از جانب خداخطاب آمد: ای اهل آسمان‌ها! من آدم و حوا را در بهشت منزل دادم

وهمه چیز را مباحشان کردم، مگر بهشت جاودان را. اگر نزدیک درختان‌آن شوند و از آنها بخورند از ظالمان خواهند بود و از آن جا بیرون‌خواهند شد. شیطان این خطاب را شنید و امیدوار شد. پیش خود گفت:من آنها را از بهشت بیرون می‌کنم. مخفیانه تا نزدیک بهشت آمد،طاووس که یکی از زیباترین، خوش آوازترین، خوش رنگ‌ترین وخوش بوترین پرندگان بهشت بود و تمام پر و بال آن به جواهرات بهشتی‌آراسته و دایما حمد و ثنای الهی بر زبانش بود و از زیبایی آن، ملائکه درشگفت بودند، از بهشت بیرون آمد و می‌خواست دو مرتبه داخل شودکه شیطان او را دید. به نرمی گفت: ای خوش رنگ‌ترین و زیباترین وخوش صورت‌ترین، خوش صوت‌ترین و عجیب‌الخلقه‌ترین پرندگان!تو پرنده‌ای از پرندگان بهشتی هستی؟ گفت: من طاووس بهشتم، لیکن‌تو که هستی که مثل رانده شدگان و مثل کسی که دیگری او را تعقیب کرده‌باشد حیران و سرگردانی، وحشت سر تا پای تو را گرفته است؟

گفت: من فرشته‌ای از فرشتگان عالم بالا هستم که مدت مدیدی باملائکه مقرب الهی خدا را عبادت می‌کردیم و یک چشم به هم زدن ازعبادت و بندگی غفلت نکردم و سستی در من پیدا نشد، حال آمده‌ام که‌بهشت و آن چه را که خداوند به بهشتیان وعده داده تماشا کنم. آیامی‌توانی مرا وارد بهشت کنی تا سه کلمه به تو بیاموزم که هرکس این سه‌کلمه را بداند هرگز پیر و مریض نشود، نمیرد و همواره زنده باشد؟طاووس گفت: وای بر تو، چه می‌گویی؟ مگر اهل بهشت پیر و مریض‌می‌شوند؟ مگر آنان در بهشت می‌میرند؟

شیطان گفت: بلی، اهل بهشت، هم پیر و مریض می‌شوند و هم‌می‌میرند، مگر کسانی که این کلمات پیش آنها باشد. آن ملعون برای‌اثبات حرف خود قسم دروغ خورد! طاووس چون فکر نمی‌کرد کسی به‌دروغ به خدا سوگند بخورد به حرف او اعتماد کرد و گفت:

گرچه من احتیاج به این کلمات ندارم، ولی می‌ترسم که رضوان وخازنین بهشت متوجه شدند و بفهمند که من تو را داخل کردم، ولی من‌مار را که سید و بزرگ حیوانات بهشت است پیش تو می‌فرستم، زیرا اومی‌تواند تو را داخل کند. بعد از آن گفت و گوها، طاووس پیش مار

آمـد وآن چه را شنیده بود، برای او نقل کرد. مار گفت: من و تو به این کـلـمـات‌احتیاج نداریم. طاووس گفت: ولی من قول داده‌ام که تو را پیش اوفرستم. تا دیگری به این کار سبقت نگرفته، تو زودتر پیش او برو، و او راداخل بهشت کن.[۱۴۷]

مناظره شیطان

بـعـد از آن کـه بـه شـیـطـان امـر شد: به آدم سجده کند و آن ملعون سـرپیچی‌نمود و حاضر نشد که در برابر آدم سجده کند! فرشتگان با او گفت و گوکردند و او را سرزنش نمودند که چرا بر آدم سجده نکردی و به این وسیله‌خود را بدبخت و ملعون خدا و خلایق نمودی ؟

در جـواب گفت: من قبول دارم که خداوند، هم آفریدگار من است و هم‌همه موجودات. او عالم، قادر، حکیم و مدبر است، از قدرت و مشیت واراده او سـؤال نـمـی‌شـود، زیـرا وقـتـی چـیـزی را اراده کـنـد، فورا همان‌می‌شود. الا این که ۷ سؤال متوجه علم و حکمت او می‌شود.

مـلائکـه گـفـتـنـد: ای مـلـعـون! آن هـفـت سـال که متوجه علم و حکمت‌خداوند است چیست؟ شیطان گفت:

اول ایـن کـه، خداوند قبل از این که مرا خلق کند، می‌دانست در آینده چـه‌رفـتاری از من سر می‌زند (کفر و شرک و مخالفت با او) پس چرا از اول‌مرا آفرید؟ و حکمت خلقت من چه بود؟

دوم ایـن کـه: حـال کـه مـرا بـه حـکـمـت و اراده خلق نمود، چرا مرا مکلف‌نمود تا او را بشناسم و از او پیروی کنم، چه حکمتی در تکلیف من بـود؟در حـالـی کـه نه اطاعت و بندگی، و نه نافرمانی من ضرری به اونمی‌رسانید.

سـوم، حـال کـه مرا خلق کرد و به اطاعت از خود واداشت، و من هم او راشـنـاخـتـم و اطـاعـت نـمـودم، چرا تکلیفم نمود که در مقابل آدم سجده‌کنم؟ این چه دلیلی می‌توانست داشته باشد، در حالی که سجده بر آدم،بینش مرا نمی‌افزود؟

چـهـارم، حـال کـه مـرا آفـریـد و بـه کـارهـایی فرمانم داد، من هم از روی‌دشـمنی سجده نکردم! چرا لعنتم کرد و مستحق عقاب دانست و ازبـهـشـت بـیـرونـم رانـد؟ چـه حـکمتی بود که به چنین سرنوشتی دچـارم‌نـماید، با این که نه سودی برای او داشت و نه برای دیگری، مگر این که‌من زیان دیدم، در حالی که من هیچ کار قبیحی را مرتکب نشده بودم.فقط گفتم: من غیر از تو را سجده نمی‌کنم. اطاعت و بندگی و سجده من‌فقط برای تو است؟

پنجم، آن گاه که مرا آفرید و به اطاعت از خود و سجده بر آدم واداشت ومـن هـم از سـجـده بر آدم سرپیچی کردم، از بهشت بیرونم کرد چرا دوباره‌راهم داد تا با نیرنگ‌هایم آدم را مغرور کنم و او هم از درخت منع شـده‌بـخورد، در نتیجه، هم من و هم او را از بهشت بیرون کنند، و این کار چه‌دلیلی داشت؟ در حالی که اگر دوباره به بهشت راهم نمی‌داد، آدم برای‌همیشه در آن جا می‌ماند و از مکر و حیله من در امان بود.

شـشـم، بـر فرض که مرا آفرید و دستورهایی درباره بندگی و شناخت واطـاعـت از خـود بـه مـن داد و مـن سرپیچی کردم، و تا قیامت میان مـادشـمـنی پدید آمد. چرا بار دیگر مرا بر او و فرزندانش چیره ساخت، بـه‌گـونـه‌ای کـه من و اولادم آنان را ببینیم، ولی آنان من و اولادم را نـبینند؟چرا باید مکر و حیله‌های من در آنها اثر کند ولی قدرت و قوت ایشان درمن و اولادم اثر نکند؟ برای این کارش چه حکمتی نهفته بود؟ در حـالـی کـه خـداوند آنان را بر فطرة اسلام و خداشناسی خلق نمود وایـشان مطیع و فرمان بردار بودند. اگر من بر آنها مسلط نبودم برای ایشان‌بهتر و موافق حکمت و اراده خداوند بود.

هـفـتـم، گـیرم که من همه کارهای خود را بپذیرم و به نافرمانی‌های خـویـش‌اعـتـراف کـنم. چرا وقتی من گفتم: خدایا! مهلتم بده تا روز قـیامت،خداوند فرمود: تو را مهلت دادم تا روز معلوم و حرف مرا قبول فرمود ومرا مهلت داد؟ در این مهلت دادن چه حکمتی بود؟ چرا بعد از آن قـضـایـامـرا هلاک نکرد؟ اگر بعد از آن که مرا از بهشت راند، نابود مـی‌کـرد و بـرای‌همیشه همه آفریده‌ها، از دست من راحت می‌شدند و دیـگـر شـر وفسادی در عالم واقع نمی‌شد. سپس آن ملعون گفت: آیا اگـر هـمه هستی‌در خیر بود بهتر نبود تا این که خیر و شر مخلوط هم

باشند؟ اگر من نبودم‌شری در عالم نبود و عالم یک پارچه خیر بود. آن مـلـعـون در آخرین‌مناظره‌اش گفت: دلیل و حجت من بر مخالفتم با حضرت آدم‌علیه‌السلام و سجده نکردنم این است. جواب مرا بدهید. اما ملائکه‌نتوانستند جواب او را بدهند.

جواب از مناظره شیطان

وقـتـی شـیطان راجع به علم و حکمت خداوند متعال با ملائکه گفت وگـو کـرد و بـه حـکـمـت خـداونـد اعـتراض نمود، اگر چه ملائکه نـتـوانستندجواب وی را بدهند، ولی ایراد او بی‌جواب نماند، یک جواب کلی داد وجوابی هم بعضی از بزرگان از همه ایرادات او دادند.
امـا پـاسـخـی که خداوند متعال داده، این است که: خطاب به او نمود وگـرفـت: ای ابـلـیـس! تـو هـنوز (بعد از آن همه عبادت و بندگی) مـرانـشـنـاختی، اگر شناخته بودی، می‌دانستی که درباره هیچ یک از افـعال من‌ایرادی نیست، زیرا من خداوندگار جهان هستم و غیر از من خـدایـی‌نـیست، هر کاری انجام دهم کسی نباید از آن سؤال یا اعتراض کند.(۱۴۸)
در بعضی از عبارات آمده، خداوند به ملائکه وحی نمود که: در جواب‌او بـگویند: این که تو گفتی من در مقابل خدا تسلیم هستم و قبول دارم کـه‌خداوند، هم خالق من است و هم خالق همه چیز، دروغ می‌گویی، زیرااگر راست گو بودی، یقین داشتی که من خدای جهانیان هستم و تـمـام‌کـارهای من از روی حکمت است و کسی نباید از من بپرسد، در حالی که‌من از همه خلایق سؤال می‌کنم.(۱۴۹)
در جـای دیـگـر خـداونـد جـواب او را ایـن طـور مـی‌دهـد: ایـن کـه شـیـطان‌می‌گوید: من غیر تو را سجده نمی‌کنم و فقط تو را می‌پرستم دروغ‌می‌گوید، زیرا از اول هم، عبادت و بندگی او خالص نبود و همه آن‌عبادت‌ها ظاهری بوده است.(۱۵۰)

جواب از همه اعتراضات شیطان

و امـا جـوابـی که بعضی از بزرگان از همه اعتراضات شیطان داده‌اند واعتراضات او را بی‌پایه دانسته‌اند از این قرار است:
راجـع بـه ایـراد اول کـه گـفـت: چـرا خداوند مرا خلق کرد؟ جوابش ایـن‌اسـت. حـکـمـت خداوند متعال اقتضا می‌کند هر چیزی که امکان وجودداشته باشد آن را به وجود آورد تا از ذات بی‌نیاز باری تعالی کسب فـیـض‌کـنـد و فیوضات الهی به او برسد، اعم از این که آن موجود ذاتا پـاک‌سـرشـت بـاشـد یـا پلید، و آن ناپاکی طینت هم مربوط به خلقت خـدانـیست، بلکه از ذات و هویت و پدیده سرچشمه می‌گیرد. شیطـان هـم‌یـکـی از مـوجـودات و مخلوقات خداوند است که او را پدید آورده تاکسب فیض نماید، ولی آن ملعون چون ذاتا پلید بود، خود بینی و کفر براو غلبه شد و او را سجده و خضوع و خود شکنی در برابر آدم باز داشت وهمین‌ها باعث شد که از دستورهای خدای خود سرپیچی کند.
در اعـتـراض دوم کـه گـفـت: چرا خداوند مرا به شناخت و اطاعت از خـودتـکـلـیف کرد، جواب این که غرض از خلقت این است که هر کس بـه‌واسـطـه اطـاعت و بندگی و شناخت خدا، نفس خود را از شهوات وآلـودگـی‌ها پاک و خالص گرداند، از صفات حیوانیت و درندگی به صـفات‌خدایی برسد. شرک و کفر، معصیت و ظلمت را از خود دور و به نـور عـلـم‌مـنور گرداند. تکلیف به بندگی کردن با سرپیچی و انجام گـنـاه مـنافات‌ندارد. همان طور که فرو فرستادن باران برای روییدن گـنـاهان و حبوبات‌در زمین‌های مرغوب و اثر نکردن آن در زمینهای شوره‌زار و صخره‌های‌کوه‌ها منافات ندارد.
به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

این گفته او که اطاعت و بندگی من نفعی به حال تو ندارد و معصیت من‌ضرری نمی‌رساند، حرفی درست و منطقی است.
و سـؤال سـوم کـه گفت: چرا خدا به من امر کرد در مقابل آدم سجده

کنم،حکمت و فایده آن چه بود؟
اولا: سـزاوار بـود کـه او کـمـی فـکـر می‌کرد و می‌دانست، هر چه که خـداونـدانجام می‌دهد یا به آن امر می‌کند حکمت‌هایی نهفته است هر چـند آن‌حکمت‌ها را ندانیم و از ما پنهان باشد، خوب بود می‌فهمید که خدای‌عز و جل کار عبث و بی‌فایده انجام نمی‌دهد.
ثـانـیـا: خـداونـد، هـمـه اهل آسمان را به سجده تکلیف کرد، شیطان هم‌معتقد بود که جزو آنها است، پس وقتی از دستور خدا سرپیچی کرد خداهم او را لعنت نمود.
ثـالـثا: دستورهای شرعی برای آزمایش بندگان، و به نمایش گذشتن آنـهااست چه از جهت نیکی و چه از جهت بدی در دل آنان اثر دارند، و نیزبرای این که حجت را بر آنها تمام نماید، چنانکه می‌فرماید:
((لیهک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة))
((تـا آنـهـا کـه هلاک (و گمراه) می‌شوند از روی اتمام حجت باشد و آنـهـاکـه زنـده مـی‌شـونـد و هـدایـت مـی‌یـابند از روی دلیل روشن باشد.))[۱۵۱]
شیطان هم به همین منظور تکلیف شد.
و امـا جـواب اشـکال چهارم که گفت: چرا خداوند من، کفار، مشرکان ومـنـافـقـان را عـذاب مـی‌کـنـد و ازدار رحـمـت و کرامت خود دور مـی‌دارد؟!این است که، عذاب در روز قیامت از غضب و انتقام گرفتن خـداونـدنیست، زیرا از شاءن خداوند به دور است که برای بنده ضعیف خودغضب کند و بخواهد از او انتقام بگیرد.
بـلـکـه عـذاب‌هـا از آثـار و تـبـعات گناه و معصیت و پیروی کردن از هوای‌نفس است. عکس‌العمل و نتیجه گناه به جهنم رفتن و هم‌نشین شـدن بـاحـیـوانـات موذی (از قبیل مارها و عقرب‌ها و غیره) می‌شود. مـثـل‌مـرض‌هـایی که به خاطر زیاده‌روی در خوردن و افراط و تفریط نـمـودن درشهوات برای انسان پیدا می‌شود که در نتیجه، در آینده آن مـرض‌هـامـوجـب درد و ناراحتی بدن انسان می‌شود. عذاب و عقوبت شـیـطـان درروز قیامت و لعن شدن او نتیجه اعمال و رفتار و سرپیچی کردن خود اواست و مربوط به خدا نمی‌باشد.
جـواب اعـتـراض پنجم که می‌گفت: چرا وسیله رفتن به بهشت برای

مــن‌فراهم شد که بروم و آدم را وسوسه کنم و او را هم از بهشت بیرون کـنــند،این است که، مهم‌ترین حکمت و منفعت در بیرون کردن آدم از بـهـشت‌این بود که اگر او بیرون نمی‌آمد، همواره در بهشت می‌ماند و فـقـط او ازنـعـمت‌های الهی بهره‌مند می‌شد. ولی حالا که او را بیرون کـردنـد از پـشـت‌او فـرزندان بی‌شماری پدید می‌آیند که خدا را تا روز قـیامت اطاعت وعبادت می‌کنند. و در هر زمانی عده زیادی از آنان به وسـیـلـه عـلـم و عمل،عبادت و بندگی به درجات عالی بهشت نایل می‌آیند و از نعمت‌های آن‌استفاده می‌کنند. چه حکمت و فایده‌ای از این بـالاتـر کـه از پـشـت اوپـیامبران که یکی از آنان حضرت خاتم الانبیا و فرزندان معصوم آن‌حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به وجود می‌آیند و به درجات رفیع‌بهشت دست می‌یابند.

امـا ایـراد شـشـم کـه گفت: چرا خداوند مرا بر اولاد آدم مسلط کرد و طوری‌قرار داد که من آنها را ببینم، ولی آنان مرا نبینند و من وسوسه و اغـوایشان‌کنم، جوابش این است که، بشر در آغاز ناقص هست. بعضی از آنان ذلت‌و سیرتشان پاک و نفسشان نورانی است، قابل تزکیه و ترقی، و راغـب‌آخـرت‌انـد، و بـعـضـی از آنـان بـد ذات و بد سیرت و ناپاک‌اند، نـفـسـشـان‌ظـالـمانی و شریر، پیر و شهوات، که اگر اغوای شیطان و اطاعت او نبودهمه آنان در ظاهر مثل هم بودند. خوبان و پاکان از بدان و نـاپـاکان تمیزداده نمی‌شدند، و راهی برای معرفی و مشخص نمودن آنان وجودنداشت.

دیـگـر ایـن کـه، بـه وسیله وسوسه شیطان، خوبان در اثر مخالفت با او بـه‌کـمـال و سعادت می‌رسند و راه خدا را در پیش می‌گیرند. بدان و ناپاکان‌در اثر اغوای او آخرت را فراموش می‌کنند و مشغول دنیا و تعمیر وآبادانی آن می‌گردند.

هم چنین این که، دنیا به واسطه فریب خوردگان آباد و تعمیر نمی‌شد کمااین که در حدیث قدسی وارد شده:

((انی جعلت معصیت آدم سببا لعمارت العالم))

((مـن مـعـصـیـت آدم ـ بـا خوردن از آن درخت منع شده ـ را سبب قراردادم برای عمارت و آبادانی جهان)).

در خبر دیگری وارد شده:

«لو لا انکم تذنبون لذهب الله بکم و جاء بقوم تذنبون»
«اگـر شما (اولاد آدم) گناه نمی‌کردید، خداوند عالم شما را می‌برد وقـوم دیـگری را می‌آورد که گناه کنند و در اثر آن آخرت را فراموش نمایندو دنیا را آباد و تعمیر نمایند».

پـس حـکـمـت تـسـلـط شـیطان بر اولاد آدم علیه‌السلام و اغوایشان همین‌هابود که ذکر شد.

و امـا ایـراد و اعـتـراض هـفـتـم آن مـلـعون که گفت: چرا خداوند تا زمـان‌زیادی به من مهلت داد و فایده آن چه بود؟ باید گفت: که بودن شیطـان‌بستگی به حیات بشر دارد و تا زمانی که اولاد آدم در روی کره خـاکـی‌بـاشند، شیطـان هم باید باشد، زیرا همان طور که گفتیم بقای شیطـان برای‌تمیز دادن خوبان از بدان و برای آباد شدن جهان.[۱۵۲]

پـس اعـتـراض‌هـای شـیـطـان پـایـه و اساسی نداشت و پاسخ‌های در خورتوجهی هم به آنها داده شده است.

قبل
فهرست

--- پاورقی ---

۱- مثنوی مولانا، دفتر ششم، ص ۱۱۹.

۲- اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳- تفسیر قمی، ص ۳۲، بحار، ج ۶۰، ص ۲۷۴، المیزان، ج ۸، ص ۵۹.

۴- طه (۲۰)، آیه ۲۰.

۵- اعراف (۷)، آیه ۲۱.

۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴، بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۹، ۲۱۹.

۸- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۳، بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۶.

۹- بحار، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۱۰- سوره نمل، آیه ۴۴.

۱۱-کتاب سلیم بن قیس.

۱۲-کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۳-بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

۱۴-کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۵- مکاسب، شیخ انصاری، مکاسب محرمه.

۱۶- در المنثور، ج ۱، ص ۵۱، خصال، ج ۱، ص ۵۰، بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۲ و ۲۸۱.

۱۷- ص(۳۸)، آیه ۷۸.

۱۸- ص(۳۸)، آیه ۷۴.

۱۹- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰، خصال، ج ۱، ص ۵۰، بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۹، ۲۱۹

۲۰- مائده (۵)، آیه ۸۹.

۲۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، بحار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

۲۲- کافی، ج ۶، باب اطعمه و اشربه، ص ۳۸۵، بحار، ج ۲، ص ۱۷۱، جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۲۵.

۲۳- کافی، ج ۶، ص ۳۸۵، باب اطعمه و اشربه، جامع احادیث، ص ۱۲۶.

۲۴- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۵- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۶- ص(۳۸)، آیه ۴۱. ۲۷- مفصل بحث را در کتاب انسان از خاک تا

خاک یا از خدا به سوی خدا مطرح کردم مراجعه شود.
۲۸- حجر(۱۵) آیه ۲۷.
۲۹- مقابیس اللغه، مفردات راغب، لغت بلس.
۳۰- اعراف(۷)، آیه ۱۱.
۳۱- بقره (۲)، آیه ۳۴.
۳۲- حجر(۱۵)، آیه ۳۲.
۳۳- سبا(۳۴)، آیه ۲۰.
۳۴- شعراء(۲۶)، آیه ۹۲.
۳۵- الکاشف، ۴۹.
۳۶- الناس (۱۱۴) آیات ۴ و ۵.
۳۷-اعراف (۷) آیه ۱۹.
۳۸- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.
۳۹- ق (۵۰) آیه ۱۶.
۴۰- مثنوی، دفتر سوم، ۵۸۹.
۴۱- واژه قرآن، ص ۷۰، این بحث به طور مفصل در باب مهلت شیطان تا چه موقع است ذکر شده مراجع شود.
۴۲- مجله نور علم، دوره پنجم، شماره چهارم و پنجم، ص ۷۸.
۴۳- عیون الاخبار، ص.
۴۴- اعراف (۷) آیه ۱۲.
۴۵- اعراف (۷) آیه ۱۷.
۴۶- ص(۳۸) آیه ۷۴.
۴۷- نمل (۲۷) آیه ۳۸.
۴۸- صافات (۳۷) آیه ۶، و نساء (۴) آیه ۱۱۶.
۴۹- کسان دیگری که شیطان در نطفه آنان تصرف کرده، در بخش خودش خواهد آمد. به آن جا رجوع شود.
۵۰- بعضی از اسامی شیاطین در بحث کابینه شیطان بیان شده به آن جا رجوع شود.
۵۱- قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵، معانی الاخبار، ص ۱۳۸، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵.
۵۲- مجمع البحرین قدیمی صفحه ۴۸.
۵۳- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم.

۵۴- آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.
۵۵- فصلت (۴۱) آیه ۳۰.
۵۶- ص (۳۸) آیه ۸۳.
۵۷- تین (۹۵) آیه ۴.
۵۸- مطففین (۸۳) آیه ۱۷.
۵۹- حزب الله در مائده (۵) آیه ۵۵، و حزب شیطان در مجادله (۵۸) آیه ۱۸.
۶۰- ابراهیم (۱۴) آیه ۳.
۶۱- حجر (۱۵) آیه ۳۸.
۶۲- بقرة (۲) آیه ۳۳.
۶۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.
۶۴- سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۰۰.
۶۵- بحار، ج ۶۳.
۶۶- اعراف (۱۷) آیه ۱۷۵.
۶۷- اعراف (۷) آیه ۱۵.
۶۸- اعراف (۷) آیه ۱۶.
۶۹- رساله عملیه، باب مطهرات. ۷۰- نقل از آیة الله جوادی آملی.
۷۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۳.
۷۲- صافات (۳۷) آیه ۹، و حجر (۱۵) آیه ۱۷.
۷۳- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳.
۷۴- خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر شعبان.
۷۵- حجر (۱۵) آیه ۴۲.
۷۶- سگ درنده.
۷۷- بیگانه‌ای گذر کند.
۷۸- با دوست همچو گل.
۷۹- با دشمن.
۸۰- اعراف (۷) آیه ۱۹۹.
۸۱- مثنوی.
۸۲- کهف (۱۸) آیه ۱۷.
۸۳- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.
۸۴- جامع النورین، جلد حیوان، صفحه ۴۷۵.

۸۵- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.
۸۶- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.
۸۷- انفال (۸) آیه ۴۸.
۸۸- خزینة الجواهر صفحه ۱۹۹ نقل از بحار جلد ۱۳. و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.
۸۹- کهف (۱۸) آیه ۴۹.
۹۰- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.
۹۱- شوری (۴۲) آیه ۱۹.
۹۲- معارج (۷۰) آیه ۳، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعة).
۹۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.
۹۴- اعراف (۷) آیه ۱۵.
۹۵- بقره (۲) آیه ۲۹.
۹۶- تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات مربوط به آدم و شیطان.
۹۷- بحار، ج ۱۱، ص ۱۲، حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹. ۹۸- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم، بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸، و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.
۹۹- بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸.
۱۰۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۰.
۱۰۱- نهج‌البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۴۸، حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.
۱۰۲- حجر (۱۵) آیه ۲۸ تا ۳۰.
۱۰۳- حیات القلوب ج ۱.
۱۰۴- حیات القلوب، ج ۱.
۱۰۵- نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ۴۸.
۱۰۶- ص (۳۸) آیه ۷۸.
۱۰۷- بقره (۳) آیه ۱۶۸.
۱۰۸- انعام (۶) آیه ۴۸.
۱۰۹- انبیاء (۲۱) آیه ۳۰.
۱۱۰- حجر (۱۵) آیه ۲۹.
۱۱۱- ص(۳۸) آیه ۴۷.
۱۱۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، پاورقی ص ۵۹.
۱۱۳- کدر و کثیف. ۱۱۴- وحل به معنی گل.

۱۱۵- مثنوی، مولوی، دفتر اول، ص ۲۰۱.
۱۱۶- شرح نهج البلاغه خویی ج ۲، ص ۶۳.
در ایـن بـاره مـطـلـب جـور دیـگری هم نقل شده که آینده در عنوان «راهنمای شیطان» بیان خواهد شد.
۱۱۷- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.
۱۱۸- اعراف (۷) آیه ۲۰.
۱۱۹- اعراف (۷) آیه ۲۲.
۱۲۰- اقـتـباس از سوره اعراف و سوره حجر و تفسیر نمونه، برهان، ج ۲ ذیل آیات مربوط به داستان آدم علیه‌السلام، شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۳.
۱۲۱- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.
۱۲۲- حجر(۱۵) آیه ۳۵ تا ۳۷.
۱۲۳- در بحث قاتل شیطان گذشت رجوع شود.
۱۲۴- کتاب سلیم بن قیس.
۱۲۵- ناس (۱۱۴) آیه ۴ و ۵.
۱۲۶- ص، ۳۸، آیه ۸۱.
۱۲۷- اعراف (۷) آیه ۱۶، بحار، ص ۲۷۴.
۱۲۸- المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۶۲.
۱۲۹- انعام (۶) آیه ۱۶۰.
۱۳۰- زمره (۳۹) آیه ۵۳.
۱۳۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۷۴
۱۳۲-اعراف (۷) آیه ۲۳.
۱۳۳- اعراف (۷) آیه ۱۱.
۱۳۴- بقره (۲) آیه ۳۶.
۱۳۵- یوسف (۱۲) آیه ۸۶.
۱۳۶- مواعظ العددیه، ص ۵۵۲.
۱۳۷- نساء (۴) آیه ۱۱۸.
۱۳۸- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.
۱۳۹- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.
۱۴۰- حجر (۱۵) آیه ۱۳۹.
۱۴۱- نساء (۴) آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۱۴۲- انعام (۶) آیه ۴۲.
۱۴۳- نساء (۴) آیه ۱۱۹.
-۱۴۴ حار، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
۱۴۵- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۴.
۱۴۶- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۵.
۱۴۷- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات سوره حجر مربوط به داستان آدم علیه‌السلام با تغییراتی در عبارات.
۱۴۸- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷.
۱۴۹- شرح نهج‌البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷، انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.
۱۵۰- انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۲۱۸.
۱۵۱- انفال، (۸) آیه ۴۱.
۱۵۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۹ ـ ۸۳، با اندک تغییر در عبارات.

خود شیطان

شـیـطـان مـصـادیـقـی دارد. اغـفـال گـران و خوانندگان به گناه وگمراهی،نمونه‌های آن هستند. کسانی که با چرب زبانی و ملایمت و بـا اعـمـال غیرانسانی، خود دیگران را به فساد، تباهی، انحراف و کجی می‌کشانند،خود، شیطان‌اند.

شـیـطـان انسی که در قرآن و روایات یا گفتار بزرگان آمده است: به هـمان‌انسان‌های مفسد و منحرف گفته می‌شود. شیطان انسی که در قرآن آمده‌بر چند قسم است:

یـکـی از آنـهـا بـر خـود شـیـطـان اطـلاق مـی‌شود. قرآن در چند جا بـعضی‌انسانها را شیطان خوانده و نام شیطان بر آنها گذاشته است، از جـمـلـه آنـان‌کـسـانی بودند که، در صدر اسلام دایما جلساتی تشکیل مـی‌دادنـد وجـاسـوسـانـی از هـم فـکـران خـود را به میان مسلمین مـی‌فـرستادند تااطلاعاتی کسب کنند، در بین آنها تفرقه و دوگانگی ایجاد نمایند و آنان رابه جان هم اندازند.

کـسـانـی کـه بـرای جـاسـوسـی و تـفـرقه اندازی انتخاب می‌شدند، هـنـگام‌گزارش دادن، برای این که وضع خودشان را محکم‌تر کنند به هـم فـکـران‌خود می‌گفتند: سخنان مسلمانان در ما کوچک‌ترین اثری نـدارد ما به‌شما وفادار بوده و خواهیم بود. اگر از آنها سؤال می‌شد که شما به چه‌علت در میان آنان رفت و آمد می‌کنید و به آیات قرآن گوش فرا می‌دهید؟در جواب گفتند:

رفـتـه بودیم آنها را مسخره کنیم. خداوند این جمعیت را خود شیطان نـام‌نـهاده و نامشان را از ردیف آدمیان حذف نموده است. قرآن درباره آنهامی‌فرماید:

«و اذا لـقـوا الـذیـن آمنوا قالوا آمنا و اذا خلو الی شیاطینهم قالوا انامعکم انما نحن مستهزئون»

«و هـنـگـامـی کـه ـ مـنـافـقـان و جـاسـوسان ـ با مؤمنان رو به رو

می‌شدند،می‌گفتند: ما، ایمان آورده‌ایم! و هنگامی که با شیاطین خود خلوت‌گردند، می‌گفتند: ما با شماییم، ما آنها را (مسلمین را) مسخره کرده‌ایم)).[1]

دسته دوم که قرآن آنها را شیطان نامیده، کسانی هستند که با کارهای‌بیهوده و بی‌اساس که به ظاهر تشریفات و تشکیلاتی دارد، ولی نتیجه وثمره‌ای بر آنها مترتب نیست مردم را سرگرم نگه داشته و اجتماعی را به‌آنها مشغول می‌دارند. قرآن درباره آنها می‌فرماید:

((و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر))

((سلیمان هرگز ـ دست به سحر و جادو نیالود و ـ کافر نشد ولکن‌شیطان (کسانی که) به مردم تعلیم سحر نموده و جاسوس گری را رواج‌دادند کافر شدند)).[2]

قرآن نام اینها را هم شیطان گذاشته و نام آدم را از آنها برداشته است.

سوم، از کسانی که خداوند نام شیطان بر آنها نهاده و اسم آدمیت را از آنان‌برداشته است، کسانی هستند که با فرستادگان و پیامبران خدا دشمنی‌ورزیده و در برابر آنها ایستاده و سخنان فریبنده‌ای برای اغفال یکدیگر وگوشی به هم می‌گفتند، درباره چنین افرادی می‌فرماید:

((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم‌الی بعض زخرف القول غرورا))

((این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی شیاطین انس و جن قرار دادیم‌که سخنان فریبنده و بی‌اساس ـ برای اغفال مردم ـ به طور سری و(درگوش) به یک دیگر می‌گفتند)).[3]

در این آیه تذکر می‌دهد که این گونه دشمنان سرسخت و لجوج، هم دربرابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هم در برابر دیگر پیامبران‌دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته‌اند.

در سه آیه فوق خداوند متعال عده‌ای از مردم را خود شیطان می‌داند ونام انسانیت را از آنها برداشته و از جمع انسانها ز دوده است.

استاد شیطان

گـاهـی بـعضی از افراد در ظلم و خیانت، حیله و تزویر، قتل و غارت، مکرو حقه به جایی می‌رسند ـ نه این که همردیف شیطان می‌شوند بلکه ـ ازشـیـطـان جـلو افتاده و استاد او به حساب می‌آیند. شیطان باید در مـقـابـل‌آنها زانو بزند و شاگردی کند. آنها کسانی هستند که به غیر از خدا چیزی،یا کسی، یا رئیسی، یا وزیری، یا مجسمه‌ای، یابتی، یا سنگ و درختی راعبادت می‌کنند و آن را در زندگی خود مؤثر و صاحب نفوذ می‌دانند.این افراد طبق آیات و روایات مشرک و کافر هستند.

الـبـتـه مراد از عبادت این نیست که در برابر آنها نماز و سجده، یا راز و نـیـازو سـتـایـش کـنـد، بلکه مراد، اطاعت و پیروی از آنها است. حتی گـوش‌دادن بـه سخن کسی به قصد این که به آن عمل کند و یا قانون کشوری یاعده‌ای را به رسمیت بشناسد خود آن یک نوع عبادت است.

از پـیـامـبـر اسـلام صـلـی الله عـلـیـه و آلـه نـقـل شده: کسی که به سـخـن‌سـخن‌گویی گوش فرا دهد و از روی رضا تسلیم او شده او را پـرسـتـش‌کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن گوید: خدا را پـرسـتـیـده و اگر ازسوی ابلیس سخن گوید: ابلیس را عبادت کرده است.[۴]

ایـن عـبـادت و تـسـلـیم بودن در برابر غیر خدا، و خود را دربست در اخـتیاردیگران قرار دادن، انسان را یک درجه از شیطان بالاتر برده و او را استاداو قرار می‌دهد. قرآن در این باره می‌فرماید:

((یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان‌ولیا))

((از قـول ابـراهـیـم بـه پـدرش آذر کـه مـی‌فرماید: ـ ای پدر! من از ایـن‌مـی‌تـرسـم که با این بت پرستی و شرک که دارای عذابی از ناحیه خداوندرحمان به تو رسد و تو از اولیای شیطان باشی)).[۵]

ایـنها از این رو، استاد شیطان‌اند که کسی یا چیزی را ستایش می‌کنند کـه‌هـیـچ وقـت شـیـاطـیـن آنـهـا را سـتایش نکرده‌اند. این‌ها بت را مـی‌پـرستند،انسان و درخت و چیزهای دیگر را می‌پرستند. اما شیطان می‌گفت:خدایا من فقط تو را اطاعت می‌کنم و بس. جرم آن ملعون هم ایـن بـود کـه‌زیـر بـار سـجده بر آدم نرفت، ولی اینها در شرک و کفر و بت‌پرستی ازشیطان هم پیشی گرفتند و در واقع استاد او شدند.

آن شنیدستم که شیطان را به خواب
دید شخصی گفت: کی شیطان به حق بوتراب
که فلانی هست شاگرد شما
گفت: نی نی، استاد است بر ما آن جناب

کسی در خواب شیطان را دید، از وی پرسید: تو را به حق ابوتراب قسم‌می‌دهم، آیا فلان شخص شاگرد تو است؟ گفت: «نه والله» آن عالی‌جناب استاد من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان بودم ولی‌اوالحال از لشکریان من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان‌بودم ولی او الحال از لشکریان من است. هرگاه من زنده بمانم تا شیطان‌بمیرد، مکر و حیله‌هایی از شر و فساد ظاهر می‌کنم که اگر او بعد از من‌بیاید نمی‌تواند آنها را اظهار کند.(۶)

خود شود شیطان، چه شیطان‌ای مان
گشته شیطان طفل ابجد خوان آن
فخر از شاگردیش شیطان کند
مشکل شیطان همه آسان کند
نیست شیطان را به او کاری دگر
خود بود شیطان و از شیطان بتر

برادران شیطان

هر کس در دنیا برادر یا برادرانی دارد، و اگر احیانا برادری نداشته باشدبرای خود بر می‌گزینند تا تنها باشد. کسانی را که انتخاب می‌نماید باید باöو هم فکر و هم عقیده باشند.
شیطان هم برای خود برادرانی برگزیده است. آنها کسانی هستند که حق‌خویشان و هموطنان و بیچارگان و درماندگان را پایمال می‌کنند و به آنهانمی‌پردازند. اسراف و تبذیر می‌کنند مال خود را در راه غیر صحیح وفساد مصرف می‌نمایند، یا بدون انگیزه دارایی خود را ریخت و پاش‌می‌نمایند و به مصرف صحیح و عقلانی نمی‌رسانند. چنین

افرادی‌برادران شیطان‌اند. قرآن درباره آنها چنین می‌فرماید:
((ان الـمبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا
))
((بـه درسـتـی کـه تـبـذیـر کنندگان برادران شیطان‌اند و شیطان هم‌نعمت‌های پروردگارش را ناسپاس کرد)).[۷]
ایـن کـه شیطان نعمت‌های پروردگارش را ناسپاس کرد روشن است، زیـراخـداونـد نـیرو و توان، هوش و استعداد فوق العاده‌ای به او عنایت کرده،ولی او همه نیروها را در راه نادرست، یعنی در راه اغوا و گمراهی مردم‌مصرف کرد.
بـه ایـن خـاطـر تـبذیر کنندگان برادران شیطان‌اند که از نعمت‌های خـدا،نـاسپاسی کرده و در راه ناصواب صرف می‌نمایند. بی‌شک اسراف یـکـی‌از نـاپـسندترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است. نعمت‌ها و مواهب‌کره زمین، برای ساکنانش کافی است، در صورتی که بیهوده به هـدر داده‌نـشـونـد، بلکه به صورت صحیح و معقول، دور از هر گونه افـراط و تفریط‌مورد بهره برداری قرار گیرند، و گرنه این نعمت‌ها آن قـدر زیـاد نیست که‌اگر در راه نادرست استفاده شود، هم چنان باقی بـمـانـنـد و کـم نـشـونـد. چـه‌بسا اسراف و تبذیر در منطقه‌ای، باعث محرومیت منطقه دیگری شود،یا اسراف و تبذیر انسان‌های امروز، باعث محرومیت نسل‌های آینده‌گردد.
قـرآن در آیـات فـراوانـی شـدیـدا اسـراف گـران را بـه شدت محکوم کـرده‌اسـت. بـه چـنـد نـمـونـه از آنها اشاره می‌شود تا هشداری برای مسرفین‌باشد:
۱. در جـایـی مـی‌گـویـد: ((اسـراف نـکـنـیـد کـه خـدا مسرفان را دوست‌نمی‌دارد)).[۸]
۲. می‌فرماید: ((مسرفان از اصحاب دوزخ و جهنم‌اند)).[۹]
۳. می‌گوید: ((از مسرفان اطاعت نکنید و فرمان نبرید)).[۱۰]
۴. آیـه دیـگـری مـی‌فـرمـایـد: ((مـجـازات و عـذاب الهی در انتظار مسرفان‌است)).[۱۱]
۵. می‌فرماید: ((اسراف یک روش فرعونی و طاغوتی است)).[۱۲]
۶. و نـیـز چـنـیـن گـفـتـه: ((خـداونـد مـسـرفـان دروغ گـو را

هدایت‌نمی کند)).[۱۳]

۷. باز می‌فرماید: ((ما افراد اسراف کننده را هلاک می کنیم)).[۱۴]

از ایـن آیـات به دست می‌آید که اسراف و تبذیر بدترین اعمال می‌باشد، وشـیـطـان از مـسـرفـان زیـان کـار خـوشـحـال است تـا آن جـا که می‌فرماید:((آنان برادران شیطان‌اند))

مادر شیطان

یـکـی از جـاهـایـی کـه شـیـطـان وارد عـمل می‌شود و کار خود را با جـدیت‌شروع می کند، هنگام انفاق است. وقتی انسان تصمیم می گیرد کـه از مـال‌خودش ببخشد، شیطان با هر نقشه‌ای جلوی او می‌ایستد و منصرفش‌می‌نماید.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

((الشیطان یعدکم الفقر))

((شیطان به شما وعده فقر می‌دهد))[۱۵]

مـی‌گـویـد: اگـر مـال خـود را انـفاق کنی بدبخت می‌شوی، خود و فـرزندانت‌گرسنه می‌مانید، کسی به شما کمک نمی‌کند، ممکن است در اثـرگـرسـنـگـی تـلف شوید: چرا مال خودت را با دست خود ضایع می کنی؟

نـقـل شـده: جـمـعـی در مـسـجد نشسته بودند و از قحطی و خشک سـالی‌ای‌که برای مردم پیش آمده بود صحبت می کردند و از وضع فقرا وبـیـچـارگـان که در زحمت بودند می‌گفتند، یکی از مؤمنان که در خزانه‌خود مواد غذایی و گندم فراوانی داشت تحت تاءثیر سخنان بقیه قرارگرفت.

گـفـت: من در انبار خانه‌ام مقدار قابل توجهی گندم ذخیره کرده‌ام، هـمـه رادر اخـتـیـار فـقرا قرار می‌دهم و آنها را از بدبختی و فقر قرار خواهم‌داد.رفقا گفتند: آری! مگر شیطان بگذارد. گفت: شیطان هیچ غـلـطی‌نـمـی‌تواند بکند. هم اکنون می‌روم و همه گندم‌ها را تقسیم مـی‌کنم. ازجای خود برخاست و به طرف خانه رفت، وقتی خواست در

انبار را بازکند. همسرش جلو آمد و گفت: می‌خواهی چه کنی؟
گـفـت: مـی‌خـواهـم مقداری از این گندم‌ها را به نیازمندان بدهم و ازبـدبـخـتـی نـجـاتشان دهم. زن گفت:ای مرد! مگر دیوانه شده‌ای؟ خـودمـان‌احـتـیـاج پـیدا می‌کنیم. هر کس در این شرایط سخت سعی مـی‌کـنـد گندم‌تهیه کند و به خانه آورده ذخیره نماید. تو می‌خواهی گندم ذخیره‌خودمان را به دیگران بدهی؟
سـرانجام شیطان کار خودش را کرد، زن را وسوسه نمود و زن هم مرد را،کـاری کـرد کـه آن مـرد مـؤمـن به مسجد آمد و پیش فقرا نشست.
دوسـتـان بـه‌او گـفـتـند: چه شد آیا گندم‌ها را به فقرا دادی یا طبق روایـتـی کـه می‌فرماید:کسی که دست در جیبش کند تا چیزی در راه خدا دهد، هفتاد شیطان‌دست او را می‌گیرند و مانع او می‌شوند شامل حالت شد و انفاق‌نکردی؟
گـفت: من از هفتاد شیطان خبر ندارم، اما مادر شیطان کار خودش را کردو و مانع انفاق شد.[۱۶]

شیطان زند از عصیان

هر لحظه ره مردان

در مکر و حیل اما

شاگرد زنان باشد

حزب شیطان

هـمـیـن طـور کـه در هـر کـشـوری گروه‌ها و احزابی وجود دارند و فعالیت‌سیاسی و اقتصادی می‌کنند و می‌کوشند که هر کدام حزب خود را ازدیگر احزاب پیش رفته‌تر و فعال‌تر قلم داد کنند. خداوند متعال هم درقـرآن مـجـیـد دو حـزب را یادآور شده، ویژگی‌های هر کدام را به روشنی‌بیان می‌کند. یکی «حزب الله» که آنها از پیروان انبیا و اولیا و ائمـه‌مـعـصـوم عـلـیـه‌الـسـلام و سـفـیـران الـهی می‌باشند. دیگری «حـزب‌شـیـطـان» که فرد شاخص آن منافقان هستند. ویژگی‌ای حزب شیطان ازاین قرار است:

۱. افـرادش هـیچ به یاد خدا نیستند و از او یادی نمی‌کنند. بر دستورها وبرنامه‌های او نیسنتد و آنها را نادیده می‌گیرند.
۲. خـود را در قـبـال مـردم و خـدا، مـســئول نمی‌دانند و از محرومان اجتماع‌و مستضعفان و بندگان خدا دستگیری نمی‌کنند.
۳. حـرفـشـان دروغ اسـت و بـرای حق جلوه دادن کارها و برنامه‌های خودبه دروغ سوگند می‌خورند و باکی از آن ندارند.
۴. کـسـانـی هـسـتـنـد کـه همه چیز دنیا، مانند رفاه و آسایش، مال و ثروت،پست و مقام دنیا را خاص خود و فرزندانشان می‌دانند.
۵. آنـها منافقان کوردلی هستند که تمام کردار و رفتارشان، حتی نماز وعبادتشان، از روی خودنمایی و دورویی است.

هـمـه از لـشـکـریـان و یـاران و اعضای صمیمی شیطان‌اند، از کسانی هـسـتـندکه خدا و خالق خود را به کلی فراموش کرده‌اند. قرآن درباره آنهامی‌فرماید:

«استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الاان حزب الشیطان هم الخاسرین»

«شـیـطـان بر آنها ـ منافقان دروغ گو و از خدا بی‌خبر ـ چیره شده و یـادخـدا را از خـاطـر بـرده‌انـد. آنها حزب شیطان‌اند. بدانید که حزب شیطان‌زیان کاران‌اند». (۱۷)

نه فقط شیطان برایشان چیره شده و زمام اختیار آنها را به دست گفته و بـه‌هـر راهـی کـه بخواهد می‌کشاند، بلکه چنان گمراه می‌شوند که درراهنمایی دیگران به گناه از دست یاران شیطان می‌شوند.

گرنه ابلیس‌اند این قوم خسیس

گردنی دارند لیکن چون ابلیس

همچون زین سبب گردن کشند

در تلاطم روز و شب چون آتشند

عذرها آرند بدتر از گناه

حالمان گردیده از شیطان تباه

هر چه کردند از گناه و خوی بد

لعن بر شیطان می‌کنند افزون زحد

نسبت آن را به شیطان می‌دهند
خود بری از ذنب و عصیان می‌کنند
رو، رو، ای شیطان کمین شاگرد تو
هست شیطان خفته زیر ورد تو[۱۸]
گر چه شیطان را بود گردن طویل
غافلی از گردن خود ای جلیل[۱۹]

در حدیثی جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله‌نقل می‌کند که: «حزب علی علیه‌السلام حزب خداست و حزب‌دشمنان علی علیه‌السلام حزب شیطان است».[۲۰]

پیروان شیطان

شیطان پیروانی دارد. عده زیادی از مردم دنیا به جای این که از خدای‌مهربان خود پیروی نمایند از شیطان سرکش پیروی کرده‌اند.
اینان در قالب‌های گوناگونی خودنمایی می‌کنند گاهی در قدرت خدا درارابطه با زنده کردن مردگان به بحث و مجادله می‌نشینند، گاهی ملائکه‌را دختران خدا می‌دانند، بعضی معاد را منکرند، و برخی با تقلیدکورکورانه از خرافات و هوس‌ها، به جدال با حق برمی‌خیزند.
زمانی روی مسئله علمی بحث و مجادله می‌کنند و به ناحق روی بحث‌خود پافشاری می‌نمایند و تا سر حد امکان می‌کوشند تا حرف نادرست‌خود را به طرف بقبولانند. در حالی که نه از اسلام خبری دارند و نه حتی‌کوچک‌ترین مسئله قرآن و اسلام را درک می‌کنند. آنان بر همه چیز وهمه کس به دیده تردید می‌نگرند و بر سر گمان خودشان که غلط است‌سر و صدا راه می‌اندازند. چنین کسانی پیروان هر شیطان سرکشی‌خواهند بود و از هر شیطان جنی و انسی پیروی می‌نمایند.
قرآن در این‌باره می‌فرماید:
« و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید»

«گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدابرمی‌خیزند و از هر شیطان سرکش (جن یا انس) پیروی و اطاعت‌می‌کنند». [۲۱]
جزای این گونه مردمان به جز آتش سوزان، در قیامت چیز دیگری‌نخواهد بود. قرآن راجع به هواداران شیطان و جزای اعمال آنهامی‌فرماید:
« قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جراؤکم جزاء موفورا »
«خداوند خطاب به شیطان کرده می‌فرماید: ـ برو! هر کس از آنان (بنی‌آدم) که از تو تبعیت کند، جهنم و آتش سوزان آن کیفر آنها است و آن،کیفری است فراوان». [۲۲]
باید بدانیم که آنها نه از یک شیطان بلکه از شیاطین جن و انس پیروی‌می‌کنند که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی فراهم‌کرده‌اند. هیچ کدام در یک خط و راه نیستند، برنامه مشترکی هم ندارند،بلکه خطهای آنان چنان متنوع است که انسان در تشخیص آنها سر درگم‌می‌شود و مجبور است از همه آنها پیروی نماید.

لواط کنندگان از پیروان شیطان‌اند

حضرت علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که آن‌حضرت فرمودند: «خداوند متعال وقتی آدم را امر کرد که از بهشت‌فرود آید، او و زوجه‌اش با هم فرود آمدند. ابلیس هم فرود آمد درحالیکه همسری نداشت. مار هم فرود آمد و همسری برای او نبود.
اولین کسی که با خود لواط کرد، همان ابلیس بود. فرزندان او از خودش‌به وجود آمدند، مار هم همین کار را کرد و ذریه او هم از خود او است،ولی ذریه آدم از زوجه و همسر او است. خداوند به آدم و همسرش و خبرداد که شیطان و مار دشمن آنها می‌باشند. [۲۳]
در حدیثی گفته شده: خداوند ابلیس را خلق نمود و در ران راست اوآلت مردانگی و در ران چپ او آلت زنان قرار داد. او وقتی می‌خواهدصاحب فرزندی شود، ران‌های خود رابه هم می‌مالد و با

خـودجـفت‌گیری می‌کند، درهر بار و هر روز ده تخم می‌ریزد و از هر تخمی‌هفتاد شیطان پدید می‌آید.[۲۴]

از حـدیـث فـوق معلوم می‌شود، اول کسی که لواط کرد شیطان بود و لـواط‌کـنـندگان از پیروان مخلص او هستند. آنها باید بدانند که عمل شیطان رااانجام می‌دهند او رهبر و آنان راه ور او هستند.

ابـی‌بـصـیـر از امـام مـحـمد باقر علیه‌السلام یا امام جعفر علیه‌السلام نـقـل‌می‌کند: شیطان یک جوان زیبایی شد و لباس نیکویی پوشید، آمد درمـیـان جوانان قوم لوط و به آنها دستور داد که با او عمل لواط انجام دهـنـد،زیـرا اگـر می‌خواست با آنها این کار را بکند قبول نمی‌کردند. وقـتـی قـوم‌لـوط آن عـمـل زشت را با او انجام دادند لذت بردند و یاد گـرفتند، از آن‌پس فرار کرد، و این کار در میان آنها رواج یافت تا جایی که زنان خود راترک کردند.[۲۵]

فهرست
بعد

هم‌نشین شیطان

همین طور که هر کس احتیاج به هم نشین و هم دم دارد، شیطان هم ازاین قاعده و قانون خارج نیست. او هم نشینانی دارد که از آنها جدانمی‌شود و همواره با آنان خواهد بود.

هم نشینان شیطان کسانی هستند که از یاد خدا غفلت کنند و از خدای‌خود روی گردان باشند، آن قدر سرگرم دنیای پرزرق و برق شده که اصلابه فکر خدا و قیامت نباشند، به طوری که اگر بگویند: خدا چنین دستورداده و وظیفه‌اش چنین است، مانند این می‌ماند که برایش داستان‌می‌گویند. گوششان بدهکار این حرف‌ها نیست، کسب و کار ومادیاتشان به آنها اجازه نمی‌دهد، حتی کوچک‌ترین توجهی به خدا وپیامبران و قیامت کنند. چنین افرادی همیشه با شیطان هم نشین وهمردیف بلکه در خدمت گزاری او حاضراند.

خداوند درباره آنها می‌فرماید:

«و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهوله قرین»

«هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطانی را به سراغش‌می‌فرستیم که همواره هم نشین او خواهد بود». [۲۶]

بدیهی است، کسانی که از یاد خدا روی گردان باشند و خود را غرق درلذات دنیا نموده و به انواع گناهان آلوده شده باشند، نخستین اثرش این‌است که پرده بر قلب و چشم و گوششان می‌افتد. آنها را از خدا بیگانه‌می‌کند، شیاطین را بر آنان مسلط می‌سازد، به طوری که شیطان و افکارشیطانی از هر سو آنها را احاطه می‌کنند.

شیطان هر روز بر آنان چیره‌گی بیشتری خواهد داشت و هیچ چیز جزسرخوشی‌های زودگذر نخواهند یافت و تلاش شیطان هم افزایش‌می‌یابد تا روزی که پرده از کردار همه کنار رود و چشم حقیقت بین هرکس باز شود و ببیند بین هر کس باز شود و ببیند که به جای پیامبران واولیای خدا، شیاطین هم نشین آنها هستند. آن گاه ایشان

بی‌اختیار فریادمی‌زنند و می‌گویند:
ای کـاش! مـیـان مـا و شـمـا فـاصـلـه مـشـرق و مغرب بود، شما چه بدهمنشینی برای ما بودید و هستید.[۲۷] (خدایا! تو را به حق والیائث ما را ازشر شیاطین جن و انس و افراد ناباب و ناجنس حفظ فرما).
حـضـرت علی علیه‌السلام فرمود: کسی که یکی از دستورهای الهی را کـه‌بـر او واجـب شـده، تـرک کـنـد، خـداونـد متعال شیطانی را بر او مسلط‌می‌کند که با او هم نشین باشد.[۲۸]

دوستان شیطان

هـر کـس در ایـن جـهـان دوسـتانی داشته و با کسانی آمد و شد دارد، چـون‌بـدون دوسـت و رفـیـق کـسـی نمی‌تواند زندگی کند. خوبان، دوسـتـان وهـمـفکران خوب و بدان دوستان و هم فکران بد برای خود انتخاب‌می‌کنند.
به گونه‌ای که شاعر می‌گوید:

کبوتر با کبوتر، باز با باز
کند همجنس با همجنس پرواز

دوسـتـان شـیـطـان کسانی هستند که: فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارنـد، ازخون ریزی و کشت و کشتار خوششان می‌آید، دیگران را برای جنگ ودعوا با مسلمانان تحریک می‌کنند، آنها تحت تاءثیر وسوسه‌های شیاطین‌قرار می‌گیرند، به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند.
قرآن دراین باره می‌فرماید:
((و ان الـشـیـاطـیـن لـیـوحـون الـی اولـیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم‌انکم لمشرکین.))
((و شـیـاطین به دوستان خود مخفیانه مطالبی القا می‌کنند تا با شما بـه‌مـجـادلـه بـرخیزند ـ ولی شما به هوش باشید ـ اگر از آنها اطاعت کنید، شماهم مشرک خواهید بود)).[۲۹]
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کردو

فرمود:ای لعین! دوستان تو از امت من چقدراند؟
گـفـت: دوازده نفرا ۱. امیر ستم گر، ۲. ثروت‌مند خودخواه، ۳. کسی کـه‌بـاک نـدارد از کـجـا به دست می‌آورد و در کجا صرف می کند، ۴. عـالـمـی کـه‌پادشاه ستم کاری را با ظلم و جورش تاءیید کند، ۵. تاجر خائن که درتجارت خود به مردم خیانت کند، ۶. محتکر که ارزاق مردم را ارزان‌می‌خرد و برای گران شدن ذخیره و انبار می کند، ۷. زناکاران، اعم از مردو زن، ۸. رباخواران که مال فقیران را به این وسیله از کفشان بـیـرون‌مـی‌آورند، ۹. افراد بخیل که از انفاق مال خود بخل می‌ورزند و دیگران رااز آن محروم می کنند، ۱۰.کسانی که در نماز سستی می کنند و تـوجـهـی بـه‌آن نـدارنـد، ۱۱. کسانی که در میان مردم سخن چینی می کنند و آنان را به‌جان هم می‌اندازند، ۱۲. کسانی که مست و بی‌هوش هستند.[(۳۰)]

دشمنان شیطان

شـیـطـان در بـرابـر دوستان فداکار و دل سوزش، دشمنان خطرناکی هـم‌دارد که شب و روز از دست آنها می‌نالد و در شکنجه است و آنان را این‌طور معرف می‌نماید:
هنگامی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد. از اوپرسید: دشمنان تو از امت من چند طایفه هستند. گفت: ۲۲ طایفه، و من‌از ایشان در رنج به سر می‌برم و دلم از دست آنها پر از خون است.
۱. خـود شـمـا، اولـین و سخت‌ترین دشمن من تویی. من هم، از اول با تودشمن بودم و بعدا هم خواهم بود. دشمنی تو با من هیچ وقت به صلح وصـفـا و دوسـتـی مبدل نخواهد شد. فرمود: برای چه با من دشمنی؟
گفت:برای آن که در قیامت گناه کاران را شفاعت می کنی و زحمات مرا ضایع‌و امید قطع می‌نمایی.
۲. عـالـم عـامل، آن عالمی که به علم خود عمل کند، دشمن من است مـن‌هـم دشـمـن او هـسـتـم. (امـا عـالمی که به علم خود عمل نکند

دوست‌شیطان خواهد بود.) در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده:

عـالـم و دانـش مـنـدی کـه به علم خود عمل کند، از هزار عابد برای شیطان‌خطرناک‌تر است.[۳۱]

۳. حـامـل قـرآن، کـسـی کـه قـرآن را فرا گرفته، و حفظ نموده و به تـمـام‌دستورها و احکامی که در آن آمده عمل می‌کند، او دشمن من و من هم‌دشمن او هستم.[۳۲]

۴. مؤذن، کسی که در پنج وقت نماز اذان بگوید و اقرار به شهادتین کند ومردم را از خواب بیدار و متوجه عبادت خدا و نماز نماید.

۵. دوسـتـان فـقـرا، آنـهـا کـسـانی هستند که فقرا و مساکین را از یاد نـمـی‌بـرنـد،دایما متوجه آنها و به فکر آنها هستند. در همه جا و در هر شرایط از آنان‌دفاع می‌کنند و زندگی ایشان را تاءمین می‌نمایند.

۶. دوسـتـان ایـتـام، کـسـانی که با یتیمان دوست و مهربان هستند، و هـمـانـنـدپـدر و مادر دل سوز با آنان رفتار می‌نمایند تا رنج یتیمی را احساس‌نکنند.

۷. مـهـربـان، کـسـی کـه دل رحـم و دل سـوز بـندگان خدا باشد و برای‌کوچک‌ترین ستمی که به یکی از بندگان خدا شود ناراحت شده و از اودفاع می‌کند و دل داریش می‌دهد.

۸.نـاصـح، کـسـی کـه بـرای رضـای خـدا مـردم را اندرز می‌دهد و به جزرضایت خداوند چیزی در دل ندارد.

۹. دائم الـوضـو، کـسـی کـه در تمام حالات با وضو باشد و اگر وضوی اوباطل شد فورا تجدید وضو نماید.

۱۰. بـخـشـنـده، آن که مردم را در مال خود شریک می‌کند و مقداری ازدارایـی‌اش را بـه مـحـرومان اجتماع اهدا می‌نماید و به فکر ذخیره و جمع‌آوری مال نمی‌باشد.

۱۱. خـوش خـلـق، آن کـه بـا مردم، نیک کردار است و با همه انسان‌ها بـارویـی گـشـاده رفـتـار مـی‌کـنـد و کـسـی را بازبان و دیگر اعضاء آزارنمی‌رساند.

۱۲. قـانـع، آنها کسانی هستند که در زندگی به کم دنیا قانع باشند. به آن چـه‌خداوند متعال برای ایشان مقرر فرموده، راضی هستند و به مال

دیگران‌تنگ نظر نیستند.
۱۳. پـاک دامنان، زنان و مردانی که عفت داشته باشند. دامنشان آلوده به‌فساد و فحشا نشده و پوشش اسلامی را در همه جا حفظ می‌کنند.
۱۴. آمـادگان مرگ، کسانی که همواره به فکر مرگ و آماده شدن برای آن‌هـسـتـنـد و هـیـچ وقـت، آخرت را فراموش نمی‌کنند و همیشه به دنبال‌اصلاح آن در تلاش‌اند.
۱۵. هـم نـشـیـن صـالـحـان، از کسانی که شیطان آنها را دشمن خود مـی‌دانـد،کـسـانی هستند که رفت و آمد، نشست و برخاست، گفت و شنود و خوردو خوراک و خواب آنان با صالحان و پرهیزگاران است.
۱۶. فـروتـنـان، آنـان کـه در بـرابر خدا و خلق او تواضع می‌کنند، خود راکوچک می‌پندارند و خود بین نیستند.
۱۷. جـوان عـابـد، جـوانـی کـه عاشق دین بوده و از بندگی خدا لذت برده‌است و خود را در این راه قرار داده و شب زنده داری می‌کند.
۱۸. کسانی که نفس خود را از حرام باز داشته‌اند، کسانی که حلال خدا راحـلال و حـرام او را حـرام می‌دانند، کسانی که چشم و گوش و بقیه اعضاءو جوارح خود را به حرام عادت نداده‌اند.
۱۹. کـسـانی که در غیاب برادران مؤمن خود دعای خیرشان می‌کنند، هـرچـه بـرای خود می‌پسندند، برای دیگران نیز می‌پسندند و هر چه را بـرای‌خـود نـمـی‌پسندند برای دیگران هم نمی‌پسندند، کسانی که در حق‌دیگران دعا می‌کنند و چشم داشتی هم از آنان ندارند.
۲۰. کـسـانـی بـا کـه پـدر و مـادر خـود مهربان باشند و به آنان احترام گذارند.
۲۱. پـادشـاه عـادلـی کـه از روی عدالت با مردم رفتار کند و مردم در سایه‌عدل او در آسایش باشند.
۲۲. روزه دارانـی کـه مـقـداری از مـال خـود را بـه درمـانـدگـان مـی‌بـخـشـند،مانند این است که مرا پاره پاره کرده و در آتش انداخته باشند.
سـپـس عـرض کـرد: یـا رسـول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای هـستندکه مراقب کردار من‌اند، اگر یک نفر را از جاده حق دور کنم و مـنـحـرف‌سـازم، ایـشـان مـی‌آیند و او را راهنمایی می‌کنند و به حق

برمی‌گردانند.[۳۳]
بـلـی، ایـنـان کـه ذکر شد که از دشمنان شیطان‌اند، آن ملعون از آنان درهـراس اسـت. (مـا هـم آرزو مـی‌کنیم جزو یکی از دشمنان شیطان به‌حساب آییم و یا دست کم، در جمع دوستان او نباشیم.)

شریکان شیطان

همانطور که انسان با برادران و دوستان خود وارد داد و ستد می‌شود و بـاهـم یـاری دیـگـران کـارهـا را انجام می‌دهد، عده‌ای هم با شیطان شریک‌می‌شوند. یکی از کارهایی که اینان انجام می‌دهند و شیطان را به آن فرامی‌خوانند، غذا خوردن است.
بـعـضـی از مردم از روی بی‌توجهی، هنگامی که سر سفره می‌نشینند، نـام‌خـدا را از یـاد مـی‌بـرنـد و بـه ایـن وسیله، بستر حضور شیطان را فراهم‌می‌کنند. او در تجارت و کسب و کار آنها شریک می‌شود و بعضی کـارهـارا بـا شـراکـت انـجام می‌دهند. از جمله آن کارها، غذا خوردن اسـت.عـده‌ای از مـردم از روی غـفـلـت و بی‌توجهی شیطان را شریک خودمی‌دانند آن در وقتی است که انسان سر سفره بنشیند و نام خدا را بر زبان‌جاری نکند و «بسم الله» نگوید.
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد، آیا شیطان درغذا خـوردن بـا انسان شریک می‌شود و از غذایی که انسان می‌خورد آن‌هم مـی‌خـورد؟ فـرمـود: بـلـی، زمـانـی کـه انسان برای غذا خوردن، سر سـفـره‌بـنـشـیند و «بسم الله» را نگوید، شیطان هم می‌آید و بر سر سـفره‌می‌نشیند و از غذاهای آن می‌خورد. در این حال خداوند برکت را از آن‌سفره و غذا بر می‌دارد.[۳۴]
از امـام صـادق عـلـیه‌السلام نقل شده: وقتی غذا می‌خورید، اول و آخر آن«بـسـم الله» بـگـویـد، زیرا وقتی که انسان می‌خواهد غذا بخورد اگرپیش از آن «بسم الله» بگوید، شیطان از آن غذا نمی‌خورد. اگر پـس‌از آن هـم «بـسـم الـه» بـگوید، اگر شیطان از آن غذا خورده

باشداستفراق می‌کند.[۳۵]
نیز از آن حضرت نقل شده: هنگامی که سفره غذا گسترده شد. بگویید:((بسم الله))، زیرا وقتی کلمه ((بسم الله)) را می‌گویید، شیطان به‌یاران و اصحاب خود می‌گوید: از این جا خارج شوید، چون شماسهمی در این سفره ندارید. ولی اگر ((بسم الله)) را فراموش کردید،شیطان به یاران خود می‌گوید: بیایید و از این غذاها بخورید، این سفره‌برای شما گسترده شده است.[۳۶]
(در کتابی خواندم:) روزی دو شیطان، با هم دیدار یکی از آنها بسیارچاق و دیگری بسیار لاغر بود. از حال هم دیگر جویا شدند. شیطان‌چاق از رفیق خود پرسید: چرا تو این قدر لاغری؟
جواب داد: من موکل بر شخصی مؤمن و با تقوا هستم. وقتی او آماده‌غذا خوردن می‌شود من هم کنار سفره می‌روم. وی هنوز شروع نکرده((بسم الله)) می‌گوید و مرا از سفره دور می‌کند و دایما گرسنه هستم.از این جهت نحیف و لاغرم.
رفیقش گفت: اما من بر کسی بی‌ایمان و خدانشناس ماءمورم که اصلا به‌یاد خدا نیست. و هیچ وقت نام خدا را نمی‌برد و ((بسم الله))نمی‌گوید، از این رو، من در تمام برنامه‌های او دست دارم و در غذاخوردن با او همراهم. این است که، شادابم.

هم سنگ شیطان

بعضی از مردم استاد شیطان و بعضی شاگرد، بعضی رفیق و دوست،بعضی برادران و پیروان او بوده‌اند. عده‌ای هم هستند که با شیطان دردرجه و رتبه و عذاب و شکنجه مساوی و با او در یک ردیف‌اند.
از جمله: کسانی که با زحمت و رنج بسیار، دانش اندوخته و به مقامی‌رسیده‌اند، ولی به دانش خود عمل نمی‌کنند و به اصطلاح عالم بی‌عمل‌هستند. چنین اشخاصی با شیطان برابراند.

حـضـرت امـیـر عـلـیه‌السلام فرمودند: تورات بر پنج کلمه ختم شده اسـت:من دوست می‌دارم در اول هر صبحی آن کلمات را بخوانم و در آنهادقت نمایم. اولین از فقرات آن، این است:

((العالم الذی لایعمل بعلمه فهو و ابلیس سواه))

((عـالـمـی کـه بـه دانـش خـود عـمـل نکند او با ابلیس هم سنگ و برابراست)).[۳۷]

ابـلـیـس هـم یکی از دانایان و دانش مندان بود، ولی به علم خود عمل نـکـردو با این که ملیاردها سال در بهشت بود آخر الامر بدین سرنوشت نـاگواردچار گشت و از آن محروم شد و باید همیشه در آتش و عذاب خدا به سربرد.

عـالـمـی هـم کـه بـه علم خود عمل نکند جایگاهش در قیامت همان جـایـگـاه‌ابلیس است، و در حسرت بهشت باید به عذاب و شکنجه با ان ملعون‌مساوی و تا ابد گرفتار گردد.

عـالـمـی کـه بـه عـلـم خـود عـمـل نـکـنـد در چند جا مانند ابلیس پشیمان‌خواهد شد در حالی که پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت:

۱. هـنـگـام مـرگ، حـضـرت امـیـر الـمـومـنـین علیه‌السلام راجع به علمای‌بی‌عمل چنین فرمود:

((اشد الناس ندما عند الموت العلماء غیر العاملین))

((پـشـیـمـان‌ترین مردم هنگام مرگ عالمانی هستند که به علم خود عمل‌نکرده‌اند)).[۳۸]

۲. روز قیامت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:کسی کـه کـسـب عـلـم و دانـش کـنـد و علم خود را به کار نبندد، خداوند روزقیامت او را محشور می‌گرداند در حالی که کور است.[۳۹]

۳. در جـهـنـم، نـیـز آن حـضـرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روزقـیـامـت عـده‌ای از اهـل بهشت و کسانی که از عالمی کسب علم کـرده‌انـد وبه وسیله آن داخل بهشت شده‌اند ـ اطلاع پیدا می‌کنند که آن عـالـم درجهنم است. از او می‌پرسند: چه چیز باعث شد که تو داخل جـهـنـم‌شوی؟ در جواب می‌گوید: من شما را امر به معروف و نهی از مـنـکـر کـردم، امـا خـود، آنـهـا را انجام ندادم و به همین جهت داخل آتش‌شدم.[۴۰]

بدتر از شیطان

آیـا بـدتـر، پـسـت‌تـر و پـلـیـدتـر از شیطان در جهان کسی هست؟ آیا خـداونـدچنین کسی را تاکنون آفریده است؟ آن طور که خود شیطان گفته، بدتر ازاو هم وجود دارد.
امـام صـادق عـلیه‌السلام از امیر المومنین علیه‌السلام نقل می‌کند که آن‌حضرت فرمود: روزی از کوفه خارج شدم، در حالی که قنبر و عده‌ای ازاصـحاب هم با من بودند. به قنبر گفتم: آیا چیزی را که من می‌بینم تـو هم‌می‌بینی؟ عرض کرد: خیر، من چیزی نمی‌بینم. به اصحاب خود گفتم:آیا شما می‌بینید چیزی را که من می‌بینم؟ عرض کردند: خیر، یا امیرالمومنین! خدا چشم شما را نورانی و روشن‌تر گرداند.
فـرمـود: قـسـم بـه آن خـدایـی کـه دانـه را شـکافت و مخلوقات را از نـیـسـتـی‌پدید آورد، به شما نشان خواهم داد چیزی راکه خود می‌بینم ومـی‌شـنـوانـم چـیـزی را کـه خـود می‌شنوم، طولی نکشید ناگهان پیرمردی‌بلند قد و باهیبت، در حالی که دو چشم طولانی داشت، ظاهر شـد.عـرض کـرد: «الـسلام علیک» یا امیر المومنین و رحمه الله و برکاته!آن حضرت فرمود:ای ملعون! از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟ عـرض‌کـرد: از پـیـش مـردم آمدم و به سوی مردم می‌روم. فرمود: تو، پیرمرد بدی‌هستی.
عـرض کـرد:ای عـلـی! از کجا می‌دانی که من بد مردی هستم. از من بـدتـرهم وجود دارد. آیا می‌خواهی حدیثی را از خداوند متعال برای تو نقل‌کنم که بین من و خدا نفر سومی هم بود؟
فـرمـود: تـو، حـدیـثـی را از خـدا نـقل کنی؟ گفت: بلی! بعد گفت: وقـتـی‌خـداوند مرا از بهشت بیرون کرد، در آسمان چهارم ندا کردم و گـفـتم:ای‌پروردگار عالم! آیا خلقی از تو شقی‌تر و بدعاقبت‌تر از خلق کـرده‌ای!خـداوند به سوی من وحی فرستاد: بلی، خلقی از تو شقی‌تر و بـدعاقبت‌تر هم خلق کرده‌ام! برو پیش مالک جهنم تا به تو نشان دهد. مـن‌رفتم پیش مالک جهنم، او هم مرا برد به سوی جهنم، طبقه اول را

بـازکـرد، آتـش سیاه از آن بیرون آمد. من فکر کردم الان، هم من و هم ملک رامی‌سوزاند. دستور داد برگرد، آتش هم برگشت. طبقه دوم را باز کرد،آتش سوزانده‌تر و سیاه‌تر بیرون آمد. همین طور تا طبقه هفتم را باز کرد،آتشی از این طبقه بیرون آمد که من فکر کردم، هم من و هم مالک و هم‌جمیع خلایق را خواهد سوزاند. من از ترس دست‌های خود را بـر روی‌چـشـم‌هایم گذاشتم و گفتم:ای مالک! بگو خاموش شود که الان من ازبین خواهم رفت.

مـالـک گـفـت: خـیر، تو تا روز معلومی زنده خواهی ماند. دستور داد آتـش‌خـامـوش شـود. در پـایـیـن طـبـقه هفتم دو نفر را دیدم که در گردن‌های آنان‌زنجیرهایی از آتش بود و به وسیله این زنجیرها آویزان بودند. عده‌ای‌بالای سرشان با گرزهای آتشین ایستاده و دایما با آنها بر سر آنهامی‌زدند.

گفتم:ای مالک! این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفت: آیا دو هزار سال قـبـل‌از آن کـه خـداوند خلایق را خلق کند، در ساق عرش نخوانده‌ای کـه‌نـوشـده بود «نیست خدایی مگر خدای احد واحد، و محمد صلی الله‌عـلـیـه و آلـه و سـلـم رسول او است که علی علیه‌السلام او را یاری خـواهدکرد» بعد گفت: این دو نفر کسانی هستند از دشمنان علی و از کسانی که‌در حق او ظلم و ستم می‌کنند.(۴۱)

از شیطان شیطان‌تر

آیـا خداوند در جهان، شیطان‌تر، مکارتر، حیله بازتر و شرورتر ازشیطان خـلق کرده است؟ بلی، بعضی در عالم پیدا می‌شوند که شیطنت‌آنها از شـیـطـان بـیـشـتـر اسـت. اگـر او هـمـه را مـی‌فریبد و از راه حق و حـقـیـقت‌منحرف می‌کند، آنان خود شیطان را گول می‌زنند و فریب می‌دهند؟برای نمونه به داستان ذیل توجه شود:

از امـیـر الـمـومنین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: من در کنار کعبه

نـشـسـتـه‌بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، ابروهایش در اثر پـیـری برچشمانش افتاده، موهای سرو صورتش سفید شده، عصایی به دست‌گرفته، کلاه قرمزی بر سرگذاشته، عبایی از موبر دوش انداخته و تکیه به‌کعبه داده است. نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد وگفت: یا رسول الله! خداوند تو را رحمه للعالمین)) قرار داد. و از وقتی‌که آیه:

((قـل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمه الله ان‌الله یغفر الذنوب جمیعا))

((ای پیامبر! به بندگان من بگوای کسانی که! (در اثر گناه) بر نفس خـوداسـراف کـردیـد از رحـمت خدا ماءیوس نشوید، زیرا خداوند همه گناهان‌را می‌بخشد)).[۴۲]

نـازل شـد، من به طمع افتادم که خداوند گناه مرا نیز خواهد آمرزید، لـیـکـن‌شـفیع و واسطه هم ضرورت دارد و بهتر از تو شفیعی در عالم نـیـسـت. من‌توبه می‌کنم و تو شفاعت کن تا خداوند، توبه مرا نیز قبول کـنـد. جبرئیل‌نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! ما هیچ‌کس را از رحمت خویش ماءیوس نکرده‌ایم، چون آن ملعون تـو را شـفیع‌خود قرار داد، توبه‌اش را بپذیر و ما هم می‌پذیریم، به شرط آن که به‌نجف بر سر قبر حضرت آدم برود و سجده کند. حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم خبر را به او داد: وی قبول کرد که برود نجف اشرف‌در کنار قبر حضرت آدم و بر آن سجده کند.

چـون بـرخـاسـت و مـقـداری راه رفـت، عـمـر خـود را به او رساند و بسیارسرزنش کرد و گفت: ای شیطان! چیزی که تو میان همه خلایق مـعـروف ومـشـهور کرد، این بود که تو غیرت داشتی، روی حرف خود مـحـکـم‌ایـستادی، با خدای خود مجادله و بحث کردی: وقتی که آدم علیه‌السلام‌زنده و روح در بدنش بود سجده نکردی! الان می‌روی که بر خـاک اوسـجده کنی! مگر غیرت خود را از دست داده‌ای! آتش برای تو بـهـتـر ازننگ و عار است! این قدر گفت که او را پشیمان کرد. شیطان هم از قصدخود منصرف شد.[۴۳]

ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم

فانت یا عمر اغویت شیطانا

یکی بچه گرگ می‌پرورید

چه پرورده شد خواجه را بر درید

چه بر پهلوانان سپردن بخفت

زبان آوری بر سرش رفت و گفت

تو دشمن چنین نازنین پروری

ندانی که ناچار زخمش خوری

نه ابلیس در حق ما طعنه زد

کز اینان نیاید به جز کار بد

فغان از بدیها که در نفس ما است

که ترسم شود طعن ابلیس راست

چه ملعون پسند آمدش قهر ما

خدایش برانید از بهر ما

کجا سر برآریم از این نام ننگ

که با او به صلحیم و با حق به جنگ

نبینی که کمتر نهد دوست پای

که بیند چو دشمن بود در سرای

یکی مال مردم به تلبیس خورد

چه بر خواست لعنش بر ابلیس کرد

چنین گفت: ابلیس اندر رهی

که هرگز ندیدم چنین ابلهی

ترا با من است ای فلان! آشتی

چرا تیغ پیکار برداشتی؟

گمراهتر از شیطان

عـده‌ای از مـردم هـسـتـنـد کـه در کفر ورزی و شرک، پست فطرتی وبـی‌وجـدانـی از شـیـطان پست‌تر و گمراه‌ترند. در قیامت هم از نظر عـذاب وشـکـنجه در بدترین وضعی قرار دارند که خود شیطان هم از زیادی‌عذاب و شکنجه و بدبختی آنها تعجب می کند!

سـلـیـم بـن قیس از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: وقتی روز قـیـامت آهر کسی به جزای اعمال خود برسد ـ ابلیس لعین را در حالی کـه بـاافـسـاری از آتش مهار کرده ـ و گرداگرد او را گرفته‌اند ـ به عرصه محشرمی‌آورند.

از طـرف دیـگـر، شخص گمراهی را هم که در دنیا از شیطان اطاعت کـرده،و باری از گناهان را بر دوش او بار کرده و با دو افسر، از افسران آتـشـیـن،دهنه بسته و مهار کرده‌اند، کشان کشان به صحرای عرصات می‌آورند.وقتی ابلیس او را می‌بیند به سویس می‌رود و نعره‌ای می‌کشد و به اومی‌گوید:ای شخص (بدسیرت)! مادر به عزایت بگرید. تو کیستی و چه‌کاره‌ای ـ که عذاب و سختی تو از من بیشتر است؟ ـ من که اولین وآخـریـن مردم را گمراه و گرفتار نموده‌ام. با یک افسار مهار شده‌ام، ولی‌می‌بینم تو را با دو افسار در بند و زنجیر کشیده‌اند.

در جـواب مـی‌گـویـد: مـن آن کـسی هستم که حرف تو را شنید و از تواطاعت کردم. کسی هستم که تو، به من دستور می‌دادی خدای خود رانافرمانی کنم ـ و من همین کار را کردم. او به من امر می‌کرد که او را بـنـدگـی‌و عـبادت کنم ـ ولی من از روی لجاجت و شقاوت و فرمان برداری از تو‌ـ سرپیچی می کردم.[۴۴]

آری، ایـن‌هـا کـسـانـی هستند که حرف پیامبران و اولیا و ائمه معصوم عـلیهاالسلام و قرآن را زیر پاگذاشته و به دستور آن ملعون بودند. پس بـایـدجـزای کـردار خویش را ببینند به طوری که خود شیطان هم در شگفت‌باشد.

لشکر شیطان

مسلم است که هیچ پادشاهیو سلطان و امیری نمی‌تواند به تنهایی وبدون سپاه و لشکر، کشورش را اداره کند و احتیاج به نیرو دارد، هر چه‌لشکرش بیشتر و مجهزتر باشد قدرت آن کشور هم افزایش می‌یابد.عمده همت یک سلطان، آماده کردن لشکر منظم و مرتب است. شیطان‌هم از این برنامه بیرون نیست و احتیاجی به نیرو و لشکر دارد. وی با آن،کار خود را شروع می کند. سپاه و نیروی شیطان از چند طایفه تشکیل‌می‌شود:

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: لشکر شیطان از تبار او پدید می‌آید که‌همان شیاطین هستند.(۴۵)

۲. لشکر شیطان: از پیروان او ـ اعم از فرزندانش و فرزندان آدم ـ تشکیل‌می‌شود.(۴۶)

۳. از معصیت کاران پیروان او ـ اعم از معصیت کاران جن و انس ـ شکل‌می گیرد.(۴۷)

۴. کسانی که شیطان، آنان را به بت پرستی فرا می‌خواند و آنان در این‌دعوت از او پیروی می کنند.(۴۸)

۵. عبارت‌اند از هم نشینان شیاطین، آنان که قرآن از ایشان به عنوان‌کسانی یاد می‌کند که از گمراهی دست بر نمی‌دارند، مگر آن گاه که‌موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.(۴۹)

لشکریان مهم شیطان از دو گروه تشکیل می‌شود: یکی زنان ـ بی‌ایمان وهرزه ـ و دیگری غضب. در روایتی آمده:

« لیس لابلیس جند اشد من النساء و الغضب »(۵۰)،

«حضرت رسول و امام صادق علیه‌السلام هر دو فرمودند: آ«لشکری سخت‌تر از از زن‌ها و غضب، برای شیطان نیست.»(۵۱)

اما زن‌ها، خود آن ملعون می‌گوید: زن‌های (بی‌ایمان) نصف لشکر من‌است، و آنها از برای من تیری هستند که به هر جا افکنم خطا

نمی‌رود. بااین لشکر ـ زنان بی‌ایمان و فریبنده ـ شیطان به جنگ مردان بـا ایـمان و باتقوا می‌رود که به قول خودش، آنها تیری هستند که خطا نمی‌روند.

روایـاتـی از زبـان شـیـطــان، درباره تعریف از زنان بی‌ایمان وارد شده که:قابل توجه است. ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

در مـلاقـاتـی کـه حـضـرت یـحـیـی عـلـیه‌السلام با ابلیس نمود، در ضمن‌سخنانی که آن حضرت با آنان ملعون داشت، می‌پرسد: ای ملعون! چه‌چیز بیشتر موجب خوش حالی و روشنی چشم تو می‌گردد؟

عـرض کـرد: زنـان (بـی‌ایمان) که ایشان تله‌ها و دام‌های من‌اند. وقتی لـعنت‌و نفرین‌های صالحان بر من جمع می‌شود، نزد زن‌ها می‌روم و از ایشان‌دل خوش می‌گردم.

در حـدیـث دیـگـری آمـده اسـت: ابـلـیـس بـه خـدمـت حـضـرت یـحـیـی‌علیه‌السلام عرض کرد: ای یحیی! هیچ چیز مثل زنان کمر مرا مـحکم‌نمی‌کند و چشمم را روشن نمی‌گرداند. ایشان تله‌ها و دام‌های مـن‌اند وتیری هستند که به وسیله آنان خطا نخواهم کرد: پدر و مادرم به فدای‌ایشان باد.

سـپـس افـزود: اگـر آنـان نـبـودنـد، مـن نـمـی‌تـوانستم پست‌ترین وبـی‌عرضه‌ترین مردان را گمراه کنم! چشم من به ایشان روشن است، بـه‌واسـطـه ایـشـان بـه مـرادم مـی‌رسم، به سبب آنها مردم دنیا را به پـرتـگـاه‌می‌برم. مهمترین وسیله‌ای که شیطان جهت اغوای آدمیان به کارمی‌برد، در درجه اول زنان ـ بی‌دین و شرور ـ و پس از آن پول است. ازاین جهت گفته شده: زنان (بی‌تقوا) زاده شیطان‌اند.[۵۲]

لـذا حـضـرت رسـول صـلـی الله علیه و آله و سلم به مردم دنیا اخطار مـی‌کـنـدو مـی‌فرماید: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید، زیرا شیطان مانند دیده‌بان لشکر در کمین است و هیچ یک از دام‌های او برای شکار مردان‌پرهیز کار مانند زنان، مورد اطمینان نیست.[۵۳]

او کـوشـش مـی‌کند که حتی پیامبران الهی را به وسیله زنان به دست آورد ونابود کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا هیچ پیغمبری‌از گـذشـتـگان را مبعوث نگردانید مگر آن که شیطان، امید داشت که او

رابـه دام زنـان انـدازد و هـلاکـشـان سازد. و فرمود: من آن قدر که از زنان‌می‌ترسم از هیچ چیز هراس ندارم.

و نـیـز فـرمـود: ای مـردم! از زنان بپرهیزید. اول فتنه در بنی اسرائیل به‌واسطه زنان بود.

مثل فتنه زلیخا برای یوسف علیه‌السلام.

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

ایـن رانـده شـده از دسـتـگـاه خـدا در تـعـریف زن‌ها می‌گوید: زنان مـحـرم‌اسـرار مـن و در حاجات و مشکلات دنیا فرستاده من‌اند. آن بد عاقبت،بیشتر فتنه و گناه را به وسیله زنان انجام می‌دهد، مردان را به وسیله زنان‌در دام خود می‌گیرد.

شـیـطان در یکی از دیدارهایی که با حضرت موسی علیه‌السلام داشت وبـه آن حضرت پند می‌داد، عرض کرد: ای موسی! هیچ وقت با زنی که بـرتـو حـلال نـیست در جای خلوتی قرار نگیر، زیرا هر مردی که با زن بـیـگـانه‌در خلوت باشد، من نفر سوم آنها خواهم شد ـ آن قدر وسوسه می‌کنم آتا آنها را به فتنه اندازم.[۵۴]

تفو بر تو ای گردش روزگار

سیه مرا ترا باد، لیل و نهار

ترا مهربانی همه بازان است

اگر سوی بازار اگر برزن است

به مردن نداری سر یاوری

همیشه به ایشان کنی داوری

چو خوش گفت: فردوسی پاک زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

زن واژدها هر دو، در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

اگر نیک بودی زن و راءی زن

زنان را مزن نام بودی نه زن

زن از پهلوی چپ شده آفرید

کسی از چپ، راستی هرگز ندید

دلارام باشد زن نیک خواه

ولیکن زن بد خدایا پناه[(۵۵)]

ابزار شیطان

برای گمراه کردن هر کس وسیله مخصوصی لازم است که بتوان با آن،طرف را منحرف کرد. با یک وسیله نمی‌شود همه افراد را فریب داد. شیطان، بعد از آن که با خدا صحبت کرد و حاجات خود را گرفت، به‌عزت و بزرگی خدا قسم خورد که من همه بندگان تو را گمراه خواهم‌کرد، مگر بندگان خاص را.[(۵۶)] لیکن بدون اسباب نمی‌شود. وسیله کارمی‌خواهم که بتوانم مردم را وسوسه کنم.

خداوند خطاب نمود: ای شیطان! از جمله وسایلی که می‌توان مردم رامنحرف نمود، طلا و نقره و پول دنیا است، با این وسیله کار خود راشروع کن.

گفت: ابلیس لعین دادار را

دام سختی خواهم این اشکار را[(۵۷)]

سیم و زر و گله و اسبش نمود

که بدین تانی[(۵۸)] خلائق را ربود.

شیطان عرض کرد: خدایا! به وسیله طلا و نقره، اهل بازار فریفته‌می‌شوند، و به وسیله گله‌های گوسفند و گاو و شتر صحرانشینان گول‌می‌خوردند، به وسیله غذاهای لذیذ و چرب و شیرین، کسانی که بنده‌شکم‌اند منحرف می‌شوند و حتی شهادت به ناحق می‌دهند. با زیورآلات، زنان و جوانان را می‌توان فریب داد، لیکن دامی می‌خواهم که‌بهتر از این‌ها باشد.

گفت: یا رب بیش از این خواهم مدد

تا ببندم‌شان به حبل من مسد[۵۹]

چرب و شیرین و غذاهای سمین[۶۰]

دادش و صد جامه ابریشمین

که بگیر این دام دیگرای لعین

گفت: افزونم ده‌ای نعم المعین

نـدا آمـد: سـاز و آواز، غـنـا و شـطـرنج و شراب و سایل دیگری برای تو هـست‌که با آنها مردم را گمراه کنی. عرض کرد: این‌ها دام‌های خوبی است ولیکن موانع بسیاری دارد و خیلی از مردم زیر بار این‌ها نمی‌روند.

بنگ و خمر آورد در پیش نهاد

خنده‌ای زد از دل و شد نیمه شاد

خـطـاب شـد:ای لـعـیـن! زنان (بی‌تقوا و بی‌ایمان) بزرگ‌ترین وسایل گـمـراه‌کـنـنـده‌ای، بـه وسیله آنان می‌توانی بزرگ‌ترین مردان را به انحراف‌بکشانی، شیطان گفت: راضی شدم و اگر هیچ دیگری در کار نباشدهمین کافی است.

چون که خوبی زنان او را نمود

کوز عقل و صبر مردان می‌ربود

چون بدید آن چشم‌های پر خمار

چون بدید آن زلف‌های تاب‌دار

پس بزد انگشتک و رقص او فتاد

که همینم ده که این هم بدمراد[۶۱]

شمشیر شیطان

پـس بـرنـده‌تـریـن سـلاح کـه شـیطان می‌تواند به آسانی با کمک آن به‌آرزوهایش برسد، زن است و این سلاح، فراوان و همه جا یافت‌می‌شود. امـیـر الـمـومـنـیـن عـلیه‌السلام می‌فرماید: فتنه و فساد از چند چیز

بلندمی‌شود. یکی از آنها از دوستی بی‌حد به زنان و علاقه و محبت زیاد بـه‌ایـشـان است. و آن هم شمشیر برانی برای شیطان خواهد بود. کسی که‌علاقه و محبت بیش از حد به زنان داشته باشد، باید بداند که بهره‌ای ازعیش و زندگی خود نمی‌برد.(۶۲)

پس شیطان با این حربه بران:

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

تـاریـخ نـمـونـه‌هـایـی زیادی دارد که نشان می‌دهد انسانها به خاطر علاقه‌زیادی که به زن خود داشته‌اند سقوط نموده و دین و دنیای خود را ازدسـت داده‌انـد، زیرا وقتی که انسان دل بستگی زیادی به زن خود داشـتـه‌بـاشد عیب‌هایش را نمی‌بیند، در نتیجه همسرش نیز از او سوء استفاده‌می کند. در این جا نمونه‌هایی از این افراد را می‌آوریم که در پی آن‌جنایات و کشتارهایی هم رخ داده است.

از مـحـبـت و عـلاقـه بـه زن بود که حضرت آدم علیه‌السلام از بهشت بـیـرون‌شد، هنگامی که شیطان از آدم، ناامید گشت سراغ حوا رفت و وی رافریفت.(۶۳)

از عـلاقـه و مـحبت به زن بود که قابیل کینه برادر را به دل گرفت و سـرانـجام‌او را کشت. در بعضی از روایات آمده: حوریه‌ای برای هابیل و زن‌جنیه‌ای برای قابیل آمد و همین باعث نزاع ایشان شد.(۶۴)

و بـاز از نـااهـلـی زن بود که نوح پیغمبر همواره ناسزا و زخم زبان‌های مردم‌را باید تحمل می‌کرد.(۶۵)

از رفـتـارهـای زن بـود کـه خـانـه لـوط نـبی به خاطر یورش عده‌ای ناامن‌می‌شود و آن پیغمبر عظیم الشاءن و مظلوم مجبور می‌شود به آن مـردم‌پـسـت پـیـشـنـهاد دهد که به خانه و مهمانانش حمله نکنند و دخترانش را بااجرای عقد به آنان بسپارد.(۶۶)

و هـم چـنـیـن از نـیرنگهای زن بود که عزیز مصر ((یوسف صدیق)) راهـفـت سـال در زنـدان نـگاه داشت و از زندگانی اجتماعی محروم کرد.(۶۷)

از دل دادگی به زن بود که قدار بن سالف به در خواست آن زن ناباب،

شــتـرصـالـح پـیـغمبر را پی کرد که عذاب نازل شد و تمام قوم هلاک شدند.(۶۸)
از عـلاقه به زن بود که بلعم با عورا به دستور عجوزه خود به کوه رفته وحـضـرت مـوسـی علیه‌السلام پیامبر بزرگ الهی را نفرین می‌کند که هـم‌مـوسـی و هـم قـومش چهل سال در بیابان در میان سرما و گرما حـیران‌می‌شوند و هم عبادات و اعمال صالحش از بین می‌رود. تا جایی که‌قرآن او را تشبیه به سگ نموده است.(۶۹)
از محبت و علاقه به زن بود که باید سر یحیای پیغمبر از بدن جدا شود ومـهـریه عروس گردد و برای خون به ناحق ریخته آن حضرت هفتاد هزارنفر از مردم آن زمان به دست «بخت النصر» قتل عام می‌شوند و آن‌هم خون ریخته شود.(۷۰)
نـیـز از وسوسه زن بود که جگر حمزه به دستور «هند» جنایت کار وزناپیشه از پهلویش بیرون آورده شود و بدنش مثله گردد.(۷۱)
و بـه واسـطـه زن بـود کـه در خـیـبـر بـه پـیـامـبر اسلام (ص) زهرا خوانده‌می‌شود و آن زن ناپاک یهودی از روی هوی و هوس یا به دستور عده‌ای‌حضرت را مسموم می‌کند.(۷۲)
و بـا پـادر مـیـانـی زن بود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی به دستور قـطـام،آن زن بـد سـیـرت، دسـت بـه قـتـل بـزرگ مـرد تـاریـخ امـیـرالمؤمنین‌علیه‌السلام زد و آن جنایت بزرگ را مرتکب شد، و امت پیغمبر رابی‌امام و رهبر نمود.(۷۳)
از خـودخـواهـی‌هـای زن بـود که جنگ‌های خونینی در تاریخ بشریت واقـع‌شد و خونهای زیادی از بی‌گناهان، روی زمین ریخته شد، مانند جـنـگ‌جمل که حدود سی هزار نفر از امت اسلامی قتل عام شدند و به دنـبـال آن‌جنگ صفین و نهروان پیش آمد و عایشه تعزیه گردان آن و آغازگرش‌بود.
از نـاپـاکـی‌هـای زن بود که فرزند بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آلـه‌به‌شهادت رسید، و معاویه مخفیانه زهر هلاهل با مقداری پول برای زن‌امـام حـسـن عـلـیـه‌الـسـلام «جعده» ملعونه، دختر اشعث بن قـیـس،مـی‌فـرستد که آن ناپاک زهرا را به فرزند فاطمه داد و جگر آن

حضرت راپاره پاره کرد.(۷۴)

از خـود مـحـورهـای زن بـود کـه بدن امام حسن مجتبی علیه‌السلام تیرباران شد و مروان حکم ملعون و مطرود هم، عایشه را خبر می‌کند و اوهم دستور می‌دهد بدن امام را آماج تیر قرار دهند.(۷۵)

از نـامـبارکی زن بود که باید به امام محمد تقی (ع) در سن ۲۵ سالگی زهـرخورانده شود و ام الفضل دختر ماءمون عباسی و همسر آن حضرت به‌دستور عموی خود گرداننده آن می‌شود و امام را مسموم نماید.

و هـزاران جـنـایـت و قـتل و کشتار که واقع شده و در همه آنها دست خونین‌زن آشکارا یا پنهانی در آن دیده می‌شود که پرداختن به همه آنها ازحوصله این کتاب بیرون و تاریخ همه آنها را ضبط کرده است.

واقـعـا، شـیـطـان شـمـشیر برانی دارد، و این ما هستیم که باید از آن بپرهیزیم ودچارش نشویم.

هر فسادی را ببینی در جهان

او زشومی زنان می‌دان عیان

چند با آدم بلیس افسانه کرد

تا که حوا گفت، بخور آن دم بخورد

یوسف از مکر زلیخای جوان

ماند در زندان برای امتحان

نوح بر تابه چون بریان ساختی

واهله برتا به سنگ انداختی

لوط را بدهم چنین زن فاجره

خوانده باشی قصه آن کافره

اولین خون در جهان ظلم و داد

در کف قابیل بهر زن فتاد

رقص شیطان

از جـاهـایـی کـه خـوش آیـنـد شـیطان است، و بی‌اختیار می‌رقصد و کـف‌مـی‌زنـد، هنگامی است که زن با شوهر خود نزاع کند و سر و صدا راه‌بیندازد.
در گوشه گوشه خانه‌ها شیطانی کمین کرده و مراقب اوضاع و احوال زن‌و شوهر است که چه وقت شوهر وارد خانه می‌شود. تا پیش زن بیاید وکـارهـای روزانـه او را پـیـش چـشـمـش زینت و بزرگ جلوه دهد و کارهای‌شوهر را کوچک و بی‌ارزش.
لـذا وقـتـی شـوهـر، خـسـتـه از کـار روزانـه، بـه خانه باز می‌گردد، بـاوسوسه‌های شیطان و رفتارهای نادرست زن، در حالی که گرسنه و تـشـنـه‌است، در برابر پرخاش‌های زن و ایرادهایش از کوره در می‌رود و بـگـومـگـوهـا گـاهـی به قهر کردن از هم می‌انجامد و گاهی هم به جدایی‌می‌کشد. این جا است که شیطان خرسند و دو مؤمن از زندگی سرخورده‌می‌شوند. او می‌رقصد و این دو به سوگ می‌نشینند.
کـف زدن و رقصیدن شیاطین ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که میان آنها صـلـح‌و صـفـا بـرقـرار شـود. در ایـن هنگام شیطان عزادار می‌شود و می‌گوید: خدانور چشم آن کس را ببرد که نور چشم مرا برد.
در جـای خـود گـفته شد: شیطان با هر کس که داخل خانه شود و به اهـل‌خـانـه سـلام نـکـنـد، هـمـراه شیطان است. شیطانی که اسمش ((داسم))است او را همراهی می‌کند و آن قدر وسوسه می‌کند تا شر و فـتـنـه ایجادنماید و اهل خانه را به جان هم اندازدآن گاه رقص و پای کوبی‌می‌کند.(۷۶)

خنده شیطان

شـیـاطـیـن بـزرگ ـ آمـریـکا و انگلستان و سردمداران کفر و شرک ـ بـرنامه‌مخصوص به خود دارند و با پیاده کردن آن، حکومت می‌کنند. و آن‌سـیـاسـت ـ تـفـرقـه بـینداز و حکومت کن ـ است. سپس در جایی می‌نشینندو به کار دو طرف می‌خندند.

در زمـان گـانـدی، رهـبر انقلابی هند، بعد از مبارزات زیاد و تشکیل جـبـهـه‌آزادی بخش در هند، زمانی که نزدیک بود جبهه آزادی بخش گـانـدی بـه‌پیروزی برسد، انگلیسی‌ها متوجه خطر شدند، آن نقشه و سیاست‌دیرینه‌شان را پیاده کردند.

نـخـسـت شـبـانـه و مـخفیانه گاو ماده‌ای را کشتند، و در محله‌های گـاوپرست انداختند. آن گاه شایع کردند که مسلمانان به خدایان آنها تـوهـیـن‌کـرده و ایـن گـاو را کـشته‌اند، در نتیجه هندوها را به جان مسلمین انداختندو کشتارهای خونینی برپا کردند.

سـپس مقدارای نجاست داخل مساجد مسلمانان ریختند و گناه آن را بـه‌گـردن هـنـدوهـا انـداخـتـنـد، و بـار دیـگـر مسلمانان را به جان هندوهاانداختند و همان کشتارهای تکرار و خون‌های زیادی روی زمین ریخته‌شد و انقلاب در اثر تفرقه و زد و خورد از بین رفت. به این ترتیب هـر دوطـایـفـه را به سرگرم کردند و از خطر رهیدند و در گوشه‌ای نفس راحت‌کشیدند.

هم چنین محمد بن عبدالوهاب را در حجاز، میرزا علی محمد باب رادر ایـران، غـلام احـمـد قـادیـانـی را در پـاکستان به صحنه آوردند و چه خـون‌ریـزی‌هـایـی که به وجود آوردند. بعد از آن هم به عقل همه آنها خندید وخوشحالی کردند.

شـیـطـان مـلعون هم، این سیاست را پیاده می‌کند تا زن و شوهر، پدر وفـرزنـد، دو بـرادر، دو رفـیـق، دو طایفه، دو روستا، دو هم کار و هم کلاس رابا هر شیوه و ترفندی که مؤثر باشد به جان هم اندازد.

در ایـن بـاره، روایتی از معصوم داریم که: آن ملعون اول میان دو نفر یا دوطایفه و فامیل را به هم می‌زند و زد و خورد و جنگ برپا می‌کند، بعد از آن‌بـه کـوتـاه انـدیـشـی هـر دو مـی‌خندد و از کاری که کرده لذت می‌برد.(۷۷)

زنجیر شیطان

شـیـطـان هـم مـثـل سـردمـداران ستم، برای مهار و تسلیم کردن و بـازداشـتن‌از راه حق و کشاندن انسان به سوی خود، زنجیره‌هایی دارد کـه آنـهـا را بـه‌گردن انسان می‌اندازد و ایشان را به راهی که بخواهد می‌کشاند.

آن زنـجـیـره‌ها عـبـارت‌انـد از دوسـتـی دنـیا، ریاست خواهی، شکم بـارگی،زن دوستی، خواب و تن آسایی، آدم را به گناه می‌کشاند. امام صـادق‌عـلـیه‌السلام هم فرمود: اولین چیزی که به وسیله آنها معصیت خدا شده‌همین دوستی‌ها بوده است.(۷۸)

بـنـا بـه گـفـته قرآن و احادیث معصومان علیهم السلام: دوستی دنیا زنجیری‌است که از همه دوستی‌های دیگر محکم‌تر و خطرناک‌تر، اصل و ریـشـه‌هـر معصیت، اول هر گناه، اول هر فتنه، بزرگ‌ترین گناه، و سـرچـشـمـه هـرفتنه و فسادی است. سر آمد همه دوستی‌ها که باعث معصیت خدامی‌شود، دوستی دنیا است.

از امـام زیـن الـعـابـدیـن سـؤال شـد: کـدام عـمل در پیشگاه خداوند افضل‌است؟

فـرمـود: هـیچ عملی بعد از شناخت خدا و پیغمبر بهتر از بغض و کینه دنـیـانـیـسـت، زیـرا هر فتنه و فسادی که در عالم می‌شود از دوستی دنـیـاسـرچشمه می‌گیرد. زن دوستی، ریاست خواهی، راحت طلبی، دوسـتی‌کلام و سخن گفتن، چاپلوسی، خود برتر بینی، دوستی مال و ثروت وتمام اینها در دوستی دنیا جمع‌اند.(۷۹)

شـیـطـان بـا ایـن زنجیرها به ویژه زنجیر دنیا خواهی، همه مردم مگر

عده‌ای اندک را به گناه و معصیت می‌کشاند.

نقل شده: روزی شخصی شیطان را دید که زنجیرها، طناب‌ها، بندهای کلفت و نازک را بار الاغ خود کرده و از راهی می‌رود. سؤال کرد: اینهاچیست و کجا می‌روی؟ در جواب گفت: این‌ها دام‌های من است و به‌وسیله اینها مردم را به بیراهه می‌کشانم.

آن شخص از یک‌یک دام‌ها و زنجیرها پرسید. او گفت: هر کدام از این‌هابرای شخصی است. گفت: دام من کدام است؟ جواب داد تو احتیاج به‌دام نداری، خودت بدون دام دنبال من می‌آیی.

پرسید: آن زنجیر بسیار محکم از کیست؟ شیطان گفت: از شیخ مرتضی‌انصاری است. دیشب سه بار آن زنجیر بسیار محکم را به گردن ایشان‌انداختم، در هر سه مرتبه او آن را گسست و پاره کرد.

می‌گوید: بعد از این قضیه، پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای‌ایشان نقل کردم. فرمود: درست است. من دیشب پول برای خریدن غذانداشتم، اما سه مرتبه تصمیم گرفتم از وجوهاتی که پیشم بود بردارم وغذایی بخرم، ولی هر سه مرتبه فکری به خاطرم رسید و از دست زدن به‌آن چشم پوشیدم و گرسنه شب را به پایان رساندم و این، همان زنجیری‌بود که از شیطان پاره کردم.[(۸۰)]

گریه شیطان

شیطان از بعضی کارها خوش حال می‌شود و از بعضی کارهای دیگرناراحت. از بعضی کارها آن قدر ناراحت می‌شود که جز گریه کار دیگری‌از دست او ساخته نیست. آن ملعون در چند جا گریه می‌کند. ازجمله:

۱. وقتی مؤمنی، مؤمن دیگر را ملاقات نماید و بر او سلام کند.

این جا ابلیس از ناراحتی گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من، این دو نفراز هم جدا نمی‌گردند، مگر این که خداوند هر دو را می‌آمرزد و داخل‌بهشت می‌نماید و زحمات من در گمراهی آنان از بین می‌رود. در تاریخ‌آمده: اول کسی که سلام کرد و شیطان را به گریه انداخت، حضرت آدم‌علیه‌السلام بود. وقتی خدا روح در او دمید به ملائکه سلام کرد و آنها هم‌جواب او را دادند. خداوند به او خطاب نمود که: این سنتی شد در میان‌فرزندان تو تا روز قیامت. شیطان از این کار گریه کرد.(۸۱)

۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند.

و با عیال حلال و شرعی خود، هم بستر شود و سپس غسل کند. شیطان‌از ناراحتی گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من، این بنده برای رضای‌خدا و بقای نسل خود و برای فراوانی «لا اله الا الله» گویان، با عیال خود نزدیکی کرد و بعد از آن غسل نمود و خود را پاک وپاکیزه کرد، دستور خدا را اطاعت نمود و خدا هم آنها را آمرزید و ازگناهان آنان درگذشت. (اول کسی که غسل کرد و شیطان را به گریه‌انداخت، حضرت آدم علیه‌السلام بود.) وقتی او به زمین آمد با همسرخود، هم بستر شد و غسل نمود.(۸۲)

۳. وقتی کسی عطسه کند و بعد از آن بگوید: «الحمد لله رب العالمین»

شیطان از ناراحتی گریه می‌کند. و نیز اول کسی که عطسه کرد و بعد از آن«الحمد لله» گفت، آدم ابوالبشر علیه‌السلام بود.(۸۳)

۴. زید شحام می‌گوید، از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود:وقتی انسان در برابر خدای خود سجده کند و آن را طول دهد. شیطان ازناراحتی فریادش بلند می‌شود و به کناری می‌رود، شروع به گریه می‌کندو می‌گوید: وای بر من، این بنده خدا چگونه او را اطاعت می‌کند و درمقابل او به خاک می‌افتد، در حالی که من او را معصیت نمودم و به آدم‌سجده نکردم.(۸۴)

گریه دروغین شیطان

اولین کسی که به دروغ گریه نمود شیطان بود. (آن ملعون به واسطه‌گریه، دل بعضی را می‌سوزاند، بعضی را غافل گیر می‌کند و بر آنها مسلط‌می‌شود و منحرفشان می‌سازد.) اولین گریه دروغین او پیش حوا بود.وقتی که از فریب دادن آدم علیه‌السلام ماءیوس شد، در حالی که گریه‌می‌کرد و اشک می‌ریخت نزد حوا آمد و او دلش به حال شیطان‌سوخت. پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای حوا! دلم به حال تومی‌سوزد حیف از این زیبایی و جوانی تو که می‌میری و زیر خاک‌می‌شوی.

حوا گفت: چه کنم که نمیرم؟ گفت: اگر تو و همسرت از این درخت‌بخورید، دیگر مرگ به سراغ شما نخواهد آمد. حوا رفت پیش آدم‌علیه‌السلام و داستان گریه او را بیان کرد و هر دو از آن درخت خوردند واز بهشت بیرون شدند.(۸۵)

نیز نقل شده که: حضرت یحیی بن زکریا (س) روزی به ابلیس برخوردنمود، در حالی که آن ملعون گریه می‌کرد. یحیی علت گریه او را پرسید؟گفت: ای پیامبر خدا! هر چه در خانه خدا می‌روم و او را می‌خوانم،جوابم را نمی‌دهد و عنایت در حقم نمی‌فرماید. یحیی از روی دل‌سوزی عرض کرد: خدایا! چه می‌شد اگر درب عنایت خویش را به روی‌این مرد باز می‌کردی و او را مشمول رحمت خود می‌فرمودی؟!

خطاب رسید: ای یحیی! شیطان به دروغ گریه می‌کند، گریه او

بـرای‌فـریـب دادن بندگانم است. اگر می‌خواهی دروغ او بر تو هویدا شـود بـه اوبـگو: خدا تو را می‌بخشد، در صورتی که بروی کنار قبر آدم علیه‌السلام وبر خاک او سجده کنی!

یـحـیـی جـریـان را بـرای شـیـطـان بازگو کرد و از خواست تا بر سر آدم‌عـلـیـه‌الـسلام رود و سجده کند! گفت‌ای یحیی! آن وقت که آدم عـلـیـه‌السلام‌بر مسند عزت و قدرت تکیه زده بود او را سجده نکردم، چگونه حال که‌مرده و زیرخاک رفته است بروم و خاکش را سجده کنم؟ هرگز چنین‌کاری نخواهم کرد.

خـطـاب از جـانـب خـدا رسـیـد:ای یحیی! حال دانستی که گریه آن ملعون‌نیرنگ بوده و مقصودش منحرف کردن مردم است؟![۸۶]

چـنـد نـفـر از شاگردان و پیروان شیطان هم از او پیروی نمودند و به دروغ‌گـریـه کـردند. یکی پسران یعقوب که شبانه پیش پدر آمدند، در حـالـی که‌گریه دروغین می‌کردند و گفتند:ای پدر! یوسف را گرگ خورد و پیراهن‌خون آلود او را به پدر نشان دادند.[۸۷]

هـم چـنین در شام، به امر معاویه به بهانه پیراهن عثمان که خون آلود بـودعـده‌ای گـریـه‌هـای دروغـیـن کـردنـد و مردم را علیه حضرت عـلـی‌عـلـیه‌السلام شوراندند. و نیز ماءمون عباسی که در شهادت امام رضاعلیه‌السلام در خراسان به دروغ گریه کرد.[۸۸]

فریاد شیطان

بعضی کردارهای انسان آن قدر بر شیطان ناگوار است که او را به فریاد وفـغـان مـی‌آورد و از نـاراحتی رنجور و نحیف می‌شود. به این داستان توجه‌کنید:

روزی شـیـطـان در گوشه مسجد الحرام ایستاده بود. حضرت رسول صـلـی‌الله عـلـیـه و آله هم سرگرم طواف خانه کعبه بودند. وقتی آن حـضـرت ازطـواف فـارغ شـد، دید ابلیس ضعیف و نزار و رنگ پریده، کـنـاری ایـسـتـاده‌است، فرمود:ای ملعون! تو را چه می‌شود که چنین

ضعیف ورنجوری؟!

گـفت: از دست امت تو به جان آمده و گداخته شدم. فرمود: مگر امت من‌با تو چه کرده‌اند؟

گـفـت: یـا رسـول الله! چـنـد خصلت نیکو در ایشان است، من هر چه تلاش‌می کنم این خوی را از ایشان بگریم نمی‌توانم. فرمود: آن خصلت‌ها که‌تو را ناراحت کرده کدام‌اند؟

گـفـت: اول ایـن کـه، هرگاه به یک دیگر می‌رسند سلام می کنند، و سـلام‌یـکـی از نـامهای خداوند است.(۸۹) پس هر که سلام کند حق تـعـالـی او را ازهـر بلا و رنجی دور می کند. و هر که جواب سلام دهد، خداوند متعال‌رحمت خود را شامل حال او می گرداند.

دوم ایـن کـه، وقـتـی بـا هم ملاقات کنند به هم دست می‌دهند. و آن راچـنـدان ثـواب اسـت که هنوز دست از یک دیگر برنداشته حق تعالی هردو را رحمت می کند.(۹۰)

سـوم، وقـت غذا خوردن و شروع کارها «بسم الله» می‌گویند و مرا ازخوردن آن طعام و شرکت در آن دور می کنند.

چهارم، هر وقت سخن می‌گویند: «ان شاءالله» بر زبان می‌آورند وبه قـضـای خداوند راضی می‌شوند و من نمی‌توانم کار آنها را از هم‌بپاشم، آنان رنج و رحمت مرا ضایع می کنند.

پـنـجـم، از صـبـح تـا شام تلاش می کنم تا اینان را به معصیت بکشانم. بـازچـون شـام مـی‌شـود، توبه می کنند و زحمات مرا از بین می‌برند و خداوندبه این وسیله گناهان آنان را می‌آمرزد.

شـشـم، از هـمـه ایـنـها مهمتر این است که وقتی نام تو را می‌شنوند با صـدای‌بلند «صلوات» می‌فرستند و من چون صواب «صلوات» رامی‌دانم، از ناراحتی فرار می کنم، زیرا طاقت دیدن ثواب آن را ندارم.

هـفـتم: ایشان وقتی اهل بیت تو را می‌بینند، به ایشان مهر می‌ورزند و ایـن‌بهترین اعمال است. پس حضرت روی به اصحاب کرده و فرمودند: هرکس یکی از این خصلت‌ها را داشته باشد از اهل بهشت است.(۹۱)

دشمن وقتی نتوانست از راه‌های ساده و عادی بر حریف خود غالب‌شود و او را بـه زمـیـن زنـد، دنبال کمین گاهی می‌گردد، تا در پناه آن و دروقـت مناسب، بر حریف خود حمله کند و ناگهان او را در جای خود ازپای در آورد و این شگرد خوبی است.

حـیـوانـات بـرای ایـن کـه طـعـمـه خـود را به آسانی به دست آورند، کمین‌می‌کنند، انسان برای نابودی دشمن خود کمین می‌نماید، کمین گـاه‌جـای امنی برای دشمن است، نزدیک‌ترین راهی است که انسان و هـرحـیـوانـی را به مقصود می‌رساند. شیطان هم از این حربه استفاده مـی‌کـنـد واگر نتوانست از راه عادی و ساده بر انسان غالب شود، باید کـمـیـن کـند و ازاین راه به مقصود برسد. کمین گاه شیطان، مال و ثروت است.

غـیـاث بـن ابـراهـیـم از امـام صـادق عـلیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت‌فرمود: شیطان، فرزند آدم علیه‌السلام را در هر چیز می‌چرخاند و به هرراهی می‌برد ـ و هر گناهی را به او پیشنهاد می‌کند ـ همین که او را خـسـتـه وناتوان دید، نیرو و توانش را از او گرفته، در کنار مال و ثـروت کـمـین می‌کندو چون انسان به آن جا رسد ـ که آخرین مرحله شـانـس شـیـطـان است آناگهان گریبانش را می‌گیرد که دیگر راه فراری برای او نیست.(۹۲)

مـقصود این است که مال و ثروت بزرگ‌ترین کمین گاه شیطان است، زیرابسیار کم اتفاق می‌افتد که انسان به مال و ثروت برسد و او را نفریبد ومنحرف نکند. قرآن در این باره می‌فرماید:

((کلا ان الانسان لیطغی ان راه اسغنی))

((چـنـیـن نـیـست که نعمت‌های الهی و مال و ثروت شکرگزاری را بـرای‌هـمیشه در انسان زنده کند، بلکه او مسلما طغیان می‌کند، چون خود رامستغنی و بی‌نیاز می‌بیند.))(۹۳)

طـغـیـان کـردن طـبیعت غالب انسان‌ها است، طبیعت کسانی که در مـکـتـب‌عـقـل و وحـی پرورش نیافته‌اند، آنان وقتی خود را مستغنی می‌پندارند،شروع به سرکشی و طغیان می‌کنند.

از همین جهت است که پیشوای ششم امام صادق علیه‌السلام فرمود:سر

هر خطاکاری دوستی (و علاقه) به دنیا است.
چون دنیا انسان را از کسب کمالات و تحصیل آخرت باز می‌دارد، او را به پرت گاه می‌برد. دوستی مال و ثروت باعث فراموشی خدا و آخرت،دشمنی با خدا و پیامبران الهی و اولیای او و مؤمنان می‌شود.
حضرت یوسف علیه‌السلام وقتی گرفتار آن همه بلا و فتنه می‌شود و درچنگال زیباترین زنان آن زمان گرفتار می‌گردد نمی‌گوید: خدایا! مرامسلمان بمیران، اما وقتی به ریاست و حکومت می‌رسد از خدامی‌خواهد که حکومت و ریاست و مال و منال، او را منحرف نکند و برخداشناسی ثابت قدم بدارد و هنگام مردن مسلمان بمیرد.[۹۴]

کابینه شیطان

شیطان هم مانند شهروندان کشورها رئیس جمهور، دولت و کابینه‌ای‌دارد. و کابینه او مرکب از بیست نفر است. کارهای خود را با کمک آنهاانجام می‌دهد. برای هر کاری وزیری تعیین کرده، به انحراف کشیدن‌مردم را به آن کابینه سپرده است. افراد کابینه‌اش از فرزندان خود اوهستند. در هر صبح و شام تخت خود را می‌گذارد و بر آن می‌نشیند،افراد کابینه دورش جمع می‌شوند، او هم دستورهای لازم را به آنهامی‌دهد، هر کس در پی ماءموریت خود می‌رود. اسامی کابینه او از این‌قرار است:

۱. ولها یا ولهان

او ماءمور طهارت و نماز و عبادت است. او انسان را در طهارت و نمازوسوسه می‌کند و به شک می‌اندازد که این نماز باطل است، نماز دیگری‌شروع کن، وضوی تو ناقص بود، دو مرتبه تجدید کن. گاهی در سجده‌در بدن انسان چیزی می‌دمد، به طوری که انسان خیال می‌کند وضوی اوباطل شد و مجبور شد دو مرتبه وضو بگیرد.[۹۵]

۲. هفاف

ماءموریت دارد که در بیابانها و صحراها انسان را اذیت کند و

برای‌ترسانیدن او را به وهم و خیال اندازد یا به شکل حیوانات گوناگون به نظرانسان درآید.

۳. زلنبور (یارکتبور)

که آن موکل بازاری‌ها است. لغویات و دروغ، قسم دروغ و مدح کردن‌متاع را نزد آنها زینت می‌دهد. آنها هم برای این که جنس خود را به‌فروش رسانند آن اعمال را انجام می‌دهند.(۹۶)

۴. ثبر

در وقتی که مصیبتی به انسان وارد می‌شود، صورت خراشیدن، سیلی به‌خود زدن، یقه و لباس پاره کردن را برای انسان پسندیده جلوه‌می‌دهد.(۹۷)

۵. ابیض

انبیا را وسوسه می‌کند ـ یا ماءمور به خشم در آوردن انسان است و غضب‌را پیش او موجه جلوه می‌دهد و به وسیله آن خونها ریخته می‌شود.

۶. اعور

کارش تحریک شهوات در مردان و زنها است و آنها را به حرکت‌می‌آورد! و انسان را وادار به زنا می‌کند.

از زنا افتد و با اندر جهات

ابر ناید از پی منع زکوت

اعور، همان شیطانی است که بر صیصای عابد را وسوسه کرد تا بادختری زنا کند و بعد او را به قتل رساند. (داستانش خواهد آمد.) روزی‌اعور پیش هود پیغمبر رفت، آن حضرت ضربه‌ای به چشم او زد، کج‌شد.(۹۸)

۷. داسم

همواره مراقب خانه‌ها است. وقتی انسان داخل خانه شد و سلام نکرد ونام خدا را بر زبان نیاورد، با او داخل خانه می‌شود و آن قدر وسوسه‌می‌کند تا شر و فتنه ایجاد نماید و اهل خانه را به جان هم اندازد. اگرانسان سر سفره غذا نشست و «بسم الله» نگفت با او غذا می‌خورد.هرگاه انسان داخل خانه شد و سلام نکرد و ناراحتی پیدا شد

باید بگوید(داسم، داسم، اعوذ بالله منه).[۹۹]

۸. مطرش یا مشوط و سا وشوط

کـار او پـراکـنـدن اخـبار دروغ یا دروغ‌هایی است که خود جعل کرده، درحالی که حقیقت ندارند.[۱۰۰]

۹ . قنذر

او نـظـارت بـر زنـدگی افراد می‌کند. هر کس چهل روز در خانه خود طـنـبـورداشته باشد، غیرت را از او بر می‌دارد، به طوری که انسان در برابرناموس خود بی‌تفاوت می‌شود.[۱۰۱]

۱۰. دهار

ماءموریت او آزار مؤمنان در خواب است. به طوری که انسان‌خواب‌های وحشت‌ناک می‌بیند، یا در خواب به شکل زنان نامحرم درمی‌آید و انسان را وسوسه می‌کند تا او را محتلم کند.[۱۰۲]

۱۱. اقبض

وظیفه او تخم گذاری است. روزی سی عدد تخم می‌گذارد. ده عدد درمـشـرق و ده عـدد در مـغرب و ده عدد زمین، از هر تخمی عده‌ای ازشـیـاطـیـن و عـفـریت‌ها و غول‌ها و جن بیرون می‌آیند که تمام آنها دشمن‌انسان‌اند.[۱۰۳]

۱۲. تمریح

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: برای ابلیس ـ در گمراه ساختن افراد آکـمـک کـنـنـده‌ای به نام «تمریح» وی در آغاز شب بین مغرب و مشرق‌به وسوسه کردن، وقت مردم را پر می‌کند.[۱۰۴]

۱۳. قزح

ابـن کـوا از امـیـرالـمـؤمـنـیـن عـلـیـه‌السلام از قوس و قزح پرسید، حـضـرت‌فرمود: قوس قزح مگو؟! زیرا نام شیطان «قزح» است بلکه بگو«قوس اله و قوس الرحمن».

۱۴. زوال

مـرحـوم کـلـیـنـی از عطیة بن المعزام روایت کرده که وی گفت: در خـدمـت‌حـضـرت صـادق عـلـیـه‌الـسلام بودم و از مردانی که دارای مـرض«ابـنـه» بوده و هستند یاد کردم. حضرت فرمود: «زوال»

پسرابلیس با آنها مشارکت می‌کند ایشان مبتلا به آن مرض می‌شوند.

۱۵. لاقیس

او یکی از دختران شیطان و کارش وادار کردن زنان به مساحقه. و هم‌جنس بازی زنان است او مساحقه را به زنان قوم لوط یاد داد. یعقوب بن‌جعفر می‌گوید: مردی از حضرت صادق علیه‌السلام از مساحقه بازی‌زن با زن دیگر- پرسید: حضرت در حالیکه تکیه کرده بود نشست وفرمود: زن زیر و زن رو - هر دو ملعون‌اند. پس از آن فرمود: خدا بکشد«لاقیس» دختر ابلیس را که چه عمل زشتی را برای زنها آورد. آن‌مرد گفت: این کار اهل عراق است؟ حضرت فرمود سوگند به خدا که‌این عمل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، قبل از آن که درعراق باشد.[۱۰۵]

۱۶. متکون

شکل خود را تغییر می‌دهد و خود را به صورت بزرگ و کوچک درمی‌آورد و مردم را گول می‌زند و این وسیله آنان را وادار به گناه‌می‌کند.[۱۰۶]

۱۷. مذهب

خود را به صورت‌های مختلف در می‌آورد، مگر به صورت پیغمبر و یاوصی او. مردم را با هر وسیله که بتواند گمراه می‌کند.[۱۰۷]

۱۸. خنزب

بین نمازگذار نمازش حایل می‌شود، یعنی توجه قلب را از وی برطرف‌می‌کند. در خبر است که: عثمان بن ابی‌العاص بن بشر در خدمت‌حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: شیطان بین نماز و قرائت‌من حایل می‌شود - یعنی حضور قلب را از من می‌گیرد - حضرت‌جواب داد: نامش شیطان «خنزب» است. پس هر زما از او ترسیدی‌به خدا پناه ببر.[۱۰۸]

۱۹. مقلاص

موکل قمار است. قمار بازها همه به دستور او رفتار می‌کنند. به وسیله‌قمار و برد و باخت اختلاف و دشمنی در میان آنان به وجود می‌آورد.[۱۰۹]

۲۰. طرطبه

یـکی از دختران آن ملعون می‌باشد. کار او وادار کردن زنان به زنا است وهم جنس بازی را هم به آنان تلقین می‌کند.(۱۱۰)

بـا تـوجـه بـه مـطـالـب فوق به دست می‌آید که ابلیس به صورت یک فرمانده‌ویران گر که نقش فرماندهی را به عهده دارد فرمان می‌دهد و بـچـه‌هـایـش‌در اجـرای دسـتـورات او می‌کوشند و با تلاش‌ها و تغییر شکل‌های‌مختلف، جوامع انسانی را به بدبختی می‌کشانند.(۱۱۱)

خانه شیطان

احمد حرب که یکی از زهاد و اهل حال و کشف بوده بامدادی ازبازاری در نیشابور می‌گذشت. دید شیطان، پرچمی بر افراشته و دور اوشیاطین صف بسته‌اند.

گفت: ای بیچاره! به چه طمع این جا آمده‌ای؟ پاسخ داد: بازار دنیا، خانه‌من است، به خانه خود آمده‌ام، تو از مردم بپرس که چرا به خانه من‌آمده‌اند؟ احمد گفت: آنان آمده‌اند تا کسبی کنند و نانی برای رفاه زن وفرزند و زندگی خود به دست آورند.

شیطان گفت: من نیز می‌کوشم تا یکی را به جهنم ببرم؟ آنان به مال من‌دست می‌زنند، من نیز در سینه آنان دست می‌زنم و وسوسه می‌کنم. به‌آنها بگو از خانه من بیرون روند و آن را به من واگذارند تا من هم از سینه‌آنها بیرون روم.

حضرت رسول فرمود: شیطان بار اول کسی که داخل بازار می‌شود،داخل و با آخرین کسی که بر می‌گردد، او هم برمی‌گردد.(۱۱۲)

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین بقعه‌های زمین‌بازار است و آن میدان میدان و محل جولان دادن شیطان می‌باشد. اول‌صبح با پرچم خود می‌آید و آن را نصب می‌کند، تخت خود را در بازارمی‌گذارد و فرزندان خود را در آن پراکنده می‌کند، به هر کدام از آنهادستور می‌دهد که مردم بازار را وسوسه کنند. در متر کردن پارچه‌خیانت و از آن کم نمایند. به عده‌ای دیگر می‌گوید: وسوسه کنید که اهل‌بازار در تعریف جنس خود قسم دروغ بخورند و با قسم، جنس پست‌خود را خوب جلوه دهند و بفروشند.

بعد از آن به فرزندان خود خطاب می‌کند و می‌گوید: بر شما باد مردمی‌که پدر آنها مرده ـ مراد حضرت آدم علیه‌السلام است ـ ولی پدر شماهنوز زنده می‌باشد. کوشش کنید که با اول کس داخل بازار شوید و

باآخرین کس خارج شوید.[۱۱۳]
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: بازار خانه‌سهو و غفلت و بی‌خبر شدن از خداست. کسی که در بازار تسبیح بگوید،خداوند برای هر تسبیح او هزار هزار حسنه می‌نویسد. و در قیامت او رامی‌بخشد. بخشیدنی که به قلب احدی خطور نکرده باشد.[۱۱۴]
و حضرت علی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواهی شیطان را دور کنی یادخدا کن. چون خدا را یاد کردن باعث راندن و فرار شیطان می‌شود.[۱۱۵]

میدان شیطان

میدان محل اجتماع و محل تجارت و خرید و فروش اجناس گوناگون‌است.
جایی که رفت و آمد در آن برای همه آزاد است و هر کس هر چه بخواهددر آنجا به دست می‌آورد.
از جمله کسانی که در آن میدان رفت و آمد می‌کند و آن جا را از نظر دورنمی‌دارد و بیشتر وقتش را در آن صرف می‌کند شیطان است. از این رو،پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا را بدترین بقعه‌های زمین می‌داند.[۱۱۶]
از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که: یک نفر اعرابی (از طایفه بنی عامر)خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شد و پرسش‌هایی ازآن حضرت کرد. از جمله سؤال‌ها این بود که گفت: یا رسول الله! بدترین‌بقعه‌های زمین کجاست؟ بعد از آن که جبرئیل نازل شد و آن حضرت راآگاه نمود. فرمود: ای اعرابی! بدترین بقعه‌های زمین بازارها است. آن جامیدان و محل تاخت و تاز شیطان می‌باشد. بامدادان با پرچم خود واردآن جا می‌شود و آن را بر می‌افرازد و تخت خود را کنار آن بر زمین‌می‌گذارد و بر آن می‌نشیند. فرزندانش را در بازار می‌پراکند و به هر کدام‌دستوری جداگانه می‌دهد.

بعضی از آنان، با کیل سروکار دارند، وسوسه می‌کنند که کیل درست نباشد. عده‌ای از آنان کسانی که اجناس را به درستی وزن می‌کنندوسوسه می‌کنند که در آن دست ببرند. عده‌ای را وسوسه می‌کنند که درذرع و متر دزدی کنند، در فروختن اجناس خود قسم دروغ بخورند به‌بعضی دستور تقلب، غش در معامله، ربا و سود گرفتن می‌دهند. به ذریه‌و فرزندان خود می‌گوید: کوشش کنید درباره کسانی که پدرشان(حضرت آدم علیه‌السلام) مرده، ولی پدر شما ـ که من باشم ـ زنده‌است و ـ شما را راهنمایی می‌کند. شیطان با اول کسی که داخل بازارمی‌شود داخل می‌گردد و با آخرین کسی که از بازار خارج می‌شود بیرون‌می‌رود.[۱۱۷]

حضرت علی علیه‌السلام به حارث همدانی می‌فرماید: بپرهیز ازنشستن بر سر گذرها و در مراکز عمومی و بازارها و مراکز تجارت، زیرادر آن جاها محل حضور شیطان ـ و وسوسه‌های او است ـ محل پیشامدفتنه‌ها و تباه کاری‌ها است. شیطان سعی می‌کند افراد را برای تاءمین‌منافع خودشان به دروغ، تهمت و انحراف بکشاند و به دنبال آن‌اضطراب و آشوب و نگرانی به وجود آورد. غالبا مردم در این جاها به‌امور دنیا و کارهای خلاف دین مشغول‌اند. پس تا می‌توانی باید از مراکزو بازارها که میدان ابلیس است دور شوی تا داخل فتنه و فسادنشوی.[۱۱۸]

فرودگاه شیطان

شیطان برای خود زندگانی مخصوصی مانند: شهر، رودخانه،خوابگاه، نهارخوری و فرودگاه دارد. فرودگاه جایی است که اجازه‌می‌دهند روز و شب وسایل حمل و نقل از اطراف آسمان به آنجا فرودآید. فرودگاه شیاطین یعنی جایی که همیشه آن جا می‌نشینند! و آن روح‌پلید کسی است که به زبان و اعضای دیگر خود گناه می‌کند، دروغ‌می‌گوید، فحاشی می‌کند، تهمت می‌زند، غیبت می‌نماید، آبروی مردم‌را می‌برد. زخم زبان می‌زند، به ناموس مردم نگاه می‌کند، با دست

و پا وجمیع اعضا و جوارح مرتکب گناه می‌شود.
فـرودگاه شیاطین قلب آن کاهنان و جادوگرانی است که با شیاطین ارتـبـاط‌دارند. آنان مطالب حقی را که شیاطین از ملائکه می‌شنوند، با ده‌هـادروغ بـه کـاهنان دیگر می‌گویند، آنها هم ده‌ها دروغ دیگر را به آنـهامی‌افزایند و به خورد مردم می‌دهند. قرآن فرودگاه او را این طور بیان‌می‌نماید:
« هـل انـبـئکم علی من تنزل الشیاطـین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون‌السمع و اکثرهم کاذبون
«آیـا بـه شـمـا خـبـر دهـم، شیاطـین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ بر هـردروغ‌گـوی گـنه کار نازل می‌گردند. آنها آن چه را می‌شنوند به دیگران القاکنند و اکثرشان دروغ گو هستند». (۱۱۹)
شـیـطـان مـوجـودی اسـت ویران گر، موذی و مخرب، القائات او در مـسیرفساد و تخریب است. مشتریان او دروغ گویان و گنه کاراند که قـلـب آنـهـامـانـنـد لانـه زنبور محل آمد و شد شیطان‌ها است، مانند فـرودگـاه‌های‌بزرگ دنیا که در هر ساعت ده‌ها طیاره فرود می‌آیند و بلند می‌شوند.

شاخ شیطان

از جـمله شیطان صفتانی که در این زمان بروز کرده‌اند و قتل و غارت وکـشـتـارشـان، جـنـایت و ضربه زدن به اسلام و قرآن و توحیدشان، بر هـیـچ‌کـس پـوشـیـده نـیست، فرقه وهابی‌های مرتد و گمراه کننده مـی‌بـاشـنـد که برکشور حجاز حکومت می‌کنند و بر حرمین شریفین تسلط دارند.
حـضـرت رسـول صـلـی الله علیه و آله از آمدن آنها خبر داده و آنان را شـاخ‌شیطان نامیده است. بخاری که یکی از علمای اهل تسنن است در کتاب‌خود از عبدالله عمر روایت میکند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آلـه‌وسـلم دوبار فرمود: خدایا! به ما، در یمن برکت بده، خدایا به ما، در

شـامبـرکت بده، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله بفرمایید به نجد ما هم‌برکت بده!
پـیـامـبر صلی الله علیه و آله فرمود: نجد؟! جای زلزله‌ها و فتنه‌ها است وشاخ شیطان از آن جا بیرون می‌آید.
نـیز بخاری از پدرش روایت می‌کند که گفت: روزی پیغمبر اسلام در کـنارمنبر ایستاد و فرمود: فتنه و فساد از آن جا است. از آن جا که شاخ شیطان‌بیرون می‌آید!
و نـافـع از عـبدالله عمر روایت می‌کند که گفت: حضرت رسول صلی الله‌عـلـیه و آله روبه طرف مشرق کرد و فرمود: آگاه باشید که فتنه و فساد در آن‌جا است، آن جا که شاخ شیطان بیرون می‌آید.
در شـرح الـسـنـة از عـقـبـة بن عمر روایت می‌کند که گفت: پیامبر اسـلام‌صـلـی الله عـلیه و آله با دست خود به طرف یمن کرد و فرمود: آگـاه باشیدکه آن جا پربرکت است. بدانید و آگاه باشید که قساوت و سنگ دلی درمیان شتر دارانی است که در زیر دم شتران هستند، جایی که شاخ شیطان‌از آن جا بیرون می‌آید.(۱۲۰)
آن حـضـرت از یـمن تعریف و از نجد بدگویی کرده و می‌گوید: جای زلزله‌و فتنه‌ها و فساد نجد است، قساوت و سنگدلی در میان شترداران است‌که همان نجد باشد، و شاخ شیطان از آن جا بیرون می‌آید. حضرت فـرقـه‌وهـابی را تعبیر به شاخ نموده، چون شاخ حیوانات برای انسان و دیـگـرحیوانات بسیار خطرناک می‌باشد. ـ ممکن است انسان به وسیله شاخ‌زدن حیوان از بین برود.
خـطـر وهابی برای اسلام و مسلمین بسیار زیاد است. آنها اگر بتوانند تـمـام‌مـسـلمین را به عنوان مشرک و کافر می‌کشند، اموال آنان را به غارت‌می‌برند، اسلام را به اسم اسلام نابود می‌کنند.
مـعـروف اسـت کـه وقتی نجدی‌های مهاجم به سرکردگی عبدالعزیز پـسـرمـسـعـود، پدر پادشاهان کنونی عربستان، مدینه منوره را اشغال کردند وقبر امامان و زنان و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در بقیع راخـراب کـردنـد، خـواستند قبر مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آلـه‌راهـم خـراب کـنـنـد. ولـی با اعلام خطر ممالک اسلامی و بیشتر علمای‌هند روبه رو شده، از بیم اعتراض دنیای اسلام خودداری کردند.

مــی‌گــویــنــد: نجدی‌های مهاجم یعنی سربازان عبدالعزیز بن مسعود وپــیــروان مــحــمــد بن عبدالوهاب روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله قــهــوه‌مــی‌کوبیدند و فریاد می‌زدند: محمدا! «قم قم!! انت قلت النجدقرن الشیطان» یعنی ای محمدا! برخیز، برخیز! تو گفتی که نجدشاخ شیطان است!؟[۱۲۱]

از جــمــلــه عــقــایــد وهــابــی‌هــا (شاخ شیطان) این است که: ۱. خدا را جــسم‌میدانند، برای او دست و پا، صورت و اعضا در نظر می‌گیرند، ۲. همه‌مسلمانان را به غیر از خودشان کافر و مشرک دانسته و قتل و غارت آنــان‌را جــایــز مــی‌دانــنــد، ۳. خــراب کــردن قبر امامان و پیغمبران را واجب‌دانسته، ۴. زیارت کردن را حرام و شرک می‌دانند.

در زمــان خــودمــان شــمــه‌ای از جــنایات و قتل و کشتار آنها را دیدیم وشــنــیــدیــم کــه چــگــونــه در جــمــعه خونین مکه در چهارم دیحجه الــحــرام‌مــطــابق نهم مرداد سال ۶۶ حمله کردند و صدها نفر از زایران خــانــه خدا راقتل عام کرده و هزاران نفر را مجروح ساختند. موحدین و یــگــانــه پرستان‌را مشرک دانسته و حتی آخوندهای درباری آنان، فریاد مــی‌زدند ومی‌گفتند «اقتل المجوس اقتل المشرکین» مجوس ومشرکین را بکشید.

منبر شیطان

در خبر است که: در شب هفدهم ماه مبارک رمضان که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله به معراج تشریف برد و همه جا را دید و در همان شب‌مراجعت فرمود. صبح آن شب، شیطان خدمت آن سرور مشرف شد وعرض کرد: یا رسول الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، درآسمان چهارم طــرف چــپ «بــیــت المعمور» منبری بود، شکسته وسوخته و به رو افتاده. آیا شناختی آن منبر را و متوجه شدید که ازکیست؟

آن حــضــرت فرمودند: خیر، آن منبر از کیست؟ شیطان عرض کرد: آن مــنــبــراز من است و صاحب آن بودم! بالای آن می‌نشستم و ملائکه پای

منبرمن حاضر می‌شدند، از برای آنها راه بندگی حضرت منان را می‌گفتم.ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می‌کردند! هر وقت که تسبیح ازدستم می‌افتاد، چندین هزار ملک بر می‌خاستند، تسبیح را می‌بوسیدندو به دست من می‌دادند. اعتقاد من این بود که خداوند از من بهتر چیزی‌را خلق نفرموده، ولی یک بار دیدم امر به عکس شد و رانده درگاه اوشدم. و الان کسی از من بدتر و ملعون‌تر در درگاه احدیت نیست. ای‌محمد صلی الله علیه و آله وسلم! مبادا مغرور شوی و تکبر نمایی،چون هیچ کس از کارهای الهی آگاه نیست.

در ملاقات خود با حضرت یحیی عرض کرد: من جزو ملائکه بودم وچهار هزار سال سرم را از یک سجده بر نداشتم، ولی عاقبتم این شد که‌از صفوف ملائکه بیرون شدم و مطرود و مردود و ملعون درگاه حق‌تعالی گردیدم.(۱۲۲)

جایگاه شیطان

همان طور که انسان به جایی نیاز دارد ـ چه در دنیا و چه در عالم برزخ وقیامت ـ شیطان‌ها هم به مکان احتیاج دارند. جای هر کدام از نظر پستی‌و بلندی فرق دارد، برای هر کدام جایگاه مخصوصی است. وقتی انسان‌مرد وارد عالم برزخ می‌شود. اگر از نیکان و پاکان باشد جایگاه او در«وادی السلام» نجف و در کنار پیامبران و امامان معصوم و اولیاءالله علیهم السلام می‌باشد، اگر از بدن و ناپاکان بوده جایگاهش درچاه‌های وادی برهوت، که در سرزمین یمن قرار دارد، می‌باشد.

بعد از عالم برزخ و داخل شدن در عالم قیامت، جایگاه پاکان در«اعلاعلیین» که در آسمان هفتم قرار دارد می‌باشد و آن جا برای‌کفار و مجرمان و اهل نفاق آماده شده است. و همان «سجین»جایگاه شیطان و پیروان او هم خواهد بود.

ابن عباس پیش کعب الاحبار آمد و گفت: از قول خداوند که می‌فرماید:

«ان کـتاب الفجار لفی سجین.» [۱۲۳]» برایم بگو. در جـواب‌گفت: وقتی روح خبیث «فجار» را از بدن کثیفشان بیرون مـی‌کـشـنـداو را بـه آسـمـان مـی‌برند. آسمان‌ها او را نمی‌پذیرند و به زمین‌برمی‌گردانند آن هم نمی‌پذیرد، ناچار آن روح خبیث را می‌برند تا هـفـت‌طـبـقـه زمـین، همان جایی که جایگاه شیطان و طرفداران او اسـت.شـکـنجه‌ای که در «سجین» برای شیاطین آماده شده از هر عذاب وشکنجه‌ای سخت‌تر است. (پناه بر خدا).[۱۲۴]

مغازه شیطان

در دنـیـا هـر کس یک جایی برای خود برمی‌گزینند تا دارایی‌اش را در آن‌نـگـه دارد و یا در آن جا خرید و فروش کند، مانند تجار و کسبه بازار کـه‌برای کسب و تجارت خود دکانی تهیه می‌کنند و اجناس خود را در آن‌جـا می‌گذارند. اگر کسی چیزی از آن مغازه ببرد، صاحب مغازه او راتعقیب کرده و مجازات و زندانی می‌کند.

هـمـیـن طـور شیطان هم برای خود جایی دارد که آن، تجارت خانه و مـغـازه‌شیطان، در دنیا است. در این مغازه کالاهای گوناگونی را در قـفـسـه‌هـا وطـبقات قرار داده. اجناس این مغازه عبارت است از کبر، حسد، غضب،عصبیت، فخر، بخل، سوءالخلق، حرص، طمع، طول الامل، کـسـالـت،ضـجـر، لـهـو و لـعـب، غـفـلـت، قساوت، کینه، عجب، ریا، مـعـصـیـت،خـصومت و عداوت، فسق و جور، زنا و لواط، قتل و غارت، غیبت وتهمت و غیر این‌ها. در یک طرف مغازه این اجناس را در قفسه‌ها مـرتـب‌و منظم کرده، و در طرف دیگر مغازه دوست داشتنی‌ها مانند: دوسـتـی‌دنـیـا، دوستی ریاست، دوستی طعام، دوستی زنان، دوستی خواب،راحت طلبی، دوستی کلام زیادی، دوستی برتری طلبی، و علو و رتبه،دوستی ثروت، دوستی درهم و دینار و دوستی حرام را چیده است. بـا ایـنـهـا تـجارت می‌کند و مردم را جذب خود می‌نماید. هر کس هر کـدام‌از ایـن‌هـا را بـخواهد به او می‌دهد. به هین خاطر یحیی بن معاذ

مـی‌گوید:دنیا دکان و مغازه شیطان است، پس هیچیک از اجناس این مـغـازه راسـرقـت نـکن، زیرا اگر چیزی از آنها را بردی، شیطان تو را تعقیب و دنبال‌می‌کند تا تو را بگیرد و دیگر رهایت نمی‌نماید.[۱۲۵]
ایـن بـازار و مـغازه شیطان، غیر از زیان، چیزی برای تو نخواهد داشت.
لذاامیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:
«الدنیا سوق الخسران»
«دنیا بازار زیان است».[۱۲۶]
و امام دهم حضرت هادی علیه‌السلام درباره دنیا می‌فرماید:
«الـدنـیـا سـوق ربح فیها قوم و خسر آخرون،» دنیا بازار است،بعضی از آن سود می‌برند و بعضی خسارت می‌بینند».[۱۲۷]
پـس ای انسان بیدار باش! به بازار و مغازه شیطان نرو و چیزی را ندزد که‌صاحب آن تو را بیچاره و بدبخت می‌کند و به جهنم می‌برد.

مال التجاره شیطان

شـیـطـان هم مانند سرمایه داران بزرگ و پول داران حرفه‌ای، سرمایه ومال التجاره‌ای آماده کرده و برای فروش، دنبال مشتری می‌گردد.
مـنـاسـب اسـت انـواع و اقسام مال تجاره شیطان را که برای فروش به مردم‌عرضه می‌کند را از زبان خودش بشنویم.
روزی حـضـرت عـیـسـی بـن مریم علیه‌السلام شیطان را دید که پنج الاغ‌سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می‌رود.
آن حضرت پرسید:ای شیطان! بار این الاغ‌ها چیست؟ و به کجامی‌روی؟
آن مـلـعـون عـرض کـرد:ای روح الله! بار آنها مال التجاره است وبرای فروش می‌برم.
فـرمـود: آیـا هـم کـارهـا از یـک قـمـاش هستند؟ گفت: خیر، بار هر کدام‌بادیگری فرق می‌کند و هر الاغی یک نوع بار دارد.

گونه گونه هست بار این خزان

تو همه خر را به یک چوبی مران

حضرت عیسی به یکی از آنها اشاره کرد و پرسید: بار این الاغ چیست؟شیطان گفت: ظلم و جور و تعدی است. فرمود: خریدار آن کیست؟پاسخ داد: پادشاهان ظالم و حاکمان جور.

پرسید الاغ دومی چه بار دارد؟ گفت: غرور و خودپسندی. فرمود: چه‌کسی خریدارش است؟ عرض کرد: کدخداهای آبادیها، و رؤسای‌دهات.

پرسید: بر الاغ سوم چه بار کرده‌ای؟ گفت: حسد. فرمود: مشتری آن‌کیست؟ گفت: عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران اجانب (البته‌علمای خوب و واقعی حسد ندارند. حضرت علی علیه‌السلام درباره‌آنها فرمودند: آنها عالم ربانی هستند).(۱۲۸)

پرسید: بار الاغ چهارم چه می‌باشد؟ گفت: بار آن خیانت است. فرمود:مشتری آن کیست؟ گفت: تجار و عمال و کارکنان تجار، کسانی که تجارآنها را امین خود قرار داده و برای خرید و فروش به شهرهای دور ونزدیک می‌فرستند، ولی آن‌ان به جای امانت داری خیانت می‌کنند.

پرسید: آن دراز گوش پنجمی بارش چیست؟ پاسخ داد: نیرنگ. فرمود:خریدار آن چه کسانی هستند؟ جواب داد: زن‌ها مشتری و خریداران‌این بار می‌باشند.(۱۲۹)

قرآن مکر زنان را از مکر شیطان بزرگ‌تر دانسته، آن جا که می‌فرماید:((ان کید کن عظیم،)) کید و مکر زنان بزرگ است))(۱۳۰) درحالی که مگر شیطان را سست و ضعیف معرفی می‌کند. آن جا که‌می‌فرماید: ((ان کید الشیطان کان ضعیفا،)) به درستی که کیدشیطان ضعیف است)).(۱۳۱)

کارگاه شیطان

کـارگـاه و کـارخـانه، محل کار و جای کارگران را می‌گویند، جایی کـه‌انسان مشغول کرا و وسایل کا در آن جا آماده و مهیا است و دایما به آن‌محل رفت و آمد می‌شود.
شـیطان هم برای خود کارخانه و کارگاهی دارد که به آنجا رفت و آمد ونـظـارت دارد. کـوشش برای دنیا و آخرت سست و بی‌حال باشند، نه حال‌عبادت دارند و نه حال تجارت، نه عاشق دنیا هستند و نه آخرت.
رویـات و کـلـمـاتـی از معصومان علیه‌السلام درباره تنبلی و بی‌حالی واردشده که خود ایشان از سستی و بی‌حالی به خدا پناه می‌برد.
امـام سـجـاد عـلـیـه‌الـسـلام در شـبـهـای مـاه مـبـارک رمضان در مناجات‌های‌خود چنین می‌فرماید:
خدایا! به تو پناه می‌برم از تنبلی و سستی و بی‌حالی.(۱۳۲)
حـضـرت رسـول صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم فرمود: از تنبلی و سستی‌بپرهیز، زیرا تو برای امروز زنده‌ای نه برای فردا. اگر فردایی بود نیز مثل‌امروز باش و اگر فردایی نبود پشیمان نخواهی بود.(۱۳۳)
نـیـز آن حـضـرت فـرمـود: از خستگی و کاهلی بپرهیز، چون اگر در کـارهـای‌دنـیا و آخرت خسته و ملول باشی حق را تحمل نتوانی کرد و اگر تنبل وسست باشی از ادای حق باز می‌مانی.
بلی، شیطان در این کارخانه و کارگاه مغز، فعالیت می کند. انسان را به تـن‌پـروری مـی‌کشاند، که شخص همواره خمود و پژمرده و بی‌حال به نـظـرمـی‌رسد. او نمی‌گذارد انسان کار دنیا و آخرت خود را به خوبی انجام‌دهد و حرکتی در راه اصلاح دینا و آخرت خود بکند.

شعار شیطان

هـر قـوم و مـلـتی و هر دین و مذهبی باورها و فرهنگ ویژه‌ای دراند و روی‌هـمـان مـعـتقدات شعار می‌دهند. شعار از قلب و افکار درونی که انـسـان‌پای بند به آنها است سرچشمه می‌گیرد. و آن، بیان گر انگیزه درونـی‌شخص است. معمولا شعار در زمان جنگ و مبارزه و زد و خورد داده‌می‌شد .انگیزه و شور آفرین است.

در جـنـگ بـدر مـشـرکـان مـکـه شـعـار مخصوص خود را می‌دادند ومـی‌گـفـتند: «اعل هبل، اعل عبل» و لشکر اسلام هم شـعـارمـخـصوص به خود را می‌دادند و می‌گفتند: «الله مولانا ولامـولالـکـم الله اعـلاو اجـل» (و مـلـت مسلمان ایران در شـعـارهـای‌خـود می‌گفتند: نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است.)

شـیطان هم این طور برخورد می‌کند و شعاری را که بدان معتقد است ومـبـنـای کـارش بـه شـمـار می‌آید به کار می‌برد. شعار آن ملعون را خداوندمتعال در قرآن بیان نموده است. آن جا که می‌فرماید:

« کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی‌اخاف الله رب العالمین »

«کار عده‌ای از مردم هم چون شیطان است که به انسان گفت: کافر شود ـ تا مشکلات تو را حل کنم ـ اما هنگامی که او کافر شد. گفت: من از تـوبـیـزارم، مـن از خـداونـدی کـه پـروردگـار عـالـمـایـن اسـت می‌ترسم!».[۱۳۴]

آری، شـیطان در وهله اول، بیزاری خود را به انسان ابراز نمی‌کند، زیرا درایـن صـورت انـسـان گـول نـمی‌خورد. بلکه وقتی او را فریفت، آن گـاه‌می‌گوید:ای بنده بی‌بند و بار!ای انسان بی‌وجدان و کوتاه نگر! تو انـسـان‌بـودی و دارای مـقام و شرف انسانیت! گول من شیطان ـ که دشمن تو بودم‌ـ را خوردی و به خدای مهربان که تو را از عدم به وجود آورد کافر شدی.برو که جای تو دوزخ است. بعد می‌گوید: خوب شما را بـه دام کـشـیـدم ونهان شما را ظاهر کردم، آلودگی‌ها و عفونت‌های مخفی شما را آشکارنمودم. پس به آنان لبخند خوشحالی می‌زند.

آن مـلـعـون شـعـارش «اکـفـر» اسـت به همه انسان‌ها می‌گوید: کـافـرشـویـد! آن عـده‌ای که تحت تاءثیر شیطان قرار گرفته و فریب

وعده‌های‌دروغین او را خورند راه کفر را می‌پویند و به خواسته قلبی او جـامـه عـمـل‌مـی‌پـوشند، دین و وجدان خود را زیرپا می‌گذارند و به شیطان لبیک گفته‌و کافر می‌شوند.

راز و نیاز شیطان

شـیـطـان بـا آن خـبـاثـت ذاتـی کـه دارد، گاهی به درگاه خداوند مـتـعـال‌التماس می‌کند و دعا می‌نماید، به اولیاء الله متوسل می‌شود تا خـداونـداو را از جـهـنـم نـجـات دهد و داخل بهشت کند. ولی دروغ مـی‌گـوید. دعا وتوسل او جنبه ظاهری دارد و حقیقت ندارد، از جمله جاهایی که‌متوسل شده بود داستان ذیل است:
از امـام بـاقـر عـلـیه‌السلام نقل شده که: زنی از جن به نام «عفراء» درزمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توبه کرد و ایمان آورد واسـلامـش اسـلام نـیـکـویـی شـد. پـیـش آن حـضـرت مـی‌آمد و از حـرف‌های‌ایشان استفاده می‌کرد. صالحین از جن می‌آمدند به دست او مسلمان‌می‌شدند و ایمان می‌آوردند.
زن جـنـی بـه مـدت چهل روز ناپدید شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلـم‌از حـال او اطـلاع نـداشـت. از حـال او پـرسـید. گفتند: آن زن خـواهـری‌داشـت کـه بـرای رضـای خـدا رفت او را ببیند. آن حضرت فـرمودند: خوشابه حال کسانی که برای رضای خدا یک دیگر را دوست مـی‌دارند و به‌دیدار هم می‌روند. بعد فرمود: خداوند متعال عمودی در بهشت خلق‌نموده از یاقوت قرمز، بر آن عمود هفتاد هزار قصر بنا نمود. در هـر قـصری‌هفتاد هزار غرفه وجود دارد. همه این‌ها برای کسانی که برای خدا یک‌دیگر را دوست می‌دارند ساخته شده است.
بـعـد از مـدتـی آن جـنـی آمـد. حـضرت رسول صلی الله علیه و آله و سـلـم‌فـرمـود:ای «عـفـراء»! کجا بودی؟ عرض کرد: یا رسول الله! خـواهـری‌داشتم، به ملاقات او رفته بودم، فرمود: خوشا به حال کسانی که برای‌خدا هم دیگر را دوست می‌دارند و به زیارت یکدیگر می‌روند.
سـپـس فـرمـود: ای «عـفـراء»! در این مسافرت چه دیدی؟ عرض

کـرد:چـیـزهای شگفت آوری دیدم. فرمود: از آن چه دیدی بگو. عرض کـرد:ابلیس را دیدم در دریای سبز که دنیا را در بر دارد. بر روی تخته سـنگی‌سفید، در حالی که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بـود،مـی‌گفت: خدایا! اگر به قسمی که خوردی جامه عمل بپوشی و مرا داخل‌آتش کنی، آن گاه من تو را به حق «محمد صلی الله علیه و آلـه و سـلم وعلی و فاطمه و حسن و حسین» می‌خوانم تا مرا از آتش نجات دهی وبا آنها محشور گردانی ـ و از گناه من صرف نظر کنی.

مـن بـه او گفتم: ای ابوحارث (لقب شیطان است)! این اسامی که خدا رابه آنها قسم می‌دهی چه کسانی هستند و کجا دیده‌ای؟ گفت: هفت هـزارسـال قـبل از خلقت آدم، آنها را بر ساق عرش دیده‌ام. دانستم که آنهاگرامی‌ترین خلایق نزد خدا هستند. پس من هم آنها را یادآور شدم و خـدابـه حـق ایـشـان قـسـم دادم کـه مرا جهنمی نکند. آن حضرت فـرمـودنـد: به‌خدا قسم اگر اهل آسمانها و زمین خدا را به این اسامی قـسـم دهـنـد،خـداوندی دعای آنان را می‌پذیرد و حاجات ایشان را بر آورده‌می‌گرداند.(۱۳۵)

در ایـن جـا سـوالـی پـیـش مـی‌آیـد، و آن این که: شیطان می‌دانست همواره‌جهنمی خواهد بود و نجات پیدا نمی‌کند، پس چرا دعا می‌کنند و خـدارا بـه اولـیـای گـرامی سوگند می‌دهد که نجاتش دهد؟ امید شیطان از این‌خواهش چیست؟

شـیـاد امیـدواری او بـه ایـن عـلـت بـاشـد که خداوند او را از طبقات پایین‌جهنم ـ که گرم‌ترین طبقات است ـ به طبقات بالاتر منتقل کند. و شایدامیدش این باشد که خداوند بعد از آن که او را داخل جهنم کرد، بـیـرون‌آورد و سپس داخل بهشت نماید. و یا شاید برای این باشد که از عذاب‌اهل زمین رهایی یابد و به دست اهل زمین عذاب نشود.

در حـدیـث اسـت: هـر کـس دعـا کـنـد خـداونـد دعـایـش را اجابت می‌نماید،اگر مؤمن و با تقوا باشد، مزد دعای آنها را در قیامت می‌دهد، زیـرا دنـیـاارزش پاداش آنان را ندارد، و کسانی که مؤمن نباشند جزای آنها را درهمین دنیا می‌دهد، زیرا آنان لیاقت آخرت را ندارند. شیطان از آن دسـتـه‌اسـت کـه پاداش و مزد عملش را در همین دنیا می‌دهند. و پاداش اوهمین عمر طولانی، تسلط بر اولاد آدم، وسعت و آسایش است.

هم چنین، شاید امیدش به خدا از این نظر بود که او «ارحم‌الرحمین» است و رحمانیت او بر غضبش برتری دارد. و لابد ازگناهش چشم می‌پوشد و چون نافرمانی او لطمه‌ای به خدا نمی‌زند پس‌ممکن است او را هم بیامرزد.

آتش شیطان

جا دارد اول این مطلب را بیان کنیم که آتش بر دو قسم است: یکی‌آشکار و عادی، دیگری آتش ناپیدا و پنهانی، آتش آشکار آتشی است که‌به وسیله کبریت و چوب و نفت روشن می‌شود و می‌سوزاند.
و آتش ناپیدا، آتشی است که در هنگام غضب و ناراحتی به وجودمی‌آید.
و آن آتش درونی است و نمودی ندارد.
همین طور که آتش کارش سوزاندن و خاکستر نمودن و از بین بردن‌چیزها است، انسان هم وقتی که خشم گرفت با پوششی از زدن، مجروح‌کردن، کشتن و از بین بردن دیگران خود را نشان می‌دهد.
همان طور که آتش زیر خاکستر ناگهان به وسیله باد و غیره شعله ورمی‌گردد و ممکن است منطقه‌ای را بسوزاند و به ویرانه‌ای تبدیل کند،آتش غضب هم که در درون و قلب انسان نهفته است، ناگهان به وسیله‌غضب و ناراحتی مشتعل می‌شود و رسوبی از آن در خون و در رگ وعروق انسان می‌نشیند، به عبارت دیگر همان طور که آتش آب را به‌جوش می‌آورد، آتش غضب هم خون قلب را به غلیان می‌آورد.
این است که رگ‌های گردن، صورت و چشم را خون فرا می‌گیرد، دیگرانسان در آن حالت زمام خویش را از دست می‌دهد و کارهایی می‌کند که‌شیطان خوش دارد و به آنها دستور می‌دهد در این هنگام در بست دراختیار شیطان و به فرمان او است و از خود اختیاری ندارد.
وقتی آتش غضب در سینه انسان مشتعل شد و خون چشم‌ها را پر کرد وشیطان اختیار را در دست گرفت، انسان دگیر از هیچ جنایت و خیانتی که‌مرتکب شود باکی ندارد. ممکن است به قتل و غارت، ضرب و جرح،سخریه و شماتت، حقد و حسد، فحش و ناسزا، دروغ و تهمت،

هتک‌عرض و آبرو، طرد و تحقیر طرف و غیره دست زند.
احــادیــثــی از مــعــصومان علیه‌السلام در این باره وارد شده: که غضب راآتش شیطان به حساب آورده‌اند آنها از این قرارند:
۱. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غضب پاره‌آتشی از شیطان است»[۱۳۶]
۲. ابــوحــمــزه ثــمــالــی از امــام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که آن‌حضرت درباره نکوهش غضب بی‌جا فرموده‌اند:
«ایــن غــضــب پــاره‌ای از آتــش شــیــطــان است که در قلب فرزندان آدم‌روشــن مــی‌شود. از این رو، چون یکی از شما خشم گیرد، رگهای گــردنش‌پر و صورتش قرمز و چشمانش سرخ می‌شود و شیطان داخل سینه اومی‌گردد.»[۱۳۷]
بــه وســیــله غضب، شیطان به آرزوی خود می‌رسد و می‌تواند انسان را ازحــق مــنــحــرف کــنــد، چون خود آن ملعون می‌گوید: غضب وسیله شکارمن است. به واسطه آن، بندگان خوب خدا را به دام می‌اندازم و از بهشت‌دور می‌کنم و به سوی جهنم می‌کشانم.[۱۳۸]
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خودفرمود: پهلوان در میان شما کیست؟ عرض کردند: پهلوان و قوی در میان‌ما به کی گفته می‌شود که پشت او به خاک نرسد.
حــضــرت فــرمــود: خــیــر، ایــن ویــژگــی پــهلوان نیست. بلکه پهلوان حــقــیــقــی‌کسی است که شیطان در قلب او راه پیدا نکند تا غضب او را شــعــلــه ورگــردانــد، و خون رگ‌های او را پر کند. توانا کسی است که هــمــیــشــه به یادخدا است و به وسیله خویشتن داری، خشم خویش را مــغلوب کند و اورا بر زمین زند.[۱۳۹] «اشجع الناس من غلب هوی» وقتی آتش‌غضب شعله ور شد و زبانه کشید باید به وسیله وضو گرفتن با آب سرد آن‌را از بین برد و خاموش کرد.
در ایــن بــاره حــضــرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غضب ازشــیــطــان اســت، و خــلــقــت شیطان از آتش، آتش هم به وسیله آب خــاموش‌می‌شود. پس اگر یکی از شماها غضب کند باید وضو بگیرد، تا آتش‌غضب او فرونشیند.[۱۴۰]
بنابراین، نتیجه گرفته می‌شود که: شیطان تمام فتنه‌ها، فساد، فحشا،

قتل‌و خون ریزی را که انجام می‌دهد با این لشکر خطرناک انجام می‌دهد و باکمک آن به جنگ انسان می‌رود.

جنگ شیطان

یکی از جاهایی که شیطان با تما نیرو به جنگ انسان می‌رود و در این‌راه، از این که خودش آسیب ببیند یا فرزندان و پیروانش دهد بیمی ندار،هنگامی است که انسان سرگرم ذکر خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه‌و آله و سلم و آلش می‌باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره دعا و ذکر، فرمودند:ای‌امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم! در مشکلات و سختی‌ها دست‌به دامن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او شوید و آنها را بخوانیدکه خداوند متعال ملائکه را یاری دهد بر شیاطینی که می‌خواهند شما رامنحرف کنند، زیرا هر کدام از شما دو ملک با او است یکی در طرف‌راست او که نیکوکاری‌ها را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ او گناهان‌را یادداشت می‌کند. نیز با او دو شیطان از جانب ابلیس است که او راگمراه می‌کنند. پس اگر یکی از شما وسواسی در قلبش پیدا شود، خدا رابخواند وبگوید:

((لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد وآله الطیبین)).

در این هنگام آن دو شیطان خود را مخفی می‌نمایند و می‌روند پس‌ابلیس از آن شخص شکایت می‌کنند و می‌گویند: این شخص ما راخسته کرد جمعیت ما را زیادتر نما!

آن ملعون هم جمعیت آنها را زیادتر می‌گرداند تا به هزار نفر برسند. پس‌از آن می‌آیند و در برابر او قرار می‌گیرند تا او را منحرف و گمراه کنند. هروقت او را وسوسه می‌کنند و به شک می‌اندزاند آن شخص ذکر و ثنای‌الهی می‌گوید و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت‌او می‌فرستد. شیاطین دیگر نمی‌توانند بر او چیره شوند و راه نفوذی‌برای آنان باقی نمی‌ماند و حیران می‌گردند. باز پیش ابلیس

مـی‌رونـد ومی‌گویند: هیچ راه نفوذی بر او نیست، مگر این که خودت شخصا به‌جنگ او بروی و او را اغوا و گمراه کنی.
سـپـس ابـلـیـس خـودش فـرمـانـدهـی لشکر را به دست می‌گیرد. خداوندمی‌فرماید: ای ملائکه! این ابلیس لعین است که با لشکریانش در بـرابـربـنـده‌ای از بـنـدگـان من قرار گرفته‌اند، بروید در مقابل او و لـشکریانش قراربگیرید. پس در مقابل هر شیطان صد هزار فرشته صف می‌بندند، درحالی که سوار بر اسب‌هایی از آتش هستند، و در دست هر کـدام شمشیرو نیزه، تیر و کمان، کارد و اسلحه‌های دیگر از آتش است، فـرشـتـگان باسلاح‌های خود با آنها می‌جنگند و از آنان می‌کشند. خود ابـلـیـس رادسـتگیر و اسیر می‌نمایند و با شمشیرهای خود به او حمله مـی‌کـنند. آن‌وقت فریاد آن ملعون بلند می‌شود و می‌گوید: خدایا! به من وعده دادی‌که مرا نکشی و تا روز معین زنده نگاه داری.
خـداونـد مـتـعـال مـی‌فرماید:ای ملائکه! درست می‌گوید، من وعده دادم‌کـه او را نمیرانم و نکشم، ولی وعده ندادم که سلاح را بر او مسلط نـکنم ودرد و عذاب را به او نچشانم و زخمی‌اش نکنم. تا می‌توانید او را بـاسـلاح‌هـای خـود بـزنـید و مجروح کیند. من او را نمی‌کشم و زنده نـگـاه‌مـی‌دارم. پـس مـلائکـه وی را آن قـدر مـی‌زنند که تمام بدنش مـجـروح‌مـی‌شود. آن گاه او را رها می‌کنند و می‌روند. آن ملعون هم برای درد وزخم‌های خود و هم برای فرزندانش که کشته شده‌اند ناله و گـریـه مـی‌کند.آسیب‌های او بهبودی نمی‌یابد، مگر با شنیدن صدای مـشـرکـان که به خداشکر می‌آورند و کافر می‌شوند. نیز اگر مؤمن بر حـمـد ثـنای الهی و درودبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصـرار ورزد، زخـم‌هـای‌شیطان هم درمان نمی‌شود تا هنگامی که وی ذکـر خدا را فراموش کند وبا خدای خود مخالفت نماید، آگاه جراحات ابلیس بهبود پیدامی‌کند.(۱۴۱)
پس از آن که بهبودی کامل پیدا کرد، بر این بنده غالب می‌شود تا جایی کـه‌بـه او دهـنـه مـی‌زنـد و زین بر پشت می‌گذارد. اول خودش بر او سـوارمـی‌شود، بعد از آن پیاده شده و به یاران خود می‌گوید: این بنده خـدا، الان‌در اختیار ما است و پشتش آماده برای سواری ما می‌باشد. هر کـدام ازشما مایل باشید می‌توانید برگردن او سوار شوید! و ما هر وقت

بخواهیم‌می‌توانیم سوارش شویم.
رسـول خـدا صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم پـس از ایـن کـتـاب فـرمـودنـد:ای‌مـردم! اگر می‌خواهید چشم شیطان همواره پر اشک و گـریه کند وزخم‌هایش درمان نشود، به اطاعت و عبادت خدا باشید و ذکـر خـد ودرود بـر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را فراموش نـکنید. اگر غیراز این باشد، بدانید که شما از بندگان ابلیس هستید و هـر وقت بخواهد اوو لشکرش بر گرده و گردن شما سوار می‌شوند (و شما را به هر کجا که‌بخواهند می‌کشانند).(۱۴۲)

انتقام شیطان

شـیـطـان مـلـعـون بـا هـر وسـیله‌ای که بتواند انتقام خود را از اولاد آدم‌می‌گیرد. گاهی به وسیله جنگ، گاهی با منحرف کردن مردم از راه حق وحقیقت، گاهی با القای شبهه در دل سست ایمانان. در این جا لازم اسـت‌داستانی را که حضرت علی علیه‌السلام از زبان شیطان نقل می‌فرمایدبیان کنیم.
زیـنـب کـبـری علیها السلام فرمود: چون ابن ملجم ملعون، ضربت بر سرپدر بزرگوارم زد و من آثار مرگ را در او مشاهده کردم، پیش رفتم وعـرض کـردم:ای پـدر بـزرگوار! او ایمن حدیثی برای من گفته که دوسـت‌داشتم آن را از دو لب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود:ای نـوردیـدگـانم! حدیث همان است که‌ام ایمن برای تو شرح داده و نقل کرده‌است.
نـگـرانـم کـه تـو را جـمـعـی از دخـتـران نورس و زنان بی‌کس از اهل بـیـت‌عـصـمـت بـه حـال خـواری و ترس در این شهر اسیر و دستگیر دشـمـنـان‌گـردید. و دشمنان شما همانند گرگان آدم خوار شما را احـاطـه کـرده‌باشند. ای نور دیده من!ای زینب! شما را امر می‌کنم بر صبر و شکیبایی.به حق آن خداوندی که دانه را شکافت و همه چیز را از پـس پـرده نـیستی‌آفرید، در آن وقت در تمام روی زمین دوستان خدا

فقط شما و شیعیان ودوستان شما هستند. برای خداوند ولی و دوستی به غیر از شما وشیعیان شما نخواهد بود.

دختـرم! زمـانـی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث رابـرای مـا نـقل کرد، فرمود: در آن روز ابلیس لعین با همه یاورانش با سـرخـوشـی و سـرور در روی زمـیـن پـراکـنـده مـی‌شوند و به همه دوسـتـان‌خویش خطاب می‌کنند و می‌گویند:ای جماعت! دل خوش داریـد کـه‌انتقام خود را از ذریه آدم گرفتم و بدترین نابودی را به آنان چـشاندم.جهنم را به کشندگان آنها به میراث دادیم، مگر جماعتی که دسـت به‌دامن این خانواده شوند و پیروی از آن محمد صلی الله علیه و آلـه و سـلـم‌نـمایند. بر شما است که مردم را به بی‌وفایی و شبهه از این خانواده دورنمایید. کاری کنید که با این خانواده و دوستان آنها دشمنی نـمایند. درباره‌آنها جدیت کنید تا کفر و ضلالت و گمراهی آنها محکم شـود و یـک نفررستگار نگردد و همه آنها از دین بیرون روند و جهنمی شوند!

ای نـور دیده من!ای زینب! هر آیینه ابلیس در این سخن راست گفت، بـااین که کار او دروغ گفتن است، از این رو که می‌داند برای دشمنان هـیـچ‌کـار پسندیده‌ای پذیرفتنی نیست. و گناهان دوستان شما (مگر گناهان‌کبیره) قابل بخشش و بازگشت است.[۱۴۳]

هم جنس شیطان

شـیـطـان هـم مـانـنـد آدمیان، هم جنس‌هایی دارد که با آنها نشست وبـرخـاسـت مـی‌کـنـد. هـم جـنـس شیطان «تارک الصلوه» است.
کسانی‌که برای نماز ارزشی قائل نیستند و آن را ترک می‌کنند.
پـیـامـبـر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید: هم جنس توکیست؟ عرض کرد: هم جنس من «دوری کننده از نماز است».
شـیـطـان بـه خـواسـت خـود از سـجـده بـر آدم سرباز زد و نماز هم نمی‌خواند.از این رو، آن که با آگاهی نماز نمی‌خواند و از نماز و مسجد و جـمـعه وجماعات دوری می‌کند، از جنس او است. شیطان از فساد و گـنـاه،خیانت و جنایت، قتل و غارت باکی ندارد، آدم بی‌نماز هم باکی نـدارد،شیطان ایمان و اعتقاد به دا ندارد، ادم بی‌نماز هم اعتقاد ندارد، شـیـطـان‌در پی فریب و گمراهی مردم است، «تارک نماز» هم در صدد فریب‌دادن مردم است.
مـؤمـنـی که مشغول نماز می‌شود، شیطان می‌آید و او را وادار می‌کند تـافـرامـوش کـنـد کـه در حال نماز است و از یاد ا می‌برد چند رکعت خواند.شخص بی‌نماز هم هنگام نماز خواندن مؤمن، وسوسه‌اش می‌کند کـه‌حالا کارهای دیگر را انجام بده، برای نماز وقت زیاد است، بعدا نماز رامی‌خوانی!؟
شـیـطـان از هـم جـنـسان خود راضی و خوشحال است، چون آنها در کـارهـابـه شـیـطان کمک می‌کنند، زحمت را از دوش او بر می‌دارند و کـارهـای اورا سبک می‌کنند.(۱۴۴) بی‌نماز حتی از شیطان هم بدتر است، زیرا:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد
خود را برای سجده آدم رضا نکرد.
شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز
کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

انباردار شیطان

شـیـطـان کـسـانـی را بـه خـدمـت مـی‌گـیـرد تـا نگهبان و نگه‌دار دارایـی‌اش‌بـاشند، همان گونه که آدمیان انبار دارانی برای حراست از امـوال خـود بـه‌خـدمت می‌گیرند. شیطان آنان را وزیر خود ساخته تا آدم‌هـایـی را که‌بدهی‌های شرعی خود را نیم دهند و ذخیره می‌کنند، تحریک نمایند که‌هر چه بیشتر سرمایه اندوزی کنند.

رسـول خـدا صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سلم روزی شیطان را با قیافه شـگـفـت‌آوری دیـد. چـند سؤال از او پرسید، از جمله آنها این بود که، خزانه‌دار توکیست؟

عـرض کـرد: کـسـانـی کـه زکات مال خود را نمی‌دهند و آنها را جمع می‌کنندو به مصرفی که باید برسانند نمی‌رسانند.(۱۴۵)

و اگـر بـخـواهـند احیانا چیزی به کسی بپردازند. شیطان آنان را منع می‌کندو از فقر و بی‌چیزی می‌ترساند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«الشیطان یعدکم الفقر و و یاءمرکم بالفحشاء»

«شـیـطـان ـ هـنگام پرداخت زکات و انفاق به محرومان، به انسان ـ وعـده‌فـقر و بی‌جیزی می‌دهد و می‌گوید: اگر زکات و وجوهات مال خـود رابـدهـی در آیـنـده فـقـیـر می‌شوی و دستت از مال دنیا کوتاه خواهدشد.»(۱۴۶)

انـسـان‌هـا را وسـوسـه مـی‌کند و می‌گوید: چرا شما زحمت بکشید و بـاسـخـتـی و مـشـکـلات مـالـی بـه دست آورید و آن را به آسانی در اخـتـیـاردیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره در آوریـد وبـرای آیـنـده ذخیره کنید که محتاج دیگران نشوید. این‌ها هم فراموش‌می‌کنند که خدا فرمود: «در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جـهنم داغ‌می‌کنند و به صورت و پهلو و پشت آنها می‌گذارند و به آنها می‌گویند:بچشید عذاب خدا را، این‌ها همان طلا و نقره‌ای است که در دنیا جمع وذخیره نمودید.»(۱۴۷)

عـاقـل کـسـی اسـت کـه خـود را خـزانـه‌دار شـیـطـان قـرار نـدهد،

گـول‌وسـوسـه‌هـای او را نـخورد، که هم در دنیا ضرر کرده و هم در قیامت به‌عذاب سخت دچار شود.
هـشـیار کسی است که نه فقط خود را خزانه‌دار شیطان نمی‌کند، بلکه بـاپـرداخـتـن زکـات و دیـگـر بـدهی‌های شرعی، آن را در خزانه خدا قرارمی‌دهد و خدا هم بهترین خزانه داران است.

تیرهای شیطان

شـیـطـان بـرای پـیـروزی بر دشمن تیرهایی دارد که به وسیله آنها با دشمن‌روبه رو می‌شود. آنها بر چند قسم است:
یـکـی نـگـاه کـردن بـه زن‌هـایـی مـی‌بـاشـد که بر انسان حرام است. حـضـرت‌عیسی علیه‌السلام می‌فرماید: «نگاه کردن به نامحرم تیری مسموم ازتیرهای ابلیس است که خطا نمی‌رود، وقتی نگاه از چله چشم بـیـرون‌آمـد، سـیـنـه و قـلـب را هـدف قرار می‌دهد و آن جا را نشانه می‌رود.(۱۴۸)
حـضـرت رسـول در ایـن بـاره فـرمـود: غضب خداوند بر زنانی شدت پیدامی‌کند که شوهردار باشند در عین حال چشم خود را با نگاه کردن به‌دیگران سیر کنند.
دوم: زن‌هـا هـسـتـنـد. در دیـدار شـیطـان با حضتر یحیی علیه‌السلام مـی‌گـویـد:زن‌هـا تـیـری از تـیـرهـای مـن هـسـتـنـد که به خطار نمی‌روند.(۱۴۹)
سـوم: دوسـتـی پـول و درهـم و دیـنـار اسـت، حـضـرت امـیـر الـمـومـنـان‌علیه‌السلام می‌فرماید: از جمله چیزهایی که فساد برانگیز اسـت، درهم‌و دینار می‌باش دو آنها تیرهای شیطان‌اند کسی که آنها را دوست داشته‌باشد بنده دنیا است نه بنده خدا.(۱۵۰)
از ابـن عباس نقل شده است: ولین بار که درهم و دینار به وجود آمد و برآنها سکه زده شد، شیطان به سوی آنها توجه کرد و آن دو را برداشت و بـرچـشـم خـود گـذاشت! بعد از آن به سینه خود چسباند. سپس از

خـوش‌حـالـی ناله‌ای سر داد و بار دیگر به سینه خود چسباند و گفت: شـما دوسکه، نور و روشنی چشم و میوه قلی من هستید! اگر بنی آدم شـما رادوست داشته باشند، هر چند دیگر بت نپرستد، مرا باکی نیست. همان‌دوست داشتن پول برایم بس است.(۱۵۱)

آری! شـیـطـان بـه وسـیـلـه ایـن تـیرها، بزرگ‌ترین شخصیت را از پا درمـی‌آورد، قـارون را به دل زمین فرو می‌برد، فرعون را به دریا غرق، عـمـرسـعـد را جهنمی، شریح قاضی ملعون و میلیون‌ها انسان دیگر را بی‌چاره‌و بدبخت می‌کند.

مرکب شیطان

هـمـان طـور کـه انـسان در رفت و آمدها به «مرکب» سواری نیاز داردشـیطان هم به «مرکب» احتیاج دارد که برای گشت و گذار سوار بر آن‌شود.

«مـرکـب» شـیـطـان، «مـرکـب» انـسـان هـم هست و هر دو شریک‌هستند و از آن استفاده می‌کنند. «مرکب» شیطان آن گونه که درروایات آمده «شتر» است. یکی از عللی که باعث می‌شود شتر رانـکوهش کنند همین است که به شیطان سواری می‌دهد. در روایتی آمـده کـه: شـتـر «مـرکـب» سـواری شیطان است و به همین عل مـی‌گـویـد:گذشتن از میان قطار شتران، کراهت دارد، و نیز گوید: هـیـچ قـطـار شـتـری‌نـیست مگر آن که میان هر دو شتر شیطانی راه می‌رود.

در جـای دیـگـر آمـده: بـر پشت و کوهان هر شتر شیطانی سوار است. هـرگـاه‌می‌خواهید سوار شتر شوید «بسم الله» بگویید تا شیطان از آن پیاده‌شود. و گفته شده که: شتر از شیاطین و جن خلق شده است. شیطان هم‌به آن امر و نهی کرده و آن حیوان اطاعت می‌کند.

از ایـن رو که شیاطین با شتر هم نشین هستند و بر آنها سوار می‌شوند، فـقـهاو مراجع بزرگ درباره مکان نمازگزار می‌فرمایند: از جاهایی که

کراهت‌دارد نماز خوانده شود، جایی است که شتران را می‌خوابانند، زیرا آن جامکان شیاطین است.
از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرموند:در خوابگاه و جایی که شتران را می‌خوابانید، نماز نخوانید، زیرا آن جاپر از جن و شیطان است و نمی‌گذارند با توجه حضور قلب نمازبخوانید.(۱۵۲)
البته این طور نیست که هر شتری مرکب سواری شیطان باشد، بعضی ازآنها از بهترین شترها هستند که به نام شتر خدا خوانده شده‌اند مانند شترصالح پیغمبر و ناقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

رانده شدن شیطان

بعد از آن شیطان به آسمان هفتم راه پیدا کرد، در کنار عرش الهی منبری‌می‌گذاشتند و علم نور نصب می‌کردند. آن ملعون بالای منبر می‌رفت وملائکه را اندرز می‌داد، چون به این مقام و مرتبه رسید. پیش خود گفت:اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود من از او اطاعت نمی‌کنم،چون وی خود را در علم و عمل یگانه دهر و از همه بالاتر می‌دانست.
روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه خدا به‌نفرین ابدی گرفتار خواهد شد. از شیطان خواهش کردند دعا کند که خداهیچ کدام از ایشان را به این بلا مبتلا نکند. در جواب گفت: این قضیه به‌من و شما مربوط نیست. من سال‌ها است بر این معنی اطلاع یافته‌ام!ملائکه باز الحاح کردند. او دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان.ولی خودش را از غروری که داشت فراموش کرد.
روزی شیطان دید بر در بهشت نوشته‌اند: نزد ما بنده‌ای است که او را به‌انواع برخورداری‌ها گرامی داشته‌ایم. اگر او را به کاری واداریم‌سرپیچی می‌کند که به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد. خود وی هزارسال او را لعن می‌کرد و نمی‌دانست که خود را لعن می‌کند! در آن

مـدت‌هـر جا سجده‌ای می‌کرد و سر بر می‌داشت در آن جا نوشته شده بـود«لعنه اله علی ابلیس» ـ چون اسمش عزازیل بود ـ نمی‌دانست که‌خودش است.

روزی دیـد، در لـوح نـوشـتـه شـده: «اعـوذ بـالله مـن الـشـیـطان الرجیم»پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده، کیست؟ فرمود: بنده‌ای اسـت کـه اورا بـه انواع نعمت‌ها مخصوص کرده‌ام، ولی او مرا نافرمانی خـواهد کرد وخوار و بدبخت خواهد شد، عرض کرد: او را به من معرفی کن تا هلاکش‌گردانم. فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرپیچی‌نکرده است تا مستوجب مجازات باشد.

هـنـگـامـی کـه مـاءمـور شد به آدم سجده کند قبول نکرد و به خاطر حـب‌ریـاسـت رانـده درگاه الهی گردید. گفت: خدایا! مرا از سجده آدم‌مـعاف‌دار تا تو را عبادتی کنم که کسی تاکنون نکرده باشد! خطاب شد: آن‌چه به تو امر می‌کنم باید انجام دهی و من جز آن نمی‌خواهم و او را ازبهشت بیرون کرد.(۱۵۳)

دام شیطان

انسان برای این که برخی حیوانات (از قبیل نهنگ، فیل، شیر و پلنگ)را بـه اخـتیار خود در آورد به دام نیاز دارد. شیطان هم دام‌هایی دارد که بـه‌وسـیـلـه آنها انسان‌ها را صید می‌کند. دام‌ها ممکن است با هم فرق داشته‌باشند.

یـکـی از دام‌هـا شـراب اسـت. ایـن دام شـکـار را به فرمان شیطان در می‌آورد.امیر المومنین علیه‌السلام می‌فرماید: یکی از چیزهایی که فتنه و فـسـاد ازآن بـر می‌خیزد، شرب خمر است و آن دام شیطان می‌باشد. کـسـی کـه‌شـراب را دوسـت داشـتـه بـاشـد، بـهـشـت بـر او حـرام می‌شود.(۱۵۴)

تا انسان شراب نخورده باشد عقل و شعرو او بر جا است، ولی هنگامی‌که وسـوسـه شـد و بـدان آلـوده گـشـت مـهـار عقلش از کف می‌رود و

مـانـنـدحـیوانات بلکه بدتر و پست‌تر از حیوان می‌شود. ممکن است به هرگناهی دست بزند و از هیچ کاری روگردان نخواهد بود. چون پیش از آن‌از انجام بسیاری گناهان شرم می‌کند ولی وقتی مست شد، حیای او ازبین می‌رود و با فکری که دارد، از حیوان هم درنده‌تر می‌شود.

هـرگـاه انـسـان مـسـت شـود عـلنا دنبال فحشا و فساد می‌رود، آدم کشی‌می‌کند، حرف‌های پوچ و بی‌معنا می‌زند. شیطـان او را به هر راهی که‌بخواهد می‌برد. در اثر مستی ممکن است پدر و مادر و نزدیکان خود رابکشد یا به مادر و خواهر خود تجاوز کند.

نـقـل شـده کـه: شـیطـان روزی بر جوانی وارد شد و گفت: من مرگ هستم.اگر می‌خواهی از دست من رها شوی باید پدر پیر خود را بکشی، یادست و پا و سینه خواهر خود را بشکنی، یا چند جرعه از شراب‌بخوری، جـوان قـدری فکر کرد و گفت: پدرم که احترامش بر من واجب‌است. خـواهـرم هـم کـه برای من عزیز است، درباره آنها ظالمی نمی‌کنم.اما بـرای نـجـات خـود چند جرعه شراب می‌خورم و از دست مرگ‌رهایی مـی‌یـابم. وقتی که شیطان او را به دام انداخت و در دام شراب‌گرفتار کرد، هم پدر خود را کشت و هم دست و پا و سینه خواهر راشکست!؟

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار
باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
یا ساغری از باده گلرنگ بنوشی
تا آن که بپوشم ز خطای تو خطر را
گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند
هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد
می‌نوشم و با آن بکنم دفع خطر را
جامی چو بنوشید بشد خیره ز مستی

عروس شیطان

خداوند در جهان از هر چیز جفتی آفریده و نر و ماده‌ای قرار داد. تا بازناشویی نسل آنها گسترش یابد.
شیطان جفت ندارد و تولید مثل او با سایر موجودات فرق دارد.
درروایتی وارد شده:
شیطان وقتی می‌خواهد تولید مثل کند، ران‌های خود را به هم می‌مالد واز این راه تولید مثل می‌کند.
اما برای ارضای خواهش‌های نفسانی از چند راه وارد می‌شود:
یکی از آن راه‌ها نزدیکی با زنان است. آن گاه که مردی قصد هم بستری باهمسر خود را می‌کند، اگر «بسم الله» و نام خدا بگوید، شیطان از اودور می‌شود، ولی اگر فراموش کند یا عمدا نام خدا را نبرد، او نیز حاضرمی‌شود و با مرد شرکت می‌کند. قرآن در این باره می‌فرماید:
« و شارکهم فی الاموال و الاولاد »
خداوند خطاب به شیطان نمود و فرمود: «ای شیطان! در دارایی وفرزندان مردم شرکت کن».(۱۵۵)
دیگر، از راه لواط، با افراد مست. وقتی کسی شراب می‌خورد عقل وشعور خود را از دست می‌دهد و مست می‌شود و دیگر چیزی‌نمی‌فهمد. در این حال شیطان ملعون به آنان لواط می‌کند و شراب خوارمست را عروس خود می‌کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم‌در این زمینه می‌فرماید:
« من بات سکرنا بات عروسا للشیطان »
«کسی که شب را به پایان برد، در حالی که مست شراب باشد، شب رابه صبح رسانیده در حالی که عروس شیطان بوده است».(۱۵۶)
در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شراب‌خوار

صبح را به شب می‌برد و شب را به صبح می‌رساند در حالی که‌خداوند بر او غضب ناک است.

و نیز فرموده: کسی که در شب شراب بخورد و مست و بی‌هوش شود، به‌طوری که به چیزی توجه نداشته باشد، عروس شیطان است ـ و آن‌ملعون را او لواط می‌کند. از این رو، وقتی از خواب بیدار شد، همان طورکه از جنابت غسل می‌کند باید غسل نماید و اگر غسل جنابت نکند، هیچ‌عملی از او قبول نخواهد شد و خداوند او را از همه دشمن‌ترمی‌شمارد.(۱۵۷)

بوسه و آب دهان شیطان

شیطان به خاطر یک بوسه زدن بر یکی از پادشاهان جبار و ظالم هزاران‌انسان بی‌گناه را نابود کرد.

نقل شده که: وقتی «ضحاک» به پادشاهی رسید، شیطان به صورت‌انسانی در آمد و پیش او رفت. بعد از ادای احترام گفت: ای«ضحاک»! من آشپز ماهری هستم. اگر پادشاه مایل باشند. دوست‌دارم مرا آشپز خود قرار دهند تا هر روز غذای لذیذی برایشان تهیه کنم.ضحاک هم ـ چون یک پادشاه عیاش و خوش گذارن بود بدون آن که‌درباره آن ملعون تحقیقی بکند که از کجا آمده و چه کسی است؟ به‌عنوان آشپز مخصوص خود استخدام نمود و هر چه لازم بود دراختیارش قرار داد.

شیطان شروع به کار کرد. هر روز غذای خوش مزه‌ای برای«ضحاک» می‌پخت و سر وقت برای او می‌آورد. شاه هم از خوردن‌آن لذت می‌برد. روزی غذای بسیار خوش مزه‌ای آماده کرد و پیش«ضحاک» آورد. آن ظالم وقتی غذا را خورد بیش از پیش خوشش‌آمد و لذت برد. همان وقت او را خواست و گفت:

امروز غذای گوارایی فراهم کرده بودی، لازم می‌دانم تو را تشویق کنم وهر چه بخواهی به تو جایزه بدهم. شیطان در جواب گفت:ای

پادشاه!من چیزی از شما نمی‌خواهم، ولی اگر درباره من لطفی داشته باشی،دوست دارم روی دو شانه اعلی حضرت را ببوسم، خواهش من فقط همین است. «ضحاک» هم پذیرفت و اجازه داد تا شانه‌هایش راببوسد.
شیطان هم هر دو شانه او را بوسید و با آب دهن خود آلوده نمود. بعد از آن‌هم گریخت و پنهان شد. ناگهان از روی هر دو شانه او ماری بیرون آمد.بزرگ شدند و و همواره آزارش می‌دادند، به طوری که خورد و خواب واستراحت را از او سلب کرده بودند. هر چه طبیبان آنها را می‌کشتند بازبیرون می‌آمدند و در خواب و بیداری ناراحتش می‌کردند. بعد از مدتی باز شیطان در پوشش انسان دیگری در کاخ «ضحاک»نمایان شد و گفت: من طبیب با تجربه‌ای هستم.
شنیده‌ام که پادشاه راناراحتی پیش آمده است که نه شب استراحت دارد و نه روز، شنیده‌ام که‌دو مار روی شانه او بیرون آمده و او را اذیت می‌کنند. آمده‌ام اگر اجازه‌بفرمایید شما را معاینه کنم، و اگر امکان داشته باشد معالجه نمایم. باز«ضحاک» بی‌آن که هیچ پرس و جویی کند و بپرسد از کجا آمده‌ای وتا حالا کجا بوده‌ای و چه کسانی را معالجه کرده‌ای؟ کجا درس‌خوانده‌ای و اصلا نام تو چیست؟ از کدام شهر و قبیله هستی؟ خود را دراختیار او قرار داد. شیطان هم قدری او را معاینه نمود و گفت: این مارهارا نمی‌شود از بین برد، چون ریشه آنها در تمام بدن فرو رفته است ودرمان پذیر نیست، لکن می‌شود کاری کرد که این مارها دیگر اذیت‌نکنند و در خواب و بیداری احساس ناراحتی نکنید.
بعد گفت: غذای این مارها مغز سر انسان است. هر روز باید مغز سر دونفر انسان را بیرون آورید، و به این مارها دهید. همان وقت دستور داد دونفر جوان را بکشند و مغز سرشان را بیاورند، «ضحاک» هم گفت:دو نفر جوان زندانی را کشته و مغز سرشان را پیش شیطان آوردند. آن‌ملعون مغز سر آن دو جوان را به مارها داد. مارها وقتی خوردند سیرشدند و دیگر ضحاک را اذیت نکردند. «ضحاک» چون مدتی بودکه به خواب نرفته بود چند شبانه روز خوابید. وقتی مارها گرسنه شدندباز به حرکت آمدند و او را بیدار کردند.

بــاز شــیــطــان گــفت: بروید مغز سر دو جوان دیگر را بیاورید. این کار ادامــه‌پــیدا کرد و تمام جوان‌هایی که در زندان بودند روزی دو نفرشان رامــی‌کــشتند. وقتی زندانیان تمام شدند هر روز دو جوان را از کوچه و بازارمی‌گرفتند و مغز سرشان را برای مارها می‌آورند.

بــعــد از مــدتی، آشپزها با هم گفتند: چرا ما برای این سفاک روزی دو جــوان‌بــی‌گــنــاه رابــکــشــیــم؟ بلکه باید به جای مغز سر یک انسا مغز گــوســفــنــدی را درآوریم و با هم مخلوط کنیم و به مارها بدهیم و به همین کار پرداختند.روزی یکی از جوانها را نگاه داشتند.

بــعــد از مــدتی آن جوانها را با شماری گوسفند که به آنها دادند، راهی شــهــر ودیــار کــردنــد و گــفــتــنــد: در میا کوه و صحرا پنهان شوید تا «ضــحاک»نداند. و از شیر این این حیوانات استفاده نمایند. آنان هم در همان دشت‌و بیابان صاحب زندگی شدند و نسلشان زیاد شد. اینکه کــردهــای‌اطــراف، از نسل همان جوان‌هایی هستند که در بیابان به سر می‌بردند و ازترس «ضحاک» فراری بودند.(۱۵۸)

آری، در یــک بــوســه و آب دهــان آن مــلــعــون این همه اثر بود و با این وسیله‌انتقام خود را از اولاد انسان گرفت.

نماز شیطان

شــیــطــان، بــرای گــمــراه کــردن انــســان از یک شیوه ثابت استفاده نمی‌کند،بلکه برای هر کسی شیوه مخصوص به خود آن را به کار می‌برد تا موفق‌شود. برای هر کسی راه و روشی جداگانه دارد. یکی از راههای مــؤثــر ومــوفــق آن ملعون، عبادت نمودن و نماز خواندن او است. برای مــنــحــرف‌کــردن نمازگزاران از حربه نماز استفاده می‌کند، زیرا اگر کسی که راضی‌نیست خود را به هر گناهی بیالاید و نمازهایش پشتوانه مــعنوی او است،هیچ گاه به فرمان او در نمی‌آید که شب بخورد یا آدم بــکــشــد تا دزدی کند.مسلما به فرمان او گردن نمی‌نهد ناگزیر، باید راهــی بــیــابــد که بتواند آرام‌آرام او را منحرف کند و به مقصود خویش راهــنــمایی نماید و آن، هم‌دردی و هم راهی با او در لباس نماز خوان و عابد است.

از امــام صــادق عــلــیه‌السلام نقل شده: در بنی‌اسرائیل، عابدی بود که درغــار کــوه مــدت‌هــا خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود. شــیــطــان‌هر چه خواست او را فریب دهد، نتوانست. از هر راهی که وارد شد مؤثرنیفتاد، تا آن که روزی بالای بلندی رفت و با صدای بلند فریاد کــشــید به‌طوری که همه لشکریانش دورش جمع شدند و گفتند: ای سید و بزرگ‌ما! چه روی داده که این قدر ناراحتی و فریاد می‌کشی.

گــفــت: از دســت ایــن عــابــد. او مــرا بــیــچــاره و حیران نموده، از هر راهــی‌خــواستم او را فریب دهم نتوانستم. آیا کسی هست که او را فریب دهد؟

یــکــی از آن مــیــان برخاست و گفت: من او را فریب می‌دهم. شیطان گــفــت:از چه راهی؟ جواب داد: از راه دنیا، و سرخوشی‌های آن. آنها را بــرای اوزیــنــت می‌دهم. گفت: بنشین تو مرد میدان او نیستی، زیرا او علاقه به دنیاندارد و لذت دنیا را نچشیده است.

دیــگری برخاست و گفت: من می‌روم و او را فریب می‌دهم. گفت: از

چـه‌راهـی؟ گـفت: از راه شهوت و زنان، گفت: تو هم بنشین که مرد میدان اونیستی، زیرا او از شهوت به زنان آگاهی ندارد و تا حال لذتی از زن‌هانبرده است که به این وسیله فریب بخورد.
سـومـی بـرخـاسـت و گـفـت: اگـر اجـازه دهـی من می‌روم و او را فـریـب‌مـی‌دهـم. گفت: از چه راهی؟ جواب داد، از راه عبادت و نماز. گفت: برو،چون تو مرد میدان او هستی. آن ملعون صبر کرد تا شب فرا رسـیـد و هـواتـاریک شد، خود را به صورت یکی از عابدان درآورد. آمد صـومعه آن‌عابد و گفت: ای عابد! من غریبم منزلی ندارم، حیرانم، مرا امـشب‌میهمان کن و در صومعه خود پناهم بده. عابد هم او را پذیرفت. شـیطان‌از اول شب تا صبح عبادت کرد و روز هم پیوسته مشغول نماز بود. نه غذامی‌خورد، نه استراحت می‌نمود و نه می‌خوابید، در حالی که عابد گاهی‌خسته می‌شد ولی ابلیس خسته نمی‌شد. او می‌خوابید و غذا می‌خوردولی شیطان مدام نماز می‌خواند.
عـابـد پـیش او رفت و گفت: اجازه می‌دهی سؤالی از تو بکنم. گفت: فعلاوقت ندارم، بگذار نماز بخوانم، با اصرار زیاد اجازه گرفت و گفت: ای‌بـنـده خـدا! مـن عابدی مثل تو ندیده‌ام که این قدر عبادت کند، و نـمـازبـخواند. تو چه کرده‌ای که این قدر عاشق عبادتی؟ به طوری که نـه‌مـی‌خوری نه می‌خوابی و نه آرام داری و خسته نمی‌شوی، در حالی که‌من چنین نیستم.
گفت: علتش این است که من مرتکب گناهی شده‌ام و هر وقت به فکر آن‌گـنـاه مـی‌افـتم از ترس خدا بر خود می‌لرزم، خورد و خواب از من سلب‌می‌شود و مشغول نماز و عبادت می‌گردم، ولی تو تا به حال گناه ومـعـصـیـتـی انـجـام ندادی و ترس از خدا در دل تو نیست از این رو، درعـبـادت سـسـت هستی و از آن خسته می‌شوی و گاهی استراحت می‌کنی‌و می‌خوابی.
عـابـد گـفـت: چـه کـرده‌ای و گـنـاه تو چه بوده که این قدر از خدا مـی‌تـرسـی وعـبادت می‌کنی؟ گفت: من زنا کرده‌ام وقتی به فکر آن می‌افتم، قدرت‌عبادتم بیشتر می‌شود. تو هم اگر می‌خواهی مانند من حال عبادت پیداکنی، باید ولو یک مرتبه زنا کنی.
عـابـد گفت: من کسی را نمی‌شناسم که با او زنا کنم وانگهی، این کار

خـرج‌دارد و احـتیاج به پول است، در حالی که من ندارم و کسی به من پـول‌نـمـی‌دهد. شیطان گفت: من به تو کمک می‌کنم و راهنمایی‌ات مـی‌نمایم.دست برد زیر سجاده و چهار درهم بیرون آورد به عابد داد و گفت: این‌پولها را بگیر و داخل شهر شو. سراغ خانه فلان زن فاحشه را بگیر و با اوزنا کن، بعد از آن دیگر از نماز خسته نمی‌شوی.

عـابـد پـول را گـرفـت و روانه شهر شد و سراغ خانه فلان زن فاحشه راگرفت. مردم خوشحال شدند و گفتند: عابد آمده که او را توبه دهد و ازگناه منع کند. خانه را به او نشان دادند. با همان لباس وقیافه‌ای که داشـت‌داخـل شـد و گفت: ای زن! این پول را بگیر و زود آماده شو که وقت نمازنگذرد.

زن نگاهی به او کرد و لباس و قیافه او را که دید دریافت وی از مشتریان اونـیـست والا سر و وضع خود را تغییر می‌داد و این قدر عجله نداشت. اواهـل فـسـق و فـجـور نـیـسـت. مـاجرا را از عابد پرسید: او هم تمام سـرگذشت‌آن کسی که میهمان او شده و عبادت او را تا آخر برای زن نقل کرد.

زن فـهـمـید که آن شخص شیطان بوده است. گفت: ای بنده خدا! او شیطان‌بوده و با نماز می‌خواسته تو را فریب دهد! برگرد و از این عمل مـنـصـرف‌شـو که گناه نکردن بهتر از گناه کردن و بعد توبه نمودن است، زیرا شایدتوبه قبول نشود یا عمر تمام شود، و در حالی بمیری که تـوبـه نـکرده باشی.ای عابد برگرد، اگر آن شخص هنوز مشغول نماز اسـت بـدان او انـسانی‌بوده و اگر رفته بدان شیطان بوده، عابد وقتی برگشت کسی را ندید.

اتـفـاقـا آن زن هـمان شب از دنیا رفت. صبح که شد، دیدند بر در خانه اونـوشـتـه شده، ای مردم! جمع شوید فلان زن را دفع کنید که از اهل بهشت‌است! مردم به شک افتادند، در کفن و دفن او حیران شدند! و سه روزدفـن او را بـه تـاءخـیـر انـداخـتـنـد. خـداونـد بـه حضرت موسی عـلـیه‌السلام‌خطاب کرد که: برو و مردم را خبر کن، جنازه‌اش را غسل دهـند و بر وی‌نماز بخوانند و در قبرستان مسلمانان دفن کنند. من به خاطر این که یکی‌از بندگان ما را از گناه منصرف کرد، او را بخشیدم و از گناهان او صرف‌نظر کردم و او را از اهل بهشت قرار دادم.[۱۵۹]

زمین شیطان

همـیـن طور که شیطان در دنیا دست از انسان بر نمی‌دارد و همیشه بـه‌دنـبـال اوسـت و فـریـبـش مـی‌دهـد، در قیامت هم نمی‌خواهد از انـسـان‌دسـت بـردارد و از او جدا شود، حتی وقتی داخل جهنم شد، از خداوندمتعال خواهش می‌کند که با طرفداران و پیروانش به جهنم رود و بـا هـم‌عـذاب شـونـد. در بعضی از اخبار وارد شده: چون روز قیامت شودخداوند متعال امر فرماید که ابلیس را به جهنم ببرند.

وقـتـی به جهنم بردند می‌گوید: بارالها، تو خداوند عادل هستی و مرا دردنـیا پیروان و فرمانبرانی بود. «خواهش می‌کنم که ایشان را نیز با مـن بـه‌دوزخ فـرسـتـی» خـداونـد بـه مـلائکـه خـطـاب می‌کند و می‌فرماید:علمای امت محمد صلی الله علیه و آله را حاضر کنید.

وقـتـی آنـهـا را حاضر می‌کنند به ایشان خطاب می‌رسد: می‌خواهم از شـمامسئله بپرسم! آن مسئله این است که:ای علمای امت محمد صلی اللهعـلیه و آله! شما درباره زمینی که غاصبی آن را غصب کرده و در آن تـخمی‌کشت نموده و حاصلی از آن به دست آمده است چه می‌گویید، آیـا آن‌حـاصـل از کـیـسـت؟ ـ از مـال صاحب زمین است یا از غاصب؟ عـرض‌مـی‌کـنـنـد: بارالها! زمین مال صاحب اصلی او است و حاصل به دسـت‌آمـده مـال غـاصب است که آن زمین را غصب نموده ـ چون در حدیث‌آمده:

« الزرع للزارع و لو کان غاصبا »

«حاصل به دست آمده مال زارع است ولو این که غاصب باشد.»

خـطـاب مـی‌رسـد: امـروز حـکـم مـن دربـاره ابلیس همان است که عـلـمـای‌امـت مـحـمـد صلی الله علیه و آله گفتند. دلهای بندگان زمین‌های من‌است که در عوض بهشت از ایشان خریده‌ام، قرآن در این باره فرموده:

« ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة »

«بـه درسـتـی کـه خـداوند متعال از مؤمنان جان‌ها و مالهای آنها را

خریده‌است برای این که بهشت را بجای آن به ایشان بپردازد»[160]
شـیـطان لعین، آن زمین‌ها را که دلهای مردم باشند از من غصب کرد وتـخـم وسـوسـه در آن کشت نموده و حاصل معصیت از آن پیدا شده است.من زمین‌های خود را گرفتم ـ و حاصل زمین‌ها ـ و معصیت‌های ابـلـیس‌را به او واگذار کردم. پس همه معاصی را به گردن آن ملعون بـار کنید و او رابه دوزخ اندازید. منم آن خداوند عادلی که جور و ستم به کسی‌نمی‌کنم.[161]

فروش شیطان

هـمـیـن طور که خداوند عالم بهشت را به جای جانها و مالهای ایشان به‌مؤمنان می‌فروشد، شیطان هم چیزی (دنیا) را که ملک خود می‌داند، بـه‌طـرف داران سـسـت ایـمـان و از خـدا بـی‌خـبـر و خـودبـاختگان دنیامی‌فروشد.
وارد شـده اسـت که: هر روز صبح شیطان لعین، دنیا را بلند می‌کند و بـاصـدای رسـا مـی‌گـوید: آیا کسی هست از من چیزی را که همه‌اش زیـان،غـصـه و انـدوه، رنج و ناراحتی، بدبختی و بیچارگی، شقاوت و سنگ‌دلی، خودخواهی و بلند پروازی است و اصلا سرور و خوشحالی در آن‌وجود ندارد، بخرد؟
دنـیـاطـلـبـان و دنـیـا دوستان می‌گویند: ما با همه عیوبی که دارد خواهانش‌هستیم و می‌خریم.
شـیـطـان مـی‌گـوید: بدانید که ـ فروشنده هنگام فروش جنس خود بـایـدتـمـام عیوب ظاهر و باطن آن را برای خریدار بیان کند ـ من هم عـیـوب آن‌را برای شما بیان می‌کنم. این دنیا که شماطالب آن هستید عـجوزه‌ای‌بدسابقه و دزد می‌باشد، از طرف دیگر با شما دشمن است و دشـمـنـی‌مـی‌کـنـد و دوسـت نـخـواهد شد، آن گونه که با پدران و گذشتگان شمادوستی نکرد و همه آنان را هلاک کرد.
اهـل دنـیـا و خریداران آن می‌گویند: باکی نیست، ما حاضریم آن را با

تمام کاستی‌هایش بخریم و فسخ هم ننماییم.

شـیـطـان مـی‌گوید: بهای آن درهم و دینار نیست، بلکه سهم شما از بـهـشـت‌اسـت و مـن هم این دنیا را خریده‌ام به بهای لعنت خداوند و مـلائکه واولیای او، غضب و عذاب خداوند، ناامیدی از رحمت واسعه او جل‌جلاله.

مـی‌گـویند: ما نیز به همین طور خریداریم. شیطان می‌گوید: علاوه بـرقـیـمـت، مـن نفع و سودی هم می‌خواهم. سودش دل بستن به آن است،هرگز دست برندارید و از آن جدا نشوید و همه چیز حتی ایمان و وجدان‌خود را فدای آن کنید.

ایـشـان مـی‌گـویـنـد: هـمـه ایـن‌ها را پذیراییم و حاضریم آنها را فدا کـنـیـم.سپس وی برای آنان دعا می‌کند و با خوشحالی می‌گوید: این مـعـاله برای‌شما مبارک نباشد، امیدوارم که از آن سود و نفعی نبرید و بدبختی آن‌گریبان شما را بگیرد و شما را هم نابود سازد.[۱۶۲]

خواب شیطان

هـمـه چـیز حتی درختان و گیاهان در زمستان می‌خوابند. شیاطین هـم‌مـانـنـد همه آنها می‌خوابند. اما چگونگی خواب و وقت و مدت آن بـه‌درسـتـی مـعـلـوم نـیـسـت. آنـهـا کجا می‌خوابند و چگونه خواب مـی‌رونـد،مشخص نیست. فقط نحوه خواب آنها را می‌توانیم این گونه بـگـویـیم. ازروایات به دست می‌آید که: شیاطین به خلاف پیامبران بر روی صورت‌و پیامبران به پشت می‌خوابند.

حـضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از وصیت‌های خودبه علی علیه‌السلام فرمود: یا علی علیه‌السلام خوابیدن بر چهارقسم‌است:

۱. خـواب انـبـیـا: آنـها بر پشت می‌خوابند به طوری که صورت آنها به طرف‌آسمان است.

۲. خـواب مـؤمـنـان: آنـهـا بـه طـرف راسـت می‌خوابند به طوری که دست‌راست آنان به زیر بدنشان قرار گیرد.

۳. خواب کفار و منافقان: که آنان به طرف چپ می‌خوابند.
۴. خواب شیاطین: که آنان به رو و شکم می‌خوابند.[۱۶۳]

گلایه شیطان

گـاهـی شیطان از دست بعضی افراد گلایه می‌کند. او تمام دنیا را از آن‌خـود مـی‌داند و می‌گوید: چون مؤمنان می‌دانند که دنیا از آن من است،آن را دشمن می‌دارند و دنبال آن نمی‌روند، اما عده‌ای هستند که دنیا راطالبند و به آن عشق می‌ورزند.
شـیـخ عطار، در کتاب منطق الطیر، در همین باره داستانی را به شعر درآورده و قـدری از گـلایـه و نـاراحـتی شیطان را متذکر می‌شود و می‌گوید:

عاقلی شد پیش آن صاحب چله[۱۶۴]
کرد از ابلیس بسیاری گله
مرد گفتش: ای جوان مرد عزیز
آمد بد پیش از این، جا بلیس[۱۶۵]
خسته می‌بود از تو و آزرده بود
خاک از ظلم تو بر سر کرده بود
گفت: دنیا جمله اقطاع[۱۶۶] من است
هست مؤمن آن که دنیا دشمن است.
تو بگو او را که عزم راه کن
دست از اقطاع من کوتاه کن
من به نیشش می‌کنم آهنگ سخت
زآنکه در اقطاع من زد چنگ سخت
هر که بیرون شد زاقطاعم تمام
نیست با وی هیچکارم والسلام

بـاز نـقل می‌کند که روزی حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام خشتی رازیر سر خود گذاشته و خوابیده بود. شیطان آمد و گفت: ای عیسی! مگرتو زاهد نیستی؟ فرمود: چرا. عرض کرد: اگر زاهدی پس چرا دل به دنـیـابسته‌ای؟ فرمود: دل بر چه بسته‌ام؟ گفت: به این خشتی که زیر سرگذاشته‌ای. آن حضرت خشت را از زیر سر برداشت و دور انداخت و باردیگر خوابید.

شیخ عطار این داستان را هم به شعر آورده است:

عیسی مریم به خواب افتاده بود
نیم خشتی زیر سر بنهاده بود
چون گشاد از خواب خود عیسی نظر
دید ابلیس لعین را بر زبر(۱۶۷)
گفت: ای ملعون! چرا ایستاده‌ای
گفت: خشتم زیر سر بنهاده‌ای.
جمله دنیا چو اقطاع من است
ـ هست آن خشت از آن من و این روشن است
تا تصرف می‌کنی در ملک من
خویش را آورده‌ای در ملک من
عیسی آن از زیر سر پرتاب کرد
روی را بر خاک و عزم خواب کرد
چون فکند آن نیم خشت، ابلیس گفت:
من کنون رفتم تو اکنون خوش بخفت
چون به سر خشت لحد خواهی نهاد
خشت بر خشتی چرا باید نهاد(۱۶۸)

ترس شیطان

شـیـطـان هـمـان طور که از عده‌ای در امان است و به آنها امید دارد، ازعـده‌ای هـم مـی‌تـرسـد بـه طوری که هر وقت آنان را می‌بیند فرار می‌کند. ازجمله: عالمانی هستند که به علم خود عمل می‌کنند و مردم را هـدایت ودین و عقاید آنان را محکم می‌نمایند. مردم را بیدار کرده و به سوی‌رستگاری می‌کشانند.

آورده‌اند که: روزی یکی از علمای اهل ریاضت به سوی مسجد رفت.دید شیطان ملعون در مسجد ایستاده است گاهی پای خود را داخل‌مسجد مـی‌گذارد و چند قدمی با ترس پیش می‌رود، و گاهی با شتاب‌بیرون می‌آید.

گـفـت: ای مـلـعـون! چـه مـی‌کـنی؟ در این جا چه می‌خواهی؟ چرا رنگت‌پریده و لرزانی؟ برای چه گاهی چند قدم پیش می‌روی و خود را داخـل‌مـسـجد می‌کنی باز با عجله بیرون می‌آیی و ترس تو از چیست؟

شـیـطـان‌گفت: جاهلی در این مسجد مشغول نماز است، یک نفر عالم هـم درگـوشه مسجد خوابیده. می‌خواهم این جاهل را وسوسه کنم و نمازش راباطل نمایم، ولی می‌ترسم آن عالم بیدار شود، هیبت آن عالم مانع است‌که من داخل مسجد شوم.

البته شیطان حق دارد که از عالم در حال خواب بترسد، زیرا خواب‌عالم از عبادت و نماز خواندن جاهل بهتر و ارزش آن بیشتر است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این باره می‌فرماید:

((یا علی نوم العالم افضل من عبادة العابد الجاهل))

((یـا عـلـی خـواب عـالـم از عـبـادت عـابد جاهل بهتر و فضیلت آن بیشتر است)). (۱۶۹)

درهم کوبنده شیطان

اگـر مـی‌خـواهـیـد از دشـمـن قـدار انتقام بگیرید، اگر می‌خواهید انـتقام‌خود و پدران و مادران و نیاکان خویش را از دشمن دیرینه انسان بگیرید،اگر می‌خواهید قدرت و شوکت خود را در برابر دشمن سرکش

چـنـدین‌هزار ساله به نمایش گذارید، اگر می‌خواهید ضربه محکم و کـاری را بـردشـمـن خستگی ناپذیر خود فرود آورید، اگر می‌خواهید دشـمـن با سابقه‌خود را از اطرافتان برانید و تا همیشه ماءیوسش کنید، اگـر می‌خواهیددیگر آن دشمن سرسخت و پرکار به سراغ شما نیاید و روی شـمـاسرمایه‌گذاری نکند، اگر می‌خواهید دشمن‌ترین دشمنان خـود را که‌شیطان رجیم باشد مغلوب و منکوب کنید، اگر می‌خواهید آن ملعون رابکوبید و دست و پای او را خرد نمایید، نماز بخوانید.

یکی از ارکان نماز سجده است. آن پلید متمرد خواست خود رابرخواست خـدا مـقـدم دانست، وقتی که فرمان سجده بر آدم را نپذیرفت،مسلما نـمـاز بـا سجده را هم نمی‌توانست بپذیرد. اگر او سجده می‌کرد،قابل هـدایـت بود، در حالی که به خدا گفت: خدایا! مرا به راه راست‌هدایت کن.

نـمـازی کـه بـه گـفـتـه بزرگ‌ترین فرستاده خدا حضرت خاتم الانبیا مـحـمـدبن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم که می‌فرماید: پایه دین، پـیـمان وعهد با خدا، معراج و وسیله بالا رفتن مؤمن، وسیله سنجش و مـعـیار ومیزان مردم، نسبت به دین مانند سر نسبت به بدن، مرز میان ایمان و کفرو خلاصه مفتاح و کلید بهشت است.

بـعـضـی از اعـمال و عبادات کوبنده شیطان است، چون همه ارکانش بـه‌مـفـهوم تسلیم شدن در برابر خداوند، وضع شده است و او به خاطر هـمـیـن‌زیـر بارش نمی‌رود. و گفته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که‌فرمود:

«الصلوة مد حرة للشیطان»

«هـمـانا نماز کوبنده و شکننده شیطان است»[170] و به وسیله نمازشیطان و یارانش فرو می‌پاشند.

رضایت شیطان

گـاهـی کـردار انـسـان بـرای شـیـطـان به قدری ارزش دارد و او را

خوشحال‌می کند که می گوید: من به این اعمال راضی شدم، گرچه او هیچ کاردیگری انجام ندهد.

در خبری آمده که: شیطان لعین گفته: هرگاه بنی‌آدم سه خصلت را دنـبـال‌کـنـند، مرا کافی است. اگر چه اعمال دیگری را انجام ندهند، همان سه‌خصلت رضایت من است و بیشتر از آنها نمی‌خواهم.

اول آن کـه، خـود را در میان خلق بزرگ شمارند و غرور و تکبر به خود راه‌دهـنـد، مـردم را حقیر و کوچک حساب کنند، اعمال خود را خوب وبـاارزش و اعـمـال مردم را بد و ناپسند بدانند. چنین افرادی از یاران ن‌هواداران من هستند و من از ایشان راضی ام.

دوم آن کـه، اعـمـال زشـت و بـد و ناپسند انجام داده و آنها را کوچک وبـی‌ارزش جـلـوه دهـند و در عبادات سهل انگار باشند، باکی از انجام دادن‌گناه نداشته باشند، گناه خود را فراموش نمایند و در صدد توبه نباشند.ایشان هم از یاران و مریدان من هستند و کمال رضایت را از آنان دارم.

سـوم آن که، کاری که انجام می‌دهند از روی خودپسندی یا از روی ریا وبـدبینی باشد. مردم را با زبان آزار دهند که این از بزرگ‌ترین گناهان اسـت.حـضـرت صـادق عـلـیـه‌السلام در این باره فرمودند: ای مردم! محافظت‌زبان از شرایط ایمان است و دشمن‌ترین مردم نزد خدا کسانی هستند که‌مردم از زبان آنان بترسند.[۱۷۱]

طبل زدن شیطان

شـیـطـان هـم مـانـنـد جـارچـیان دنیا برای جمع کردن مردم به زیر پـرچـم‌خود طبل می‌زند، طبلی دارد که هر وقت می‌خواهد مردم را از یـاد خـداغـافل کند و هر دسته‌ای را به هر راهی که می‌خواهد بکشاند، دوال(۱۷۲) رامـحکم بر طبل می‌زند. وقتی صدای آن بلند شد مردم هر چند مشغول‌نماز و دعا، جماعت و جمعه، یا در مسجد و تکیه باشند، کار خود را رهاکرده و با عجله خود را به زیر پرچم آن ملعون می‌رسانند.
در حـدیـثـی وارد شـده: کـه پـیغمبری از پیغمبران الهی در مسجد با خـدای‌خـود مناجات می‌کرد و می‌گفت: خداوندا! از تو می‌خواهم که شیطان رابا سیمایش به من نشان دهی تا او را ببینم و برنامه و کار او را بشناسم. ازخداوند فرمان رسید که: ای پیامبر! از مسجد بیرون رو او را خـواهـی دید.وقتی آن پیغمبر از مسجد بیرون آمد، ابلیس را دید که بر در مـسـجـدایستاده در حالی که پرچمی در دست، و طبلی به گردن دارد و تـیـری بـه‌کـمـر بـسته است. آن پیغمبر فرمود:ای ملعون! آنها چیست؟
گـفـت: ای پـیامبر خدا! من هر روز با این وضع به در مسجد می‌آیم و یکی‌از یاران خود را به داخل مسجد می‌فرستم تا وقتی مردم سلام نماز رامـی‌دهـنـد، در دل ایـشان وسوسه کند. در این هنگام من دوال را بر طبل‌می‌زنم و سه مرتبه به آواز بلند ندا می‌دهم.
نـدای اول ایـن اسـت که: ((الطمع الطمع)) چون این ندا بـه‌گـوش جـمـعـی از مـردم طمع کار رسد، در همان ساعت روی از نـمـازبـگـردانند و در دل خود گویند: اگر دیگر این جا توقف کنیم از فلان کار وفلان معامله باز می‌مانیم! پس زود بیرون آمده و به زیر پرچم مـن جـمـع‌می‌شوند. چون هنگام مرگ ایشان رسد از این تیر زهرآلود به شکم‌ایشان می‌زنم تا در شک و شبهه افتند و بدون ایمان و بدون توبه از دنیابروند.

ندای دوم من این است که: می‌گویم: ((الحرص الحرص))
پس هر که در دل او حرص دنیا باشد با خود می‌گوید: اگر بیش ازاین توقف کنم، دیگران خرید و فروش کنند و سود زیادی برند، ولی من‌از آن محروم می‌شوم! پس زود از مسجد بیرون می‌آیند و زیر پرچم من‌جمع می‌شوند.
آواز سوم من این است که: ((المنع المنع)) چون این صدابه گوش مردم رسد بخیلان در دل خود گویند: اگر بیش از این در مسجددرنگ نماییم، ممکن است فقیری داخل شود و از ما چیزی بخواهد. بااین وسوسه زودتر خود را به بیرون از مسجد رسانده و به زیر پرچم من‌می‌آیند . در این هنگام من به ایشان می‌گویم: خوش آمدید، شما از یاران‌و لشکریان مایید. ولی آنان که در جای خود نشینند و تعقیب نمازبخوانند، از بندگان خالص خدا خواهند بود که حق تعالی درباره آنهافرمود:
((الا عبادک منهم المخلصین))
((شیطان به خدا گفت: تمام بندگان را گمراه می‌کنم ـ مگر بندگان‌مخلص را)).(۱۷۳)
پس ای مؤمنان بعد از نماز اندکی در جای خود به تعقیبات بپردازید وزود از مسجد فرار ننمایید و فریب شیطان را نخورید و مخالفت با خدارا نکنید که دنیا به کسی وفا نکرده و بی‌اعتباری آن بر همه معلوم‌است.(۱۷۴)

تو را دنیا همی گوید شب و روز
که هان از صحبتم پرهیز، پرهیز
مده بر خود فریب رنگ و بویم
که هست این خنده من گرم آمیز

کتاب شیطان

هر کس برای رواج مذهب و عقیده و افکار خود کتاب می‌نویسد و

بـه‌وسیله آن، مرام خود را میان مردم انتشار می‌دهد. کتاب و نوشته نه فـقـط‌بـرای یـک نـسل بلکه برای نسل‌های بعد نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.
شـیـطـان هم مانند انسانها برای نشر افکار و مرام خود، کتابی نوشته و درمـیـان پـیروان خود مانند ساحران و جادوگران پخش کرده و آن را بـه«آصـف بـن بـرخـیـا» و حـضـرت سلیمان بن داود علیه‌السلام نسبت‌داده که حاوی سحر و جادو است.
نـقـل شده: بعد از آن که حضرت سلیمان علیه‌السلام رحلت نمود، بعد ازمـدتـی کـه مـوریـانه‌ها به وسیله خوردن عصای او مرگش را آشکار کـردنـد.شیطان ملعون از فرصت استفاده کرده و کتابی درباره سحر و جـادوتـاءلـیـف کـرد و در پشت آن نوشت، کتابی است که «آصف بن بـرخـیـا»بـرای پادشاه خود، سلیمان ابن داود، نوشته و از ذخیره‌ها و گنج‌های علم‌است.
در ایـن کتاب آمده: هرکس بخواهد فلان کار را انجام دهد باید متوسل بـه‌فـلان سـحـر شود. هر کس بخواهد فلان عمل را انجام دهد، باید به فـلان‌جـادو عـمل کند. بعد از نوشتن، آن را زیر تخت حضرت سلیمان دفن‌کرد. سپس آن کتاب را همان جا به مردم نشان داد.
مـردم دو دسـتـه شـدنـد، یـکـی کـفار و یهود، بعد از این که کتاب را دیـدنـدگـفـتـنـد: غـلـبـه سلیمان بر ما و بر همه موجودات به سبب سـحـرهایی بوده که‌در این کتاب نوشته شده است! آنان هم مطالب آن کتاب را به کار گرفتندو سحر و جادو را همه جا ترویج داده و به مردم آموختند.
دیـگـری مـؤمـنـان و یکتاپرستان، ایشان می‌گفتند: حضرت سلیمان بـنـده‌خدا و پیغمبر او است. آن چه را که انجام می‌داد، و تسلطی که بر همگان‌داشت، به اعجاز پیغمبری و قدرت ربانی بوده. مربوط به سحر و جادونبوده است! قرآن در این باره می‌فرماید:
« واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن‌الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر »
(یـهـود) «از آن چـه شـیـاطـیـن در عـصـر سـلـیـمـان بـر مـردم مـی‌خـوانـدند،پیروی کردند. و سلیمان هرگز ـ دست به سحر و جادو

نیالود ـ کافر نشد.ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند ـ و خود از آن‌تبعیت نمودند»[۱۷۵]

غرور شیطان دائمی نیست

این طور نیست که شیطان از عمل خلاف خود حقیقتا خوشحال باشدبلکه ناراحت هم است. گاهی اوقات پیش پیامبران الهی آمده ودرخواست توبه و عفو نموده است. باز هم کبر و نخوت، غرور و بد ذاتی‌دیرینش مانع از توبه او شده و باز به حال قبل باقی مانده است.

روزی پیش حضرت نوح علیه‌السلام آمده و از کرده خود اظهار پشیمانی‌کرد و گفت: یا نبی الله! می‌خواهم توبه کنم و از کرده خویش پشیمانم؟آیا توبه من در پیش گاه خداوند متعال پذیرفته است و مرا قبول می‌کند؟

آن حضرت فرمود: خداوند «ارحم الراحمین» و تواب و غفار وکسی است که توبه بندگان را قبول می‌کند.[۱۷۶] اگر واقعا پشیمانی ومی‌خواهی توبه کنی، اول باید بروی بر قبر حضرت آدم ابوالبشر سجده‌کنی تا خداوند متعال تو را بیامرزد.

آن ملعون وقتی این را شنید: کبر غرور او اجازه نداد و تعصب او مانع این‌کار شد و گفت: ای نوح! من در بهشت و در میان ملائکه برخود آدم‌سجده نکردم ـ در حالی که او استاد فرشتگان بود. حال چگونه بر مرده وقبر او سجده کنم. اگر بنا بود سجده کنم از همان اول بر زنده آدم سجده‌می‌کردم، نه الان که بر خاک او سجده کنم.[۱۷۷]

طلب مغفرت شیطان

شیطان با این همه خباثت ذاتی که بر شمردیم، از درگاه الهی ماءیوس

ونـاامـیـد نـمـی‌شود، در اماکن مقدسه و پیش افراد بزرگ و مقدس و اولـیای‌خدا ظاهر می‌شود و از آنان می‌خواهد تا واسطه شوند که گناه وی‌بـخـشـوده شـود. منطقش این است که من هر چه گناهان بزرگ انـجـام دهـم،نـافرمانی خداوند متعال کنم، رحمت خدا از آن بزرگ‌تر است، و امیدمی‌رود که خدای بزرگ گناهان بزرگ مرا هم بیامرزد.

از حـضـرت امـیـرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که: ایشان فرمودند: مـن‌در کـنـار کعبه معظمه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خـمیده، درحالی که از اثر پیری ابروهایش بر چشمانش افتاده، عصایی به دست‌گرفته، کلاهی قرمز بر سر نهاده، عبایی از مو بر دوش انداخته و بـه دیوارکعبه تکیه داده بود، نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد وگفت:

یـا رسـول الله صـلـی الله علیه و آله وسلم! از خدا بخواه که مرا بیامرزد وقـریـن رحمت خود فرماید. حضرت فرمود: ای پیرمرد! سعی تو ضایع وعمل تو باطل شد و از بین رفت.

سـپـس از پـیـش آن حـضـرت رفـت. ایـشان به من فرمودند: یا علی! آیـاشـنـاخـتـی او را؟ عـرض کـردم: خیر یا رسول الله صلی الله علیه و آله‌وسلم! فرمود: آن شخص شیطان رجیم بود!

عـلـی عـلـیه‌السلام می‌گوید: من دنبالش دویدم تا به او رسیدم. با او درآویختم تا او را به زمین زدم و روی سینه‌اش نشستم. دست بر گلوی اوگذاشتم که او را خفه کنم. به من گفت: یا علی! مرا خفه مکن! زیرا مهلت‌داده‌اند تا روز معین و معلوم. یا علی! به خدا قسم من تو را دوست دارم وایـن حرف را جدا می‌گویم. کسی با تو دشمن نیست و نمی‌تواند دشمن‌تو باشد مگر این که من در نطفه او شرکت کرده باشم، یا ولدالزنا باشدعلی می‌فرماید: من خندیدم و آزادش کردم.(۱۷۸)

دفع وسوسه شیطان

چـنـد کـار اسـت که اگر انسان آنها را انجام دهد وسوسه شیطان از او

دفع‌می‌شود و آن ملعون تا مدتی قادر نیست او را وسوسه نماید.

۱. پناه بردن به خدا: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: وقتی شیطان یکی‌از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برید و بگویید:

((امنت بالله و برسوله مخلصا له الدین)).[(۱۷۹)]

و نیز آمده: زمانی که در قلب تو شکی رخنه کند باید بگویی:

((هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیيءعلیم)).[(۱۸۰)]

۲. حنا: در حنا بستن چهارده خصلت است: نهم از آنها این که وسوسه‌شیطان را کم می‌کنند.[(۱۸۱)]

۳. خوردن انار: امام صادق علیه‌السلام فرمود: انار زمانی که در معده‌قرار گیرد تا چهل روز وسوسه شیطان را از بین می‌برد.[(۱۸۲)]

۴. آب نیسان: آن آب بارانی است که بعد از ۲۳ روز از که عید نوروزگذشت تا سی روز بعد از آن می‌گیرند.[(۱۸۳)] کسی که دوست دارد شیطان باوسوسه خود او را اذیت نکند، از آب نیسان بیاشامد.[(۱۸۴)]

۵. شستن سر با سدر: امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که سر وصورت خود را با برگ سدر بشوید، خداوند شیطان را از هفتاد روز از اودور می‌گرداند.[(۱۸۵)]

۶. مسواک: امام صادق علیه‌السلام فرمود: بر شما باد به مسواک کردن،زیرا آن وسوسه شیطان را از سینه انسان بیرون می‌برد.[(۱۸۶)]

۷. ذکر اهل بیت: ذکر اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم‌برای وسوسه در سینه انسان شفا است[(۱۸۷)] (از همه مهم‌تر این که انسان‌درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به فرستد.

۸. روزه گرفتن: روایت شده که: هر کس در هر ماه سه روز، روزه بگیرد آن‌سه روز مطابق روزه همه دنیاست و وسوسه شیطان را از قلب بیرون‌می‌برد.[(۱۸۸)]

گدائی نمودن شیطان

شـیـطان بارها و بارها کاسه گدایی پیش پیامبران برده و از آنان میوه وطـعـام بـهـشتی طلب نموده است، ولی آنان چون او را می‌شناختند چیزی‌به وی ندادند. از جمله:

۱ ـ در زمان آدم:

وقـتـی حـضـرت آدم عـلـیه‌السلام انگور کاشت، شیطان پیشش آمد و ازانـگـور خـواسـت. آدم، چـیزی به او نداد و مواظب بود که شیطان از ایـن‌مـیـوه نـدزدد و نخورد. روزی پیش حضرت حوا آمد گریه کرد و خـواهش‌نمود که یک خوشه انگور به او دهد. او هم خوشه انگوری به او داد.وقـتـی در دهان گذاشت و خواست بخورد حضرت آدم متوجه شد. فوراآمد و از دهان او بیرون آورد و فرمود: میوه بهشتی بر تو حرام است و نبایدبخوری!

۲ ـ در زمان ابراهیم:

وقـتـی حـضـرت ابـراهـیـم عـلـیه‌السلام ماءمور شد که فرزند خود را قـربـانـی‌کند ـ اسماعیل را به قربان گاه برد ـ یک قربانی به جای او از بـهـشت آمد وحضرت آن را قربانی کرد و بر روی الاغ انداخت و به مکه آورد. چـون‌خـواسـت گوشت حیوان را تقسیم کند، شیطان به صورت گـدایـی پـیـش‌ابراهیم آمد و گفت: ای خلیل الله! از گوشت قربانی فـرزنـدت مقداری‌هم به من فقیر بده. ابراهیم هم خواست چیزی به او بدهد که جبرئیل آمدو گفت: وی شیطان است، خصیتین و سپرز آن را به او بده.

۳ ـ در زمان حضرت رسول:

آن مـلـعـون پـی در پـی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بـه‌گـدایـی مـی‌آمـد، چون می‌دانست که این بزرگواران سایل را رد نمی‌کنند.

بـعـد از آن کـه جـعـفر بن ابی‌طالب از حبشه بازگشت. روزی پیامبر اسـلام‌صـلـی الله عـلـیـه و آلـه وسـلـم و جـعفر به خانه حضرت علی عـلـیـه‌الـسـلام‌آمدند. چون در خانه چیزی برای پذیرایی نبود حضرت فـاطـمـه‌عـلـیـهاالسلام دو رکعت نماز خواند و سر به سجده نهاد و از خـداونـد طلب‌غذا نمود. وقتی سر از سجده برداشت، دید طبقی آماده

اسـت و در آن‌مـقداری خرما و هفت گرده نان و هفت مرغ بریان، یک ظـرف شـیـر و یـک‌ظـرف عسل در آن هست. آنها را برداشت آورد در خدمت آن حضرت‌گذاشت و همه آماده خوردن شدند.

در ایـن هـنـگـام شـنیدند سایلی از پشت در صدا می‌زند: ای اهل بیت کرم‌وجود! از این طعام که می‌خورید، اندکی هم به من بدهید.

فـاطـمـه زهـرا، نـانـی بـرداشـت و یک مرغ بریان روی آن گذاشت و خواست‌که به سائل دهد در این وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم‌او را از دادن به سائل منع فرمود. آن سائل هم رفت. بعد از مدتی با قیافه‌دیگر وارد شد، در حالی که پارچه و تخته‌ای به پای خود بسته بود تا اهل‌خانه گمان کنند که پای او شکسته و معلول است.

تخته‌ها بر پای بسته از چپ و راست

تا گمان آید که او بشکسته پا است

کـنـار در خانه آن حضرت ایستاد و با صدای بلند فریاد زد و گفت: ای اهـل‌خـانـه جـود و کـرم و احـسان! به من معلول و پای شکسته کمک کـنـیـد.مقداری از غذایی که می‌خورید به من بی‌نوا بدهید. باز فاطمه زهـرا(س) خـواسـت چیزی به او دهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم‌منعش کرد و فرمود: ای ملعون گم شو تو ر شناختم!؟

دیدش و بشناختش چیزی نداد

رفت و باز آمد بپوشید از لباء

بـار سـوم، خـود را بـه صـورتی دیگر در آورد تا شاید به او کمک کنند. بـه‌صـورت کودک کور و بی‌چشمی آمد در خانه و گفت: ای اهل بیت! مـن‌عـاجـزم، کـورم، یـتیم هستم، مقداری غذا به من عنایت کنید! باز آن‌حضرت فرمود: تو را شناختم از این جا برو.

بـرای بـار چـهـارم: بـاز شـکـل و قـیافه خود را عوض نمود، خود را به صورت‌زنی مسکین و بیچاره، چادری کهنه به سر خود انداخت و کفش پـاره بـه پـانـمود و آمد بر در خانه فاطمه نشست و شروع کرد التماس نمودن و طلب‌غذا کردن. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را شناخت‌محرومش کرد.

چون که عاجز شد به آن گونه مکید[۱۸۹]

چون زنان او چادری بر سر کشید

آمد و بر آستان در نشست

سر فرو افکند و پنهان کرد دست

هم شناسیدش ندادش صدقه‌ای

بر دلش آمد زحرمان حرقه‌ای (۱۹۰)

فاطمه زهرا علیهاالسلام از رد نمودن فقرا و مساکین که امروز پدرش همه را رد کرد تعجب نمود و گفت:

ای پدر! تا به حال سابقه نداشت که شما فقیری را از در خانه ناامیدبرگردانید، ولی امروز چندین نفر از فقرا و بی‌نوایان آمدند و به هیچ کدام‌چیزی ندادید و همه را دست خالی رد نمودید: فرمود: ای دخترم! چون‌غذایی بهشتی است، بر اینها حرام است.

فاطمه عرض نمود: مگر این‌ها چه کسانی بودند.

فرمود: همه اینها شیطان بودند و می‌خواستند از غذاهای بهشتی‌بخورند. اگر امروز از این غذاها می‌خوردند از اهل بهشت می‌شدند.

نعمت جنات خوش بر دوزخی

شد محرم گر چه حق باشد سخی(۱۹۱)

رودست خوردن شیطان

در گذشته، بعضی از مردم شیطان را می‌دیدند، با او صحبت‌می‌کردند و گاهی هم به جای این که شیطان آنها را فریب دهد و کلاه‌سرشان بگذارد، آنها سر شیطان کلاه می‌گذاشتند، اسرار آن ملعون را به‌دست می‌آوردند و با او مخالفت می‌کردند.

روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفت و گوهایی، گفت:می‌خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.

شیطان گفت: عجبا! همه از دست من می‌گریزند و بیم دارند،

تــومــی‌خــواهــی بــا مــن دوست و رفیق شوی و حرف مرا قبول کنی و اطاعت‌نمایی!؟
آن شـخـص گـفـت: مـن با دیگران فرق دارم و تصمیم گرفته‌ام با تو رفیق‌باشم. شیطان خیلی خوشحال شد و گفت: قبول دارم، اما به من قول بده‌که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی.
مـرد مـؤمـن گفت: اشکالی ندارد و باهم عقد برادری بستند. شیطان گفت:اول کاری که باید بکنی این که نماز را ترک نمایی، زیرا هیچ چیز مانندنماز مرا ناراحت نمی‌کند و دل مرا به درد نمی‌آورد. نماز رنگ مرا زرد وپـشـت مـرا خم می‌کند، به واسطه نماز بیشترین مردم به بهشت می‌روند.مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم و چه‌دستوری می‌دهی؟
شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر کجا دروغ گویند آن جا حاضر شو و بـه‌دروغ آنـهـا گـوش فرا بده، زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان‌است.
مـرد مـؤمن وقتی چنین شنید، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بـارالـها! از همین جا عهد کردم که تا زنده‌ام دروغ نگویم و هرگز نماز خـود راتـرک نکنم و آن را کوچک نشمارم، هر کجا و در هر کاری باشم نماز خودرا از اول وقت تاءخیر نیندازم و همان جا مشغول نماز شوم.
وقـتـی شـیـطـان این را شنید، فریادش بلند شد و گفت: مگر نگفتی اسـرارمـرا فـاش نـکـنـی و هـر چـه بگویم انجام دهی؟ مگر با من عقد اخوت‌نبستی؟ چرا عکس گفته‌های من رفتار می‌کنی؟
مـرد مـؤمـن گفت: خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می‌شوی تا مـن‌هـمـان‌هـا را انـجام دهم و مخالفت خود را با تو آشکار کرده باشم.
وقتی‌چنین حرف‌هایی از آن مرد شنید ناله و فریادش بلند شد و خود را ازنـاراحـتی بر زمین زد و گفت: ای وای! از این دو سری که هرگز به کـسـی‌نگفته بودم و تو فرا گرفتی و به عهد خود وفا نکردی من هم با خود عهدمی‌کنم که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نگویم.[۱۹۲]

رانده شدن یاران شیطان

وقتی قیامت برپا شود، همه خلایق در آن روز جمع می‌شوند.شیاطین، جباران، ظالمان، کافران و پیشوایان کفر را با پیروانشان به‌پیشگاه خداوند متعال آورده و محاکمه می‌نمایند. سپس به فراخورگناهان، افراد را جهنمی کرده و پاداش می‌دهند.

در این هنگام پیروان شیاطین، جباران و ظالمان که کورکورانه از آنان‌تبعیت و تقلید کرده‌اند خطاب به آنها می‌کنند و می‌گویند: ما در دنیا،پیروان و فرمان بردار شما بودیم و الان به واسطه همان اعمال گرفتارعذاب جهنم هستیم. آیا ممکن است شما، هم اکنون به خاطر رهبر وپیشوا بودنتان سهمی از عذاب‌های مرا بپذیرید تا قدری از عذاب ماکاسته گردد؟

آنها بلافاصله می‌گویند: اگر خداوند ما را از این عذاب سوزان نجات دادو به بهشت برد ما هم شما را راهنمایی می‌کنیم، ولی افسوس که کار ازاینها گذشته است. چه ناله و بی‌تابی کنیم و چه صبر و شکیبایی، راه‌نجاتی برای ما و شما وجود ندارد. در این حال شیطان خود را تبرئه‌می‌کند و جرم و گناه خویش را به گردن پیروان خود می‌اندازد.

قرآن دراین باره چنین می‌فرماید:

« و قال الشیطان لما قضی الامران الله و عدکم و عد الحق و وعدتکم‌فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی‌فلا تلولونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی‌کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم.»

«و شیطان هنگامی که کار ـ حساب بندگان صالح و غیر صالح ـ پایان‌پذیرفت ـ و هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند ـ به‌پیروان خود چنین می‌گوید: خداوند، به شما وعده حق داد و من نیز به‌شما وعده ـ پوچ و بی‌ارزشی که خودتان می‌دانستید ـ

دادم. سـپـس ازوعـده‌های خود جستم ـ البته این را بدانید که ـ من بر شما تسلطی‌نداشتم و شما را وادار نمی‌کردم. تنها ـ کاری که کردم این بـود کـه ـ از شمادعوت نمودم و شما هم با میل و اراده خود دعوت مرا پـذیرفتید،بنابراین، هرگز مرا سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را ملامت کـنـیـد. ـ که‌چرا دعوت شیطنت‌آمیز مرا پذیرفتید. خودتان کردید که لعنت برخودتان باد ـ».(۱۹۳)

(به هر حال) نه من می‌توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به‌فریاد شما برسم و نه شما می‌توانید فریاد رس من باشید.

مـن اکـنـون اعـلام مـی‌کـنـم که، از شرک شما درباره خود، و این که اطـاعـت‌مـرا در ردیـف اطـاعـت خـدا قـرار دادید بیزارم و آن کفر را نـمی‌پذیرم ،اکنون فهمیدم که این شرک شما در اطاعت از من، هم مرا بـدبـخـت کرد وهم شما را. همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن‌وجود ندارد.

بـه ایـن تـرتـیـب، شـیطان لعین نیز با سایر خودکامه‌گان که رهبران گـمـراهی‌بودند، هم آوازه شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به ایـن پیروان‌بدبخت و بیچاره نشانه‌گیری می‌کند. در واقع این یک نوع مجازات‌روانی برای پیروان شیطان است. آن ملعون آن قدر در کار خود استاد وماهر است که هم در دنیا مردم سست ایمان را گمراه و منحرف می‌نمایدو از حق و حقیقت دور می‌کند و هم در آخرت آنها را محکوم و سـرزنـش‌می‌نماید. از طرف دیگر خود را تبرئه کرده و بی‌گناه معرفی می‌نماید.

آن روز بـه پـیـروان جـاهـل و سـسـت ایـمان خویش ایراد می‌گیرد و مـی‌گـویـد:بـرای هدایت شما پیامبرانی از جانب خدا آمدند و آنها هم بـرای‌جـلـوگیری از انحراف شما جانشینانی بعد از خود برگزیدند. از طـرف‌دیـگـر، قـرآن کتاب آسمانی، امامان معصوم ـ علیهم السلام ـ و هـمـه‌عـلـمای متعهد و گاه مؤمنان وارسته برای ارشاد و هدایت شما دسـت بـه‌دسـت هم دادند تا شما را از وسوسه‌های من دور داشته و به صـراط‌مـسـتـقـیـم بکشانند، اما شما با این که آنها را می‌دیدید و کلام ایشان‌رامی‌شنیدید و در میانشان بودید، آن قدر مست و مغرور گناه و دل باخته‌وسوسه‌های شیرین من بودید که حرف آنان را قبول نکردید و

با این که‌حرف مرا نمی‌شنیدید خریدارش شدید و به یاران من پیوستید. سـپـس بـه آنـان می‌گوید: شما کجا و کی مرا دیدید، کجا و کی حرف مـراشـنـیـدیـد؟ شـمـا دروغ می‌گویید! من اصلا شما را نمی‌شناسم. شـمـاخـودتـان خـراب بـودیـد، بـی‌دیـن و فـاسد بودید، چرا دیگران مـنحرف‌نشدند. لعنت خدا و ملائکه بر خودتان باد که به دستور خالق و رازق‌خـود عـمـل نـکـردیـد. به این ترتیب، جنگ بین شیطان و طرف دارانش‌خاتمه پیدا می‌کند و هر کسی به سزای اعمال خود می‌رسد.

تهمت شیطان به زکریا

شیطان چون نمی‌توانست بر پیامبران الهی دست پیدا کند، ازدشمنی و خـشـمـی کـه از ایـشـان داشـت بـرای کـشـتـن و بـی‌اعـتبار کردن آنـان‌تـهـمـت‌های ناروایی را به آنان نسبت می‌داد. از جمله: تهمت زنا به‌زکریای پیغمبر است.

از وهـب بـن مـنـبـه روایت شده: روزی که مریم عیسی علیه‌السلام را آبستن‌شد و مردم مطلع شدند، شیطان در میان بنی اسرائیل به صورت یکی ازعابدهای بیت المقدس در آمده و به مریم فحش و ناسزا می‌داد، ومی‌گفت: ای مردم! زکریا با مریم روابط نامشروع دارد. وی چون مریم رازیـبـا و صـاحـب جـمـال دیـده با او زنا کرده! و مریم از زکریا حامله شده.زکریا را بکشید که همه ما را بدنام کرده است.

مـردم درصـدد کـشـتـن زکـریـا بـر آمدند و بر سر وی ریختند تا او را بـکـشـنـد.زکریا از ایشان گریخت تا به درختی رسید و به آن پناه برد. درخـت بـرای‌او شکافته شد و گفت: ای زکریا! داخل شو. وقتی داخل شد درخت به‌هم آمد و آن حضرت از نظرها پنهان شد.

شیطان با بنی اسرائیل از پی آن حضرت می‌آمدند تا به درخت رسیدند،ـ آن مـعـلـون دسـتـور سـاخـتـن اره دو سـر داد، او دسـت خـود را بر درخـت‌گـذاشـت و از پـایـیـن تا بالا کشید. دل آن حضرت را از پشت درخـت‌شـنـاخـت و دسـتور داد همان جا رابا اره دو سر بریدند. بعضی گویند: اره رااز بالای درخت گذاشتند، به طوری که اره از فرق سر او

بگذرد ـ و آن‌حضرت را در میان درخت دو نیم کردند.

اره بر فرقش گذاشت و گفت: چونی

گفت: بر اولاد آدم هرچه آید بگذرد

زکـریـا از ایـن مـاجرا احساس درد و ناراحتی نکرد و به شهادت رسید. آن‌مـلـعـون، بعد از این، میان بنی اسرائیل ناپدید شد و دیگر کسی او را ندید!

بـعـد از شـهـادت زکریا خداوند متعال عده‌ای از فرشتگان را فرستاد تا آن‌حـضـرت را غـسـل دادنـد و بـر او نـمـاز خواندند و بدن مطهر او را دفن‌نمودند.(۱۹۴)

تهمت شیطان به مریم!

شیطان بعد از آن که حضرت زکریا را به شهادت رسانید، در صددبرآمد که آبروی حضرت مریم را نیز بریزد و در پی فرصت بود.

وقـتی حضرت عیسی علیه‌السلام متولد شد، آن ملعون به صورت زنی ازبـنـی اسـرائیل در آمد و آنان را واداشت تا به مریم ناسزا گویند و آب دهان‌به صورت ایشان اندازند.

وقـتـی زن‌هـا مـریم را دیدند که فرزندش را در آغوش گرفته می‌آید، شـروع‌کردند به ایشان ناسزا گفتن. به او گفتند: ای مریم! حیف از آن سـابـقـه‌درخشان و این آلودگی! صد حیف از آن دودمان پاکی که این گـونـه بـدنـام‌شـد. ای مریم! تو مسلما کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! ایـن کـارشایسته تو نبود. بعضی به او گفتند: ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی‌نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت و زناکار نبود.

در ایـن هـنـگـام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد. تنها کاری که انجام دادایـن بـود کـه اشـاره بـه نوزادش عیسی علیه‌السلام کرد ـ که از او بپرسید. آنهاگفتند:

ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟! ـ ای مریم! ما رامـسـخره کرده‌ای ـ ولی این حالت چندان به طول نینجامید، چرا که

آن‌نـوزاد زبـان گشود و با آنان سخن گفت. و رفع تهمت از مادر خود کرد وبینی شیطان را به خاک مالید.(۱۹۵)
بـعـد از آن، مـریـم فـرزنـد خـود عیسی را برداشت و از بیت المقدس بیرون‌آمد تا به آبادی رسیدند. کد خدای آن آبادی، مریم را به خانه خود برد وروز به روز به احترام مریم می‌افزود.
بـاز، شـیـطـان به فکر توطئه و تهمت دیگری برآمد که ضربه خود را به مریم‌و فرزندش بزند. نقشه آن ملعون این گونه بود که، شبی طفل آن کدخدا راخفه کرد و آمد پیش وی و گفت: این زن نمک نشناس طفل تـو را کشته‌است. من دیدم این زن و فرزندش حلق این طفل معصوم و بی‌گناه رافشردند تا مرد. دلم به حال این طفل سوخت و ناراحت شدم.
کـدخـدا عـاقـل بـود. مـریم را طلبید و گفت: من چه بدی در حق تو کـرده‌بودم که پسر مرا کشتی؟! مریم قسم یاد کرد که من از این قضیه اطلاع‌ندارم.
آن مـرد گـفـت: من، آن را به خدا واگذاشتم، لیکن دیگر این جانمان کـه‌چـشـم مـن به صورت شما نیفتد. نمی‌توانم قاتل فرزندم را ببینم.
ایـشـان‌هـم از آن جـا بیرون رفتند و خانه به دوش، هر روز در دهی به سرمی‌بردند.(۱۹۶)

صدقه دادن از زبان شیطان

اگـر چـه شـیـطـان بـا دادن صـدقـه مـخـالفت می‌کند و از کسانی کـه‌می‌خواهند از مال خود به نیازمندان ببخشند جلوگیری می‌نماید، امـاوقـتـی کـه از ویـژگی‌های صدقه دادن از او می‌پرسند، حقیقت و منافع‌صدقه را بیان می‌کند.
در یـک دیـدار، حـضـرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چند سؤال از اوکـردنـد، او هـمـه را جـواب داد. یـکی از سؤال‌ها این بود که حضرت فـرمـود:ای مـلـعون! صدقه دادن امت من نزد تو چگونه است و منافع صدقه‌چیست؟ شیطان در جواب حضرت عرض کرد: یا رسول الله صلی

اللهعـلـیـه و آلـه وسلم! در صدقه دادن امت تو شش خصلت و منفعت است.

اول ایـن کـه، بـا صـدقـه و بـخـشـش کـردن، نـه تنها مال انسان کم نمی‌شود،بلکه هر روز بر دارایی صدقه دهنده افزوده می‌شود.(۱۹۷)

دوم ایـن کـه، بـه واسـطـه صـدقـه دادن، عمر طرف زیاد و مرگ‌های ناگهانی وحوادث ناگوار از او برطرف می‌گردد.(۱۹۸) ـ حدیثی در ایـن بـاره وارد شـده‌کـه صـدقـه دادن هـفـتـاد نـوع بـلا را بـرطرف می‌کند.(۱۹۹)

سـوم، بـا صـدقـه دادن تـوانـگـری پـیـدا مـی‌شـود و فقر و ناداری از بین‌می‌رود.(۲۰۰)

چـهارم، صدقه به صاحبان و صدقه دهندگان خود تندرستی می‌دهد، ازدردها و رنج‌های گوناگون نجات می‌یابند.

پـنـجم، کفه اعمال صدقه دهندگان در روز قیامت سنگین می‌شود و به‌خوبی و بدون ترس از پل صراط می‌گذرند.

شـشـم، صـدقـه در روز قـیـامـت دیـواری می‌شود بین آتش جهنم و بـخـشـش‌کنندگان، به طوری که آتش جهنم نمی‌تواند به آنان اذیت رساند.(۲۰۱)

نـیـز آن حضرت در این باره فرمودند: صدقه دادن پشت و کمر شیطان رامـی‌شـکـنـد.(۲۰۲) دربـاره گـفته‌های شیطان روایات زیادی در کتاب‌های‌حدیث موجود است می‌توان از آنها استفاده کرد.

هـم چـنـیـن آن حـضـرت فـرمـود: دربـاره وصـی و جـانـشـین من امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام چه می‌گویی؟ آیا تا حال بر او دست یافته‌ای؟ عرض کرد:من هرگز بر آن حضرت دست نیافته‌ام و نخواهم یافت. فقط راضـیـم کـه اومـرا بـه حال خود واگذارد و اذیتم نکند، تاب دیدار آن حـضـرت را نـدارم،چـون او را بـبـیـنم مانند پنبه‌ای که در آتش افتد و بسوزد، می‌سوزم.

اعمال شیطان

بسیاری از کارهای حرام از اعمالی شیطان است، زیرا او اختراع کرده و خود او هم اول انجام داده است.

در این جا لازم می‌دانم مقداری درباره اعمال کردار زشت شیطان‌مطالبی را بنویسم تا کسانی که می‌خواهند از او و رفتارش پند بگیرند،بدانند کدام یک از کارها مورد علاقه او است:

۱. آدم کشی، شیطان می‌کوشد مردم را به جان هم اندازد. او می‌خواهداز هر بهانه‌ای که شده زد و خورد به وجود آورد تا خون ریزی شود، مثل‌داستان فرزندان آدم و جنگ‌های کوچک و بزرگی که در دنیا به راه‌می‌افتد. همه به سعی و کوشش آن ملعون است.

۲. عاق والدین، او سعی می‌کند فرزندان را مغرور سازد و در آنهاخودبینی ایجاد نماید تا حاضر نباشند در مقابل پدر و مادر گوش به‌فرمان باشند، تا والدین هم آنها را نفرین و عاق نمایند، در نتیجه هم دردنیا گرفتار و بدبخت شده و هم در آخرت به عذاب مبتلا شوند.

۳. رباخواری، او مردم را تشویق به جمع کردن مال دنیا می‌کند، گرفتن‌ربا را پیش آنان خوب جلوه می‌دهد، لذت و طعم این کار را برای اینان‌شیرین می‌کند. بندگان را تحریک می‌نماید که چیزی به دیگران نبخشندو اگر هم ببخشند درصدی از آن را به عنوان سود، خواستار شوند.

۴. حرام خوردن، می‌گوید: به دست آوردن مال بدون زحمت کیف‌دارد. مال خود و دیگران را از آن خودت حساب کن. مال یتیم، و تصرف‌در آن و مال موقوفه را مباح معرفی می‌کند.

۵. فرار از جنگ، زندگی کردن و زنده بودن را پیش چشم انسان زینت‌می‌دهد و می‌گوید: تو هنوز جوانی زن و بچه داری، پدر و مادر داری،آنان بی‌سرپرست و حیران می‌شوند، کسانی هستند که به جای تو درمقابل دشمن مبارزه کنند، حفظ جان واجب است. او این وسوسه‌های‌دل پذیر و فریبنده را به فکر رزمندگان و جنگ جویان می‌اندازد که‌میدان را رها کنند و بگریزند.

۶. نسبت ناشایست دادن، هم و غم او این است که دامن پاکان را لکه‌دارکند، آبرو و شخصیت ایشان را از بین ببرد. لذا عده‌ای را وادار می‌کند که‌برای رسیدن به مقصود خود به زنان و مردان پاک تهمت

بزنند و نسبت‌زنا و لواط بدهند.
۷. کـم فـروشـی، بازاریان و تجار و کسبه کوچه و بازار را وادار می‌کند کـه‌مقداری از جنسی را که می‌خواهند بفروشند کم کنند، و جنسی را کـه‌مـی‌خـواهـنـد بخرند زیادتر بگیرند. به آنها القا می‌کند که شما هم خرج‌دارید،
بـچـه و زن داریـد، کـرایه مغازه دارید، باید مالیات بپردازید، پول آب و بـرق‌بـدهـید، ریخت و پاش و از بین رفتن دارد، چه اشکالی دارد اگر مقداری‌کم فروشی کنید؟
۸. ریـش تـراشـی، شـیـطـان تـا در میان ملائکه و فرشتگان بود و آنان رانـصـحـیـت مـی‌کـرد، ریـش داشـت، بـعد از آن که از بهشت بیرون آمدحضرت آدم و پیامبران دیگر را دید که همه ریش دارند، برای این که بـاآنـان هـم مـخـالـفـت کرده باشد، ریش خود را تراشید پیامبر اسلام (ص)امـت خـود را از ریـش تراشی نهی نمود و از کسانی که این کار را انجام‌می‌دهند مذمت کرده است.(۲۰۳)
۹. خـواب بین الطلوعین، یکی از خواب‌های او، خواب بین طلوع صبح‌و طلوع خورشید است. خواب در این ساعات مورد علاقه شیطان‌است. در این زمان می‌آید و اطراف لحاف انسان را می‌گیرد و در گوش‌افرادی کـه خـواب هـستند بول می‌کند که صدای اذان را نشوند. زمین دراین هنگام از دست کسانی که خواب باشند ناله می‌کند.(۲۰۴)
۱۰. خـواب در مـجـلـس ذکـر، وقـتـی مـجـلـس ذکـر خدا و موعظه برقرارمی‌شود،
مـی‌آیـد و انسان را به خواب می‌برد. طریقه به خواب کردن او این است کـه‌سرمه به چشم انسان می‌کشد و در اثر آن، چشم گرم می‌شود و در آن‌مجلس انسان چرت می‌زند.(۲۰۵)
۱۱. احـتـلام کـردن، از اعـمـال او مـحـتـلـم کردن مردم به خصوص جوانان‌است.
خـود را در خـواب ایـشان به صورت زن زیبا یا جوان زیبا در می‌آورد و دراخـتـیارشان قرار می‌دهد تا انسان را در خواب جنب کند و به نماز و روزه‌انسان آسیب برساند.
۱۲. ریـخـتـن آبـرو، آشـکـار کردن عیب مردم، چه در قالب شعر و چه

درگفتار، از اعمال شیطان است. دلیل آن هم آیات و روایاتی است که درمذمت غیبت وارد شده.[۲۰۶]
۱۳. غنا، غنا و آوازخوانی از اعمال شیطان است. حرمت آن هنگامی‌است که صدا را در گلو بچرخانند و به اصطلاح «چهچه بزنند».[۲۰۷]
۱۴. نجوا، نجوا و در گوشی گفتن در مجالس از خواسته‌های زشت‌شیطان است. خداوند در این باره می‌فرماید:
« انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا »
«به درستی که نجوا و راز گفتن و در مجالس در گوشی صحبت کردن‌از اعمال زشت و قبیح شیطان است که می‌خواهد به این وسیله مؤمنان‌را پریشان خاطر سازد».[۲۰۸]
یکی از علت‌های پریشانی مؤمنان این است که دو نفر در مجلسی با هم‌در گوشی صحبت کنند. در این هنگام دیگران فکر می‌کنند که درباره‌ایشان حرف می‌زنند به این خاطر، آزرده می‌شوند.
۱۵. صنج، صنج از آلات لهو و زدن آن حرام است. پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله وسلم در این باره فرمود: از صنج زدن دوری کنید، زیراشیطان همراه صنج‌زن قدم بر می‌دارد و ملائکه از تو متنفر می‌شوند و ازتو دوری می‌کنند.[۲۰۹]
۱۶. عود، نوعی از آلات لهو و از اعمال شیطان و استعمال آن حرام‌است. روایتی در این زمینه می‌فرماید: عود زدن نفاق را در قلب‌هامی‌رویاند، همان طور که آب سبزه را می‌رویاند.[۲۱۰]
۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰، شراب، قمار، بت پرستی، تیرهایی که با آنها گروبندی می‌کنند. همه از کارهای شیطان است. قرآن در این باره‌می‌فرماید:
« یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس‌من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون »
«ای اهل ایمان! شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو بندی ـ که درزمان جاهلیت بوده ـ همه پلید و از اعمال شیطان است. از آنها، دوری‌کنید تا رستگار شوید».[۲۱۱]
۲۱، ۲۲ و ۲۳، لواط، مساحقه، زنا، این سه چیز هم از اعمال بسیارزشت و

شرم آور شیطان است که، اول در میان قوم لوط رواج داده شد وسپس بـه جاهای دیگر سرایت کرد. ـ لواط عمل بسیار زشت و قبیحی‌است که مـرد بـا مـرد انـجـام می‌دهد و مساحقه عمل زشتی که زن با زن‌انجام مـی‌دهـد و مـنـشـاء ایـن دو عمل، از دو شیطان، به نام زوال و لاقیس درزمان لوط بوده است.[۲۱۲]
۲۴، جـیـغ کشیدن: جیغ زدن در هنگام مصیبت از اعمال شیطان است. درحدیثی آمده:
« الصراخ من الشیطان و البکاء من الرحمان »
«جـیـغ کـشـیـدن و فریاد و فغان در مصیبت‌ها از اعمال، شیطان و گریه‌کردن خدایی است».[۲۱۳]
۲۵، هـنـگـام نـاراحـتـی و فکر کردن، دست به زیر چانه زدن، و ناخن بـه‌دنـدان گـزیـدن، و ریـش را بـا دنـدان گـرفتن و کندن از خوی شیطان‌می‌باشد.[۲۱۴]
۲۶. خـوابـیـدن بـر روی شـکـم، در خـبـری آمده است که: شیطان بر روی‌شـکـم و صـورت مـی‌خـوابـد. مـعـصومان علیه‌السلام از آن نهی کرده‌اند.[۲۱۵]
۲۷. مـجـادلـه، جـدال، لـجـاجـت، دعـوا و زد و خـورد کردن از خوی شـیطان‌است. همان طور که خداوند از قول حضرت موسی علیه‌السلام چنین‌می‌فرماید:
« قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین »
حضرت موسی علیه‌السلام وقتی دید دو نفر، یکی مؤمن و دیگری‌کافر، بـا هـم مـشاجره می‌کنند، «فرمود: ـ این کار فریب و وسوسه‌شیطان اسـت. بـه درسـتـی کـه او گـمـراه کـنـنـده مـردم اسـت، گـمراه کننده‌ای‌سخت و آشکار».[۲۱۶]
۲۸. زلـف، زلـف گـذاشـتـن و جـلو سر را نتراشیدن از روش شیطان است.(انسان یا باید سر را هیچ نتراشد یا همه آن را بتراشد).[۲۱۷]
۲۹. شـبـیـه: شـبیه در آوردن، خود را شبیه امام حسین یا دیگر امامان کـردن‌اعمال شیطانی است. اول کسی که شبیه در آورد، دو نفر بودند، یـک زن وشـوهـر ـ مرد به نام «مرة» و زن به نام «لیلا». مختار

وقـتـی قـیـام‌کـرد، فرستاد هر دو را آوردند و دستور داد آنها را به هم بستند و در آتش‌انداختند.[۲۱۸]
۳۰. بخل، یکی از روش‌های ناپسند شیطان بخل است. هم خودش‌بخیل است و هم مردم را به بخل دعوت می‌کند. قرآن در این باره‌می‌فرماید:
«الشیطان یعدکم الفقر و یاءمرکم بالفحشاء»
هـنـگـام کـمـک بـه دیـگـران، «شـیـطـان شما را از فقر و بی‌چیزی مـی‌تـرسـاندو بخل را در دستور کارتان قرار می‌دهد و به کارهای ناروا دعوت‌می‌کند».[۲۱۹]
۳۱. گـریـه دروغ، اول کسی به دروغ گریه کرد. شیطان بود. او پیش حوا ـ مادر بزرگ آدمیان ـ آمد و شروع کرد به دروغ گریستن و گفت: مـن دلـم بـرجوانی تو می‌سوزد، زیرا تو می‌میری «آیا می‌خواهی تو را راهـنـمـایـی‌کـنـم بـه درخـتـی کـه اگـر از آن بخوری پیر نشوی و نمیری!؟».[۲۲۰]
۳۲. نـقـاشـی، چـهـره‌پـردازی و سـاخـتـن مجسمه انسان یا حیوان از کارهای‌شیطان است. و آن، حرام و سازنده‌اش در عذاب است.[۲۲۱]
۳۳. سـحـر، سـحـر و سـاحـری از اعـمال شیطان است. او استاد سحر بـود.قـرآن در ایـن رابـطـه مـی‌فـرمـایـد: شیاطین به مردم سحر یاد مـی‌دادنـد.[۲۲۲]وقـتی سلیمان از دنیا رفت آن ملعون در نامه‌هائی دربـاره سـحـر نـوشـت وزیر تخت سلیمان گذاشت بعد بیرون آورد و گفت: سلیمان ساحر بوده واین نامه‌ها علامن آن است.
۳۴. مـکـر، خـدعـه و نـیـرنـگ وسـیـله‌ای است که با آن مردم فریفته می‌شوندو از راه راست منحرف می‌گردند.
۳۵. کـبـر، اولین سرکشی شیطان در برابر خدا است. و به واسطه همین بـودگـفـت: «مـن از آدم بـهـتـرم، زیـرا مـرا از آتش و او را از خاک خلق‌کردی».[۲۲۳]

نردبان خلق این ما و من است

عاقبت زین نردبان افتادن است

هر که بالاتر رود ابله‌تر است

کاستخوانش خوردتر خواهد شکست

۳۶. خـمـیـازه، خـمـیـازه کـشـیدن عادت شیطان است. خمیازه یک سـسـتـی‌اسـت کـه بر انسان چیره می‌شود و آن هم از سنگینی بدن و کـسالت به‌وجود می‌آید. سنگینی بدن هم از پرخوری و آشامیدن زیاد و شهوات به‌وجود می‌آید. و انسان همواره دهن دره می‌کند.

قبل فهرست بعد

عجله از شیطان است

از جـمـلـه اعـمـالـی کـه به شیطان نسبت می‌دهند، عجله کردن در کارهااست. آیات و روایاتی در زمینه نکوهش آن آمده است، و در یک جا قـرآن‌مـی‌فـرمـایـد: انـسـان از عجله و شتاب خلق شده، ولی شما ای انسان‌ها!عجله و شتاب نکنید.(۲۲۴)

در جـای دیگر می‌فرماید: انسان، همان گونه که خواهان نیکی‌ها است بـه‌خـاطـر شـتاب زدگی و عدم مطالعه کافی، به دنبال بدی‌ها به راه می‌افتد،چرا که انسان ذاتا عجول است.(۲۲۵)

در جـای دیـگـر راجـع بـه عجله موسی برای رفتن به کوه، می‌فرماید: ای‌موسی! چرا عجله و شتاب کردی؟.(۲۲۶)

داسـتـانـش چـنین بود که، خداوند به موسی وحی نمود که با عده‌ای ازمـردم برای گرفتن تورات به کوه طور بیاید. موسی از قوم جدا شد و بـاعـجـلـه خـود را به کوه طور رسانید، در حالی که مردم هنوز در راه بودند.خداوند در خطاب به موسی می‌گوید: چرا در آمدن عجله کردی و با قوم‌خود نیامدی؟

امـا روایـاتـی کـه در نکوهش شتاب در کارها از معصومان علیه‌السلام آمـده‌زیـاد اسـت. از جـمله: حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: عجله وشـتـاب در کـارهـا مـوجـب لـغـزش مـی‌شـود. از هـمین رو، وقتی می‌خواهدمالک اشتر را والی مصر کند به ایشان می‌نویسد: ای مالک! در تـصـدیـق‌سخن چینان تعجیل کن! زیرا آنان گرچه در لباس ناصحین جلوه‌گرمی‌شوند، خواه ناخواه خیانت می‌کنند.(۲۲۷)

مکن در مهمی که داری شتاب

زراه تاءنی عنان بر متاب

که اندر تاءنی زیان کس ندید

ز تعجیل بسیار کس خجالت کشید

در روایـت دیـگـر می‌فرمایند: شتاب زدگی در کارها از شیطان و فکر کردن‌در آنها از رحمان است.[۲۲۸]

خـود شیطان هم، بد عاقبت شد، به این دلیل که در قضاوت عجله کرد وگفت: من از آدم بهتر هستم زیرا او از خاک است و من از آتش.

عـجله در گفتار و کردار و رفتار در همه جا ناشایست و اعمال شیطان به‌حساب می‌آید، مگر در چند جا:

۱. تـوبـه کردن از گناه که عجله کردن در آن خواب است، زیرا ممکن است‌عمر انسان تمام شود و با حال گناه از دنیا برود. و در نتیجه داخل آتش‌خواهد شد.[۲۲۹]

۲. عـجـلـه در بـه جـا آوردن حـج، زیـرا ممکن است عمر انسان کفاف نـدهدکه آن را در سال‌های بعدی به جا آورد، یا مال او تلف یا راه ناامن شود.

۳. عجله در پرداخت بدهی مردم، چون یکی از واجبات فوری،پرداختن حقوق و قرض مردم است و تاءخیر در آن گناه دارد.

۴. عـجـلـه در غـسل جنابت، زیرا انسان جنب تا زمانی که غسل نکرده ازخـدا و قـرآن فـاصـلـه دارد، تـا جـایی که حق ندارد دست روی اسم خدابگذارد.

۵. عجله برای خواندن نماز اول وقت و شرکت در نماز جماعت، از این‌رو که تاءخیر آن باعث می‌شود انسان از ثواب‌هایی که پیامبر صلی الله‌علیه و آله وسلم و امامان بزرگوار وعده فرموده‌اند، محروم شود.[۲۳۰]

۶. شـتـاب در آوردن طـعام برای مهمان. شاید مهمان گرسنه باشد و شرم‌کند که بگوید من گرسنه هستم، و گرسنه بماند.

۷. عجله در ازدواج جوانان چه دختر و چه پسر، چون در آن آفاتی‌است، به خصوص دختران. در این باره حدیثی می‌گوید: روزی‌حضرت رسول صـلی الله علیه و آله وسلم تشریف بردند بالای منبر، بعداز حمد و ثنای الـهـی فـرمـودند: ای مردم! جبرئیل از جانب خداوند به من‌خبر داد و گفت: دختران جوان و بکر مانند میوه‌های رسیده هستند که‌اگر آن را نـچـیـنند خورشید آنان را فاسد می‌کند. دختران جوان هم اگرشوهر نـکـنـنـد فـاسـد مـی‌شـونـد. هـیـچ دوایـی بـرای آنـان نـیست مگر شوهرکردن.[۲۳۱]

۸. عجله کردن در تجهیز و دفن میت، زیرا در تاءخیر دفن میت، هم توهین‌به میت است و هم به بازماندگان او و ممکن است در اثر گرمای زیاد بوبگیرد. در این چند جا عجله نیکو می‌باشد و به نفع جامعه است.

ساختن ساز از اعمال شیطان است.

۳۸. اولین کسی که دستگاه ساز را ساخت و خود هم در آن دمیدشیطان بود. علت اختراع و ساختن آن از این قرار است:
وقتی قابیل از روی حسادت برادر خود هابیل را در غیاب پدرش آدم‌علیه‌السلام کشت، از ترس پدر فرار کرد و در میان کوه‌ها آواره شده، ازتنهایی رنج می‌برد و نمی‌دانست چه کند. تا این که رفیقش شیطان او را ازتنهایی و وحشت نجات داد و سازی ساخت و نخست خود در آن دمیدو به دیگران هم یاد داد.
وقتی حضرت آدم علیه‌السلام از دنیا رفت و قابیل امنیت یافت آشکارشد و با شیطان ساز می‌زدند و می‌رقصیدند.
در مجلسی که ساز نواخته شود و عده‌ای گرداننده آن شوند، خود شیطان‌هم ساز به دست می‌گیرد و با نوازندگان می‌نوازد و مردم و اهل آن‌مجلس را به سر مستی و شادابی می‌کشاند. در خانه‌ای که ساز نواخته‌شود و آواز و غنا در آن بخوانند، غیرت و مردانگی از اهل آن خانه دورمی‌شود.
اسحاق بن بریر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام، شنیدم که فرمود:نام یکی از شیاطین «قنذر» است. او مسئول گرفتن حیا و حمیت‌افرادی است که در مجلس ساز و آواز حاضر می‌شوند ـ هرگاه درخانه‌ای چهل روز ساز زده شود به طوری که مردم در آن مجلس اجتماع کنند، آن شیطان، هر یک از اعضای بدنش را بر همان عضو صاحب خانه‌می‌گذارد و در همان عضو می‌دمد. مروت صاحب خانه گرفته وبی‌غیرت می‌شود، به طوری که اگر ناموس او در خطر افتد باکی ندارد وناراحت نمی‌شود!.[۲۳۲]

لهو الحدیث که در قرآن آمده: انحراف از راه راست و یا همان آلات سازو آواز است.[۲۳۳] در روایتی آمده: شنیدن ساز و آواز انفاق را در قلب انسان‌می‌رویاند همان طور که آب، زراعت را می‌رویاند.

در روایت دیگر دارد، کسی که به سخن سخن گویی گوش دهد او راپرستیده، و شیطان هم اول کسی است که بعد از خارج شدن آدم ازبهشت آواز خواند و خرسند شد.[۲۳۴]

حضرت رسول (ص) برای شیطان هم رحمت است.

وجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله‌وسلم برای همه جهانیان، اعم از جن و انس، رحمت و برکت است. آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید:

«و ما ارسلناک الا رحمة العالمین»

«ای پیامبر گرامی ـ ما تو را برنگزیدیم، مگر این که برای جهانیان‌رحمت و برکت باشی».[۲۳۵]

نه این که وجود مبارک آن حضرت فقط برای جن ون انس رحمت‌است، بلکه برای دشمن ترین دشمنان ایشان هم رحمت است. رحمت‌بودن حضرت آن لعین را هم در بر می‌گیرد.

در کتاب «معارج النبوة» نقل شده: چون خداوند متعال ابلیس را ازدرگاه خود راند و او را مشمول لعن خود و ملائکه قرار داد، فرشته‌ای رابر آن داشت تا هر روز چند سیلی بر پشت گردن آن ملعون بزند. آن‌سیلی‌ها بسیار درد آور بود به گونه‌ای که اثر آن تا روز دیگر او را می‌آزرد.

بعد از آن که خداوند وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله‌وسلم را برگزید و آیه فوق را درباره ایشان نازل فرمود، شیطان به درگاه‌خداوند بنالید و عرض کرد:

خدایا! من نیز از عالمیان هستم، آیا مرا از این آیه رحمت هیچ بهره ونصیبی نخواهد بود؟ رحمت آن حضرت شامل حال من نخواهد شد؟

خطاب آمد: چرا. رحمت وجود ایشان تو را هم بهره‌مند می کند. سپس‌به آن فرشته‌ای که هر روز او را طپانچه می‌زد فرمود: از هم اکنون طپانچه‌و سیلی بر او نزن، و او را معاف‌دار تا او نیز از وجود مقدس آن حضرت ورحمت بودن ایشان بهره برده باشد و این آیه شامل حال او هم بشود.[۲۳۶]

نه این که رحمت بودن آن حضرت فقط شامل حال ابلیس شد، بلکه‌همه شیاطین نیز از آن برخوردار شدند. مسلم است که همه شیاطین‌نعمت وجود را که بالاترین نعمت‌ها است به طفیل وجود مبارک آن‌حضرت می‌دانند و اقرار دارند که وجود آنان در پرتو وجود آن حضرت‌است. آن چنان که در حدیث قدسی آمده:

«لو لاک لما خلقت الا فلاک»

«اگر وجود مبارک تو نبود، زمین و آسمان ـ بهشت و جهنم و هر آن چه‌در جهان هست ـ را خلق نمی‌کردم».[۲۳۷] (پس آفرینش همه چیز درسایه سار هستی فرستاده خدا معنا یافت.)

گاهی شیطان به انسان نزدیک می‌شود

انسان باید طوری رفتار کند که شیطان همواره از او دور شده وفاصله بگیرد. مواظب باشد که به او نزدیک نشود، ولی گاهی انسان ازروی بی‌اطلاعی یا بی‌توجهی ممکن است کاری کند که به وسیله آن،شیطان خود را به او نزدیک کند و امکان دارد ضرری هم به او برساند. ازجمله:

۱. بول کردن بر روی قبر یا کنار آن، این کار توهین و جسارت به اهل قبوراست.[۲۳۸]

۲. ادرار کردن در آب ایستاده و راکد، چون موجوداتی که در آب هستندداذیت می‌شوند و یا از بین می‌روند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آب ایستاد بول نکنید،زیرا برای آب هم اهلی هست و در اثر بول کردن در آب آنها اذیت‌می‌شوند.

۳. در حال ایستاده بول کردن ـ و این نیز برای وجود انسان طبق

نظریه‌پزشکان، زیان دارد.[۲۳۹]
۴. بـا یـک کـفش راه رفتن ـ یعنی یک پای انسان کفش داشته و یک پا بدون‌کفش باشد.
۵. در حـال ایـســتاده آب آشامیدن ـ روایتی می‌گوید: آشامیدن آب به حال‌ایستاده، مکروه است.
۶. شب را تنها خوابیدن ـ خانه‌ای که غیر از انسان کسی در آن نباشد.
۷. تـنـهـا در آب رودخـانـه‌هـای بـزرگ یـا سـیـلاب شنا کردن، چون احـتـمـال‌خطر می‌رود ـ که شیطان در این هنگام با سرعت خود را به انـسان نزدیک‌کند. و گاهی نیز باعث از بین رفتن او شود.[۲۴۰] در حـدیث دیگری از امام‌صادق علیه‌السلام آمده که، اگر کسی این کار را کرد و دچار بلا و ناراحتی‌شد، سرزنش نکند، مگر خودش را.

چهار زن از دست شیطان رهیدند

از آن جایی که شیطان قسم خورده همه فرزندان آدم را گمراه نمایندو هر گروهی را با نقشه‌ای از راه بیرون کند، و تا کنون انجام داده و بعدا هـم‌انـجـام خواهد داد، یکی از آنها که برای او خیلی هم آسان می‌باشد طـایـفـه‌زنان‌اند. اولین کسی را هم که گول زد و وسوسه‌اش در او اثر نمودحضرت حوا، مادر آدمیان بود.
روزی آن مـلـعـون پـیـش رسـول اکـرم صـلـی الله عـلیه و آله وسلم آمـد،حضرت از او چند چیز پرسید و او هم همه را پاسخ داد. یکی از آنها ایـن‌بـود: رفـیقان تو کیان‌اند؟ پاسخ داد: دروغ گویان، غمازان و زنان. پـرسـیـد:دام تـو چیست؟ گفت: زنان. به واسطه اینان مردان را از راه مـسـتـقیم بیرون‌می‌برم، و خود ایشان را با مکر و حیله و دل سوزی به کارهای ناشایسته‌وادار می‌کنم و به این وسیله، جهنمی می‌نمایم.
فـرمـود: چـه تـعـداد از زنـان از تـو فـرمان برداری می‌کنند و تابع تو هـسـتـنـد.عـرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! آن قدر زیاداند که‌نمی‌توان شماره کرد و به حساب آورد. ممکن است از هزاران

زن فـقطیکی از من اطاعت نکند و بقیه گوش به فرمان من هستند و مایه دل گرمی‌و امید من به آنان است.

آن حـضـرت عـلـیـه‌الـسلام پرسید: تا به حال بر چند زن غالب نشدی ونـتـوانـسـتـی بر آنان چیره شوی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تا به حال برچهار زن دست نیافتم ـ و آنان زنان نمونه بوده‌اند.

نـخـسـت آسـیـه، زن فـرعـون، دختر مزاحم، عمری در خانه فرعون، کـه‌ادعـای خدایی می‌کرد، زندگانی نمود و یک لحظه به خدای خود کـافـرنـشـد و فـرعون را به خدایی نپذیرفت. مطیع پیغمبر زمان خود حضرت‌موسی (ع) بود و در پایان هم به دست فرعون به شهادت رسید.

دوم مـریـم، مـادر حـضـرت عـیـسـی عـلیه‌السلام که از روز تولد در بـیـت‌المقدس بوده و از اول تا آخر عمرش به عبادت خداوند متعال به سـر بـردو دست نامحرمی به وی نرسید. خداوند از لطف و عنایت خود بدون‌شوهر، حضرت عیسی (ع) را به او عنایت کرد.

سـوم خـدیـجـه، هـمسر و حرم تو. آن زنی که همه دارایی خود را به تو سپردو همه را وقف اسلام و هدف شما نمود. در لحظات دشوار از اسلام ومکتب تو پشتیبانی کرد.

چـهـارم، کـه از هـمـه آنـان بـهـتـر و گرامی‌تر است، دخترت فاطمه (س)مـی‌بـاشد. در همه دنیا زنی به خوبی و شایستگی و ایمان و علم و اخلاق‌او نیامده است.[۲۴۱]

در تنگناها از شر شیطان به خدا پناه ببرید

در بعضی جاها باید از شر شیطان رانده شده به خداوند بزرگ پناه‌برد و شیطان را از خود دور نمود.

چـگونه و با چه لفظی باید این کار را کرد، نکته‌ای است. آن چه معروف ومـشهور در میان مردم است و همه گان می‌گویند این عبارت است: ((اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)).)) در روایتی هم هست کـه‌امـام صـادق عـلـیـه‌الـسـلام به هنگام تلاوت سوره حمد و هنگام

نـمـازمـی‌فـرمـود: «اعـوذ بـالله الـسـمـیـع الـعـلـیـم مـن الشیطان‌الرجیم».[۲۴۲]
لازم است مقدمتا این را هم بدانیم که منظور، فقط گفتن جمله فوق به‌زبان نیست، زیرا تا قلب شخص متوجه آن نباشد، و مفهوم آن را درک‌نکند سودی ندارد، یعنی افزون بر گفتن جمله بالا، باید توجه به خدا هم‌در دل باشد، و خود را از هوا و هوس، تعصب غرور، کبر و خودبینی،خودخواهی و خود محوری جدا نماید، از هر چیزی که انسان را از یادخدا و توجه به نماز و عبادت غافل می‌کند بر کنار دارد، زیرا ممکن‌است با گفتن «اعوذ بالله» شیطان دور نشود و باز انسان را وسوسه‌کند و به شک اندازد. اما وقتی قلب متوجه خدا باشد و از صفات پلید،پاک و پاکیزه گردد، و با تقوا و ورع آباد گردید، دیگر شیطان به او دسترسی ندارد و از او دور می‌گردد و جایی برای وسوسه و به شک انداختن‌باقی نمی‌ماند. معنی پناه بردن به خدا از شر شیطان همین است.
اما جاهایی که باید از شر آن ملعون به خدا پناه برد، طبق دستور قرآن ومعصوم از این قرار است .
۱ ـ هنگام خواندن قرآن:
« اذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم »
«هنگامی که می‌خواهی قرآن بخوانی از شر شیطان رانده شده و به‌خدا پناه ببر ـ تا درک درست حقایق آن برای تو آسان شود».[۲۴۳]
۲. زمان نماز: در روایاتی آمده که، هنگام نماز، شیطان حاضر می‌شود وآن قدر نماز گزار را وسوسه می‌کند تا از حالت نماز بیرون آید.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی بنده خدامشغول نماز می‌شود، شیطان می‌آید و می‌گوید: به فکر فلان چیز و فلان‌کس، و فلان کار باش و چیزهایی را در ذهن انسان ردیف می‌کند تا وقتی‌که فراموش کند نماز می‌خواند و چند رکعت خوانده است.[۲۴۴]
از این رو، هنگام نماز باید از شر شیطان به خدا پناه برد که آن ملعون ازانسان دور شود و فکر انسان را به چیزهای دیگر مشغول نکند.
ابن عباس نقل کرده: اول چیزی که جبرئیل به حضرت رسول صلی

الله‌عـلـيـه و آله وسلم نازل كرد اين بود كه گفت: اى محمد! بگو ((
((اعوذبالله من الشيطان الرجيم)) بعد از آن گفت: اى محمد!
بگو: ((بسم الله الرحمن الرحيم)).(۲۴۵)))
مـسـتـحـب اسـت وقـت نـمـاز، بـعـد از تكبيرة الاحرام و قبل از ((
((بـسـم‌الله)) انـسـان ((اعـوذ بـالله مـن الشيطان
الـرجـيم))بگويد، و ثوابى كه براى اين جمله وارد شده اين است
كه، هر كس آن رابگويد به عدد هر مويى كه در بدن انسان است عبادت
يک سال در نامه‌عمل او نوشته مى‌شود.(۲۴۶)
۳. هـنـگـام وسـوسـه شـيـطان: خداوند متعال در قرآن مجيد در اين
باره‌مى‌فرمايد:
((و امـا يـنـزغـنـک من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سميع عليمٌ
ان‌الذين اتقوا اذا مسهم طائف، من الشيطان تذكروا فاذا مبصرون))
((هـرگاه وسوسه‌هاى شيطان متوجه تو شد، به خدا پناه ببر و خود را
بـه‌او بـسپار، و از لطفش مدد بخواه، زيرا او، هم سخن تو را مى‌شنود و
ازاسـرار درونـت آگـاه و هـم از وسـوسـه‌هـاى شـيـاطـيـن بـا خـبر
است))(۲۴۷) بعد ازآن راه غلبه و پيروزى بر وسوسه‌هاى شيطان را
به اين صورت بيان‌مى‌كند:
هـنـگـامـى كه وسوسه‌هاى شيطانى، پرهيزكاران را احاطه مى‌كند، به
يـادخـدا و نعمت‌هاى بى‌پايان، و عاقبت شوم گناه و مجازات دردناک
خدامى‌افتند. در اين هنگام ابرهاى تيره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها
كنارمى‌رود و راه حق را به روشنى مى‌بينند و آن را انتخاب مى‌كنند.
انـسـان در هـر مـرحـلـه‌اى از ايمان، و در هر سن و سال كه باشد گاه
گاهى‌گرفتار وسه‌هاى او مى‌گردد. گاهى در خود احساس مى‌كند
كـه نيروى‌محرک شديدى در درون جانش آشكار شده و او را به گناه
دعـوت‌مى‌نمايد، آن نيرو غير از وسوسه‌هاى شيطان و شيطان صفتان،
چـيـزديـگـرى نـيـسـت و در اثر ياد خدا و تقواى قلب، تمام وسوسه‌ها
كنارمى‌رود.
۴. مـوقـع طـلـوع و غروب خورشيد، بايد از شر شيطان به خدا پناه برد،
زيرااين وقت، وقت غفلت و بى‌توجهى انسان به خدا است.
۵. وقـتـى كه صداى زوزه سگ‌ها و الاغ‌ها بلند شود، بايد از شر شيطان

به‌خدا پناه برد، زیرا آنها شیاطین را می‌بینند و شما نمی‌بینید.

شیطان در چند جا زوزه کشید

اول، وقتی که حضرت آدم علیه‌السلام توبه کرد و خداوند توبه او راپذیرفت ـ هنگامی که او از بهشت اخراج شد، دویست سال گریه کرد تااین که جبرئیل نازل شد و گفت: ای آدم آن اسامی که بر ساق عرش نوشته‌بود بخوان و خدا را به آنها قسم بده تا توبه‌ات قبول شود ـ و آنها را به آدم‌یاد داد. ـ چون حضرت آدم خدا را نافرمانی کرد و از بهشت بیرون آمد،شیطان خوش حال که آدم هم مانند او از بهشت رانده شده است، ولی‌آدم با توجه به خدا توبه‌اش پذیرفته شد. این شیطان ملعون از سوز دل ناله کرد که ملائکه آسمان و زمین را متوجه کرد و همه او را لعنت کردند.[۲۴۸]

دوم، روزی بود که حضرت یوسف از دست زلیخا گریخت، ووقتی‌زیلخا یوسف را خرید، عاشق او شد و او را در سالن شاهی برد و درها رابست، شیطان خوش حال شد که پیغمبر زاده و گبر زاده را در مجلس‌خلوتی جمع کرده، یوسف زنا می‌کند، و نامش از مرتبه نبوت محوخواهد شد! هنگامی که یوسف فرار کرد و خود را نجات داد، بر مقام ومرتبه او افزوده می‌شود ـ این بود که شیطان از سوز دل ناله‌ای کرد که‌ملائکه صدای او را شنیدند و لعنتش نمودند.[۲۴۹]

سوم، در عید غدیر خم وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم‌حضرت علی علیه‌السلام را به خلافت نصب کرد و فرمود: «« «من کنت مولاه فعلی مولاه» بعد فرمود:ای مردم! دوستی علی‌حسنه است. با دوستی و ولایت علی هیچ گناهی مانع از رفتن به بهشت‌نمی‌شود. در این هنگام شیطان از دل پر درد خود ناله‌ای کشید و گفت: ازاین پس چه کنم و چاره من چیست؟ اولاد خود را جمع کرد و گفت: تامی‌توانید مردم را به شک اندازید. محبت و ولایت و دوستی علی راچنان بر مردم مشتبه کنید که او را به خدایی باور کنند و از راه

غـلـو بـه‌جـهـنـم بروند. و عده‌ای از راه و روش او برگردند و جهنمی شوند.(۲۵۰)

چـهـارم، روز عـاشـورا بـشـیـار زحمت کشید تا زمینه‌ای فراهم آورد بـه‌طـوری کـه هـمـه لـشـگـر عمر سعد علیه امام حسین علیه‌السلام شـوریـدنـد واو را بـه قتل رساندند! آن گاه همه شیاطین، روی زمین پـخـش شـدند و باشادی و خوانندگی ابراز خرسندی کردند. شیطان مـی‌گـفـت: عجب خلق‌خدا را گمراه کردم. گاهی به صورت شمر و گاهی به صورت عمر سعدمردم را واداشت تا بجنگند. سرانجام گفت: کار را درباره فرزندان آدم به‌پایان رساندم. آن چه مقصود من بود امروز دسـت گـیـرم مـی‌شـود. جـبرئیل‌پرسید: این همه سرخوشی تو برای چیست؟

ای سگ ملعون جواب من بگو

راست گوی و در دغا زوزه مجو

گـفـت: به خاطر این که از زمان حضرت آدم تا کنون چنین حادثه‌ای واقع‌نشده و نخواهد شد.

بـعـد از آن کـه حـضـرت عـلـیـه‌الـسـلام بـه شـهادت رسید، درهای آسـمان‌گشوده شد تا ملائکه، کربلا را ببینند. زمانی که شیطان با خبر شـدخـداوند چه ثوابی برای پیروان و زیارت کنندگان او قرار داده، از کـرده‌خـود پـشـیـمـان شد از روی حسرت و ندامت نعره‌ای کشید که جمیع‌ملائکه او را لعنت کردند. گفت «واویلاه» قضیه بر عکس شد ومردم بیشتر داخل بهشت شدند.(۲۵۱)

پـنـجـم، روزی کـه بـهـشـت بر او حرام شد و به زمین آمد از ناراحتی فـریادی‌زد که، چرا از آن مقام قرب و جمع ملائکه رانده شده و باید در زمین تنهاباشد.(۲۵۲)

شـشـم، وقتی تکبر نمود و آدم را سجده نکرد، خداوند و جمیع ملائکه اورا لعن کردند. او از حسرت و دوری از بهشت و از دست رفتن حسنات وعبادت‌هایش فریادی کشید.(۲۵۳)

هـفـتـم، وقـتـی کـه حـضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری‌مبعوث شد و مردم را از نادانی و گمراهی و جهنم نجات داد و

به سوی‌بهشت رهنمون ساخت، زوزه‌ای کشید.[۲۵۴]

هشتم، زمانی که آیه توبه نازل شد،[۲۵۵] مبنی بر این که انسان اگر گناهی کندیا ظلمی به خود و دیگران روا دارد و سپس خدا را بخواند و طلب‌استغفار نماید، خداوند تمام گناهان او را می‌بخشد. در این موقع شیطان‌فریادی کشید و ناله زد به طوری که تمام بچه شیطان‌ها دور او جـمـع‌شـدنـد و احوال او را پرسیدند؟ گفت: آیه‌ای نازل شده که خدا تمام‌گناهان را می‌بخشد و زحمات ما باطل می‌شود.[۲۵۶]

نهم، بعد از تولد حضرت عیسی علیه‌السلام وقتی می‌خواست به‌آسمان رود، فـرشـتـگان به دستور خداوند او را سنگ باران نمودند و ازآسمان چهارم برگداندند.[۲۵۷]

دهـم، وقـتـی کـه آخرین پیامبران (حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم) پا به عرصه وجود گذاشت ناله او بسیار سوزناک بود.

یـازدهـم، وقـتـی سـوره مـبـارکـه «حمد» نازل شد فریادی زد و یـاران‌خـود را فـرا خـوانـد و داسـتـان آمـدن سوره را بیان کرد. وبه او گفتند:ای«عزازیل!» چرا از نازل شده این سوره نالیدی!؟

گـفـت: مـن در لـوح مـحـفـوظ دیدم که نوشته بود، اگر بنده‌ای از بندگان خدادر تمام طول روز گناه کرده باشد و پیش از آن که آفتاب غروب کند،طهارت بگیرد و سه مرتبه این سوره را بخواند، به برکت آن، همه‌گناهانش آمرزیده می‌شود و بدون واسطه از میان عرش ندایی آمد کـه ای‌بـنـده من! گناهانت را آمرزیدم و اسم تو را در دفتری که اسم صالحان رادر آن نوشته‌ام ثبت کردم![۲۵۸]

دل خوشی‌های شیطان

شیطان از بعضی کارها، گفتارها و برنامه‌ها خرسند می‌شود! گاهی‌خوشحالی او چنان زیاد است که فریاد می‌زند و آن خبر دل نشین را به‌فرزندان و دوستان و طرف داران خود می‌دهد:

۱. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آن اندازه که مرگ عالم، فقیه ودانش‌مند شیطان را خوشحال می‌کند هیچ چیز دیگر او را خوشحال‌نمی کند.[۲۵۹]

۲. شیطان می‌گوید: از جمله کسانی که اندوه مرا بر طرف و سرخوشی وشادابی به من می‌دهند و به همین خاطر آنها را بر گردن خود سوارمی کنم،

زن‌ها هستند! آنان نور چشمان من‌اند. وقتی که لعن و نفرین بندگان‌صالح بر من جمع می‌شود، پیش زن‌ها می‌روم. با هم نشینی با آنان تمام‌ناراحتی بر من بر طرف می‌شود.[۲۶۰]

۳. شیطان از الاغ خوشش می‌آید، به خصوص اگر الاغ سیاه باشد.می‌آیند و با او بازی می‌کنند. گاهی آن را می‌ترسانند، حیوان می‌رمد وصاحب خود را بر زمین می‌زند و آنها می‌خندند. گاهی خاری زیر دم آن‌می‌گذارند، الاغ بر می‌جهد و لگد می‌زند. گاهی هم صاحب الاغ‌می‌خواهد از راهی برود که شیاطین دم الاغ را می‌گیرند و نمی‌گذارندبرود.[۲۶۱]

۴. از شیطان پرسیدند: کدام طایفه را بیشتر دوست داری؟

گفت: دلالان را، چون من به دروغ گویی آنان قانع بودم. آنها قسم دروغ راهم بر آن می‌افزایند![۲۶۲]

۵. وقتی دو نفر با هم نزاع کرده و از هم قهر نمایند، شیطان از خوشحالی‌در پوست خود نمی‌گنجد و فریاد می‌زند.[۲۶۳]

۶. روزی حضرت سلیمان بن داوود علیه‌السلام از شیطان پرسید: چه‌کاری نزد تو محبوب‌تر است که همان کار نزد خدای متعال

منفورترین کارها است. گفت: در هم آمیختن مرد به مرد و زن به زن ـ مرد با مرد عمل‌زشتی انجام دهد که آن را لواط گویند و زن با زن عمل زشتی انجام دهدکه آن را مساحقه گویند.

۷. شیطان از رنگ و لباس قرمز خوشش می‌آید، چون خون انسان واغلب حیوانات قرمز است. او با دیدن رنگ قرمز رام می‌شود. آن ملعون‌تشنه خون است و از خون ریزی استقبال می‌کند.

۸. خنده و قهقهه او را خوشحال می‌کند.

۹. شیطان از آدم لخت و عریان خوشش می‌آید و از او لذت می‌برد و دراو طمع می‌کند. در احادیث آمده است: کراهت دارد انسان لنگ در زیرآسمان یا در میان آب در حمام غسل کند.[۲۶۴]

ناگواری‌های شیطان

از چند عمل و چند چیز است که شیطان بدش می‌آید. او به وسیله‌آنها ناراحت می‌شود و فرار می‌نماید، در اثر ناراحتی گریه می‌کند ودست و پای خود را مجروح می‌سازد و گوشه نشینی را اختیار می‌نمایداز جمله:

۱ـ سجده کردن برای خدا

زید شحام می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: انسان‌مؤمن وقتی در برابر خدا سجده می‌کند و آن را طول می‌دهد، شیطان ازناراحتی فریادش بلند می‌شود، به کناری می‌رود گریه می‌کند ومی‌گوید: ای وای بر من! چگونه این بنده خدا، او را اطاعت می‌کند و من‌معصیت کردم، او سجده می‌کند و من از آن سرپیچی نمودم.[۲۶۵]

در حدیث دیگری وارد شده که: سجده‌های خود را طولانی کنید، زیراسجده طولانی بینی شیطان را به خاک می‌مالد.[۲۶۶]

۲. تلاوت قرآن،[۲۶۷]

یکی از چیزهایی که شیطان را ناراحت می‌کند خانه‌ای است که در

آن‌قرآن تلاوت شود، زیرا خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت نمایند برکت در آن‌زیـاد مـی‌شـود، مـلائکـه در آن وقـت و آمـد مـی‌کنند. جایی برای شیطان‌باقی نمی‌ماند و از آن جا دوری می‌کند، در حالی که از آن خانه و اهلش‌ناراحت است و با چشم غضب به آنها می‌نگرد.(۲۶۸)

۳. دیدار با مؤمن

دیـد و بـاز دیـد مـؤمـنـان از یـک چـنـان شـیـطـان و لشکریان او را ناراحت‌می‌کند که صدای خود را به استغاثه بلند می‌کنند، و به صورت خودمی‌زنند و دست و پای خود را زخمی می‌نمایند.(۲۶۹)

۴. صدقه دادن

روزی حـضـرت رسـول صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم از شـیطان پـرسید:ای‌ملعون! چرا مانع از صدقه دادن می‌شود؟ عرض کرد: عرض کرد: یارسول الله! اگر اره‌ای بر سر من گذارند و مانند درخت و چوب سـرم رااره کـنـنـد، برای من راحت‌تر است از صدقه دادن اشخاص. آن حضرت‌فرمود: چرا از صدقه ناراحتی؟ در جواب گفت: در صدقه دادن پـنـج‌خـصـلـت است.۱. مال را زیاد می‌کند. ۲. مریضان را شفا می‌دهد. ۳.بلاها را دفع می‌کند. ۴. صدقه دهندگان به سرعت برق از پل صراط عـبـورمـی‌کنند. ۵. بدون حساب داخل بهشت می‌شوند و عذابی برای آنان‌نیست. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عذابت رازیاد گرداند.(۲۷۰)

۵. فرو بردن غضب

مـوقـعـی کـه انـسـان غضب می‌کند، شیطان شاداب می‌شود، اما اگر بـتواندغضب خود را فرو می‌برد و از آن بکاهد، به شیطان زجر داده و او راناراحت کرده، به طوری که از او ماءیوس می‌شود و از او می‌گریزد.

۶. مسواک زدن

زمـانـی کـه انـسـان هـنگام نماز و خواب و غیره دهان خود را مسواک می‌کندشیطان را به غضب می‌آورد.(۲۷۱)

۷. نماز اول وقت

نـمـاز اول وقت علاوه بر آن که فضیلت زیاد دارد و اقتدا کردن به امام زمـان‌اسـت، بـاعـث قـبولی آن می‌شود که ناراحتی و اذیت او را در پی دارد.(۲۷۲)

۸. صله رحم

دیـد و بـاز دیـد کـه خویشان و کمک نمودن به ایشان، بینی شیطان را بهخاک میمالد و او را میرنجاند.

۹. دعا هنگام عطسه

وقـتـی کـسـی عـطـسـه کـنـد و دیـگـری بـرایـش دعا کند و بگوید ((یـرحمکالله)) و عطسه کننده در جواب بگوید: ((یغفر الله لک)) برایشیطان سختتر از آن هیچ چیز نیست.(۲۷۳)

۱۰. سکوت

در مـجـالـس و گرد هم نشستنها، پشت سر کسی چیزی نگفتن او را بهغضب میآورد.(۲۷۴)

شیطان از اینها نفرت دارد

۱. خطاف

پـرسـتو، یکی از پرندگانی است که شیطان از او فرار میکند. آن پرنده قـرآنمـیخـوانـد. امـام صادق علیهالسلام میفرماید: این پرنده حافظ قـرآناسـت و سـوره حـمـد میخواند و کلمه ((ولاالضالین)) او مثل گفتنانسان است.(۲۷۵)

۲.کبوتر

کـبـوتر لاعی، بلکه همه کبوترها شیطان را دور میکنند. امام صادق و امـاممـعـصـوم عـلـیـهـم السلام این پرنده را در خانه نگاه میداشتند ومیفرمودند: بال کبوتر برای شیطان به منزله بادبزن است. همین طور کـهبـادبـزن مـگـسهـا را پراکنده میکند و میراند صدای بال کبوتر شیطان رافراری میدهد.

۳.خروس

خـروس هم یکی دیگر است، خصوصا خروس سفید، ناراحتی شیطاناز ایـن پـرنـده، بـه ایـن دلـیـل اسـت کـه تسبیح و ذکر میگوید و ذکر او((سـبوح قدوس رب الملائکه و الروح)) و ((اذکرو الله یاغافلین))

می‌باشد. این حیوان وقت شناس است و مانند مؤذن اوقات‌نماز را اعلام می‌کند.

ما خروسان چون مؤذن راستگو

هم رقیب آفتاب و سایه جو

پاسبان آفتابیم از دورن

گر کنی طشتی به روی ما نگون[۲۷۶]

۴.گریز از روزها

روز عرفه، عید قربان، جمعه و روز عید فطر، از روزهایی هستند که‌خداوند گناهان را می‌آمرزد.

۵.بلند گفتن بسم الله

شیطان از بلند گفتن «بسم الله» بدش می‌آید. از امام جماعتی که«بسم الله» را بلند بگوید فرار می‌کند. امام زین العابدین به ابوحمزه‌ثمالی فرمود: وقتی که صف جماعت بسته می‌شود. ابلیس می‌آید و ازشیطانی که موکل بر امام جماعت است، می‌پرسد: آیا امام جماعت«بسم الله» را بلند گفت تا آهسته؟ اگر بگوید بلند گفت، می‌گریزد واگر بگوید آهسته گفت، شیطان می‌آید و بر دوش آن پیش نماز، سوارمی‌شود تا از نماز فارغ شود.[۲۷۷]

۶.استغفار

برگشتن از گناه، امید شیطان را قطع می‌کند راحت و آرامش نمی‌گذارد تاوقتی که باز او را به گناه و معصیت وادار نماید.[۲۷۸]

تسلط شیطان بر اموال ایوب

بیش‌ترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بپرستد یاشکر نعمت‌هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد وی رااز عبادت و شکر خدا باز دارد و به انحراف و گمراهی اندازد و از حق وحقیقت دور بدارد. درباره یکی از کسانی که آن ملعون آخرین سعی خودرا کرد تا منحرفش کند و از کار خیر و عمل صالح بازش دارد،

حضرت‌ایوب علیه‌السلام بود؟
ابـوبـصـیـر از امـام صـادق عـلـیـه‌السلام پرسید: بلاهایی که حضرت ایـوب‌عـلیه‌السلام به آن مبتلا شد به چه سبب شد؟ فرمود: برای نعمت بسیاری‌که خداوند به آن حضرت عنایت فرمود و او هم شکر نعمت‌های خدا راآن طور که شایسته بود به جا می‌آورد و در شکر گزاری کوتاهی نمی‌کرد.
شـیـطـان وقـتـی شـکر گذاری به امام ایوب علیه‌السلام را دید آتش خـودبینی‌اش شعله ور شد عرض کرد: پروردگارا! ایوب علیه‌السلام به ایـن‌جـهـت شـکـر و ثـنـای تو را می‌کند که نعمت فراوان به او عنایت کـرده‌ای.اگر از نعمت‌هایی که به او عنایت نموده‌ای محرومش نمایی، خـواهـی‌دیـد کـه دیـگـر سپاس گر نخواهد بود، برای امتحان، مرا بر دارایی‌اش‌مسلط کن تا بدانی دیگر هرگز تو را شکر نمی‌کند!
خـطـاب از «رب الاربـاب» بـه شیطان رسید: تو را بر اموال و ثواب اومسلط کردم، هر کاری که می‌توانی انجام بده، تا برای همه معلوم شود کـه‌شـکـر ایـوب بـرای مـال و ثروت نیست. بلکه شکر و حمد و ثنای او فقط‌برای این است که مرا شناخته و به من عشق می‌ورزد.
شـیـطـان از شـنـیـدن این فرمان شاد شد و همه ثروت ایوب را از بین بـرد.امـام سـپـاس گزاری‌های ایوب زیادتر شد. عرض کرد: خدایا! مرا بـرزراعـت‌هـای او مـسـلـط فـرمـا، ایـوب چـون دلش خوش است که زراعـت‌دارد از ایـن جهت، شکر می‌کند. خداوند او را بر آنها هم مسلط کرد.
شـیـطـان بـا هـمـه یـارانـش بـر زراعـت‌هـای او دمیدند، و همه آنها دستخوش‌آتش شدند اما شکر او زیادتر شد. خداوندا! مرا بر گوسفندان و گاوها وشتران او مسلط فرما، زیرا هنوز امید او به چهار پایانش هست. خـداونـدبـه او رخصت داد. آن ملعون هم تمام گوسفندان و شترهای حـضـرت‌ایـوب عـلیه‌السلام را نابود کرد. باز روحیه بندگی او افزونی یافت.
گـفـت: ای خدا! ایوب ۱۲ پسر رشید دارد و امیدش به فرزندانش است ومـی‌گـویـد: بـا کـمـک فرزندان باز هم مال و ثروت به دست خواهم آورد.گوسفندان و شتران باز پیدا می‌شوند، کشاورزی رونق می‌گیرد

و کـشـت وکـار بـه جـریان می‌افتد. مرا بر پسران او مسلط فرما، وقتی رخـصت گرفت‌شبی که همه فرزندان، مهمان برادر بزرگتر بودند آن مـلـعـون سـاخـتـمـان رابـر سـرشـان خراب نمود. چون خبر به ایوب علیه‌السلام رسید، حمدخدا را کرد و گفت: خدایا! روزی به من فرزند دادی و روزی گرفتی‌اختیار همه به دست تو است.(۲۷۹)

تسلط شیطان بر بدن ایوب

وقـتـی که شیطان ایوب را چنین دید، دشمنی‌اش فزونی یافت وعرض کـرد: خـداونـدا! سپاس ایوب برای این است که بدنش سالم‌می‌باشد و مـی‌گـوید: باز کار می‌کنم و اموالی به دست می‌آورم. او می‌داندکه به زودی آن چه از او گرفته‌ای باز پس خواهی داد، هنوز شکر تو رامی‌کند و خود را نباخته است.

الـحـال اگـر مـرا بـر بـدنـش مـسـلط کنی خواهی دید که دیگر شکر نـخـواهـدکـرد! خـطـاب از جانب خداوند به او رسید که تو را بر بدنش مسلط‌گردانیدم ـ به غیر از عقل و دل، گوش و چشم و زبان او زیرا تو را در آنهاتصرف نیست و آنها مربوط به من است.

آن ملعون چون رخصت یافت به سرعت فرود آمد که مبادا ایوب‌رحمت الهی را در یابد و بین او و شیطان حائل شود. آمد تا سد راه آن‌شود. پس از آتشی که خودش از آن خلق شده بود، در سوراخ‌های بینی‌ایوب دمید که از تاپایش زخمی گشت. مدت بسیاری در رنج بود. هم‌چنان ایوب را در حمد و شکر الهی کوشتاتر می‌یافت و زبانش دایما دریاد خدا بود.

مصیبت بر آن حضرت سخت شد که دیگر نتوانست داخل شهر بماند،از شـهـر و زنـدگـی در آن دسـت شـسـت و بـه بـیـرون شهر رفت. هر روزنـاتـوانـی‌اش بـیـشـتـر می‌شد و در عوض شکر و سپاس گزاری او افـزایـش‌می‌یافت. یک مرتبه نشد که از درد خویش گلایه کند. روزی عـیـال او«رحـیـمه» عرض کرد: ای ایوب! مرض تو طول کشید از خدابخواه‌که تو را عافیت عنایت فرماید.

فـرمود: ای زن! چند سال در حال رفاه و سلامت بودم. گفت: متجاوز ازهـفـتـاد سـال. فـرمـود: چـنـد سال است که بلا و مرض به من روی آورده؟گـفـت حدود هفت سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بـودم اگرهفت سال در بلا و رنج باشم آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدابخواهم؟

وقـتـی شـیـطـان دیـد هـر چه اندوه بیشتر می‌شود، شکر گزاری‌اش فـزونی‌می‌یابد، ناراحت شد، رفت پیش جماعتی از یاران ایوب و گفت: بـیـاییدبرویم نزد آن بنده مبتلا شده و از او بپرسیم به چه دلیل به این بلای عظیم‌مبتلا گردیده است. چون نزد ایشان آمدند، گفتند: کاش ما را از گناه خودخبر می‌دادی، زیرا ما گمان نداریم این بیماری تو را مگر به واسطه‌گناهی که از ما پنهان کرده‌ای!

فـرمود: به عزت پروردگار سوگند می‌خورم که من گناهی نکرده‌ام. هرگزطعامی نخورده‌ام، مگر آن که یتیمی یا مسکینی را با خود شریک کرده‌ام.هرگز دو طاعت برای من پیش نیامده، مگر این که هر کدام را بـر مـن‌دشـوارتـر و سـخـت‌تر بوده است برگزیده‌ام شیطان از کار او سـرگـردان گشته‌بود. چه کند که او را از شکر گزاری باز دارد، زیرا حیله او در آن حضرت‌اثر نکرد و به مقصودش نرسید.(۲۸۰)

شیطان در مرحله اول زمین خورد

اگـر گـفـتـار و کـردار و حـرکـات انـسـان بـرای خـدا بـاشـد از دشـمـن‌نـمی‌ترسد، بر شیطان دشمنان دین غالب خواهد شد و اگر از روی هـوا وهـوس و مادیات باشد شیطان و بی‌دینان بر او غالب خواهند گشت.

گـویند: در بنی اسرائیل عابدی بود. او را گفتند: در فلان جا درختی اسـت‌کـه قـومی آن را می‌پرستند. او برای رضای خدا و تعصب در دین خشم‌گرفت و از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد و رفت تا آن درخت را از بیخ‌و بن قطع کند.

ابــلــیــس بــه قیافه پیرمردی در آمد جلوی او را گرفت. از وی پرسید: کــجامی‌روی؟ عابد گفت: به فلان جایگاه می‌روم تا آن درخت را قطع کنم که‌دیگر مردم آن را نپرستند.
ابــلــیس گفت: برو به عبادت خود مشغول باش که این کار از دست تو بــرنــیــاید عجله ناراحت شد و با وی در آمیخت، ابلیس را بر زمین زد و روی‌سینه او نشست.
ابــلــیــس گــفــت:ای عــابــد! خداوند پیامبرانی دارد، اگر بخواهد این درخت‌قطع شود، یکی از پیامبران خود را می‌فرستد تا آن را ببرد، به تو چــه‌مــربــوط اســت؟ خــداوند به تو چنین دستوری را نداده است. عابد گفت:من باید این درخت را قطع کنم و چاره‌ای غیر از این نیست.
ابــلــیــس گفت: تو مردی فقیر و عیال‌مند هستی و مردم خرجی تو را تــاءمین‌می‌کنند. اگر دست از کار خود برداری و درخت را قطع نکنی، مــن قــول‌مــی‌دهــم کــه هــر روز دو دینار در زیر بالش تو بگذارم تا هم خــودت از آن‌اســتــفــاده کنی هم به عابدهای دیگر صدقه دهی و انفاق نــمــایی و هر روز ازبابت صدقه ثوابی عاید تو گردد. عابد قدری در این بــاره فــکر کرد و با خودگفت: یک دینار را به مصرف خود می‌رسانم و یــکــی دیــگــر را صدقه‌می‌دهم. این کار برای من بهتر است تا کندن آن درخــت، زیــرا کــندن آن،کار پیامبران است نه کار من! برگشت بامداد روز اول و دوم دســت زیــربــالین خود، دو دینار را برداشت و به مصرف رســانــیــد. روز سوم دید که ازدینار خبری نیست. خشم گرفت، تبر را بــرداشــت و حــرکــت کــرد. گــفت:این دفعه تا درخت را قطع نکنم بر نمی‌گردم.
بــار دیــگــر ابــلــیــس سر راهش را گرفت و گفت: ای عابد! از این کار دســت‌بــردار کــه از عــهده‌ات بر نمی‌آید. این بار هم باز در هم آویختند ابلیس عابدرا بر زمین زد و روی سینه زمین زدی.
ابــلــیــس پــاســخ داد: دفــعــه اول تــو بــه قــصد رضای خدا برای قطع درخت‌حرکت کردی، خشم تو خدایی بود و خداوند هم مرا مغلوب کرد و برزمین زد و تو مسلط شدی، چون هر کس برای خداکاری انجام دهد، مــرابــروی تــسلطی نیست، ولی این دفعه تو با طمع و برای دنیا خشم گرفتی وتابع هوای نفس خود شدی، از این جهت من بر تو غالب شدم و

ترا زمین زدم.[۲۸۱]

شیطان هنگام مرگ

در روایات آمده، هنگام مرگ انسان، شیطان به سراغ او می‌آید و باهر وسیله و نویدی می‌خواهد او را دو دل کرده و ایمانش را بگیرد، ولی‌مؤمن واقعی او را خوب می‌شناسد و ابدا به وعده‌های او دل خوش‌نمی‌کند.

ابن خدیجه می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: تمام کسانی که درآستانه مرگ قرار می‌گیرند، ابلیس یکی از ماءموران خود را وا می‌دارد که‌نزد او برود و او را به کفر بخواند. او هم آن قدر شبهه در دین او واردمی‌کند که با دو دلی روحش از بدنش جدا می‌شود، ولی مؤمن حقیقی‌نمی‌گذارند شیطان بر گرده او سوار شود.

بنابر این، هر دیدار کننده با بیمار در حال مرگ باید شهادت به توحید ونبوت را به وی تلقین نماید و: ((لا اله الا الله محمد رسول الله)) را به او یاد آورد شود تا آن که بیمار جان دهد.[۲۸۲]

در اسلام سفارش شده که هنگام دیدار با بیمار نباید به حالت جنب‌رفت و نیز موقع داخل شدن بر میت باید شخص با وضو باشد، سوره((یس)) و ((وصافات)) را بخواند، دعای عدیله بخواند، اطاق رامعطر کنند، چون زمان فرود آمدن ملائکه است و آنها از بوی عطرخشنود می‌شوند و شیاطین از بوی عطر و قرآن خواندن و بسم الله گفتن‌ناراحت می‌شوند و بیرون می‌روند.

شیطان پاسبان شب می‌شود!

اصبغ بن نباته از امیر المومنین نقل می‌کند که فرمود: سوگند به آن‌کسی که محمد را به حقیقت برانگیخته و خاندانش را گرامی

داشـتـه،هـیـچ چـیـز از وردها و دعاها نیست که شما آنها را بجویید از بـرایمـحـافـظـت مـرض و از سوختن، غرق شدن، دزدی، گمشده و گـریـخـتـنچهارپایان، مگر این که در قرآن است. هر که خواهد از من بپرسد ـ تا بهاو جواب گویم.

مـردی بـرخـاسـت و عـرض کـرد: یا امیرالمؤمنین برای ایمنی از دزد اگـرآیـه‌ای در قـرآن اسـت، بـه من بگو، زیرا که پیوسته شب‌ها از من دزدی‌می‌شود.

فـرمـود: چـون بـه بستر خواب رفتی ـ این آیه را تا آخر سوره بخوان ـ: «قـل ادعـوا الله او ادعـوا الـرحـمـن ایـاما تدعوا....» تا آن جا که‌می‌فرماید: و کبره تکبیرا.(۲۸۳)

و پـس از آن فرمود: هر کس در بیابان خالی از سکنه شبی را به سر برد ،آاین آیه را خواند:

«ان ربـکـم الله الـذی خـلـق الـسموات و الارض فی سته ایام ثـم‌اسـتوی علی العرش...» تا آن جا که می‌فرماید: «تبارک الله رب‌العالمین»(۲۸۴) فرشتگان او را محافظت کنند و شیاطین از او دور گردند.

بـعـد آن مـرد بـه مـسـافـرت رفـت، به ویرانه‌ای رسید، شب را در آن جـاخـوابـید، ولی این آیات را نخواند. شیطان به سراغ او رفت و بینی او راگـرفـت. در این حال رفیق شیطان به او گفت: او را مهلت بده، آن مـرد ـ ازایـن حـرف ـ بـیدار شـد و آیـه را خـوانـد، همان آیه‌ای را که امیرالمؤمنین‌فرموده بود.

در ایـن حـال شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک مالید. اکـنـون‌بـایـد تـا بـه صـبـح او را پـاس داری کنی. چون صبح شد. نزد امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام آمد و جریان را گفت: بعد از آن عرض کرد: یا عـلـی در سـخن‌شما شفا و راستی یافتم. وقتی آفتاب بالا آمد به آن جا رفت و جای‌موهای شیطان را در زمین دید.(۲۸۵)

بـلـی، اگـر کـسی به آیات قرآن معتقد باشد، و آنها را «وحی» و از جـانـب‌خـدا دانـسـته و بداند که خواندن آنها اثر دارد و با همان اعتقاد بخواند اثرخواهند داشت.

اگـر چـه بـعـضـی مـعـتـقـدنـد که هر چه باید واقع شود، می‌شود و

چیزی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، ولی خداوند متعال خودش در قرآن‌می‌فرماید:
«یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده‌ام الکتاب».
«خداوند هر چه را که بخواهد ـ از چیزهایی که برای انسان مقدر کرده آمحو و نابود می‌کند و چیزهای دیگر را به جای آنها برقرار می‌کند و پیش‌خدا است ام الکتاب (لوح) محفوظ»[۲۸۶]

شیطان و ربا خواران

یکی از گناهان کبیره در اسلام، رباخواری است که خداوند به‌خورندگان آن وعده عذاب داده و آن را از هر گناهی بزرگتر به حساب‌آورده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ربا‌هفتاد نوع است و کوچکترین آن پیش خدا مانند کسی است که با مادرخود نزدیکی کرده باشد.[۲۸۷]
روایتی دیگر از جمیل بن دراج از امام صادق علیه‌السلام می‌گوید آن‌حضرت فرمود: یک درهم ربا پیش خدا از هفتاد زنا که تمام آنها با‌محارم انسان در بیت الله الحرام انجام شده باشد، بزرگتر است.[۲۸۸]
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: وقتی مرا به‌آسمان بردند، مردانی را دیدم که شکم آنها مثل خانه‌هایی است که پر ازمارها باشند و از بیرون داخل آنها پیدا است. پرسیدم: ای جبرئیل! اینان‌چه کسانی هستند؟ گفت: این‌ها ربا خواران‌اند.[۲۸۹]
و به گفته قرآن: ربا خواران روز قیامت بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که‌شیطان آنان را مس کرده باشد.[۲۹۰]
علامت ربا خواران این است که شیطان، هم در دنیا و هم در آخرت آنان‌را مس می‌کند و حالت جنون و صرع به آنها دست می‌دهد. تعادل خودرا از دست می‌دهند و مانند دیوانگان به این طرف و آن طرف می‌افتند.

دربـاره مـس شـیـطان در دنیا، روایتی از امام صادق علیه‌السلام هست که‌گوید: رباخوار از دنیا بیرون نمی‌رود، مگر این که به نوعی از جنون دچارخواهد شد.
ایـن روایـت، مـس شـیـطان در دنیا را بیان می‌کند: در همین دنیا ربا خوار،اگر چه یک روز به آخر عمرش باقی مانده باشد، به صرع و جنون و از کارافتادن مغز گرفتار می‌شود.[۲۹۱]
و امـا مـس شـیـطـان بـر ربـاخـوار، در آخـرت ایـن کـه مـال ربایی و ثروت‌حرامشان و بال آنان خواهد شد. حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله‌عـلیه و آله و سلم که فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، دسته‌ای از مـردم‌را دیـدم کـه شـکـم آنان بس بزرک بود، هر چه تلاش می‌کردند بـرخـیـزنـد وراه بـرونـد، بـرای آنـان ممکن نبود و پی در پی به زیمن مـی‌خـوردنـد. ازجـبرئیل پرسیدم این چه افرادی هستند؟ و جرمشان چیست، جواب‌داد: این‌ها ربا خواران هستند.[۲۹۲]
هـم چـنـیـن ممکن است روز رستاخیز و هنگام زندگی در آن جهان درشکل دیوانگان و مصروعان محشور شوند.!
شـیطان، اول انسان را به ربا گرفتن وادار می‌کند و در آخر عمر هم او را بـه‌جـنـون و دیـوانگی و از کار افتادن مغز دچار می‌نماید. در قیامت هـم‌بـی‌اخـتـیار شدن و پی در پی به زمین خوردن و در آخرین مرحله هم‌انسان را محکوم کردن و گناه را به گردن او انداختن است.

شیطان و شراب خواران قمار باز

از جـمـلـه چـیـزهـایـی کـه شـیـطـان را به سرمایه گذاری روی آن تـشـویـق‌مـی‌کـنـد، اختلاف انداختن در میان مردم است، چون بر اثر دشـمـنـی، آمـدو شدها قطع شده و اختلاف و جدایی پدید می‌آید. در نـتـیـجه به زد وحورد و کشت و کشتار، می‌انجامد و مایه خرسندی او می‌گرد.
بـه طـوری کـه قـرآن گـفـتـه: عـداوت و دشـمـنی از شراب و قمار

ناشی‌می‌شود.[۲۹۳] انسان شراب خورد عقل خود را از دست می‌دهد و دیگرکسی را نمی‌شناسد، مانند حیوان درنده به همه افراد حمله می‌کند و آنهارا می‌زند، مجروح کرده و می‌کشد. تاریخ به یاد دارد، کسان زیادی که دراثر شرب خمر کشته و مجروح شده‌اند.

و قمار باز، وقتی باخت دشمنی برنده را در دل می‌گیرند و در کمین‌می‌نشیند، هر وقت فرصت پیدا کرد انتقام خود را از وی می‌گیرد.

قمار باز چندین ساعت تمام حواس خود را جمع کرده تا بر حریف خودغالب شود. او به هیچ چیز جز برنده شدن نمی‌اندیشد، اگر ناکام بماند باتنی رنجور و اعصابی در هم ریخته به مردم پرخاش می‌کند وناسازگاری می‌نماید و اگر خسته به خانه و بازار رود. دیگر تحمل‌شنیدن هیچ چیز را ندارد و حاضر است به بهانه‌های پوچ زمینه‌ای فراهم‌شود که با مردم نبرد کند، همان چیزی که شیطان به دنبال آن است.

طبق گفته قرآن و اخبار: چند چیز از خواسته‌های شیطان است. مانندشراب و قمار، بت پرستی و بخت آزمایی، بازی با شطرنج و حتی بازی‌بچه‌ها با پول و گردو. کسانی که این بازی‌ها را می‌کنند، سینه خویش رابرای شیطان لانه کرده‌اند نه نام خدا و رحمان.

تا به کی ابلیس را بر عرش یزدان راه دادن

از چه دیو دزد را بر گنج دل محرم نمودن

شیطان عاقبت را از آن اغنیا می‌داند!

امام صادق علیه‌السلام فرمود: در بنی اسرائیل عابدی بود که مکررمی‌گفت «الحمد الله رب العالمین و العاقبه للمتقین».

شیطان ازمداوت او بر این گفتار در خشم شده و شیطانی را نزد او فرستادو به اوگفت بگو: «و العاقبه للاغنیاء» یعنی عاقبت نیکو از برای توان گران‌است.

چون شیطان پیش عابد آمد و این را گفت: میان او و عابد مؤمن نزاع درگرفت قرار گذاشتند نخستین کسی را که ببینند، از او بپرسند و به نظر اوراضی شوند. به شرط این که نظر هر کدام موافق بود، او دست دیگری راقطع کند. کمی رفتند تا به شخصی رسیدند که از شیاطین بود به شکل‌انسان از او پرسیدند: آیا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است یا توان‌گران؟

گفت: عاقبت نیکو مال توان گران است. چون شیطان این را شنید فورادست عابد را قطع نمود. باز عابد می‌گفت: ((الحمد الله رب‌العالمین و العاقبه للمتقین)).

شیطان ناراحت شد و گفت: هنوز همین را می‌گویی؟ باز میان آن دو،مشاجره شد. این بار نیز قرار گذاشتند از اولین کسی که می‌بینند بپرسند.بار دیگر شیطان مجسم شد. چون قضیه را برای او گفتند، گفته شیطان راتاییید کرد، و گفت: ((والعاقبه للاءغنیاء))

شیطان دست دیگر عابد را قطع نمود. باز هم عابد آن جمله را زمزمه‌می‌کرد که مرتبه سوم نزاع میانشان واقع شد. این دفعه قرار شد به اول کسی که برخورد کنند و وی به نفع هر کس قضاوت نماید او گردن دیگری‌را بزند. پس خداوند ملکی را به صورت شخصی فرستاد. چون قضیه رامطرح نمودند. آن شخص گفت: عاقبت نیکو برای تقوا پیشگان است وفورا دست‌های آن عابد را به جای خود گذاشت و دست بر آن مالیدسالم شد او هر گردن شیطان را زد.

از آیات و روایات به دست می‌آید که فقط پرهیزگاران رستگار می‌شوندو اعمال آنان مورد قبول است. قرآن هم با صراحت می‌فرماید:

((انما یتقبل الله من المتقین))

((همانا خداوند اعمال صالح را از افراد متقی قبول‌می‌کند))[۲۹۴].

مهر شیطان بر پیشانی این شخص

انس بن مالک نقل می‌کند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه‌و آله

و سلم مردی بود که از عبادت و کوشش او در نماز تعجب‌می‌کردیم. نام و کیفیت عبادتش را به عرض مبارک آن حضرت‌رساندیم. حضرت او را نـشـاخـت، هیکل و قیافه‌اش را شرح دادیم بازنشناخت. در همین بین خودش از راه رسید. ما عرض کردیم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آن شخصی که گفتیم همین فرد است.

فـرمـود: شـمـا از کسی می‌گویید که در پیشانیش مهر شیطان است. آن‌شخص وقتی که به ما رسید سلام نکرد!؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو را به خدااست بگو، وقتی به این جمع رسیدی با خود نگفتی که در بین این‌هایک نفر از من بهتر نیست؟

جـواب داد: بـلـی، صـحـیـح اسـت. آن گـاه بـرای ادای نماز حرکت کرد.حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چه کسی می‌تواند ایـن‌مـرد را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. حضرت فرمود: برو او را بکش، او هم به‌راه افتاد. وقتی که درون مسجد رفت، آن مرد در نماز بود. با خود گـفت:((سبحان الله)) مردی را در نماز بکشم؟ با این که پیغمبرصلی الله علیه و آله وسلم از کشتن نمازگزار نهی فرموده است.

وقـتـی ابـوبـکر برگشت، فرمود: چه کردی، عرض کرد: یا رسول الله! اومشغول نماز بود و به فرموده شما نمازگزار را نباید کشت.

بـاز فـرمـود: چـه کـسـی مـی‌رود او را بکشد؟ عمر برخاست و گفت: مـن.اجـازه گـرفت و رفت. وقتی به آن مرد رسید او را در حال سجده دیـد.گـفـت: ابـوبـکـر از مـن بـهـتر است او این کار را نکرد، عمر هم برگشت.حضرت پرسید چه کردی؟ گفت: او را در سجده دیدم، لذا از کشتن اوصرف نظر کردم.

بـرای بـار سـوم حـضـرت فـرمـود: چـه کسی آن شخص را می‌کشد؟ حـضـرت‌عـلـی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول الله! من او را می‌کشم. فرمود:حرکت کن و او را بکش.

حـضـرت عـلـی علیه‌السلام حرکت کرد. وقتی درون مسجد رفت، آن مـردبیرون رفته بود. علی علیه‌السلام برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آلـه‌وسـلم پرسید: یا علی! چه کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! او رفته بـود.آن جـنـاب فرمود: اگر او امروز کشته می‌شد دو نفر از امت من با

هم‌اختلاف نمی‌کردند.[۲۹۵]
آن مـرد ذوالـثـدیه[۲۹۶] است که در اثر سجده پیشانی او پینه بسته بـود. وی درجنگ نهروان فرمانده و در راءس فتنه بود! و با ۱۲ هزار نفر در مقابل لشکرحضرت علی علیه‌السلام صف کشیدند و جنگ نهروان را برپا کردند.لشکریان حضرت علی او و چهار هزار نفر از طرف دارانش را در کنار نهربه هلاکت رسانیدند و بعد از جست و جو پیکر کثیف او را در آب‌یافتند.

شیطان پرستان

دانـشـمـنـد بـزرگ مـصـری «مـحـمـد فـریـد وجدی» در کتاب دائرةالـمـعـارف خـود نوشته است: در جزیره «مرتیبک» طایفه‌ای بـودنـد بـه‌نـام «اتـباع خناس». آنها شیطان پرست بودند. در آن جا کوهی بود که‌به سبب آتشفشانی بیست هزار نفر از بین رفتند. از جمله کسانی که‌نجات یافتند، همین شیطان پرستان بودند.
از آن پس «معبد» خود را از آن جا به نیویورک برده، به طور مخفی وبـرای ایـنـکه کسی آنها نشناسد ـ که شیطان پرست هستند در آن جا زنـدگی‌می کنند، تا این که «اسعد افندی» مالکی با یکی از رؤسای آنـهادوست شد و به هر وسیله بود به «معبد» آنها رفت و گفت: در آن جامجسمه شیطانی به رنگ سرخ و دارای دو شاخ و دم طولانی بود کـه‌همانند افعی غضب ناک به نظر می‌رسید. شیطان پرستان در اواخر شب‌مشغول عبادت ابلیس می‌شدند. «افندی» می‌گوید: در همان شب‌که من داخل «معبد» آنها راه یافته بودم زنی می‌خواست به دین آنـهادر آید. (من در آن هنگام بسیار ناراحت بودم که چطور زن‌ها را به دام‌خود می‌اندازند).
خـلاصـه، زن نـزدیـک «مطران» رئیس شیطان پرستان آمد. او به زن‌دسـتـور داد بـه نماز ایستد و به رکوع رود. زن رکوع کرد. بعد به او گفت:دست‌ها را بلند کند، سپس «مطران» به زن چیزهایی تلقین

کـرد کـه ازکـفـر ابـلـیـس هم بدتر بود. ایشان در نماز خود خطاب به مـجـسمه شیطان‌کرده و می‌گوید: ای نور! به احترام و محبت خودت وجـود ما را نگه‌داری کن، چون تو خلاصه و چکیده صلح و صلاحی. تو ای ابلیس! نورابدی هستی، روح و جسم من در اختیار تو است!

از یکی‌شان پرسیدم: چه معنی دارد که شما شیطان را پرستش می‌کنید واو را خدای خود می‌دانید؟!

گـفـت: بـه جـهـت آن کـه مـا از عبادت ابلیس لذت می‌بریم، ولی از عبادت‌خالق منان، آن لذت را نمی‌بریم.

وقـتـی قـانون و کتب دینی و آسمانی خدا را می‌خوانیم، همه‌اش ترس وخـوف از آخـرت اسـت، انـسـان را از هـر چه که لذت و کیف دارد باز داشـتـه،لذا دلهای ما به سوی آنها گرایش ندارد و از عبادت خدا لذت نمی‌بریم.اما شیطان عکس او است، زیرا تمام چیزهایی را که حرام است، تـمـام‌لذتها و اموال و محارم و شهوات را برای ما مباح و حلال کرده، ما هـر چـه‌را دوسـت داریـم و مـیـل ما می‌کشد جایز دانسته، پس عبادت شیطان را برعبادت خدای رحمان مقدم داشتیم.(۲۹۷)

جنایات شیطان پرستان

گوشه‌ای از جنایات و کارهای منافی عفت شیطان پرستان را که اززبان دو دخـتـر انگلیسی نقل شده: بیان می‌کنیم تا ماهیت آنها برای‌همگان روشن‌تر شود.

دو خـواهـر نـوجـوان پـرده از روی کـارهـای مـنـافـی عـفت شیطان پـرسـتـان‌مـقیم انگلیس برداشتند. و شکایت نامه‌ای را تسلیم مقامات قـضـایـی‌انگلیس کردند شکایت آنها از والدین خود و جمعی از شیطان پرستان‌بوده به گفته آنها در یک مراسم مذهبی شیطان پرستان به این دو دختر‌تجاوز کرده‌اند.

ایـن دو خـواهـر در زمـان وقوع حادثه ـ که در سال ۱۳۶۱ اتفاق افتاد ـ فـقـط۵ سـال سن داشتند. ایشان در اظهارات خود خطاب به دادگاه

عـالی‌جنایی انگلیس اعلام کرده‌اند، در این گونه مراسم، طرف داران این فرقه‌بدون لباس به رقص و نوشیدن خون خرگوش می‌پردازند.
ایـن دو دخـتر در اعترافات تکان دهنده‌شان در این دادگاه گفته‌اند: شیطان‌پرستان خرگوش‌ها را به محل مراسم می‌آوردند و آنها را زنده، گردن‌می‌زدند و خون تازه آنها را می‌نوشیدند.
نـیـز گـفـتـه‌اند: والدین آنها که شیطان پرست‌اند، ایشان را مجبور به نـوشـیـدن‌خـون خـرگـوش می‌کردند. در مواردی هم به جای خون خرگوش از خون‌بچه‌های نوزاد استفاده می‌شود و سپس اجساد آنها را مـی‌سوزاندند.گاهی از آنها خواسته شده، در کشتن نوزادان مشارکت کنند.
در ایـن دادگـاه، ۵ شیطان پرست از جمله پدر و مادر این دو دختر به ۲۰فـقـره جـرم، شـامـل تـجاوز جنسی، لواط، اغفال و امثال آنها متهم شده‌اند.
ایـن مـاجـرا بـه طـور جـدی افـکـار عمومی انگلیس را تکان داد. این گـونـه‌رخـدادهـا که در انگلیس اتفاق می‌افتد برخی از روشن فکران انـگـلیسی‌آنها را به کشورهای جهان سوم نسبت می‌دهند. در بسیاری موارد ازآداب و سنت‌های ملت‌ها از جمله مسلمانان حتی رعایت حجاب رابـرای بـانـوان بـه عنوان آداب قدیمی و کهنه و حتی متعلق به عصر بربریت‌نام می‌برند.[(۲۹۸)]

قبل
فهرست

--- پاورقی ---

۱- بقره (۲) آیه ۱۲.

۲- بقره (۲) آیه ۱۰۲.

۳- انعام (۶) آیه ۱۱۲.

۴- سفینه، ج ۲، ص ۱۱۵، ماده عبد.

۵- سفینه، ج ۲، ص ۱۱۵، ماده عبد.

۶- جامع التمثیل، ص ۲۷۱.

۷- اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

۸- انعام (۶) آیه ۱۴۱، اعراف (۷) آیه ۳۱.

۹- مؤمن (۴۰) آیه ۴۳.

۱۰- شعراء (۲۶) آیه ۱۵۱.

۱۱- ذرایات (۵۱) آیه ۳۴.

۱۲- یونس (۱۰) آیه ۸۳.

۱۳- مؤمن (۴۰) آیه ۳۸.

۱۴- انبیاء (۲۱) آیه ۹.

۱۵- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۱۶- فاتحة الکتاب، دستغیب، ص ۲۲۹، با کمی تغییر در عبارات.

۱۷- مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

۱۸- ورد: مرید و شاگرد.

۱۹- طاقدیس ترافی، ص ۳۵۲.

۲۰- مواعظه العددیه، ص ۲۶۴.

۲۱- حج (۲۲) آیه ۳.

۲۲- اسراء (۱۷) آیه ۶۳.

۲۳- بحار، ج ۶۳، ص ۲۶۴.

۲۴- بحار، ج ۶۳، ص ۳۰۶.

۲۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۷.

۲۶- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۲۷- زخرف (۴۳) آیه ۳۸.

۲۸- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۲۹- انعام (۶) آیه ۱۲۱.

۳۰- سرمایه سخنوران، ص ۲۲۵ به بعد، و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶.
۳۱- اصول کافی، ج ۱، باب فضل العلماء، حدیث ۹.
۳۲- به کتاب تاءثیر قرآن در جسم و جان (مؤلف) مراجعه شود.
۳۳- سـرمـایه سخنوران، ص ۲۲۸ به بعد، و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶، با اندکی تغییر در عبارت، و سراج القلوب.
۳۴- بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۸.
۳۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.
۳۶- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.
۳۷- مواعظ العددیه، باب خماسیات، ص ۱۵۸.
۳۸- غرر الحکم.
۳۹- بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰.
۴۰- بحار، ج ۷۷، ص ۷۶.
۴۱- مدینه المعاجز، ص ۱۶.
۴۲- زمره (۳۹) آیه ۵۲.
۴۳- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس چهل و سوم.
۴۴- سلیم بن قیس، ص ۴۵.
۴۵- اصـول کـافـی، ج ۳، ص ۴۶. تـفسیر برهان. ج ۳، ص ۱۸۵، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۱.
۴۶- مـجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۴، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۵۵. تبیان، ج ۸، ص ۳۶. جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.
۴۷- روض الـجـنـان، ج ۷، ص ۲۶۵، تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۱۵۲، روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.
۴۸- جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.
۴۹- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.
۵۰- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۹۵.
۵۱- درباره غضب در بحث، «آتش شیطان» در همین کتاب مفصلا بحث خواهد شده.
۵۲- شیطان در ادبیات، ص.
۵۳- نهج الفصاحه، ص.
۵۴- میزان الحکمه، ص.
۵۵- شاهنامه فردوسی، ص.

۵۶- حجر (۱۵) آیه ۳۹ و ۴۰.
۵۷- اشکار، به معنی شکار آمده است.
۵۸- تانی مخفف توانی است.
۵۹- ریسمانی که از لیف خرما درست شده است.
۶۰- چرب.
۶۱- کاب ابلیس، ص.
۶۲- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.
۶۳- در عنوان «شیطان چگونه آدم و حوا را فریب داد» مفصل بیان شده.
۶۴- تاریخ انبیا، ص ۱۴ و ۱۵.
۶۵- ذیل آیه ۱۰، از سوره تحریم، تفاسیر.
۶۶- قصص الانبیاء، حالات لوط، ص.
۶۷- یوسف (۱۲) آیه ۲۵.
۶۸- تاریخ انبیا، ص ۳۹ و ۴۰.
۶۹- قصص الانبیا.
۷۰- تاریخ جنگ احد.
۷۱- بحار، ج، ص.
۷۲- بحار، ج، ص.
۷۳- کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۱.
۷۴- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۳.
۷۵- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۵.
۷۶- به عنوان «کابینه شیطان» رجوع شود.
۷۷- عوامل عزت امت اسلامی، ص ۸۰.
۷۸- بحار، ج ۷۳، ص ۶۰.
۷۹- همان، ص ۲۰.
۸۰- در احوال شیخ انصاری.
۸۱- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.
۸۲- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.
۸۳- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.
۸۴- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.
۸۵- کتاب ابلیس، ص ۹۳.

۸۶- واژه‌های قرآن ص ۱۲۲.
۸۷- یوسف، آیه ۱۶ و ۱۸.
۸۸- تاریخ امام رضا علیه‌السلام، ص.
۸۹- حشر، آیه ۲۳.
۹۰- اصول کافی، ج ۲، باب ۷۸.
۹۱- انوارالمجالس، ص ۴۰.
۹۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۳.
۹۳- علق (۹۶) آیه ۶.
۹۴- یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.
۹۵- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.
۹۶- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۹۷- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۹۸- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۹۹- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۰- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۱- ابلیس، ص ۱۵۹.
۱۰۲- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۴- سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۵- سفینةالبحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۰۶- بحار، ج ۶۳، و سرمایه سخنوران و واژه‌های قرآن. سفینة، ج ۱، ص ۱۰۰.
۱۰۷- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه‌های قرآن. سفینة، ج ۱، ص ۱۰۰.
۱۰۸- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴، لغت وسوسه.
۱۰۹- کتاب ابلیس، ص ۱۴۳.
۱۱۰- کتاب ابلیس، ص ۱۰۵.
۱۱۱- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه‌های قرآن. سفینة، ج ۱، ص ۱۰۰.
۱۱۲- سرمایه سخنوران صفحه ۲۸۸ به بعد.
۱۱۳- میزان الحکمة، ج ۴، ص ۵۹۲، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۳.

۱۱۴- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۷۴.
۱۱۵- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۲.
۱۱۶- سفینة البحار، ج ۱ ص ۶۷۳.
۱۱۷- سفینةالبحار، ج ۱ ص ۶۷۳ و میزان الحکمة، ج ۴، ص ۱۰۵.
۱۱۸- نهج البلاغه، نامه ۶۹ به حارث همدانی.
۱۱۹- شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱.
۱۲۰- فرقه‌های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.
۱۲۱- فرقه‌های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.
۱۲۲- خزینة الجواهر، ص ۶۴۶.
۱۲۳- زمر آیه.
۱۲۴- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۴۷.
۱۲۵- ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۹۰.
۱۲۶- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۹۳.
۱۲۷- بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۶.
۱۲۸- نهج البلاغه، کلمات قصار.
۱۲۹- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۳، و مواعظ العددیه، ص ۱۶۷.
۱۳۰- یوسف (۱۲) آیه ۲۷.
۱۳۱- نساء (۴) آیه ۷۶.
۱۳۲- مفاتیح، دعای ابوحمزه ثمالی.
۱۳۳- نهج الفصاحه، ص ۱۰۰۶.
۱۳۴- حشر (۵۹) آیه ۱۶
۱۳۵- بحار، ج ۹۴، ص ۲۰، و ج ۶۳، ص ۲۱۶.
۱۳۶- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵.
۱۳۷- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵، سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۹.
۱۳۸- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۳۱.
۱۳۹- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.
۱۴۰- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.
۱۴۱- به عنوان «شیطان سگ تربیت شده خدا» رجوع کنید.
۱۴۲- بحار، ج ۹۴، ص ۱۲، و شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۶، ص ۲۰.
۱۴۳- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۵.
۱۴۴- کتاب لقمان، ص.

۱۴۵- کتاب لقمان حکیم، ص.
۱۴۶- بقره (۲) آیه ۲۶۷.
۱۴۷- توبه (۸) آیه ۳۳.
۱۴۸- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۶، و ثواب الاعمال، ج ۲، ص ۶۰۴.
۱۴۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.
۱۵۰- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.
۱۵۱- بحار، ج ۷۳، ص ۱۴۷.
۱۵۲- اقتباس از مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۲۳ـ ۱۳۱.
۱۵۳- کتاب ابلیس، ص ۴.
۱۵۴- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.
۱۵۵- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳، در این باره در عنوان «شیطان در نطفه این‌ها شرکت کرده» بیشتر بحث شده است.
۱۵۶- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.
۱۵۷- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.
۱۵۸- جوامع الحکایات، ص.
۱۵۹- جامع الحکایات، ص ۲۸، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۹۶.
۱۶۰- توبه آیه ۱۱۰.
۱۶۱- جامع التمثیل، ص ۲۷۴، با اندکی تغییر.
۱۶۲- جامع التمثیل، ص ۲۷۰، با کم و زیاد کردن عبادت.
۱۶۳- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.
۱۶۴- چله: ریاضت کش، چله نشین.
۱۶۵- بلیس: مخفف ابلیس، همان شیطان است.
۱۶۶- اقطاع: املاک، مال و ثروت.
۱۶۷- برزبر: بالای سر.
۱۶۸- منطق الطیر، عطار نیشابوری.
۱۶۹- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۷. وعدة الداعی، ص ۶۶.
۱۷۰- مجله صف تیرماه ۷۱، ص ۴۳.
۱۷۱- ترجمه الحکم الزاهرق، ص ۵۱۴، حدیث ۱۴۵۲.
۱۷۲- دوال چوبی است که بر طبل می‌زنند.
۱۷۳- ص(۳۸) آیه ۸۳.
۱۷۴- جامع و انوار المجمالس، ص ۱۶۶.

۱۷۵- بقره (۲) آیه ۱۰۲.
۱۷۶- توبه (۹) آیه ۱۰۳.
۱۷۷- جامع، صفحه ۲۷۳.
۱۷۸- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۴.
۱۷۹- صحیفة الرضا. کامل الزیارة. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.
۱۸۰- صحیفه الرضا. کامل الزیارة. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.
۱۸۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۸۹، ج ۲، ص ۶۵۴.
۱۸۲- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴ نقل از توحید صدوق.
۱۸۳- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۲.
۱۸۴- رجوع شود به سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۲ خواص و شرایط نیسان را مطالعه فرمائید.
۱۸۵- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۱۱، ج ۲، ص ۶۵۵.
۱۸۶- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵، نقل از خرایج راوندی.
۱۸۷- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.
۱۸۸- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.
۱۸۹- مکید: کید کرد.
۱۹۰- حرقه‌ای: سوزشی، آتشی.
۱۹۱- مثنوی مولانا، دفتر، ص.
۱۹۲- انوار المجالس، ص ۸۹.
۱۹۳- ابراهیم آیه ۲۱.
۱۹۴- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۷۹، و کتاب ابلیس، ص ۳۳۰.
۱۹۵- اقتباس از آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره مریم.
۱۹۶- کتاب ابلیس ج ۲، ص ۲۳۱.
۱۹۷- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.
۱۹۸- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.
۱۹۹- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.
۲۰۰- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۴.
۲۰۱- سراج القلوب، ص ۹۷.
۲۰۲- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۴.
۲۰۳- داستان مسیحیان نجران که به حضور پیامبر آمدند.
۲۰۴- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴، (در کتاب شاهدان قیامت راجع به ناله

زمین مفصلا بحث شده رجوع شود.)

۲۰۵- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۲۰۶- حجرات (۴۹) آیات ۱۰ و ۱۱.

۲۰۷- ابلیس، ص ۱۵۹.

۲۰۸- مجادلة (۵۸) آیه ۹

۲۰۹- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۲۱۰- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۲۱۱- مائده (۵) آیه ۸۹.

۲۱۲- در عنوان کابینه شیطان بیان شد. رجوع شود.

۲۱۳- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۲۱۴- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۲۱۵- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۲۱۶- قصص (۲۸) آیه ۱۴.

۲۱۷- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۲۱۸- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۲۱۹- بقرة (۲) آیه ۲۶۷.

۲۲۰- طه آیه ۱۱۹.

۲۲۱- مکاسب شیخ انصاری، مکاسب محرمة، ص.

۲۲۲- بقرة (۲) آیه ۱۰۱. ۲۲۳- اعراف آیه ۱۱.

۲۲۴- انبیاء (۲۱) آیه ۳۷.

۲۲۵- اسراء (۱۷) آیه ۱۱.

۲۲۶- طه (۲۰) آیه ۱۱.

۲۲۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳ .

۲۲۸- بحار، ج ۷۱، ص ۳۴، سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲۲۹- در کتاب «انسان از حشر تا دادگاه» درباره توبه از صفحه ۱۷۸ تا ۱۸۱ بحث شده رجوع شود.

۲۳۰- در رابطه با فضیلت نماز اول وقت و ثواب‌های نماز جماعت در کتاب «سجاده عشق» مفصل بحث کردم به آن رجوع شود.

۲۳۱- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۲.

۲۳۲- به عنوان کابینه شیطان رجوع شود.

۲۳۳- لقمان (۳) آیه ۵.

۲۳۴- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس بیست و یکم.
۲۳۵- انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۶.
۲۳۶- معارج النبوة، ص.
۲۳۷- غوالی اللوالی، ص.
۲۳۸- سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۰۹.
۲۳۹- سفینةالبحار، ج ۲، ص ۱۰۹.
۲۴۰- بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۷.
۲۴۱- سراج القلوب، ص ۹۸.
۲۴۲- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۱.
۲۴۳- نحل آیه ۹۸.
۲۴۴- لئالی، ج ۴، ص ۲۸.

۲۴۵- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.
۲۴۶- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.
۲۴۷- اعراف آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.
۲۴۸- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۴۹- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۰- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۲- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۴- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.
۲۵۵- زمره (۳۹) آیه ۵۲.
۲۵۶- اقتباس از مجمع النورین جلد حیوان، ص ۶۷۵، و بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۱.
۲۵۷- حالات حضرت عیسی علیه‌السلام، ص.
۲۵۸- جواهر الکلمات، ص ۳۸.
۲۵۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۱.
۲۶۰- ضمن بحث یحیی از شیطان، ص.
۲۶۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۲.
۲۶۲- پاسدار اسلام، شماره ۹۴، ص ۳۷.

۲۶۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۱۱.
۲۶۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۳.
۲۶۵- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.
۲۶۶- ابلیس، ص ۷.
۲۶۷- در رابطه با تلاوت قرآن به کتاب «تاءثیر قرآن در جسم و جان» رجوع شود.
۲۶۸- نهج البلاغه، خوئی، ج ۱۲، ص ۱۲۴.
۲۶۹- بحار، ج ۶۳، ص ۱۵۸.
۲۷۰- مواعظ العددیه، ص ۱۷۱.
۲۷۱- مواعظ، ص ۲۲۲.
۲۷۲- مواعظ، ص ۲۷۲.
۲۷۳- به کتاب «انسان از خاک تا خاک» مراجعه شود.
۲۷۴- مواعظ، صفحه ۲۷۴.
۲۷۵- ابلیس، مجلس ۲۶.
۲۷۶- ابلیس، مجلس ۲۶.
۲۷۷- در کتاب «تاءثیر قرآن در جسم و جان» در رابطه با خصوصیات «بسم الله» بیشتر بحث شد رجوع شود.
۲۷۸- ابلیس، مجلس ۲۷.
۲۷۹- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲۸۰- اقتباس از حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۰۳ـ ۲۰۶.
۲۸۱- پاسدار اسلام شماره ۳۷/۱۱۳ با تغییر در عبارات.
۲۸۲- معادشناسی، ج ۲، ص ۱۴۶.
۲۸۳- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰ و ۱۱۱.
۲۸۴- اعراف، آیه ۵۴.
۲۸۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۶۳۳.
۲۸۶- رعد (۱۳) آیه ۳۸.
۲۸۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۷.
۲۸۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۷.
۲۸۹- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹.
۲۹۰- بقره (۲) آیه ۲۷۵.
۲۹۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲۹۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.
۲۹۳- مائده (۵) آیه ۹۰.
۲۹۴- مائده (۵) آیه ۲۶.
۲۹۵- کشکول ممتاز، ص ۵۹۸، نقل از، ج ۷، الغدیر، ص ۱۲۶.
۲۹۶- «ثـدیـه» معنای پستان کوچک این مرد یک دست داشت و به جـای دسـت دیـگـرش بـه شـکـل یـک پـسـتان کوچک بود وقتی آن می‌کشیدند اندازه یک، دست‌بزرگ می‌شد وقتی آن را رها می‌کردند باز جمع می‌شد.
۲۹۷- واژه‌های قرآن، ص ۱۵۷ با کمی تغییر.
۲۹۸- گـزارش ویـژه دبـیـرخـانـه ائمه جمعه، ج ۱، ص ۶۵، به نقل از گزارش واحد مرکزی خبر از لندن.

شیطان اولین کافر

اول کسی که به خدا کفر ورزید شیطان بود. قبل از او، کسی به خداکافر نشده بود. خداوند درباره کفر او می‌فرماید:

«فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر و کان من‌الکافرین»

در آن هنگام ـ که روح در آدم دمیده شد «همه فرشتگان ـ او را ـ سجده‌کردند به جز ابلیس که تکبر ورزید و او از کافران بود!».[1]

در این که شیطان کافر است شکی نیست، اما راجع به کفر شیطان که چه‌چیز باعث آن شد، آیا سجده نکردن باعث آن شد؟ یا حسد بردن بر مقام‌و منزلت آدم؟ یا برای معصیت و فسق او؟ هیچ کدام از این‌ها باعث کفرشیطان نبود، زیرا اگر بگوییم برای سجده نکردن بر آدم بوده، باید هرکس هم، به او دستور سجده داده شده و سجده نکند کافر باشد و چنین‌نیست. اگر برای حسد باشد، باید هر کس که در دنیا حسد ورزید کافرباشد در حالی که حسودان زیاداند و این هم درست نیست. اگر برای‌معصیت و فسق او باشد آن هم صحیح نیست، زیرا هر کسی که در دنیاگناه و معصیت کند باید کافر باشد و این هم درست نیست.

فقط می‌توان کفر او را به خاطر این دانست که به خدا نسبت ظلم و جورداد و معتقد بود که خدا درباره او ستم کرده، چون فکر می‌کرد از آتش‌آفریده شده و آتش از خاک برتر است و خداوند که فرمود: آدم را سجده‌کن می‌خواسته او را تحقیر و کوچک کند.

از این رو، وقتی خداوند به او فرمود: چرا آدم را سجده نکردی؟ دلیلی‌که آورد این بود، مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک. با این سخن‌می‌خواست هم حکمت خدا را نفی کند، هم امر او را بی‌پایه بشمارد.

از لحن قول ابلیس چنین نتیجه گرفته می‌شود که آن ملعون، برای خودحاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده و

این سرچشمه از نافرمانی‌ها و کفر است.
کفر شیطان از درهم آمیختگی خودخواهی، نادانی و حسد او نشاءت‌می‌گرفت. همه این‌ها دست به دست هم داد و سرانجام سر از کفر بیرون‌آورد. او را که سالیان دراز هم نشین ملائکه بلکه معلم آنان بود، از اوج‌قدرت و افتخار پایین کشید. کفر خودخواهی سرچشمه حسادت، وحسادت سرچشمه کینه توزی، و کینه توزی عامل خون‌ریزی و جنایات‌دیگر است.
کفر شیطان جلوتر از شرک او است. آن ملعون با سرپیچی از دستورهای‌خداوند از دین روگرداند و اول کافر شد، چون نخست آدم را سجده‌نکرد و سپس مشرک شد و راهی را در پیش گرفت که غیر از راه خدابود.

ستایش شیطان از زن‌ها

در ملاقاتی که شیطان با حضرت یحیی علیه‌السلام داشت درضمن گفت و گوهای زیادی که با هم داشتند. عرض کرد: یا «نبی‌الله!»
امیدوار کننده‌ترین چیزها پیش من و آن چیزی که پشت من رامحکم می‌کند و باعث روشنی چشم من می‌شود زن‌ها هستند، چون‌آنها وسیله گمراهی مردم و دام‌ها و تیری هستند که به خطا نمی‌روند.پدرم به فدای آنان باد. اگر آنان نبودند، قدرت نداشتم یک نفر را گمراه‌نمایم.
به وسیله آنها به مقصد می‌رسم، مردم را به مهلکه می‌اندازم،چقدر آنان خوب هستند.
وقتی نیکان بر من غالب شدند و لشکریانم را تار و مار کردند، پیش زنهامی‌روم، قلبم روشن و غضبم تمام می‌شود. اگر زن‌ها از ذریه آدم نبودند،من آنها را سجده می‌کردم آنان سرور من هستند، جایگاه آنان گردن من‌است، آنان را بر گردن خود می‌نشانم.
اگر خواسته‌ای داشته باشند، نه با پا، بلکه با سرانجام می‌دهم، چون‌ایشان مایه امید، قوت کمر، نگه‌دار، تکیه‌گاه، مورد وثوق، و فریاد رس‌من هستند.(۲)

شیطان اولین بت را ساخت

تـاریـخ بـت پـرستی بر می‌گردد به زمان حضرت نوح علیه‌السلام.بت پرستی به این خاطر شایع شد که آدم پنج فرزند صالح داشت به‌نام‌های «ود»، «سـواع»، «یـعـوق»، «یـغـوث» و«نـسر» اول «ود» از دنیا رفت. مردم به خاطر مرگ او بسیارغمگین شدند، و در سرزمین بابل اطراف قبر او اجتماع کردند و از آن‌دور نمی‌شدند.

هـنـگامی که ابلیس این صحنه را دید، در سیمای انسانی، نزد آنها آمد وگفت: می‌خواهید برای شما صورتی بسازم که وقتی به آن نگاه کنید به یادفرزند آدم بیفتید؟

گفتند: آری.

آن مـلـعـون مـجسمه‌ای برای آنها ساخت. بعد از آن هر یک از فرزندان آدم‌کـه از دنـیـا مـی‌رفـتـنـد، مـجـسـمـه‌ای سـاخته و نام او را بر آن می‌گذاردند.سپس با گذشت زمان، شیطان این مطلب را به نسل‌های بعد هم القا کردکه نیاکان شما این مجسمه‌ها را می‌پرستیدند، شما هم پرستش کنید: دراین جا خداوند نوح را فرستاد تا آنها را از بت‌پرستی باز دارد.

اولـیـن کسی که بت را در میان عرب برپا داشت، «عمرو بن لحی» ازقـبـیله «خزاعه» بود. او برای انجام کاری به شام رفته بود. در آن جـاگـروهـی را دیـد کـه بـت مـی‌پـرسـتـیـدند. وقتی از آنها توضیح خـواسـت،گـفـتـنـد: مـا ایـن بت‌ها را پرستش می‌کنیم. از آنها باران مـی‌خـواهیم، به ماباران می‌دهند. یاری می‌طلبیم ما را یاری می‌کنند. گفت: ممکن است‌یکی از این بت‌ها را به من دهید تا به سرزمین عرب ببرم؟! آنها بتی به نام«هبل» که از عقیق و به صورت انسانی ساخته شده بود به او دادند.آن را به مکه آورد و داخل کعبه نصب کرد. مردم را بـه عبادت آن فراخواند. از آن پس، افرادی که از سفر می‌آمدند، پیش از آن کـه بـه خـانـه‌خـود بـرونـد بـعـد از طـواف خانه خدا به سراغ بت می‌رفتند.(۳)

شیطان دستور آتش پرستی می‌دهد

اولین کسی که دستور آتش پرستی را داد ابلیس ملعون بود.حضرت آدم علـیه‌السلام برای این که بر حق بودن فرزندان خویش راثابت کند، به هـابـیل و قابیل دستور داد که قربانی کنند. هابیل چون دامداربود یک گوسفند بزرگ و چاق گرفت و بالای کوه برد. برادرش قابیل هم‌چون کشاورز بود یک دسته گندم پوچ و بی‌مایه را برداشت به بالای کوه‌برد.
آتـش آمـد و گـوسـفند هابیل را سوزاند! اما دسته گندم قابیل سالم مـانـد،زیـرا او قصدش اطاعت از پدر و خدا نبود. وی به منظور مسخره کـردن،ایـن کار را انجام داد. به خلاف برادرش که فقط برای رضایت و اطاعت ازپدر و مادر و خدا این عمل را انجام داد.
شـیـطـان از فرصت استفاده کرد و به قابیل گفت: می‌دانی چرا قربانی تـوقـبـول نـشد و قربانی برادرت هابیل پذیرفته شد؟ قابیل جواب داد: علت‌آن را نمی‌دانم برای من بیان کن. شیطان گفت: علتش این است کـه‌بـرادرت آتـش پـرسـت بود! از این رو، قربانی او پذیرفته شد. تو هم اگـرمـی‌خـواهی قربانیت قبول افتد، باید آتش پرست شوی و در برابر آن‌کرنش کنی!
قـابـیـل گـفـت: من آتشی را که برادرم پرستش می‌کرد، نمی‌پرستم. ولـیکن‌آتش دیگری را عبادت می‌کنم و قربانی نزد او می‌برم که از من هم قبول‌کند.
پس از آن، آتشکده‌هایی ساخت و قربانی برای آنها برد. خدای خود رارها کـرد و از عـبـادت او سـرپـیچید و آتش را تعظیم نمود و آتش پرستی رابـرای فـرزنـدانـش بـه ارث گذاشت. شیطان هم از این کار خرسند گشت و ازاو خواست تا آتش پرستی را در جهان رواج دهد.

شیطان همراه مد پرستان

یـکـی از مـسـائلـی کـه در تـمـام دنـیـا رونـق یـافـتـه فساد، تحریک شـهـوات،خودنمایی‌ها، اسارف و تبذیر، مسئله لباس و خودآرایی مانند

سـرطـان،در هـمـه جـا ریشه دوانیده است. و ثروت‌های عظیمی را به نـابـودی کـشـانـده که رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد. و اگر این سرمایه صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات جامعه را حل می‌کرد و محرومان‌بسیاری را به رفاه می‌رساند.
مـد پـرسـتان و کسانی که لباس‌های تنگ و زننده می‌پوشند، کم بود و عـقـده‌حـقـارت دارنـد! ایـن‌هـا چـون نمی‌توانند با اعمال نیک و کار پـسـندیده‌ای،خود را به جامعه نشان دهند، سعی می‌کنند با لباس‌های زنـنده و قیافه‌ای‌استثنایی، خود را انگشت نمای خاص و عام گردانند. این‌ها شیطان‌صفتانی هستند که به شیطان آبرو می‌دهند.
خـیـال مـی‌کـنـنـد اگـر با ظاهری ویژه و متمایز از دیگران در میان مردم‌آشکار شوند، می‌توانند محبوبیت نداشته خود را به کف آورند.
تـاءسـف در ایـن اسـت کـه ۲۰ سـال پیش از ظهور جمهوری اسلامی، دربـعـضـی از ادارات و ارگـان‌هـا هـنوز کسانی هستند که با این نوع نـگـرش،خـودنمایی می‌کنند. گویی با فرهنگ و باورهای دینی مردم کشور خودهیچ آشنایی ندارند.
پـیـشـوایـان دیـن بـا تـجـمـل و مـدپرستی مخالف بودند، تا جایی که جـواب‌سـلام آنـها را نمی‌دادند و صورت خود را از آنان می‌گردانیدند ومی‌فرمودند: شیطان با این‌ها و همراه ایشان است.
در تـاریـخ اسـلام آمده، بعد از ظهور اسلام هیئتی از مسیحیان نجران بـه‌خـدمـت پـیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، در حالی کـه‌لباس‌های ابریشمی بسیار زیبا، که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده‌بود، در تن داشتند و انگشتر طلا به دست کرده بودند. هنگامی که بـه‌خـدمت پیامبر رسیدند و سلام کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آلـه‌وسـلـم جـواب سـلام آنان را نداد، صورت خود را برگرداند. حتی یک‌کلمه با آنان سخن نگفت.
از عـلـی عـلـیـه‌الـسـلام در ایـن بـاره چـاره خـواسـتـنـد و عـلت را پـرسـیـدند؟فرمود: من چنین فکر می‌کنم که این‌ها باید این لباس‌ها و انـگـشترهای‌گران قیمت را بیرون آورند، آن گاه خدمت پیامبر صلی الله عـلـیـه و آله‌وسلم برسند. آنها هم این کار را کردند. حضرت جواب سلام آنها را داد وبا آنان سخن گفت: سپس فرمود: سوگند به خدایی

که مرا به حق‌فرستاده، اولین بار است که این‌ها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیزهمراه آنها است.[۴]

شیطان هم این را نمی‌پذیرد

مـردم بـر سـه دسته‌اند، یک دسته را فقط خدا می‌پذیرد و یک دسته‌را فقط شیطان، دسته سوم را نه خدا می‌پذیرد و نه شیطان.

آن دسـتـه‌ای کـه نـه مـورد قـبـول شـیـطـان و نـه مـورد قبول خدا هـسـتـنـد،کـسـانی‌اند که با آبروی مردم بازی می‌کنند و با هر وسیله ممکن‌می‌خواهند حیثیت و آبروی مؤمنان را بریزند.

یـکـی از صـفـات بـسیار زشت و ناپسندی که قرآن هم بارها آن را نهی کرده،ریختن آبروی مردم است و حتی برای آن، وعده عذاب و مجازات داده‌شده.

بـردن حـیـثـیـت و آبـرو، مـمـکـن است از چند راه باشد یا با مسخره کردن‌مردم و خنداندن عده‌ای از دوستان باشد تا وسیله تفریحی فراهم شودکه نتیجه‌اش خود را برتر و دیگران را پست‌تر شمردن است.

مـمکن است از راه ایجاد بدبینی و بدگمانی در میان دیگران باشد، که ایـن‌صفت نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه بـرای‌خـود او نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود او از چشم مردم بـیـفـتد.چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «کسی که به مردم گمان‌بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد.»

مـمـکـن اسـت آبـرو بـردن از راه غـیـبـت کـردن دیگران باشد و این ازبـزرگـتـریـن گناهان شمرده شده. گناه آن از عمل زنا بالاتر است! چه‌غیبت با زبان باشد، چه با چشم و ابرو و اشاره.

مـمـکـن اسـت از راه جـسـت و جـو کـردن از کار دیگران، و به دست آوردن‌اسـرار و افشای آنها باشد. که آیات و روایات زیادی در نهی از آن واردشده.[۵]

ممکن است با القاب زشت و ناپسند حیثیت شخص را لکه‌دار نمود وآنها را با لقب‌های زشت تحقیر و کوچک نماید و آبروی مردم را ببرد.[۶]

ممکن است اشخاص را مورد لعن و عیب جویی قرار دهد و با این‌وسیله مـردم را بی‌اعتبار کند.(۷) کسانی که با یکی از این صفات، حیثیت‌و آبروی افراد را ببرند، جزو هیچ حزبی نخواهند بود، حتی حزب‌شیطان. امـام صـادق عـلـیـه‌السلام در این باره می‌فرماید: کسی که به منظور عـیـب‌جـویی و ریختن آبروی مؤمنی، سخن بگوید تا او را از نظر مردم بـیـنـدازد،خـداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان‌می‌فرستد، و شیطان هم او را نمی‌پذیرد.(۸)

دام‌های شیطان و شیطان صفتان

بـعـد از آن کـه شـیـطان در برابر آدم سجده نکرد و رانده درگاه شد. بـادغـرور و خـودخـواهـی بـر عـقـل و هوشش غالب گردید، و از خدا مهلت‌خواست. عرض کرد:

خـدایـا! اگـر بـه مـن تا روز قیامت مهلت دهی، این موجودی را که بر من‌مقدم داشتی تمام فرزندانش را گمراه خواهم ساخت و ریشه آنها را ازبیخ و بن بر می‌کنم و به گمراهی می‌کشانم.

خـداونـد در جـوابـش فـرمـود: برو، و هر کدام از آنها را که می‌توانی با صـدای‌خـودت تـحـریک و وسوسه کن و از راه راست منحرف نما، این برنامه‌خود شیطان است.

امـا بـرنـامـه شـیـطـان صـفـتـان، با نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خـوانـندگی،تبلیغات گمراه کننده و وسایل صوتی و سمعی و بصری فـاسـد، مـردم را بـه‌انـحراف می‌کشانند. مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های‌رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری اسـت که بیش از هرزمانی مهیج‌تر است. چرا که شیاطین و احزاب آنها در شـرق و غرب‌جهان، بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مـصرف می‌کنند،تا بندگان خدا را استعمار نمایند و از راه حق که راه آزادگـی و اسـتـقـلال وتـقـوا است، دور سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان در آورند.

خداوند نیز خطاب به شیطان کرد و گفت: برو، لشکر سواره و پیاده‌ات

رابـه سـوی آنـهـا گـسـیـل‌دار، بـا نهیب و فریاد خود آنها را به سوی گـمـراهـی‌بـخـوان و از آنـان که دست یاران و مددکاران تواند کمک بـگـیـرد.[۹] شـیـطـان‌صـفتان و ستم گران جهان هم برای به بند کـشـیـدن درمـاندگان، ناگهان به‌نیروهای تحت فرمان خود فرمان مـی‌دهند به مناطقی که ممکن است بامقاومت آزادی خواهان روبه رو شـونـد، حـمـله کنند. همانند آن چه‌امروزه قدرت‌های بزرگ و جهان خـواران شرق و غرب، نیروی ویژه‌ای‌را تدارک دیده‌اند تا بتوانند آنها را در کـوتـاه‌تـریـن مـدت در هـر مـنطقه‌ای ازجهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد، اعزام کنند و هرجنبش حق طلبانه‌ای را در نطفه خفه کنند.

بـاز خـداونـد در جـواب شـیـطـان کـه گـفـت: همه را از راه راست بـیـرون‌مـی‌بـرم، فـرمـود: برو «در اموال و اولاد آنها که از تو پیروی می‌کنندشرکت جوی و شریک شو».[۱۰] این هم یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذشیطان در انسان است.

شـیـطـان صفتان هم از همین شیوه استفاده می‌نمایند و با شرکت در اموال‌محرومان کارهایی مانند ربا، رشوه، قمار، دزدی، گران فروشی را رواج‌مـی‌دهند. شیطان‌های جهان خوار در روزگار ما هم برای شرکت درامـوال مـردم کـشـورهـای مـسـتـضـعـف، برنامه سرمایه گذاری، تـاءسـیـس‌شـرکـت‌هـا و ایـجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی به راه می‌اندازند و درزیر پوشش آنها، انواع فعالیت‌های ناروا را انجام می‌دهند. جاسوسان‌خود را به نام کارشناس فنی و یا مشاور اقتصادی و مهندسی، بـه ایـن‌کـشورها می‌فرستند و با هر نیرنگی که شده آخرین رمق آنها را می‌گیرند واز رشد و بالندگی اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند.

شـیـطـان صفتان هم در شکل‌گیری انسان، مانند شرکت شیطان در نـطـفه آدر صورتی که نام خدا برده نشود ـ نقشی فعال دارند. مثلا در مراکز فسادو فحشا، مدارس، دانشگاه‌ها، کتاب خانه‌ها، بیمارستان‌هایی کـه دخـتـر وپسر مختلط هستند و بی‌بند و باری در آن جا حاکم است، کوشاترمی‌شوند.

ایـجـاد مـراکـز فـسـاد تـحـت پـوشـش تفریحات سالم، چون ساختن هتل‌های‌بین المللی و گردهم آیی‌ها و تفریحات به نام علمی، سینماها

و پـخـش فـیـلـم‌های زننده از برجسته‌ترین برنامه‌های مخرب پیروان شیاطین است. نه تنها فساد و فحشا را از این طریق ترویج می کنند بلکه نسلی منحرف و سست، بی اراده، بی خیال و هوس باز پرورش می‌دهند. و درتـار و پـود فرهنگ و افکار آنها ریشه می‌دوانند. به طوری که افکار آنان به‌دست شیاطین است و و به هر راهی که می‌خواهند می کشانند.

اتحاد شیاطین جنی و انسی

شیطان‌های جنی و انسی در چند مورد با هم شبیه‌اند و در چندمورد با هم فرق دارند. اما آن مواردی که مانند هم هستند، از این قراراست:

۱. شـیـطـان جـنی، انسان را به راه خلاف و گناه می کشاند و شیطان انسی هم همین کار را می کند.

۲. شیطان جنی با لباس حق به جانبی و دل سوزانه و خیرخواهانه می‌آید که انسان به او مشکوک نشود و حرف او را قبول کند، شیطان انسی هم با همین لباس و زبان چرب و نرم می‌آید.

۳. شیطان جنی انسان را از انجام کار خیر باز می‌دارد و نمی‌گذارد آن کـاررا انـجـام دهـد و او را از عاقبت آن می‌ترساند. مثلا در انفاق کردن ودسـتـگـیـری از مـحـرومـان مـی‌گوید: مال خود را انفاق نکن که فـقـیـرخواهی شد، اگر خدا فلانی را دوست می‌داشت به او هم مال و ثروت می‌داد و او را بی‌نیاز می کرد! تو زن و فرزند داری، آینده تو روشن نـیـسـت،پیری و کوری داری، مال خود را بگذار برای روز تنگ دستی و سختی.شیطان انسی هم به همین دستور می‌دهد.

۴. وسـوسـه‌هـای شـیـطـان جـنـی در قـلـب انـسـان اثر می‌گذارد. وسـوسـه‌هـای شـیـطـان انسی هم همین طور است، تا جایی که طرف داران شـان آن وسوسه‌ها را وحی منزل می‌دانند و تخلف از آنها را گناه نابخشودنی، واطاعت از آنان را اطاعت خدا می‌دانند و خود را مستحق ثواب وبخشش قلمداد می کنند.

در زمـان مـا هـم دیدیم که وسوسه‌های سران منافقان[۱۱] چنان در دل هـواداران گذاشت که بهترین علما و دانشمندان، پاکان و خوبان را

به‌شهادت می‌رسانند[۱۲] به امید این که تکلیف شرعی خود را انجام داده‌باشند و به بهشت بروند.

اختلاف این دو دسته شیطان

اما جاهایی که شیاطین جنی و انسی با هم فرق دارند از این قراراند:۱. شیطان جنی تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی، کلام او در دلت اثر می‌کند بدون این که آن را با گوش بشنوی. قرآن می‌فرماید: او و قبیله‌اش شما را می‌بینند ولی شما آنان را نمی‌بینید.[۱۳]
ولی شیطان انسی با شما تماس دارد او را می‌بینید و صدایش را با گوش‌خود می‌شنوید و در دل شما اثر می‌گذارد! انسان را دعوت به فساد وفحشا و منکرات می‌کند و آنها را می‌آرایند و زینت می‌دهند.
امام فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: همان طور که شیطان جنی گاهی‌انسان را وسوسه می‌کند و گناه را پیش تو خوب جلوه می‌دهد و از کارخیر تو را باز می‌دارد، شیطان انسی هم همان را انجام می‌دهد. فقط‌فرقش این است که شیطان جنی خودش دیده نمی‌شود، ولی حرفش دردل اثر می‌کند و شیطان انسی هم خودش را می‌شود دید و هم حرفش‌شنیده می‌شود و در دل اثر می‌کند.

شیطان در نطفه اینها شرکت کرده است:

خداوند درباره نقش شیطان در اموال و اولاد انسانها چنین‌می‌فرماید:
« و شارکهم فی الاموال والاولاد »
«در اموال و فرزندان آنان شرکت کن».[۱۴]
درباره چگونگی شرکت شیطان در اولاد انسان حدیثی از حضرت‌صادق علیه‌السلام وارد شده که فرمودند: شیطان می‌آید و با زن وشوهری در حال نزدیکی هستند شرکت می‌نماید و با آن دو همکاری‌می‌کند.
ابوبصیر عرض کرد: از چه راه شناخته می‌شود ـ که این شخص از

نـطـفـه‌شیطان است یا انسان ـ حضرت فرمود: به دوستی و دشمنی ما اهـل بیت.هر کس ما را دوست داشته باشد، نطفه او از انسان، و هرکس ما را دشمن‌داشته از شیطان است.

راجـع بـه کـسـانـی کـه شـیطان در نطفه آنها شرکت جسته، روایاتی ازمعصومان علیهم السلام وارد شده: که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. فحاش

امـام صـادق عـلـیـه‌الـسـلام فرمود: از نشانه‌های شرکت شیطان ـ در نطفه‌بعضی از انسان‌ها ـ که تردیدی در آن نیست، این است که شخص بد زبان‌باشد. از آن چه می‌گوید، و از آن چه درباره او می‌گویند، باکی نداشته‌باشد. (و ناراحت نشود).[۱۵]

نـیـز آن حـضـرت از رسـول خـدا فرمودند: هرگاه مردی را دیدید که بـاکـی‌نـدارد ازا آن چـه مـی‌گوید و آنچه به او گفته می‌شود پس به درستی که یا اززنا یا از شرکت شیطان ـ در نطفه او ـ است.[۱۶]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم‌روایت کـرده که آن حضرت فرمود: خدا بهشت را بر بی‌آبرو و بی‌شرمی که حیا نداشته باشد، از آن چه گوید و آن چه به او بگویند، حرام زاده‌است، زیرا اگر از احوالش بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرکت‌شیطان در نطفه او. به وی عرض شد: آیا در میان مردم شرکت شیطان هم‌هست؟ فرمود: آیـا گـفتار خدا در قرآن را نخوانده‌ای که به شیطان‌می‌فرماید: شرکت کن با ایشان در مال‌ها و فرزندانشان.[۱۷]

۲. زنا زاده

یـکی دیگر از کسانی که شیطان در شکل‌گیری نطفه‌اش نقش داشته، زنازاده است. زن و مردی که از راه زنا و فحشا به هم رسیده‌اند فرزندی ازآنها متولد شده شرعی نیست.

عـبـدالـمـلـک بـن اعـیـن مـی‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم فـرمـود:هنگامی که شخصی می‌خواهد زنا کند در همان وقت شیطان هـم دسـت‌به کار می‌شود و با وی شریک شده و عمل زنا را با هم انجام مـی‌دهـند. درهمان زمان نطفه آن دو مخلوط می‌شود و اولادی که به وجود می‌آید ازشیطان است.[۱۸]

۳. خریدن کنیز از مال حرام

از جـاهـایـی که شیطان در اولاد انسان شرکت می‌کند، خریدن کنیز با مـال‌حرام یا مال حرام را مهریه زن خود قرار دادن که شیطان در اولاد اوشرکت می‌کند.[19]

۴. نگفتن بسم الله موقع جماع

وقـتـی انـسـان مـی‌خـواهـد بـا عـیال شرعی خود نزدیکی کند، اگر ((بسم‌الله)) نگوید، شیطان حاضر می‌شود و با آن مرد همکاری کرده و درنطفه او شرکت می‌کند.[20]

۵. کسانی که این صفات را داشته باشند

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسانی که باکی نداشته باشند، از آن چه به‌مردم می‌گویند و یا مردم به آنها می‌گویند، کسانی که باکی نداشته باشندکه مردم آنها را در حال گناه و معصیت ببینند، کسانی که غیبت دیـگـران راکـنـند، کسانی که عشق و علاقه به حرام دارند و آنهایی که علاقه به زنادارند شیطان در نطفه آنان شرکت داشته است.

۶. جماع در اول و نیمه ماه

امـیـرالـمـؤمـنین علیه‌السلام فرمود: اگر یکی از شما بخواهد با عیال خودنزدیکی کند، باید اول و نیمه ماه نباشد، زیرا شیطان هم در این دو زمـان‌مـی‌خـواهـد صـاحـب فرزند شود که می‌آید و با انسان در جماع شـرکت‌می‌کند. اگر فرزندی از آنان به وجود آید شیطان در آن شریک است.[21]

در پـایـان لازم اسـت اقـوال مـفـسرین در رابطه به شرکت شیطان در اولادانسان را بیان کنیم. راجع به آن چه خدا به شیطان فرمود: در اولاد انسان‌شرکت کن، ایشان چند قول گفته‌اند: یکی این که: شیطان انسان را به‌وسایل حرام و زنا و امثال آن دعوت می‌کند.

۲. وادار کـردن انـسـان بـه ایـن کـه فـرزندان خود را به نام‌های بت‌ها بـگـذارند،مانند: عبدالعزی و عبدالات، که نام دو بت، در جاهلیت بود، (یعنی بنده‌عزی و بنده لات).

۳. ایـن کـه فرزندان انسان را به گمراهی می‌کشد مانند این که آنها را به‌کیش‌های باطل و کارهای زشت دعوت می‌نماید.

شیطان زاده‌ها

عـده‌ای هستند که آن ملعون مستقیما با مادرشان زنا کرده و آنهاپدید آمده‌اند. از جلمه:

۱. حجاج

زراه نقل می‌کند که: یوسف پدر حجاج یکی از دوستان امام زین‌العابدین عـلـیـه‌السلام بود در یکی از روزها داخل خانه خود شد ومی‌خواست با عـیال خود هم بستر شود. عیالش به او پرخاش کرد وگفت:ای یوسف! چه خبر است؟ تو چند لحظه پیش با من هم بسترشدی!

یـوسـف هـم از خـانـه مستقیما به خدمت امام سجاد علیه‌السلام رفت وداسـتـان هـمسر خود را نقل کرد: آن حضرت فرمود: از اعیال خود نه مـاه‌کناره بگیر و در این مدت با او هم بستر نشو ـ چون شیطان با قیافه تـو بـا اونزدیکی کرده است ـ بعد از نه ماه حجاج از او متولد شد. لذا آن شخص‌مستقیما از فرزندان شیطان است.

عـلـت خـون ریـزی و سـفـاکـی او هـم از این جهت بود. وقتی از مادر مـتـولدشد، پستانش را نمی‌گرفت! در آن زمان طبیبی بسیار حاذق و پرتجربه ومعروف به نام «حارث بن کنده» بود، به طوری که بعضی بیماران‌سخت پیش او می‌آمدند و معالجه می‌شدند.

مـادر حـجـاج در فـکـر بـود چـه کند تا این بچه پستانش را بگیرد. در ایـن‌هـنـگـام شـیـطان به صورت همان طبیب، «حارث بن کنده» آمـده!شـیـطان گفت: ای زن! شنیده‌ام خداوند متعال پسری به یوسف عنایت‌کرده، ولی او پستان نمی‌گیرد. من آمده‌ام او را معالجه کنم. اهل خـانـه‌خـوشـحال شدند و گفتند:ای طبیب! دستور چیست و چه باید بکنیم؟

شـیطان گفت: بروید یک بز کوهی را با یک مار سیاه بیاورید، رفتند بز ومـار را آوردنـد. شـیطان دستور داد، هر دو را بکشید و خونشان را در یک‌طشت مخلوط کنید، آنها هم همین کار کردند. بعد از آن دستور داد

بـچـه راآوردنـد او را لخت و عریان نموده داخل آن طشت نمودند و به زیـرخـون‌ها بردند و خون آلود نمودند و به مادر دادند حجاج شروع به شیرخوردن کرد.[۲۲]

شیطان در دو مرحله شخصیت او را می‌سازد، نخست با مادرش‌نزدیکی می‌کند و سپس به نام درمانش، خون به خورد او می‌دهد، و او رابا خون آشنا می‌کند.

او بـا ایـن شـخـصیت، سادات و دوستان علی علیه‌السلام را می‌کشد و ازاین کارش لذت می‌برد. در ماه مبارک رمضان دستور می‌دهد هر روز دونفر از سادات را بیاورند در مقابل چشمش سر ببرند، و خون آنها را با آردمـخلوط کنند و برای افطار او نان تهیه نمایند. اول با آن نانها افطار نـمـاید ولذت ببرد. این است دشمنی او با فرزندان آدم، (زهی ناپاکی و حرام‌زادگی.)

۲. یزید

یـکـی دیـگـر از شـیـطان زاده‌ها که از خون ریزی لذت می‌برد و خون هزاران‌انسان پاک و بی‌گناه را بر زمین ریخت و بهترین افراد این عالم را به کشتن‌داد و افتخار هم می‌کرد، یزید پسر معاویه پسر ابوسفیان (که نـفـریـن وعـذاب خـدا بـر او بـاد) بـود کـه به قول امام حسن مجتبی علیه‌السلام او ازاولاد شیطان بوده است.

از ابـن عـبـاس نـقـل شده که: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام با یزیدپسر معاویه نشسته بودند و خرما می‌خوردند. یزید پلید عرض کرد: ای‌حسن بن علی! من از تو خوشم نمی‌آید و تو را دشمن دارم.

آن حـضـرت فـرمـود: پـس در ایـن صـورت بدان که شیطان ملعون با پـدرت‌در نـطـفـه تـو شـرکت کرده است و تو از هر دوی آنها به وجود آمده‌ای! این‌دشمنی و کینه را از شیطان به ارث برده‌ای.

از ایـن بـالاتـر، بـدان کـه ـ شـیطان با حرب ـ جد بزرگ تو ـ در جماع شرکت‌کرد و صخر جد دیگر تو از آن زاده شد. از این جهت بود که جد تو با جدم‌رسول الله دشمن بود و تو هم الان با من دشمنی.[۲۳]

از جـمله جاهایی که شیطان هنگام گفتن ((بسم الله)) از انسان‌دور می‌شود.
۱ـ در گـذشـتـه بـیان شد که شیاطین در اموال و اولاد انسان شرکت می‌کنند.اگر کسی بخواهد شیطان از او دور شود، و در امور زندگی او شرکت نکندیک راه دارد و آن گفتن ((بسم الله)) و نام خدا را بر زبان آوردن است،زیرا شیطان از اسم خدا می‌ترسد. روایاتی که در این باره از پیامبر وامامان علیه‌السلام نقل شده: می‌آوریم تا انسان در تمام کارهای خود نام‌خدا را ببرد و به یاد او باشد.
اگر کسی می‌خواهد شیطان در اولاد او شرکت نکند، باید موقع جماع نام‌خدا را ببرد تا او فرار کند.
امـام صـادق عـلـیـه‌السلام فرمود: وقتی کسی می‌خواهد پهلوی عیال خودرود نام خدا را بر زبان آورد و ((بسم الله)) بگوید، زیرا اگر بدون نام‌خدا مشغول شود و صاحب فرزند گردد شیطان در او شرکت کرده، دلیل‌آن هم این که او دشمن ما خانواده خواهد بود.
ابـو بـصـیـر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: انـسـان‌وقـتی می‌خواهد با عیال خود هم بستر شود و نشست جایی که بـایـدبـنشیند،شیطان هم برای همان عمل حاضر می‌شود. اگر انسان ((بسم‌الله)) بگوید، شیطان از او دور می‌شود. ولی اگر مشغول عمل شد و نام‌خدا را نبرد شیطان هم آلت خود را داخل می‌کند. پس عمل از هر دو ونطفه از یک نفر آنها است.
ابـوبـصـیـر عـرض کـرد: جـانـم بـه فدایت، از کجا شناخته می‌شوند؟ امام‌فرمود: به دوستی و دشمنی ما.(۲۴)
۲ـ امـام مـحـمـد بـاقـر عـلیه‌السلام فرمود: وقتی کسی لباس خود را عـقـب‌مـی‌زند برای بول کردن یا عریان می‌شود برای حمام رفتن، باید ((بـسم‌الله)) بگوید. چون وقتی ((بسم الله)) گفت، شیطان چشم خود رامی‌بندد و از او دور می‌شود.
۳. حـضـرت رسـول صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم ضـمن حدیثی فـرمودند:وقتی یکی از شما به منزل رسید باید ((بسم الله)) بگوید، تا شیطان‌فرار کند.(۲۵)

۴. علی بن اسباط گوید: امام رضا علیه‌السلام به من فرمود: وقتی برای‌سفر یا غیر آن از منزل بیرون می‌روی بگو:

«بسم الله امنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله، لا حول و لا قوه‌الا بالله»

زیرا اگر شیطان با تو ملاقات کرد ملائکه با تازیانه بر سر و صورت اومی‌زنند و می‌گویند: بر او راهی نداری، چون او نام خدا را برد و ایمان به‌او آورد و بر او توکل نمود.

۵. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: اگر کسی از شما موقع‌وضو نام خدا را بر زبان جاری نکند، شیطان در وضو او شرکت می‌کند واگر انسان هنگام خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن «بسم الله»نگوید، شیطان در آن کارها شرکت می‌کند.[۲۶]

۶. ابوحمزه ثمالی می‌گوید: علی بن حسین علیه‌السلام به من فرمود:ای‌ثمالی! هنگامی که وقت نماز برسد، شیطان می‌آید و روی شانه‌می‌نشیند و می‌گوید: آیا نام خدا را برده‌ای؟ اگر بگوید: بلی از او دورمی‌شود و اگر بگوید: خیر، بر شانه او می‌نشیند تا این که نماز خوانده‌شود و مردم پراکنده گردند.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: عرض کردم: آیا آنها قرآن نمی‌خوانند؟ آن‌حضرت فرمودند: چرا ولی آن چه تو فکر می‌کنی نیست.ای ثمالی!مراد بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است که شیطان را دورمی‌کند.[۲۷]

۷. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: اگر انسان‌هنگام سوار شدن «بسم الله» بگوید، ملکی پشت سر او سوارمی‌شود و از او محافظت می‌کند، تا زمانی که پیاده شود. و اگر سوار شد و«بسم الله» نگفت، شیطان پشتش سوار می‌شود و به او می‌گوید:آواز بخوان. اگر گفت: من آواز ندارم و نمی‌توانم بخوانم به او می‌گوید:مست و بی‌حال شو. او مست می‌شود، تا وقتی پیاده شود.

حضور شیطان موقع نماز

زمانی که انسان می‌خواهد نماز بخواند، شیاطین دور او را می‌گیرندتا نگذارند نماز برگزار شود. وعده می‌دهند که هنوز زود است و برای‌نماز وقت زیادی مانده، فعلا خسته‌ای قدری استراحت کن، الان‌گرسنه‌ای قدری غذا بخور، بعدا نماز را خواهی خواند.

بعد از این که مشغول نماز شد او را وسوسه می‌کنند و توجه او را از نماز واطاعت منصرف می‌نمایند. و به چیز دیگری مشغول می‌دارند، فکرانسان را به همه جا می‌برند به جز نماز.[۲۸]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی بنده‌ای مشغول‌نماز و ذکر خدا می‌شود: شیطان می‌آید و به او می‌گوید: به یاد فلان چیزباش، فکر فلان کار را بکن، این قدر وسوسه می‌کند تا انسان را از فکرنماز بیرون ببرد و به شک اندازد، به طوری که نداند چند رکعت نمازخوانده است.

در حدیث دیگری آمده: وقتی انسان مشغول نماز شد شیطان می‌آید سدراهش می‌شود و تحریکش می‌کند تا از نماز دور گردد. در این موقع‌جنگ و نزاع میان نمازگزار و شیطان بر پا می‌شود.[۲۹]

به همین جهت آن مکانی را که برای نماز انتخاب شده محراب‌می‌گویند، محراب مکان حرب و جنگ است، چون شیطان موقع نمازدر آن مکان می‌آید، وسوسه می‌کند که انسان را منصرف کند و انسان‌کوشش می‌نماید با او مخالفت نماید گاهی شیطان غالب می‌شود، وتوجه انسان را از نماز بیرون می‌برد و گاهی انسان، این زد و خورد تا آخرنماز ادامه دارد.

لذا به انسان دستور داده شده که: وقتی می‌خواهد نماز یا قرآن بخواند، ازاول آمده باشد، و خود را مسلح نماید، ضربه اول را به او بزنند و آن ضربه‌پناه بردن به خدا از شر شیطان و وسوسه‌های اوست، قرآن هم با کمال‌صراحت می‌فرماید:

«هنگام قرآن خواندن، پناه به خدا ببر از شر شیطان رانده‌شده».[۳۰]

در زمـان حـضـرت عـیـسی بن مریم علیه‌السلام زنی بود پرهیزگار و باخدا. وقت نماز هر کاری را رها می‌کرد و مشغول نماز می‌شد.
روزی مشغول پختن نان بود که مؤذن بانگ اذان داد و مردم را به نماز فـراخواند. این زن دست از نان پختن کشید و مشغول نماز شد. چون به نـمـازایـستاد، شیطان در وی وسوسه کرد و گفت:ای زن! تا تو از نماز فارغ‌شوی همه نان‌های تو می‌سوزند.
زن در دل خـود جـواب داد: اگر همه نانها بسوزد، بهتر است تا این که روزقیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد و عذاب شوم.
شـیـطـان بـار دیـگـر وسـوسـه کرد که:ای زن! پسرت در تنور افتاد و بـدنش‌سوخت. زن در دل جواب داد: اگر خداوند مقدر کرده است که مـن درحـال نـماز باشم و پسرم در آتش تنور بسوزد، من به قضای خدا راضـیـم ونماز خود را رها نمی‌کنم و اگر خدا بخواهد او را از سوختن نجات‌می‌دهد.
در ایـن حـال شوهر زن از راه رسید، زن را دید که مشغول نماز است و تـنـورهـم روشـن مـی‌بـاشـد، در تنور نان‌ها را دید که پخته شده ولی نـسـوخـته‌است و فرزندش در میان آتش بازی می‌کند و به قدرت خدا آتش در اواثر نداشت.
وقـتـی زن از نـمـاز فـارغ شـد دسـت او را گرفت نزدیک تنور آورد و گـفـت:داخـل تنور را نگاه کن. وقتی زن به درون تنور نگاه کرد، دید فـرزنـدش‌سـالم و نان‌ها پخته شده بدون آن که سوخته باشد. زن فورا سجد شکر به‌جای آورد و خدای خود را سپاس گزارد.
شـوهـر، فـرزند خود را برداشت و پیش حضرت عیسی علیه‌السلام برد وداسـتـانـش را بـرای آن حـضـرت تـعریف کرد! او فرمود:ای مرد! برو ازهـمسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه‌ای داشته؟ شوهر آمـدو از او سـوال نـمـود. زن در جـواب گفت: من با خدای خود عهد کـرده‌ام‌چـند عمل نیک را انجام دهم. آنها عبارت‌اند از: ۱. همیشه کار آخرت رابر کار دنیا مقدم بدارم ۲. از آن روزی که خود را شناختم بدون وضونبوده‌ام ۳. همیشه نماز خود را در اول وقت می‌خوانم ۴. اگر کسی بـر من‌ستم کرد و مرا دشنام داد کینه او را در دل نگیرم، و او را به خدا

واگذارم ۵.در کارهای خود به قضای الهی راضی باشم ۶. سائل را از در خانه‌ام‌ماءیوس نکنم ۷. نماز شب را ترک ننمایم.
حضرت عیسی فرمود: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می‌شد، چون‌کارهای پیغمبران را می‌کند و شیطان نمی‌تواند او را فریب‌دهد.[۳۱]

وسوسه‌های شیطان در نماز منار می‌سازد

در حدیثی آمده: اگر انسان دو رکعت نماز با تمام شرایطش که موردقبول خداوند باشد بخواند او را عذاب نمی‌کنند.
یک نفر مورد وثوق و عادل نقل کرد از این رو، تصمیم گرفتم بروم مسجدکوفه و در خلوت، دو رکعت نماز با همه شرایط بخوانم. به مسجد رفته ومشغول نماز شدم. به قلب من افتاد که مسجد کوفه با این عظمت، منارندارد و باید برای ساختن آن اقدامی کرد. به فکر مصالحی مانند گچ وسنگ افتادم، که از کجا باید تهیه شود، با چه وسایلی باید آورد، از چه‌راهی، با کمک چه کسانی، معمار و بنا و عمله چه کسانی باشند، چه قدربودجه لازم دارد، چه شکلی باید ساخته شود! وقتی منار را در ذهن‌ساختم، از آن دو رکعت نماز هم فارغ شدم، پیش خود گفتم: من آمدم‌منار بسازم، نیامدم نماز بخوانم.[۳۲]

در نمازی یا که می‌سازی منار
این نماز تو نمی‌آید به کار
این نمازی را که خواندی ناصواب
از خدای تو نمی‌آید جواب

شیطان باری غسل و نماز دل سوزی می‌کند

در جنگ بدر، بعد از آن که لشکر اسلام و کفر در برابر هم قرارگرفتند، مسلمانان جز جنگ چاره‌ای دیگر نداشتند و انبوه نفرات‌دشمن آنها را به وحشت و هراس انداخته بود. دست به دعا برداشته و باخدای خود به راز و نیاز پرداخته و با گریه و زاری از او یاری طلبیدند.مدتی بر این منوال گذشت. پس از آن، خداوند چنان آرامشی بر دلهای‌آنان مسلط کرد که تمامی ترس و وحشتی که لشکر مشرکین در دل‌مسلمانان افکنده بود، از میان رفت.
همگی با اطمینان خاطر، شب را تا صبح خوابیدند، پس از آرامش وتجدید قوا به قصد اقامه نماز صبح، از خواب بیدار شدند، در حالی که‌عده‌ای زیاد جنب شده و احتیاج به غسل داشتند. بعضی می‌خواستندوضو بگیرند، و گروه دیگر دچار تشنگی شده بودند.
چون کفار زودتر از مسلمانان چاه‌های آب را تصرف کرده بودند و آب دراردوگاه مسلمانان وجود نداشت، شیطان در این موقع، وقت را غنیمت‌شمرد و در دل آنان وسوسه کرد و آنها را به فکر انداخت که دشمنان شماچاه‌های آب را تصرف کردند و در حال رفاه به سر می‌برند. ولی شما آب‌ندارید که بخورید، باید در حال نجاست و جنابت و بدون وضو و غسل‌نماز بخوانید، نماز با این وضع فایده ندارد و نخواهد داشت. خداوند متعال برای جلوگیری از تاءثیر وسوسه و فکر شیطان که آن‌ملعون در دل آنان انداخته بود، فورا بارانی فرستاد، مسلمانان با آن آب‌باران که در گوالها جمع شده بود، غسل کرده و وضو گرفته و لباس خود راپاکیزه نمودند، و با خاطری آسوده مشغول جنگ شدند و بر مشرکین‌غالب آمدند. آنها با آن همه نیرو شکست خوردند و فرار نمودند، عده‌زیادی هم کشته شدند.(۳۳)
شیطان در این هنگام از در خیر خواهی می‌گوید: نماز بدون غسل و وضوفایده ندارد و با این وسیله می‌خواهد مسلمین را سست و بی‌حال کند که‌مشرکین غالب شوند و آنان را از بین ببرند، ولی با کمک خداوند و نیروی‌لایزال الهی کار بر عکس می‌شود و مسلمین که اندک به حساب‌می‌آمدند، بر کفار که چند برابر آنان بودند پیروز شدند. این شکست،شکست شیطان بود که کاری از پیش نبرد.

شیطان شتر عایشه

بدترین شترها در دنیا «جمل» عایشه بود، که با آن به جنگ‌حضرت علی علیه‌السلام رفت و هزاران نفر را به خاک و خون کشید. دردفاع از آن شتر حدود هفتاد نفر بی‌دست شدند.

وقتی عمر، لشکر به جنگ پادشاه عجم می‌فرستاد، صاحب شتر، آن راآورده بود در مدینه تا بفروشد. سلمان فارسی، هر وقت آن شتر رامی‌دید، سنگ بر می‌داشت و به آن می‌زد!

ساربان می‌گفت:ای سلمان! تو که اذیت کننده نبودی! چرا بدون دلیل‌شتر مرا می‌زنی؟ این شتر تو حیوان نیست، بلکه شیطان است و از طایفه‌جن. اسم آن «عسکر» فرزند کنعان است.

من آن را می‌شناسم!ای ساربان این جا کسی شتر تو را نمی‌خرد، اگرمی‌خواهی آن را بفروشی به حوئب ببر، آن جا به هر قیمت بخواهی از تومی‌خرند، او هم شتر را برد همان جا که سلمان گفته بود.

وقتی عایشه از مکه برگشت، طلحه و زبیر او را فریفتند که باید به خون‌خواهی عثمان برخیزی. گفتند: باید برویم در بصره از آن جا جمعیت‌برداریم و با علی جنگ کنیم.

در راه که می‌آمدند، خواستند شتری برای هودج عایشه بخرند که ازشتران دیگر قوی و بلند و نمایان‌تر باشد. همین «عسکر» پسر کنعان‌را آوردند و عایشه آن را دید پسندید. صاحب شتر شروع کرد تعریف‌کردن که چقدر قوی است، زیرک و باهوش است، تا جایی که گفت:تربیتش کرده‌ام، وقتی صدا می‌زنی می‌آید! وقتی گفتی برو، می‌رود.صدایش صدا زد و گفت: «عسکر، عسکر» شتر پیش وی آمد.

همین که عایشه اسم «عسکر» را شنید، گفت: برگردانید، من بر این‌شتر سوار نمی‌شوم. گفتند: ای خانم! از این شتر بهتر پیدا نمی‌شود، به‌درد ما می‌خورد، خوب شتری است. جواب داد: پیامبر اکرم صلی الله‌علیه و آله و سلم مرا از سوار شدن بر آن منع فرموده، بروید شتر دیگری‌بیاورید.

چـون آنـهـا شـتری از این بهتر پیدا نکردند، افسار و جهاز و زانو بندش راتـغـییر دادند و داخل شتران «یعلی بن منبه» کردند. شتری که با یک‌اهدایی به منظور کمک به طرف داران عایشه تهیه دیده شده بود. تا بـاعلی بجنگند. این حیوان را پیش او آوردند و گفتند: این قوی‌تر و از آن‌شـتر بهتر است. بعد محمل عایشه را بر آن بستند و به بصره آمدند و آن‌شـهـر را تـصـرف کردند، بیت المال را تقسیم نمودند، مردم را برای جـنـگ‌بـا علی شوراندند و گفتند: مقصود عایشه همسر پیامبر، خون خواهی‌عثمان است، صد وبیست هزار نفر از دور و نزدیک جمع کردند، درحـالـی کـه لشکر علی از دوازده هزار تا بیست هزار نفر نوشته شده. مـحـمل‌عایشه آماده شد، صفحه‌های آهنی بر آن کوبیدند، تا آسیبی به عـایـشـه‌نرسد و پرچمی بالای آن بستند. جنگ شروع شد. در آن دست هـفتاد نفرکه بر مهار شتر بود قطع شد. دست هر کس را قطع می‌شد، دیگری‌می‌آمد جلوی شتر و مهار او را به دست می‌گرفت، حدود هفده هزار نفراز لشکر عایشه و دویست نفر از لشکر حضرت علی کشته شدند. حـضـرت علی علیه‌السلام فریاد می‌زد که خود را به «شتر» رسانید وآن را پـی کـنـیـد، کـه آن شیطان است و تا کشته نشود مردم متفرق نمی‌شوند.اول محمد بن حنفیه قصد «شتر» کرد ولی کاری از پیش نبرد. امام‌حسن علیه‌السلام جلو رفت و نیزه‌ای بر حیوان زد و برگشت. مالک اشترخود را به «عسکر» رسانید و یک پایش را قطع کرد. یکی ازلـشـکـریـان عایشه شانه خود را زیر ران شتر قرار داد که زمین گیر نـشـود.مـالـک او را هـم کـشـت. شتر تا مدتی روی سه پا ایستاده بود. عـلـی‌علیه‌السلام فرمود: از شیاطین زیر شتر را گرفته پایش را بزنید. وقـتـی«عـسـکـر» را کـشـتند، مردم متفرق شدند و جنگ خاتمه یافت.(۳۴)

داستان جنگ جمل مفصل است. ما قصدمان فقط «شتر» عایشه‌بود تـا بـدانـیـم کـه آن مـاءمور شیطان بود. داستان جنگ جمل در کتاب تاریخ‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است.

شیطان دستور دین جدید می‌دهد

او هر چه کرد که مال دنیا را به دست آورد و به زندگی خود رونقی‌بخشد، ممکن نشد. در راه حلال کوشش کرد به دست آورد نشد، از راه‌حرام باز نشد!

شیطان پیش او آمد و گفت:ای فلانی! تو نتوانستی دنیا را نه از راه حلال ونه از راه حرام به دست آوری. آیا می‌خواهی تو را راهنمایی کنم به کاری‌که دنیای تو رونق پیدا کند و همه از تو تبعیت نمایند؟

در جواب گفت: بلی! شیطان گفت: برو برای خود دینی انتخاب کن ومردم را به آن بخوان. او هم همان کار را کرد. مردم دور او را گرفتند و ازوی حمایت کردند، دنیا هم به او روی آورد. بعد از مدتی به اشتباه خودپی برد و گفت: چه کار خلافی کردم، مردم را گمراه و از دین حق بیرون‌کردم. دیگر توبه‌ام قبول نمی‌شود مگر آن که کسانی را که گمراه کرده‌ام،آگاه کنم و به راه راست برگردانم.

آنها را گرد آورد و برایشان صحبت کرد و گفت:ای مردم! این دینی که من‌شما را بدان دعوت کردم، دین باطلی بود و من آن را به وجود آورده بودم.آن را رها کنید و به دنبال حق و حقیقت روید. آنها در جواب گفتند: تودروغ می‌گویی، همان دین، حق است! تو درباره آن شک کرده‌ای و از آن‌برگشته‌ای. آن شخص وقتی چنین دید، زنجیری به گردن خود انداختو میخ‌هایی به آن زنجیر بست و گفت: من خودم را باز نمی‌کنم تا این که‌خداوند توبه مرا بپذیرد.

خداوند به پیغمبر آن زمان وحی کرده که: ای پیامبر! به فلانی بگو: قسم به‌عزت و جلالم، اگر آن قدر مرا بخوانی تا بند بندت از هم جدا شود،توبه‌ات را قبول نمی‌کنم، مگر این که آن کسانی را که با این دین از دنیارفته‌اند، زنده کنی و از گمراهی نجات دهی.(۳۵)

تمثل شیطان به صورت انسان

از ثعلبه بن زید انصاری نقل شده که گفت: از جابر عبدالله انصاری‌شنیدم، می‌گفت: ابلیس چهار بار به صورت چهار نفر مجسم شد.

اول به صورت سراقه بن جعشم:

در جنگ بدر به صورت سراقه در آمد و به کفار قریش گفت: امروز هیچ‌کس بر شما غالب نخواهند شد، زیرا شما با داشتن این همه نفرات و سازو برگ جنگی ارتشی شکست ناپذیر هستید. وانگهی من نیز در کنار شماهستم و به وقتش چون یک همسایه وفادار و دل سوز از هیچ گونه‌حمایتی دریغ ندارم.[۳۶]

دوم به صورت منبه بن حجاج:

در روز عقبه به قیافه او در آمد و فریاد کرد: ای یاران! محمد و کسانی که ازدین برگشتند کنار عقبه‌اند. آنها را دریابید. حضرت رسول صلی الله‌علیه و آله و سلم به انصار فرمود: نترسید! چون صدای او به کسی‌نمی‌رسد.[۳۷]

سوم به صورت پیرمردی از اهل نجد:

روزی که کفار مکه در «دار الندوه» برای مشورت در مورد قتل‌پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند، شیطان به صورت‌پیرمرد نجدی وارد مجلس شد و دستورهای لازم را در این باره داد.خداوند او را آگاه کرد و فرمود: به یاد بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه‌می‌کشیدند تو را یا به زندان اندازند یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند، وچاره اندیشی می‌کردند، ولی خدا نقشه آنان را نقش بر آب کرد.[۳۸]

چهارم به صورت مغیره بن شعبه:

روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، آن‌لعین به صورت مغیره در آمد و در میان مهاجر و انصار فریاد زد: ای‌مردم! خلافت را مانند پادشاهان ایران و قیصران روم قرار دهید. هر کس‌بعد از خود آن را به فرزندان یا خویشانش وصیت کند و آن را در

اخــتــیــاربــنــی هاشم قرار ندهد تا آنها هم در اختیار فرزندان خود قرار دهند.(۳۹)

آن مــلــعــون بــرای ایــن کــه بــا پــیــغــمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نماید و ایشان را از بین ببرد، در این چهار جا به صورت انسان در آمد.

قبل
فهرست

--- پاورقی ---
۱- سوره ص، آیه ۷۳ و ۷۴.
۲- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.
۳- پیام قرآن، ج ۳، ص ۲۳۶، نقل از روح البیان، ج ۴، ص ۲۶.
۴- نقل از سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۰۴، ماده لبس.
۵- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.
۶- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.
۷- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.
۸- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۱.
۹- بنی اسرائیل آیه ۶۳.
۱۰- بنی اسرائیل آیه ۶۳.
۱۱- مسعود رجبی، موسی خیابانی، مریم ابریشم چی.
۱۲- مانند آیة الله بهشتی، آیة الله مطهری، آیة الله مفتح، حجة الاسلام محمد منتظری، باهنر، محمد علی رجائی و صدها نفر از علما و مراجع دیگر.
۱۳- اعراف آیه ۲۶.
۱۴- بنی اسرائیل آیه ۶۲.
۱۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.
۱۶- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.
۱۷- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.
۱۸- صافی، ج ۱، ص ۹۷۹.
۱۹- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳، و تفسیر صافی ج ۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.
۲۰- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳، و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.
۲۱- مواعظ العددیه، ص ۳۰۸، حدیث اربعه مائة شماره ۳۹۷.
۲۲- جامع النورین، ج انسان، ص ۶۹.
۲۳- بحار، ج ۴۴، ص ۱۰۴.
۲۴- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.
۲۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۸.

۲۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵.
۲۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۶.
۲۸- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۵، کتاب وافی، ج ۸، ص ۹۲۲.
۲۹- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۲۸.
۳۰- سوره نحل، آیه ۹۷.
۳۱- عرفان اسلامی، ص ۳۰۰.
۳۲- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۳۱.
۳۳- جنگهای پیامبر، ص ۳۶.
۳۴- مجمع النورین، ج حیوان، مجلس دهم، ص ۱۲۵.
۳۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.
۳۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.
۳۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.
۳۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.
۳۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.

اندرزهای شیطان به نوح

حضرت عبدالعظیم حسنی از معصوم نقل می‌کند: ـ بعد از طوفان‌نوح وقتی کشتی روی زمین قرار گرفت ـ شیطان پیش نوح آمد و گفت: توخدمتی بزرگ به من کردی در پیش من حقی داری. می‌خواهم درعوض تو را نصیحت کنم و به تو خیانت نمی‌کنم. حضرت نوح، ازکلمات شیطان و از این که می‌خواهد او را نصیحت کند ناراحت شد.خداوند به او وحی کرد که:ای نوح سخن او را قبول کن! نوح فرمود: هرچه می‌خواهی بگو. شیطان گفت: ـ ای نوح! بخیل، حریص، حسود،جبار و عجول مباش ـ چون اگر بدانم کسی این صفات را دارد او را مانندتوپ این طرف و آن طرف پرت می‌کنم. حضرت نوح فرمود: خدمتی که‌من به تو کردم چیست؟ جواب داد: نفرینی که درباره قوم خود نمودی وهمه را به هلاکت رساندی و آنها را به جهنم فرستادی. من از دست آنهاراحت شدم و اگر خودم می‌خواستم آنان را گمراه و به گناه بکشانم، یک‌عمر وقت لازم بود.(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده: ـ بعد از آن که نوح ازهر حیوانی یک جفت نر و ماده، به کشتی برد ـ تا از غرق شدن نجات‌یابند و بعدا نسل آنها زیاد شود، نوبت به الاغ رسید، نوح به سوی الاغ‌آمد تا آن را به درون کشتی ببرد، الاغ سرپیچی کرد و نرفت، زیرا شیطان‌در دست و پای او را قرار گرفته بود. وقتی نوح سرپیچی الاغ را دید،فرمود: ای شیطان! داخل شو! الاغ رفت. و شیطان هم همراه الاغ داخل کشتی رفت بدون آن که نوح متوجه شود. وقتی کشتی روی آب قرارگرفت چشم نوح به شیطان افتاد که گوشه‌ای نشسته بود. گفت:ای‌ملعون! گم شو، چه کسی، به تو اجازه داد وارد شوی؟ پاسخ داد:خودت! وقتی که می‌خواستی الاغ را سوار کنی، گفتی:ای شیطان! داخل‌شو، من هم داخل کشتی شدم.

شیطان گفت: آیا می‌خواهی دو چیز به تو یاد دهم؟! نوح فرمود:

من‌احتیاج به گفتار تو ندارم، اما هر چه می‌خواهی بگو، شیطان گفت: آن دوچیز یکی حرص است که از آن دوری کن، چون آدم و حوا به خاطرحرص از بهشت خارج شدند.

دوم حسد است، از آن هم بپرهیز! چون حسد باعث شد که خداوند مرااز بهشت خارج کرد. خداوند به حضرت نوح وحی کرد که هر دوی آنهارا بپذیر، اگر چه خودش ملعون است.(۲)

بعضی روایاتی که از معصومان علیهم السلام نقل شده، علت راندن‌شدن شیطان را از درگاه الهی، حسد بردن آن ملعون دانسته و سجده‌نکردن در مقابل آدم را ناشی از همین خوی او بر شمردند.

حضرت علی علیه‌السلام در این باره فرمود: «الحسد معصیه ابلیس‌الکبری» «حسد، معصیت و نافرمانی شیطان بزرگ بود».(۳)

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی که حسد را به دو قسم تقسیم فرموده،چنین می‌گوید: یک قسم حسد غفلت و دیگری حسد فتنه است. آنگاه‌در مورد قسم دوم می‌فرماید: حسد دوم، بنده را به کفر و شرک‌می‌کشاند. به واسط حسد بود که شیطان دستور خدا را رد کرد و از سجده‌به آدم خودداری نمود.(۴)

کافران هم جنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

صد هزاران خوی بد آموخته

دیده‌های عقل و دل بر دوخته

کمترین خوشان به زشتی آن حسد

آن حسد که گردن ابلیس زد

از خدا می‌خواه دفع این حسد

تا خدایت وارهاند از جسد(۵)

در روایت دیگری از جناده بن امیه است که می‌گوید: نخستین گناه حسدبردن شیطان به آدم بود. چون آن ملعون ماءمور شد به آدم سجده کندحسد ـ بر مقام و شخصیت آدم ـ او را به نافرمانی واداشت و سجده‌نکرد.(۶)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حدیث «اربعه ماءه» شماره ۳۱۱فرمود:
هـرگاه انسان خود را آماده برای نماز اول وقت کرد شیطان می‌آیددر مـقـابـلـش مـی‌ایستد و از روی حسد به خاطر نعمت‌هایی که خداوند درعـوض این نماز به او می‌دهد و آن ملعون خود از آن محروم شده، به وی‌می‌نگرد.(۷)

ور حسد گیرد تو را ره در گلو
در حسد ابلیس را باشد غلو
کو ز آدم ننگ دارد از حسد
با سعادت جنگ دارد از حسد
عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست
ای خنک آن کش حسد همراه نیست
این جسد، خانه حسد آمد باران
کز حسد آلوده گردد خاندان
خانمان‌ها از حسد گردد خراب
بازشاهی از حسد گردد غراب
خاک شو مردان حق را زیر پا
خاک بر سر کن حسد را هم چو ما

شیطان و هاجر

بـعـد از آن کـه حـضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه‌السلام برای‌دیدار فـرزند خود حضرت اسماعیل علیه‌السلام به مکه آمد فرزندش به‌شکار رفـتـه بود. هنگام مراجعت، چشم پدر به جمال دل آرای او افتاد،دید در زیـر درخـشـنـدگـی خـورشـیـد و نـشـسـتـن گـرد و غـبار راه به گونه‌های‌اسماعیل، زیبایی وصف ناگفتنی یافته و نورانینی مخصوص ازسیمایش به چشم می‌آید.
ناخود آگاه این مهر پدری بیش از پیش مشغولش کرد. به همان اندازه کـه‌محبت فرزند در دلش جای گرفت از محبت به خدا که ابراهیم به

آن‌اعتراف داشت کم شد.
بـه گـفـتـه قرآن مجید: نباید در یک سینه بیش از یک قلب و در یک قـلب‌بیشتر از یک محبت باشد».[۸] آن هم محبت به خدا و هر چه غـیر از آن‌است باید بیرون رود، حتی محبت فرزندش اسماعیل نیز باید جای‌خود را به خدا بدهد و قلب پدر مالامال از عشق او باشد.
شـب در عـالم خواب به ابراهیم گفته می‌شود: فرزندت را قربانی کن! ایـن‌خـواب را در یک شب چند مرتبه (یا در چند شب پیاپی) دید. یقین کردکه خواب شیطانی نیست بلکه رحمانی است.
صـبـح پـیـش هـاجـر «مـادر» اسـمـاعـیـل آمـد و گفت: در این نزدیکی‌هادوستی صمیمی دارم، می‌خواهم فرزندم را پیش او ببرم.
ای هـاجر! سر و صورت او را شست و شو ده، موهایش را شانه کن، عطر وعـنـبـر بـه زلفانش بزن، خوش بویش نما، لباس‌های زیبا بر اندام دل آرای‌او بـپـوشـان، بـر چـشـم‌هـای جـذاب و درشـت او سرمه بکش و آمـاده‌میهمانی کن. در ضمن، کارد و طنابی مهیا نما، زیرا ممکن است دوسـت‌و صـاحب خانه بخواهد قربانی کند و جلوی پای ما خون بریزد، کارد وطناب نداشته باشد؟!
هـاجـر هـم طـبق گفته شوهر خود عمل کرد و دست اسماعیل زیبا و جوان‌را در دست پدر نهاد و مقداری هم نان به آنان داد.
در ایـن هـنـگـام، شـیـطـان بـه فقان آمد، از تعجب انگشت حیرت به دهـان‌گـرفت! شگفتا! چه قدر مطیع فرمان؟ چه اندازه تسلیم؟ بعد از یک عمردر آرزوی فرزند بودن و الان دل از او بریدن! باید چاره‌ای کرده ونـگـذاشـت ایـن دسـتـور عـمـلـی شـود، بـایـد فـکـرش را منصرف کـنـم،وسـوسـه‌اش نـمـایم. اندیشید از چه راهی داخل شوم، کدام راه نـزدیـک‌تربه مقصود است. از راه عاطفه وارد می‌شوم. مهر مادری را به جـوش‌می‌آورم. مادر را تحریک می‌کنم و او زود فریب می‌خورد. او زن اسـت وسـسـت ایمان، برای نجات فرزندش دست به هر کاری می‌زند، جلوی‌فرزند را می‌گیرد، نمی‌گذارد با پدر برود، گریه می‌کند، اشگ مـی‌ریزد،فغان سر می‌دهد، التماس می‌نماید، دلیل و برهان می‌آورد، و خلاصه اوبهترین وسیله برای جلوگیری از دستور و فرمان الهی است.

چون روان شد از پی قربان

شد بلند از جان اهریمن عویل

آن عدوی پشت در پشت کهن

دشمن ایمان و عقل و جان من

آن حسود بی‌نوای بی‌خرد

هر دمی صدنیش حسرت می‌خورد

از حسد شیطان جگر را چاک کرد

بر زمین افتاد و بر سر خاک کرد

گفت: آمد وقت آن،ای دوستان!

رخنه اندازیم در این خاندان

رخنه در رکن نبوت افکنیم

تیشه‌ای بر ریشه خلت [۹] زنیم

هین بگفت و چاره جویی سازد کرد

خدعه و دستان و مکر آغاز کرد

آن ملعون با عجله آمد در خانه هاجر را زد به شکل پیرمردی ناصح و دل‌سوز، رو به او کرد و گفتن: ای هاجر! جوانی زیبا و خوش اندام را دیدم‌دنبال پیرمردی از این راه می‌رفتند. جواب داد: آن جوان فرزند و آن‌پیرمرد شوهر من هستند.

گفت: به کجا می‌روند؟ در پاسخ گفت: به دیدن دوستشان. گفت: ابراهیم‌حقیقت را به تو نگفته، می‌خواهد او را بکشد. هاجر گفت: ابراهیم‌پیامبر مهربانی است، قاتل نیست، تا کنون او کسی را نکشته است، اوعلاقه زیاد به فرزندش دارد. علاوه بر آن، از اسماعیل گناهی سر نزده‌است که مستحق قتل باشد!

شیطان گفت: مگر ندیدی کارد و ریسمان با خود برد، می‌گوید: خدا به اودستور داده و در خواب دیده که باید اسماعیل را بکشد.

هاجر فورا جواب داد: اگر خدا گفته من راضی‌ام.ای کاش! مرا از مغرب‌تا مشرق زمین چون اسماعیل و از اسماعیل بهتر بود و همه را در راه‌خداوند می‌دادم!!

زین طمع شیطان چه پیری قد کمان

شد به سوی خانه هاجر روان

حلقه بر در زد، عصا بر دست او

دام صید عالمی در شست او

گفت: پیری ناصح و فرزانه‌ام

آشنا جانم به تن بیگانه‌ام

خیر خواهم، دوستم آگه ز کار

عاقبت بین، پندگو و هوشیار

سوی من خوانید آن بیچاره زن

آن نگار مبتلای ممتحن

تا به او سازم عیان رازی عیان

آگهش سازم زمکر آسمان

هاجر آمد لرز لرزان پشت در

گریه‌ها سر کرد چون ابر بهار

گفت: با تو چون بگویم این خبر

چون به جانت افکنم شور و شرر

گرنهان سازم به سوزد استخوان

ور بگویم: آتش افتد در زبان

آه از اسماعیل آن سرور روان

صد هزار حیف از آن نوجوان

گفت: چون شد او بگو ای گنده پیر

ای زبانت شعله و لفظت شریر

گفت: می‌دانی که ابراهیمی زار

می‌برد او را کجا این دل فکار

گفت: آری سوی مهمانیش برد

جانب سلطان ایوانش برد

گفت: مهمانی کجا سلطان کجاست

بزم کو و سفره کو، ایوان کجاست

برد او را سوی زندان فنا

بهر کشتن برد او را در منا

برد او را تا بریزد خون او

صد دریغ از آن رخ گلگون او

برد او را تا جدا سازد سرش

افکند در خاک و در خون پیکرش

گفت: هاجر با وی ای فرتوت گنگ

ای زبانت لال باد و پای لنگ

کی پدر کشته است فرزندی به تیغ

کی کند خورشید ماهی زیر میغ

خاصه فرزندی چون اسماعیل من

و آن پدر هم آن خلیل بت شکن

خاصه او را نی گناهی نی خطا

بی‌گنه کشتن کجا باشد روا

گفت: می‌گوید که فرمان خداست

آنچه فرمان خدا بر من رواست

گفت: هاجر: چون بود فرمان او

صد چو اسماعیل من قربان او

من از او، فرزند از او، شوهر از او

جسم از او و جان از او سر از او

کاش می‌بودی مرا سیصد پسر

همچو اسماعیل با صد زیب و فر

جمله را در راه او می‌کشتمی

کاکلش در خاک و خون آغشتمی

این بگفت و خاک را در بست و رفت

اهر من را هم کمر بشکست و رفت[۱۰]

در این هنگام هاجر او را شناخت، فهمید او شیطان است و برای اغوای او

و مخالفت کردن با دستور خداوند متعال این دل سوزی‌ها را می‌کند،به او بـد گـفـت و سـنـگ بـارانـش کـرد و از خود راند و آخر الامر در را محکم‌بست و به درون خانه رفت.

شیطان و ابراهیم علیه‌السلام

چون از هاجر ماءیوس شد و مکر و حیله‌اش در آن زن خداشناس وموحد اثر نکرد. آمد پیش ابراهیم علیه‌السلام و گفت: ای ابراهیم!جوانی زیبا و خـوش انـدام پـشـت سـر تو می‌آید، او کیست؟ ابراهیم خلیل‌گفت: او فرزندم اسماعیل است.

گـفـت: او را بـه کـجا می‌بری؟ به منا می‌برم تا قربانی کنم. شیطان با تـعـجـب‌گـفـت: قربانی برای چه؟! گناه او چیست؟ یک عمر آرزوی فـرزند داشتی‌تا خداوند در سن پیری فرزندی چنین زیبا و خوش اندام به تو عنایت‌کرد. اینکه که او به حد رشد و کمال رسیده و چشم تو به او روشن شده‌می‌خواهی او را بکشی، آیا دلت راضی می‌شود او را به دست خود سرببری و خونش را بر زمین بریزی؟

حـضـرت ابـراهـیـم فرمود: خداوند در خواب به من وحی فرمود: او را ذبح‌کنم، این دستور او است و من هم فرمان او را می‌برم.

گـفـت:ای ابـراهـیـم! خـواب اثـر نـدارد، نـباید به آن اعتنا نمود. این خـواب،خـواب شیطانی بوده، بی‌جهت فرزند خود را نکش، اگر چنین کنی درمیان مردم رواج پیدا می‌کند و همه تا روز قیامت فرزندان خود رامی‌کشند.

چون ز هاجر گشت نومید آن پلید
سوی ابراهیم از غفلت دوید

آمد و گفت: ای خلیل مؤتمن
یک نصیحت بشنو از من بی‌سخن

یا خلیل الله! نصیحت گوش کن
ترک این سودای عالم جوش کن

کی توان از حکم خوابی بی‌اثر

سر بریدن از تن زیبا پسر

چون که این فرمان ترا آمد به خواب

از پی خوابی مکن چندین شتاب

شاید این خواب تو شیطانی بود

عاقبت سودش پشیمانی بود

وقتی شیطان سخن را بدین جا رسانید، حضرت ابراهیم علیه‌السلام‌فرمود:ای ملعون! تو شیطانی، کسی هستی که باعث بیرون شدن‌حضرت آدم از بهشت شدی، تو مردم را از راه حق منحرف می‌کنی،تمام فتنه و فساد عالم زیر سر تو است، تو دشمن اولاد آدم و مردان نیک‌سیرت بشریت هستی، قسم یاد کردی تمام فرزندان آدم را به انحراف‌بکشانی، مگر افراد مخلص و پاک را، و من یکی از آنها می‌باشم که به‌حرف تو اعتماد ندارم.

ای ملعون! این را بدان که دست پلید تو به دامن پاک انبیا نمی‌رسد، مکرتو دام اولیا نمی‌شود. آنان تو را شناخته و به سخنت گوش نمی‌دهند،سخنانت هر چند جذاب و دل فریب و ناصحانه باشد در آنان اثرنمی‌کند.

ابراهیم علیه‌السلام او را دور کرد، و هفت سنگ به آن پلید زد و او پنهان‌شد.

گفت: ای ابترا! برو شیطان تویی

غول هر ره، دزد هر دکان تویی

دست نبود دیو را بر انبیاء

مکر شیطان نیست دام اولیاء

خواب ایشان خواب رحمانی بود

اشحه‌ای ز الهام ربانی بود(۱۱)

شیطان و اسماعیل

بعد از آن که حضرت ابراهیم علیه‌السلام شیطان را سنگ باران کردو از پـیـش خـود راند و ناامیدش کرد، با شتاب خود را به حضرت‌اسماعیل رسـانید و با زبان خیر خواهانه گفت: ای اسماعیل! پیرمردی که‌جلوتر می‌رود کیست و به کجا می‌رود؟

فـرمـود: پـدر مـن ابـراهـیـم خـلـیـل الـرحـمان است و به میهمانی دوسـت‌مـی‌رویـم. پـدرم دوسـتی دارد که وی ما را دعوت نموده و ما رهسپار آن جاهستیم.

شـیـطـان گـفـت: پـدرت حـقیقت را به تو نگفته، دوست کجا است، دعـوتـی‌در کـار نـیست! ای اسماعیل! پدرت قصد کشتن تو را دارد، او می‌خواهدگلوی نازکت را پاره کند سرت را ببرد؟!

گـفـت: پـدرم عـلاقه زیادی به من دارد، مرا دوست می‌دارد و پدری است‌مهربان، مگر می‌شود پدری دل سوز و مهربان فرزند خود را بدون گناه‌بکشد؟!

وی گـفـت: مـگـر نـدیدی کارد و طناب برداشته؟ می‌گوید: خدا در خواب‌از او خواسته تا تو را قربانی کند.

اسـمـاعـیـل گـفت: اگر خدا گفته باید بکشد، و اطاعت نماید، اگر خـدادستور داده فرمان، فرمان او است. یک بار سر بریدن سهل و آسان اسـت.ای کـاش! مـرا هزار مرتبه در راه دوست سر می‌بریدند، باز زنده می‌شدم وکشته راه دوست می‌شدم.

اسـمـاعـیـل نـیـز بـا او هـمـان کـرد کـه پدرش کرده بود. این رفتار عـاشـقانه‌حضرت ابراهیم و فرمان بردن از خدا و سنگ زدن به شیطان الگویی شدتا دیگر دین داران، تا دنیا باقی است به پیروی از حضرتش در مـکـه‌شـریـف و مـنـا، راه و آیینش را بزرگ داشته و به دستور خداوند گردن نهند.

چون خلیل الله فکند آن را شهاب
سوی اسماعیل آمد با شتاب
دام ابلیس و حیل را ساز کرد
مکر و کید و وسوسه آغاز کرد
زد به سنگ آن را پس اسماعیل راد
سنت رمی جماز از این نهاد

می‌کنم یعنی ز خود دور اهرمن

هم چو اسماعیل آن شاه زمن[۱۲]

شیطان و جرجیس

گفته‌اند: روزی حضرت جرجیس پیامبر، با شیطان دیدار کرد و به‌او فرمود:ای روح خبیث و نجس! و ای خلق ملعون! چه چیز تو را وامی‌دارد که باعث هلاکت خود و دیگران شوی، در حالی که می‌دانی تو وپیروان و لشکریانت به سوی جهنم پیش می‌روید.

آن ملعون گفت: اگر مرا مخیر کنند بین تمام آن چه را که آفتاب بر آن‌می‌تابد، و ظلمت شب آن را فرا می‌گیرد، و بین هلاک کردن و گمراه کردن‌ایشان، گر چه یک نفر را در یک چشم به هم زدن باشد، من یک چشم به‌هم زدن و گمراه کردن ایشان را بر جمیع آن لذت‌ها بر می‌گزینم.

گمراه کردن یک نفر از بنی آدم نزد من محبوب‌تر است از لذت همه دنیا وآن چه در آن است.

از این رو، آن ملعون در کشاندن مردم و به فساد، و مانع شدن از کار خیر وصلاح بسیار شتاب دارد. در حدیثی آمده: حضرت رسول صلی الله‌علیه و آله و سلم فرمودند: «العجله من الشیطان »

«عجله‌کردن در کارها از شیطان است».[۱۳] مگر در چند کار که خوی پیامبران‌است.[۱۴]

دستور سلیمان به شیاطین

شیاطین موجوداتی هستند که دیده نمی‌شوند، ولی آیاتی در قرآن‌هست که نشان می‌دهد آنها با اراده پروردگار به دید انسان می‌آیند. مابرای نمونه به تفسیر چند آیه می‌پردازیم.

«بعضی از شیاطین جنی را مسخر سلیمان کردیم که در دریا

غـواصی‌کرده و یا به کارهای دیگری در دستگاه او بپردازند و ما نگهبان شیاطین‌برای ملک سلیمان بودیم)).[۱۵]

((و شـیـطان را که بناهای عالی می‌ساختند و از دریا جواهرات گران بـهـامـی‌آوردنـد، نـیز مسخر ـ داوود و سلیمان ـ کردیم. عده‌ای دیگر ازشـیـاطین را به دست او به غل و زنجیر کشیدیم. این نعمت سلطـنت وقدرت از بخشش ما است.))[۱۶]

ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که:حضرت سـلـیـمان فرمان داده بود شیاطین برای بنا کردن ساختمان، ازمحلی سـنـگ بـیاورند. تا آن که روزی با ابلیس ملاقات کردند. گفت: درچه حـال هـسـتـیـد؟ گـفـتـنـد: در کار سختی هستیم که طاقت آن را نـداریـم.ابلیس گفت: مگر نه این است که شما در وقت بازگشت، بار حـمـل‌نـمـی‌کـنـید؟ گفتند: چرا. ابلیس گفت: پس شما در راحتی هـسـتـیـد. بـاد، ایـن‌خبر را به گوش سلیمان رسانید. سپس حضرت سـلـیـمان دستور داد:هنگام رفتن سنگ ببرند و وقت بازگشت، گل بـیاورند. پس از چندی که‌گذشت، باز ابلیس را دیدند. او پرسید: حال شما چگونه است؟

گـفـتـنـد: بـسـیار در زحمت هستیم و از خستگی دیگر رمق نداریم. گـفت:مگر نه این است که شما روز کار می‌کنید و شب را می‌خوابید!؟ گفتند:چرا. ابلیس گفت: پس شما هنوز در راحتی هستید! این خبر را نـیـز باد به‌حضرت سلیمان رسانید. دستور داد، هم روز کار کنند و هم شب و تاحضرت سلیمان زنده بود وضع به همین نحو بود.[۱۷]

شیطان و ذوالکفل

وقتی «الیسع» پیغمبر به حد رشد و کمال رسید و به پیامبری‌برگزیده شد، اندیشید، پس از خود چه کسی را در میان قوم بگمارد که‌راهنمای مردم باشد تا به امورشان رسیدگی کند؟
به دنبال همین فکر، مردم را جمع نمود و به آنان فرمود: چه کسی حاضراست بعد از من سه کار بکند تا او را به جای خود خلیفه گردانم؟
آن سه‌کار این است: اول این که روزها، روزه بگیرد، دوم شبها را به عبادت وبندگی خدا به پایان ببرد، سوم آن که در میان مردم اصلا غضب نکند.
یک نفر از آن میان که مردم او را با چشم بی‌اعتنایی نگاه می‌کردندبرخاست، شاید «ذوالفکل» بود ـ گفت: من حاضرم عمل کنم!الیسع توجهی نکرد. روز دوم باز در اجتماع مردم، ظاهر شد و همان‌حرف دیروزی را تکرار کرد. مردم ساکت شدند مگر همان جوان.
«الیسع»، آن جوان را خلیفه خود قرار داد و خداوند هم او را به‌پیغمبری منصوب کرد. او هم، در میان مردم به قضاوت مشغول شد وهیچ وقت غضب نکرد.
ابلیس، شیاطین و طرف داران خود را جمع کرد و گفت: کدام یک از شمامی‌توانید «ذوالفکل» را به غضب آورید؟ یکی از آنها به نام«ابیض»[۱۸] گفت: من. ابلیس گفت: کار خود را شروع کن و به هرحیله که می‌توانی او را به غضب آور.
وقتی «ذوالفکل» اول ظهر دست از کار کشید و به خانه آمد، برای‌استراحت و خواب آماده شد، شیطان بر در خانه او آمد. فریاد زد و گفت:من مظلوم واقع شدم، به فریادم برسید، من بر نمی‌گردم تا حقم گرفته‌شود. جناب «ذوالفکل»، انگشتر خود را از دست بیرون آورد و به اوداد. فرمود: این انگشتر را نشان طرف خود بده و با هم بیایید تا حق تو رابگیرم!

او هـم رفـت و فـردا آمد، باز موقع خواب فریاد زنان گفت: من مظلوم واقع‌شدم!
دشـمـن مـن تـوجـهـی بـه انـگـشـتـر نداشت. دربان گفت: وای بر تو!((ذوالفکل)) دو روز است نخوابیده، بگذار بخوابد.
جـواب داد: دسـت از او نـمـی‌کـشـم، چـون بـه من ظلم شده. دربان بـه((ذوالفکل)) خبر داد. او هم نامه‌ای نوشت و مهر کرده به دست او دادکه به دشمن خود برساند. او رفت و روز سوم هنگام خواب آمد. فریاد زدو گـفـت: بـه نـامـه هم توجهی نکرد! و همواره فریاد می‌زد، تا این کـه((ذوالـفـکـل)) بدون آن که ناراحت شود و غضب کند، در هوای بسیارگرم بلند شد، دست شیطان را گرفت و گفت: برویم، حق تو را بگیرم.
وقـتـی شـیـطان چنین دید، دست خود را کشید و فرار کرد و از خشم گرفتن‌او ناامید شد.
خداوند داستان این پیامبر صابر را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسـلـم بـیان می‌کند[(۱۹)]، تا این که ایشان هم در مقابل اذیت کفار، صـبـر کـنـد. همان طوری که پیامبران پیشین، در مقابل بلاها و اذیت مشرکان‌صبر می‌کردند.[(۲۰)]

شیطان و صوفی

همه می‌خواهند کارهای بزرگی را که شیطان انجام می‌دهد،بشناسند و پی به حقیقت و ذات کثیف او ببرند و بدانند خیانت‌ها وجنایت‌های او تـا چه اندازه بوده است. لذا داستانی را که در ضمن آن،شیطان خود را معرفی کرده می‌آوریم.
در حـدیـثی طولانی آمده: روزی ((علی بن محمد صوفی)) شیطان رادید.
آن مـلـعـون از ((صـوفی)) پرسید: چه کسی هستی؟ جواب داد: من ازفرزندان آدم علیه‌السلام هستم. شیطان گفت: ((لا اله الا الله)) تو

ازقــومــی هــســتی که گمان می‌کنند از دوستان خدایند. در حالی که مــعــصیت‌او را می‌کنند! می‌پندارند از دشمنان شیطان‌اند در حالی که اطاعت او رامی‌نمایند!

«صــوفــی» گــفــت: تــو چــه کسی هستی؟ جواب داد: من صاحب قــدرت‌و اسم بزرگ و طبل عظیم هستم. من قاتل هابیلم، سوار شونده در کــشــتی‌نوحم، پی کننده ناقه صالحم، روشن کننده آتش ابراهیمم، طــراح قــتــل‌یــحــیایم، غرق کننده قوم فرعون در رود نیلم، به حرکت آورنــده وسائل‌سحر و جادو در برابر موسایم، سازنده گوساله سامری ـ بــرای انحراف وامتحان ـ بنی اسرائیلم، من سازنده و صاحب اره بر فرق زکــریــایــم،حرکت کننده با لشکر ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه با فــیلانم، طراح‌قتل پیامبر اسلام در احد و حنینم، به وجود آورنده لشکر صــفــیــنم، من‌القا کننده و به وجود آورنده حسد روز سقیفه در قلوب منافقانم.

مــن صــاحــب هــودج در روز جــنــگ بصره و بعیرم، من شتر عایشه در روزجــملم، دشنام دهنده در روز عاشورا و کربلا به مؤمنانم، من امام و رهــبر،پیشوا و دستور دهنده منافقانم، من بزرگ عهد و پیمان شکنانم، من رکن‌و ستون ظالمانم، گمراه کننده مارقینم، نابود کننده اولینم، بــه انــحراف‌کشنده و گمراه کننده آخرینم، «ابومره» نه مخلوق از گــل بــلکه خلق‌شده از آتشم، غضب شونده رب العالمینم، من لعنت و رانده شده خدا وفرشتگان و جن وانس و همه مخلوقاتم.

«صــوفی» گفت: تو را به حق آن خدایی که به گردن تو حق دارد، مــراراهنمایی کن بر عملی که به واسطه آن تقرب به خدا پیدا کنم و به واســطه‌آن در مشکلات روزگارم کمک بگیرم، شیطان گفت: در دنیا بــه آن چــه تــورا کــفــایت کند قانع باش و کمک بگیر بر آخرت خود به دوستی علی بن‌ابی‌طالب و دشمن باش با دشمنان او. به درستی که من عــبــادت کــردم‌خــدا را در هفت آسمان و معصیت نمودم او را در هفت زمین، نیافتم هیچ‌ملک مقربی و نه نبی مرسلی را مگر این که به واسطه دوستی علی‌علیه‌السلام به خدا نزدیک شده باشد.

صــوفــی مــی‌گوید: ناگهان از پیش چشمم غایب شد. آمدم پیش امام بــاقــرعــلــیــه‌السلام و این خبر را برای ایشان گفتم حضرت فرمود: آن

ملعون‌شیطان بود که به زبان ایمان آورد و در قلب خود کافر شده‌است.[۲۱]

پندهای شیطان به موسی

امام صادق علیه‌السلام فرمود: شیطان آمد پیش حضرت موسی‌علیه‌السلام در حالی که مشغول مناجات بود. فرشته‌ای به شیطان گفت:چه امیدی از حضرت موسی داری زمانی که او به مناجات ایستاده‌است؟

شیطان جواب داد: همان امیدی که از پدرش حضرت آدم داشتم و حال‌آن که او در بهشت بود.[۲۲]

از معصومان علیه‌السلام نقل شده: روزی حضرت موسی علیه‌السلام‌نشسته بود، شیطان بر او وارد شد در حالی که کلاهی رنگارنگ بر سرداشت. آن را از سر خود برداشت کناری گذاشت و رفت نزدیک‌حضرت موسی (ع) سلام کرد. آن حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت:شیطانم. فرمود: خدا خانه‌ات را خراب کند و تو را از مردم مؤمن دوردارد، این کلاه راه راه رنگارنگ چیست؟ گفت: دلهای مردم را وسیله آن‌جذب می‌کنم. موسی به او فرمود: به من خبر بده که وقتی فرزند آدم گناه‌می‌کند، چه موقع بر او مسلط می‌شوی؟ گفت: زمانی که عجب او رابگیرد و عمل خود را بزرگ و زیاد حساب کند و گناه خود را کوچک به‌حساب آورد.

حق تعالی گفت با موسی به راز
کافر از ابلیس روزی جوی باز
چون باید ابلیس را موسی به راه
گشت از ابلیس موسی رمز خواه
گفت دائم یاددار این یک سخن
من مگو تا تو نگردی مثل من

گر به موئی زندگی باشد تو را

کافری نی بندگی باشد تورا

بعد گفت:ای موسی! ـ می‌خواهم تو را نصیحت کنم و آن این که ـ با زنی که بر تو حلال نیست در جایی خلوت نکن، چون اگر مردی با زنی نامحرم خلوت کند، من خودم رفیق او هستم ـ و این قدر وسوسه می‌کنم‌تا آنها را به گناه بکشانم ـ دیگر اینکه اگر با خدا عهد و پیمان بستی فورا به‌آن وفا کن، چون اگر کسی با خدا عهد کند، من میان او وعهدی که کرده‌واقع می‌شوم ـ و نمی‌گذارم که به عهد خو وفا کند و هم چنین اگر تصمیم‌گرفتی که صدقه دهی، آن را زود بده، چون اگر کسی قصد صدقه کند من‌رفیق او خواهم شد و او را از صدقه دادن باز می‌دارم.[۲۳]

شیطان می‌خواست موسی را فریب دهد.

صدوق از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده: روزی حضرت موسی‌علیه‌السلام برای مناجات به کوه طور می‌رفت. شیطان هم در پی اورفت. یکی از ملائکه بر او نهیب داد و گفت: از دنبال موسی که کلیم خدااست بر گرد، مگر به او امید دادی؟ شیطان گفت: آری، چنانچه پدر اوآدم را به خوردن گندم اغوا کردم، از موسی هم امید دارم که بر ترک اولی‌وادارش کنم ـ موسی متوجه شد ـ شیطان گفت:ای موسی کلیم!می‌خواهی تو را شش جمله پند بیاموزم؟ موسی فرمود: خیر، من‌احتیاج ندارم، از من دور شو.

جبرئیل نازل شد و گفت:ای موسی! صبر کن، و گوش بده. او الان‌نمی‌خواهد که تو را فریب دهد. موسی ایستاد و فرمود: هر چه‌می‌خواهی، بگو. شیطان گفت آن شش چیز از این قرار است:

اول: در وقت دادن صدقه به یاد من باش و زود بده که من پشیمانت‌می‌کنم، اگر چه آن صدقه کم و کوچک باشد، چون ممکن است همان‌صدقه کم تو را از هلاکت نجات دهد و از خطر حفظ نماید.

در احـادیـث زیـادی آمـده: اگـر انـسـان در کار خیری که می‌خواهد انـجـام‌دهـد عجله نکند شیطان او را از راه می‌زند و نمی‌گذارد انجام دهد.
دوم:ای مـوسـی! بـا زن بـیـگـانـه و نـامحرم خلوت مکن، چون در آن صـورت‌من نفر سوم هستم و تو را فریفته و به فتنه می‌اندازم و وادار به زنا می‌کنم.
سوم:ای موسی! در حال غضب به یاد من باش، برای اینکه در حال‌غضب تو را بر امر خلاف وادار می‌نمایم و آرزو می‌کنم که اولاد آدم‌غضب کند تا من مقصود خود را عملی سازم.
چـهـارم: نـزدیک چیزهایی که خداوند از آنها نهی کرده مشو، چون هر کس‌به آنها نزدیک شود من او را در آنها می‌اندازم.
پـنـجـم: در دل خـود فکر گناه و کار خلاف مکن، چون من اگر دلی راچـرکـیـن دیـدم بـه طرف صاحبش دست دراز می‌نمایم و او را اغوا می‌کنم،تا آن کار خلاف را انجام دهد.
شـشـم: تـا خـواسـت شـشـم را بـگـویـم، جبرئیل نهیب داد به موسی وگـفـت:ای مـوسـی! حـرکـت کـن و گـوش نـده، او می‌خواهد در نـصـیحت‌ششم تو را بفریبد. موسی حرکت کرد و رفت. شیطان صیحه کـشـید وگفت:ای وای! پنج کلمه موعظه را که ریشه کار من در آنها بـود شـنید ورفت. می‌ترسم آنها را به دیگران بگوید و آنها هدایت شوند! مـن‌می‌خواستم پس از پنج کلمه حق، او را به دام اندازم، او و دیگران را اغوانمایم ولی از دستم رفت.[۲۴]

سؤال موسی از شیطان

روزی حـضرت موسی بن عمران علیه‌السلام برای مناجات به کوه‌طور می‌رفت. در بین راه به شیطان برخورد و شروع کرد با او صحبت‌کردن و شیطان هم جواب می‌داد.
مـوسـی عـلـیه‌السلام فرمود: چرا آدم را سجده نکردی تا به لعنت خدا

وملائکه و جن و انس گرفتار نشوی؟ در جواب گفت:ای موسی! من به توراست می‌گویم. غرض خداوند سجده بر آدم نبود، بلکه می‌خواست‌مرا بیازماید و بداند آیا من غیر او را سجده می‌کنم یا خیر! ولی من چون‌عاشق خدا بودم، حاضر نشدم غیر او را سجده کنم و دست از عبادت اوبردارم.

پور عمران بدن غرقه نور

می‌شد از بهر مناجات به طور

دید در راه سرد و نان را

غایت لشکر محزونان را

گفت: کز سجده آدم به چه رو

تافتی روی رضا راست بگو

گفت: شیطان به تو می‌گویم راست

که تو را نی خبر از عالم ماست

من و ما نیست میان من و دوست

آن چنانم که خدا گویدم اوست.

گفت: موسی که اگر کار این است

لعن و طعن تو چرا آیین است

گفت: شیطان که از این گفت و شنود

امتحان کردن من بد نه سجود

گفت: عاشق که بود کامل سیر

پیش جانان نبرد سجده به غیر

این دم از کمشکش خود رستم

پیش زانوی ادب بنشستم

هم چنین در جواب شخص دیگری که از او پرسید: چرا آدم را سجده‌نکردی تا مورد لعن ابدی قرار نگیری؟ گفت: مثلی برای تو بیاورم تامطلب معلوم شود.

مردی دختر سلطان را دید و عاشق او شد. داستان عشق او در شهرپیچید. روزی دختر سلطان به آن مرد گفت: مرا خواهری است از

من زیباتر، که من کنیز او هم نمی‌شوم و حسن و جمال او از من بهتر است.

گر ببینی خواهرم را یک زمان

تیر مژگانش کند پشتت کمان

بنگر اکنون گر نداری باورم

کز عقب می‌آید اکنون خواهرم

آن مرد که مدعی عشق بود پشت سر خود نگاه کرد تا او را ببیند. دختردست بر سینه‌اش زد و او را انداخت.

گفت: گر عاشق بدی یک ذره‌ای

کی شدی هرگز به غیری غره‌ای

قصه ابلیس و این قصه یکی است

من ندانم تا کرا اینجا شکی است

ترک سجده از حسد گیرم که بود

آن حسد از عشق خیزد نه از سجود(۲۵)

شیطان دامهای خود را به یحیی نشان داد

امام رضا از اجداد خود علیهم السلام نقل می‌کند: شیطان از زمان حضرت آدم (ع) تا هنگامی که حضرت عیسی علیه‌السلام به پیغمبری رسید نزد انبیا می‌آمد، و با ایشان سخن می‌گفت و سؤال‌هایی می‌کرد، باحضرت یحیی (ع) بیشتر از دیگر پیغمبران آمد و رفت داشت. روزی حضرت یحیی علیه‌السلام به او فرمود: ای ابومره! (این لقب‌شیطان است) مرا به تو حاجتی است. شیطان گفت: قدر تو از آن بزرگ‌تراست که حاجت تو را بتوان رد نمود. آن چه می‌خواهی بپرس تا پاسخ گویم.

حضرت یحیی (ع) فرمود: می‌خواهم دام‌های خود را که بنی آدم را به‌آنها گرفتار می‌کنی به من نشان دهی!

آن ملعون پذیرفت و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح شد، حضرت‌یحیی در خانه را بازگذاشت و منتظر او نشست. ناگاه دید که صورتی دربرابرش ظاهر شد، رویش مانند روی میمون، بدنش مانند بدن خوک،طول چشم‌هایش در طول رویش، هم چنین دهانش در طول رویش‌است. دندانهایش یک پارچه استخوان بود، چانه و ریش نداشت، دوسوراخ دماغش به طرف بالا بود، آب از چشمش می‌ریخت، چهاردست داشت، دو دست در سینه او و دو دست دیگر در دوش او رسته‌بود. پی پاهایش در پیش رویش و انگشتان پاهایش در عقب می‌باشد وبه قول شاعر که می‌گوید:

ندانم کجا دیدم اندر کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب

به بالا صنوبر به دیدار حور[۲۶]

چه خورشیدیش از چهره می‌تافت نور

فرا رفت و گفت: ای عجب این توئی

فرشته نباشد بدین نیکویی

تو کاین روی داری و حسن و قمر

چرا در جهانی به زشتی سمر[۲۷]

چرا نقش بندت در ایوان شاه

بدیدم دهن روی کرده است و زشت و تباه

تو را سهمگین[۲۸] روی پنداشتند

به گرما به در زشت بنگاشتند

شنید این سخن بخت برگشته دیو

به زاری بر آورد بانک و غریو

که ای نیک بخت این نه شکل من است

ولیکن قلم در کف دشمن است

برانداختم بیخشان از بهشت

کنونم ببین می‌نگارند زشت

حضرت یحیی دید آن ملعون قبایی پوشیده و کمربندی بر روی آن

بســتــه،بر آن کمر بند رشته و نخ‌هایی رنگارنگ آویخته، بعضی سرخ و بعضی‌سبز، به هر رنگی رشته‌ای در آن میان دیده می‌شد، زنگ بزرگی در دســت‌و کــلاه خــودی بــر سر نهاده و بر آن کلاه قلابی آویزان کرده است!

تــا کــه حــضــرت یــحــیــی او را بــه ایــن هــیــئت دید، از او پرسید: این کــمــربــندچیست که در میان داری؟ گفت: این علامت انس‌گیری و محبوبیت‌است که من پیدا کرده‌ام و برای مردم زینت داده‌ام.

فــرمــود: ایــن رشــتــه‌های رنگارنگ چیست؟ گفت: اینها اصناف زنان است‌که مردم را با رنگ‌های مختلف و رنگ‌آمیزی‌های خود می‌ربایند!

فــرمــود: ایــن زنگ که به دست داری چیست؟ گفت: این مجموعه‌ای اســت‌کــه همه لذت‌ها در آن جمع گشته. (مانند طنبور، بربط، طبل، نــای وغــیره.) چون جمعی به شراب خوردن پرداخته و لذتی نبرند من ایــن‌رنــگ را بــه حرکت در می‌آورم تا مشغول خوانندگی و ساز شوند، چــون‌صــدای آن را شــنیدند، از طرب و شوق از جا به در می‌روند. یکی رقص‌می‌کند، دیگری بشکن می‌زند و آن دیگر جامه بر تن می‌درد.

حــضــرت یــحــیــی (ع) فــرمــود: چــه چــیــز بــیشتر موجب کامیابی تو مــی‌گــردد؟گــفــت: زنــها، که آنها تله‌های من هستند. چون نفرین و لــعــنــت‌هــای صــالــحان‌بر من جمع می‌شود، نزد زنها می‌روم و از آنها سرخوش می‌شوم.

حــضــرت یــحــیــی (ع) فــرمــود: ایــن کــلاه خــود کــه بر سرگذاشتی چیست؟گفت: با این کلاه، خود را از نفرین‌های صالحان حفظ می‌کنم.

فــرمــود:ایــن قــلاب که بر کلاه آویزان کرده‌ای چیست؟ گفت: با این، دلهای‌صالحان را می‌گردانم و به سوی خود می‌کشم.

آن حــضــرت فــرمــود: تــا حــال هــرگــز بر من دست یافته‌ای؟ گفت: خیر،ولیکن در تو یک خصلت هست که مرا خرسند می‌سازد. فرمود: آن کــدام‌اســت؟ جــواب داد: هــنــگام افطار، قدری غذا بیشتر می‌خوری و این‌موجب سنگینی تو می‌شود و دیرتر به عبادت برمی‌خیزی.

حــضــرت فرمود: من با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم، تا خــدارا مــلاقــات نمایم. شیطان هم گفت: من نیز عهد کردم که دیگر هــیچ‌مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم. پس بیرون رفت

ودیگر به خدمت آن حضرت نیامد.[۲۹]

مردم در نزد شیطان سه گروه‌اند

وهب بن ورد نقل می‌کند: روزی شیطان در برابر یحیی بن زکریانمایان گشت و گفت: یا یحیی! می‌خواهم اندرزتان دهم.

فرمود: به نصحیت تو احتیاج ندارم، ولکن مرا از بنی آدم خبر بده که درپیش تو چگونه‌اند؟ ابلیس عرض کرد: بنی آدم در پیش من بر سه‌گونه‌اند:

۱ ـ طایفه اول مؤمنان می‌باشند که سخت‌ترین افرادند همیشه آنها راوسوسه می‌کنیم تا به گناه آلوده کنم و از راه منصرف شوند. بعد از آن‌متوجه می‌شوند که کار اشتباهی انجام داده‌اند. (مانند زمانی که واعظی‌به منبر می‌رود و مردم را پند می‌دهد، آیات توبه را برای آنان می‌خواند وآنها فورا عوض می‌شوند. در این زمان ـ توبه و استغفار می‌نمایند، از گناه‌دست می‌کشند) نمی‌توانم در رابطه با آنان کاری از پیش ببریم، فقط‌ناراحتی و زحمت ما از این طایفه است.

۲ ـ طایفه دوم کسانی هستند که در اختیار ما و به فرمان ما تسلیم‌می‌باشند. آنها را مانند توپی که در دست کودکان شما است و به هر طرف‌پرت می‌کنند، همان طور آنان در دست ما هستند و به هر جا و هر گناه وفساد و فحشا که بخواهیم می‌کشانیم. آنها برای ما زحمتی ندارند، لازم‌نیست برای آنها وقت صرف کنیم، حتی خود آنان بدون این که مادستوری بدهیم، اجرا کننده‌اند.

۳ ـ طایفه سوم مانند شما پیامبران و اولیاءالله و مؤمنین حقیقی‌می‌باشند که حرف و وسوسه ما در آنان اثر ندارد، چون این را می‌دانیم،زحمت به خود نمی‌دهیم، دنبال آنان نمی‌رویم، از اول از ایشان ماءیوس‌هستیم و در نتیجه از دست آنان راحتیم.[۳۰]

توبه شیطان

از ابــن عــبــاس نقل شده: وقتی حضرت عیسی علیه‌السلام به‌پیامبری رســید و سی سال از عمر او گذشت، روزی شیطان لعین درپشت بیت الــمــقــدس با آن حضرت دیدار کرد و گفت: ای عیسی! تو آن‌بزرگی هستی که خدا تو را بزرگ و با شخصیت قرار داد و بدون پدر به‌وجودت آورد! عیسی (ع) فرمود: بلکه بزرگی از آن کسی است که مرابدون پدر خلق کرد و همین طور حضرت آدم (ع) و حوا را بدون پدر ومادر آفرید. گــفــت: ای عیسی! تو آن بزرگی هستی که خدا تو را به جایی رسانیده کــه درکودکی و در گهواره سخن گفتی. عیسی فرمود: ای شیطان! بــزرگــی‌مــخــصــوص آن کــسی است که زبان مرا گویا کرد و گنگ نــگــردانــیــد و اگرمی‌خواست می‌توانست بدون زبانم کند. گفت: ای عــیسی! تو کسی‌هستی که در بزرگی و خدایی به جایی رسیدی که با گل، پرنده‌ای ساختی‌و بر آن دمیدی و او به پرواز در آمد.

فرمود: بزرگی مال کسی است که مرا آفریده است و آنچه را که من در اودمیدم، به پرواز درآورد.

گــفــت: تــو در بزرگی به جایی رسیدی که مریض‌ها را شفا می‌دهی!

فرمود:بزرگی مال کسی است که به اذن او شفا می‌دهم و اگر بخواهد خود من راهم مریض می‌گرداند.

عــرض کــرد: تــو چــنــان بــزرگــوار هــستی که مرده را زنده می‌کنی!

فرمود:بزرگوار کسی است که به اذن او مرده را زنده می‌کنم و ناچار او خودم رامی‌میراند و خود باقی می‌ماند.

عــرض کــرد: ای عــیــســی! تــو آن بــزرگ و خــدایــی هستی که از دریا عــبــورمــی‌کــنــد، بــدون آن کــه پاهایت‌تر شود و در آن فرو نمی‌روی.

فرمود:عظمت کسی دارد که دریا را در برابر من رام کرد و اگر بخواهد مرا غرق‌می‌کند.

عــرض کرد: ای عیسی! تو آن کسی هستی که در آینده نزدیک از زمین

وآسـمـانـهـا و آن چـه در آنـهـا اسـت بـالاتـر می‌روی و فوق همه آنها قـرارمـی‌گیری و به جایی خواهی رفت که تدبیر امور خلایق و تقسیم ارزاق‌آنها را می‌کنی.

عـیسی گفت: حمد و ستایش می‌کنم خدا را به وزن سنگینی عرش و به‌اندازه‌ای که آسمان‌ها و زمین پر شود.

وقـتـی شـیـطـان چـنین شنید، راه خود را گرفت و رفت تا رسید به دریـای‌سـبـز و فـکر کرد که چیزی از خود ندارد و هر چه هست از خدا اسـت. زنـی‌از جن در کنار دریا می‌رفت ناگاه نگاهش به ابلیس افتاد! دیـد روی‌صـخره به سجده افتاده و اشک آن ملعون روان است. از روی تـعجب به‌شیطان نگاه کرد و گفت: وای بر تو ای ملعون! چه امیدی از ایـن سجده‌طولانی داری؟ در جواب گفت: ای زن مؤمنه! و ای دختر مـرد مؤمن!امیدوارم خداوند از آن قسمی که خورد و گفت: مرا داخل جـهـنـم و آتـش‌کـنـد بـرگـردد و بـه رحـمت خودش مرا به بهشت ببرد.(۳۱)

امـام بـاقـر علیه‌السلام فرمود: یکی از روزها شیطان با عیسی بن مریم (ع)مـلاقـات کرد. آن حضرت فرمود: آیا شده که مکر و حیله تو در من اثرکرده باشد و مرا فریفته باشی؟

گـفـت: چـگـونـه مکر و حیله من به تو رسد، در حالی که جده تو زن عـمـران،وقـتـی کـه مـادرت بـه دنـیـا آمد، به خدا پناه برد و گفت: پـروردگـارا! فـرزندی‌که زاده‌ام دختر است و من او را «مریم» نام نـهادم. او و فرزندانش رااز شر شیطان رجیم به پناه تو در آوردم. تو ای عیسی! از ذریه او هستی‌حیله من در تو مؤثر نیست.(۳۲)

شیطان باز هم به عیسی طمع دارد

روزی شـیـطـان جـلوی حضرت عیسی علیه‌السلام ظاهر شد وعرض کـرد:ای کسی که آدم‌های کور را شفا می‌دهی! مریض‌ها را ازبیمارهای کـشـنده می‌رهانی و مرده‌ها را زنده یم کنی! ـ اگر راست‌می‌گویی ـ

خود را از کوهی بلند بینداز و خود را حفظ کن که صدمه به توو جان تو نرسد. حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: می‌خواهی مرابفریبی که اقدام به خودکشی کنم و مورد غضب خداوند واقع شوم ومخلد در آتش باشم. بـعد فرمود: تمام کارهایی که از من صادر می‌شود به‌اذن خدا است و از خود نمی‌توانم کاری انجام دهم.[۳۳]

در ایـن جـا شـیـطـان لـعـیـن از روی فـریب و شیطنت خود به زبان خیرخواهیو نصیحت به آن حضرت چنین گفت: اگر این کار را انجام دهـی و خـود رااز بالای کوه پرت کنی، مردم به تو علاقه بیشتری پیدا می‌کنند و ایمان‌آنها محکم‌تر می‌شود و آنان که هنوز ایمان نیاورده‌اند، ایمان خواهندآورد.

با این نیرنگ می‌خواست عیسی بن مریم (ع) را وادار به خودکشی کند ودر نـتیجه، به عقوبت الهی گرفتار شود و اگر کشته نشد، لااقل یک عـمـل‌غـیـر عـقلانی و خلاف دستور خدا انجام داده باشد. (شیطان را همین بس‌که پیغمبری از پیامبران الهی را وادارد که که اگر شده کار پسندیده‌ای راترک نماید.)

شیطان و سلمی

وقـتـی هاشم و مطلب برای خواستگاری ((سلمی)) به مدینه‌آمدند، پـیـش پـدر سـلمی رفتند و مطلب خود را بیان کردند،((سلمی)) و پـدرش رضـایـت دادنـد، شیطان به صورت پیرمردی درآمده به سلما گـفـت: من از اصحاب هاشم هستم برای نصیحت وخیرخواهی پیش تو آمده‌ام. هاشم، اگر چه در زیبایی در آن مرتبه است‌که می‌دانی، ولیکن چند صفت زشت در او وجود دارد. از جمله: بسیاربخیل و مال دوست و بـه زنـان کم رغبت است. زنی را که بسیار دوست‌دارد بیشتر از دو ماه نگاه نمی‌دارد. زنان بسیاری گرفته و همه را طلاق‌داده است. دیگر این که او در جنگ‌ها ترسو است و شجاعت ندارد،((سلمی)) گفت: اگر آن چه در حق او می‌گویی راست باشد، اگرقلعه‌های خیبر را برای من

پـر از طلا و نقره کنند در او رغبت ننمایم او رانخواهم پذیرفت. شیطان لـعـیـن امـیـدوار شـد و در پوشش شخصی دیگراز اصحاب هاشم نزد «سلمی» آمد و مانند آن افسانه‌ها را بار دیگربر او خواند! باز در لباس شـخـص سـومـی نزد او رفت، و همان حرف‌های‌گذشته را تکرار کرد.
وقـتـی پـدر سلمی نزد او آمد، او را غمگین یافت.گفت: ای سلمی چرا انـدوه گـیـنـی؟ امروز هنگام شادی و کامیابی تواست، عزت و کرامت ابدی، برای تو فراهم گردیده است.
سـلـمی گفت: ای پدر! می‌خواهی مرا به ازدواج شخصی در آوری که بـه‌زنـان مـیـلـی نـدارد و آنـان را طلاق می‌دهد؟ او آدمی ترسو است، درجـنـگ‌ها شجاعت ندارد. پدر سلمی چون این سخن را شنید، خندید وگفت: ای سلمی! هیچ یک از آن صفاتی که گفتی در این مرد وجود نـدارد.مردم به بخشش و گذشت او مثل می‌زنند، از بسیاری طعام که بـه مـهمانان‌خورانیده و از بسیاری گوشت و استخوان که برای ایشان فرستاده، او راهاشم نامیده‌اند. هرگز زنی را طلاق نداده و در شجاعت شـهره آفاق‌است، در خوش رویی و خوش خویی نظیر ندارد. آن که این سخنان را به‌تو گفته شیطان بوده است.

شیطان در مجلس عقد سلمی

بعد از آن که «سلمی» سخاوت و شجاعت هاشم را از پدرخود شنید او را پـسـنـدیـد و مـجـلس عقد برپا شد. «عمرو» پدر«سلمی» گـفـت: مـا خطبه عقد را قبول کردیم، لیکن ناچاریم به‌عادت قدیمی خـود عـمـل کنیم، و آن مهر زیادی است که برای این امربایـد بپردازید. اگـر ایـن عادت در میان ما نبود اظهار نمی‌کردیم. مطلب‌برادر هاشم گفت: ما صد ناقه سیاه چشم، سرخ مو، برای شمامی‌فرستیم.
شـیـطـان کـه از جمله حضار بود، گریست. نزد پدر «سلمی» آمد وگفت: مهر را زیاد کن! «عمرو» پدر سلمی گفت: ای بزرگواران! قـدردخـتـر مـا نـزد شـما همین بود؟ مطلب گفت: هزار مثقال طلا مـی‌دهـیـم. بـازشیطان اشاره کد به سوی پدر سلمی و گفت: مهر را

اضافه کن! پدرسلمی گفت:ای جوان! در حق ما کوتاهی کردی. مطلب گـفـت: یک‌خروار عنبر و ده جامه سفید مصری و ده جامه عراقی نیز افـزودم. بـازشیطـان گفت: زیادتر بخواهید! پدر سلمی گفت: نزدیک آمدید احسان‌کردید، باز هم اکرام فرمایید: مطلب گفت: پنج کنیز هم برای خدمت‌ایشان می‌دهیم! باز شیطان اشاره کرد بیشتر طلب نمایید، پـدر سـلـمی‌گفت:ای جوان! آنچه می‌دهید باز به شما باز می‌گردد.
مـطلب گفت: ده‌اوقیه[۳۴] مشک و پنج قدح کافور نیز افزودیم، آیا راضی شدید؟ بازشیطان خواست وسوسه کند، پدر سلمی بر او بانگ زد و گفت: بد سیرت‌دور شود. مرا در این مجلس شرمنده کردی. آن گاه مـطلب نیز او را ازخود راند و بر او بانگ و درخواست کرد او را از خیمه بیرون کردند.

شیطان از دست هاشم فرار می‌کند

وقـتـی شـیـطـان را از مـجـلـس بـیرون کردند، یهودیانی که دشمن هاشم‌بودند و در مجلس حضور داشتند نیز بیرون رفتند. بزرگ یهودیان بـه‌سلمی گفت: این مرد پیر داناترین مردم شام و عراق است، چرا فکر وتدبیر او را نادیه گرفتید؟ ما دوست نداریم دختر خود را به غریبی که ازاهـل بـلاد مـا نـیـسـت بـدهـی. سـپس چهارصد نفر از یهودیان که حـاضـربـودنـد، شـمـشیرهای خود را کشیدند و در برابر هم ایستادند. بزرگان حرم‌هم چهل نفر بودند، آنها هم شمشیرها را کشیدند. مطلب بـر سرکرده یهودحمله آورد هاشم بر شیطان ملعون. شیطان گریخت. هاشم به او رسید اورا گرفت بلند کرد و بر زمین زد.
چـون نـور مـحمد صلی الله علیه و آله و رسالت در صلب هاشم بود، بر اوتابید نعره زد و به سرعت از زیر دست او گریخت.[۳۵]

شیطان در تولد پیغمبر (ص)

از امـام صـادق عـلـیـه‌الـسـلام روایـت شـده: شیطان به هفت آسمان بـالامـی‌رفـت و اخـبـار آسـمـانـهـا را مـی‌شنید. هنگامی که حضرت عـیـسـی‌عـلـیه‌السلام زاده شد او را از سه آسمان باز داشتند و تا چهار آسـمـان بـیشتربالا نمی‌رفت. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مـتـولـد شـد. او رااز هـمه آسمانها منع کردند، و شیاطین را با تیرهای شـهاب از رفتن به‌آسمان‌ها راندند. قریش گفتند: باید عمر دنیا به سر آمـده و هـنـگام قیامت‌باشد که اهل کتاب می‌گفتند و ما می‌شنیدیم!
عـمـرو بن امیه که داناترین‌مرد عرب جاهلیت بود، گفت: بنگرید اگر ستاره‌های معروفی که مردم به‌وسیله آنها هدایت می‌شوند و به واسطه آنها زمستان و تابستان را ارزیابی‌می‌کنید، اگر یکی از آنها بیفتد، بدانید وقـت آن اسـت که همه اهل دنیانابود می‌شوند و اگر آنها به حال خود هستند و ستاره‌های دیگری ظاهرشده پس باید منتظر حادثه‌ای غیر از این باشید.
نـیـز امام صادق علیه‌السلام فرمود: در آن شب، شیطان در میان اولاد خـودفـریاد زد تا همه دور او جمع شدند. گفت:ای سید و بزرگ ما چه چیز تو رااین قدر آشفته کرده است؟
گـفـت: وای بـر شـمـا، از آغـاز شـب تـا کـنـون احـوال آسـمـانها را دگـرگـون‌مـی‌یـابـم. باید حادثه عظیمی در زمین رخ داده باشد، از زمـانـی کـه عیسی‌علیه‌السلام به آسمان بالا رفت مانند آن واقع نشده است!
بروید بگردید و جست و جو کنید که چه رخداد مهمی شده است؟رفتند و هـمـه جـا را گـشـتـنـد. بـرگـشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. آن مـلعون‌گفت: به دست آوردن این خبر کار من است. آن گاه در زمین بـه کـاوش‌پـرداخـت. تـمام دنیا را زیر پا گذاشت تا به حرم رسید، دید مـلائک اطـراف‌حرم را گرفته‌اند، خواست به حرم رود که ملائک بر او بانگ زدند، اوبرگشت.
مانند گنجشک، کوچک شد و می‌خواست از جانب کوه حرا داخل‌شود، گفتند ای ملعون! برگرد.
گـفـت:ای جـبـرئـیـل! یـک حـرف از تو سؤال می‌کنم، بگو امشب چه

خبرمهمی واقع شده است؟
جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیامبران خداستامشب متولد شد. پرسید: آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ جبرئیل گفت:خیر، پرسید: آیا در امت او بهره‌ای دارم؟ گفت: بلی، شیطان گفت:راضی شدم(۳۶)
هنگام ولادت آن حضرت، شیطان را به زنجیر بستند و چهل روز او را درقلعه‌ای زندانی نمودند، تخت او را چهل روز در آب شناور کردند، بت‌هاهمه سرنگون شدند و صدای واویلا از شیطان بلند شد.(۳۷)

شیطان در شکم بت

شیطان برای فریفتن مردم از هر راهی استفاده می‌کند حتی از زبان‌بت و داخل شدن در شکم آن. در این باره به داستان زیر توجه کنید:
عمر بن جبله کلبی می‌گوید: روزی گوسفندی برای بتی قربانی کردم. ازدرون بت صدایی شنیدم که گفت: یا عصام، یا عصام، اسلام آمد، بت‌هانابود شد، خون‌ها محفوظ ماند و صله رحم رواج پیدا کرد.
عمرو می‌گوید: من از این قضیه تعجب کرده و گوسفندی دیگری قربانی‌کردم. باز صدایی از بت خطاب به بکر بن جبل شنیدم که می‌گفت:پیامبر مرسل (ص) آمد، اهل یثرب او را تصدیق می‌کنند، و اهل نجد وتمامه، و اهل فلج و یمامه او را تکذیب می‌نمایند.
بعد از این قضیه، عمرو بن جبله و بکر بن جبل خدمت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم آمدند و اسلام آوردند. در این هنگام شیطانی که‌نامش مسعر بود از درون بت هبل اشعاری در تعریف و تمجید از بت وبت پرستی خواند. بعد از شنیدن این اشعار، تمام بت پرستان به سجده‌افتادند؟! دوباره شیطان خطاب به مردم گفت: فردا هم بیایید تا درباره‌بت پرستی بیشتر برای شما سخن بگویم. ـ بت پرستان به پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ـ تو هم فردا باید به مسجد الحرام‌بیایی و حقیقت را از زبان این بت بزرگ بشنوی. پیامبر اکرم صلی

الله‌علیه و آله و سلم از این داستان افسرده خاطر گردید. در این هنگام، یکی‌از جن‌های مؤمن پیش آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! حتما فـرداشــمـا هــم تــشریف بیاورید. من شیطانی را که از درون بت سخن می‌گفت‌کشتم و خود به جای او سخن خواهم گفت.

روز بـعد همه بت پرستان، طبق گفته شیطان، گرد آمده و به انتظار پـیـامـبـر(ص) مـانـدند. وقتی آن حضرت وارد مسجدالحرام شد تمام بـت‌هـاسرنگون شدند!! مشرکان فورا آنها را به جای خود قرار داده و به بـت((هـبـل)) گـفـتـنـد: سخنانی که دیروز قول دادی، به گوش محمدبرسان؟! ناگهان از داخل شکم بت ((هبل)) صدایی بر آمد و از آن‌حـضـرت تـعریف و تمجید بسیاری کرد و بت پرستی را باطل اعلام نمودو گفت:

ای مـردم! بـعـد زا مـوسـی و عـیـسـی، حضرت محمد (ص) پیامبر بر حـق‌است. مردم باید از وی پیروی کنند و بت پرستی را ترک نمایند که آن‌باطل است.

بـت پـرسـتـان شرمگین و خجالت زده به هم گفتند: محمد بتها را هم فـریـب‌داده، همان طور که خود را فریب داده و عده‌ای را به دین خود دعوت‌کرده است.(۳۸)

شیطان در میان شاه درخت

شـیـطان نه تنها برای منحرف کردن مردم درون بت می‌رود، بلکه‌برای گمراه نمودن آنان به میان درخت رفته و از آن جا با مردم جاهل‌سخن مـی‌گـویـد و آنـا را از خـدا دور و عـلـیـه پـیامبرش تحریک می‌کند. مانندسخن گفتن او با اصحاب ((رس)) از میان شاه درخت.

اصـحـاب ((رس)) قـومـی بودند بعد از سلیمان بن داود در منطقه درمـیـنـیـه آذربـایـیـجـان، یـا در بلاد مشرق، یا انطاکیه و در اطراف یمامه‌زندگانی می‌کردند. امیرالمؤمنین در تفسیر آیه

((و اصحاب الرس و ثمود و قرونا بین ذالک کثیرا))

مـی‌فـرمـایـد: اصـحـاب «رش» پـس از طـوفـان نوح علیه‌السلام درخـت‌صنوبری[۳۹] به دست یافت بن نوح علیه‌السلام کنار چشمه «روشـن‌آب» کـشـت شـده بـود، اصحاب «رس» آن را عبادت می‌کردند!

آن جـمـعـیـت در دوازده آبـادی سر سبز و خوش آب و هوا به نام‌های آبـان،آذر، دی، بـهـمـن، اسـفـنـد، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مـرداد،شـهـریـور ساکن بودند که بزرگترین آبادی اسفندار «و شاه درخـت» درکـنـار آن بـود. در بـیرون هر آبادی شاخه‌ای از صنوبر را کـاشـتـه و نـهری را ازهمان «روشن آب» از کنار آن درخت جاری ساخته بودند.

مـردم هـر مـاه در یـک آبـادی عـیـد گـرفـتـه و جـشن و پای کوبی برگزارمی‌کردند. قربانی‌ها کرده و داخل آتش می‌انداختند. وقتی دود آن‌قربانی‌ها بلند می‌شد در مقابل درخت صنوبر به سجده افتاده، گریه وزاری می‌کردند و درخواست آمرزش گناهان خود را می‌نمودند!

در ایـن هـنـگـام، شـیـطـان بـا صـدای نـازکی از میان درخت با آنان صـحبت‌کرده و می‌گفت: ای بندگان! من از شما راضی شدم، شما را بخشیدم و ازگناهان شما در گذشتم سر از خاک بردارید.

وقـتـی مـردم ایـن بـشـارت را می‌شنیدند را می‌شنیدند از خوشحالی بـه‌رقـص و پـای کـوبـی می‌پرداختند، شرب خمر می‌نمودند تا روز به پایان‌می‌رسید و متفرق می‌شدند.

هـنـگـامـی کـه عـیـد نـوروز فـرا می‌رسید جمعیت دوازد آبادی، در شـهـراسـفـنـدار کنار صنوبر بزرگ (شاه درخت) اجتماع می‌نمودند و جـشـن وسـرور بـیـشتری بر پا می‌کردند، قربانی‌های زیادتری کرده و گـریـه‌هـا ونـالـه‌هـای بـیـشتری سر داده و سجده‌های طولانی‌تری مـی‌کـردنـد. در این‌بین شیطان با صدای بلندتر و خشن‌تری آنان را به آمرزش گناهان، عفو ومغفرت، بهشت و نعمت‌های آن وعده می‌داد.

آن بـیـچـاره‌هـا از خـوشـحـالـی سر از پا نمی‌شناختند و به لهو و لعب مشغول‌می‌شدند به رقص و پای کوبی بیشتری می‌پرداختند. این کار تا ۱۳ روزادامـه داشـت در روز سیزدهم متفرق شده و به آبادی‌های خود برمی‌گشتند.

وقتـی شیطان آنان را به گمراهی کشانید و در گناه و معصیت غرق کـرد،خـداونـد پـیامبری به نام «حنظله» بر ایشان فرستاد. آنها هم پـیـامـبـر رادر چـاه زندانی کردند. خدا بر آنان غضب کرد و به بدترین عذاب‌مجازاتشان نمود.[40]

شیطان در گردهم آیی تروریستی مکه

روایـت شده: وقتی کفار قریش دیدند پیامبری حضرت رسول‌صلی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم هـر روز رونـق مـی‌گـیـرد و حـیـلـه‌های آنها سودی‌نبخشیده سرکردهای قریش در «دار الندوه» نشست ویژه‌ای ترتیب‌دادند.
کـسی که سنش از چهل سال کم‌تر بود راه نمی‌دادند. این گردهم آیی ازچـهـل نـفـر از سـران قـریـش شـکل گرفت. شیطان ملعون هم به صـورت‌پـیرمردی در آمد! خواست داخل شود، دربان گفت: کیستی؟ جواب داد:پیرمردی از اهل «نجد» هستم و شما به رای من احتیاج دارید؟!شنیدم برای خلاصی از دست این مرد جمع شده‌اید. آمده‌ام که رای‌خـود را در ایـن باب به شما بگویم، دربان گفت: داخل شو، او هم داخـل‌شـد و در جـای خـود نـشست. وقتی مجلس رسمیت پیدا کرد، ابوجهل‌گفت: ای گروه قریش! در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود، مـا اهل خانه‌خداییم، مردم از اطراف عالم هر سال دو مرتبه برای حج و عمره به مکه‌می‌آیند و ما را گمراهی می‌دارند.
چـنـیـن بـودیـم تا آن که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم درمـیـان ما سر بر آورد. از نظر راست گوی او را امین خود قرار دادیم. الان کـه‌بـزرگ شـده ادعا می‌کند پیامبر خدا است، خبرهای آسمان به سوی آن‌می‌آید، بی‌خردی را به ما نسبت می‌دهد.
بـه خـدایـان مـا بـد مـی‌گـویـد. جـوانـان مـا را فاسد و جماعت ما را پراکنده‌نموده است. می‌گوید: گذشتگان ما، در آتش‌اند و هیچ چیز از ایـن، برای‌ما سنگین‌تر نیست. من برای او فکری کرده‌ام، همه گفتند:

چه فکری؟گفت: کسی را بفرستیم او را پنهانی بکشد! اگر بنی هاشم خون او را طلب‌کردند ده دیه برای خون او بدهیم! شیطان گفت: این فکر، بسیار خبیث‌است. گفتند: چرا؟ جواب داد: زیرا بنی هاشم کشنده او را می‌کشنده،چه کسی حاضر است کشته شود؟

عـاص بـن وائل و امـیـه ابـن خـلـف گـفـتـنـد: سـاخـتمانی محکم مـی‌سـازیـم.سـوراخ‌هـایـی در آن مـی‌گذاریم، او را در آن جا زندانی می‌کنیم و در آن رامی‌بندیم تا کسی نتواند پیش او رود! همان جا بماند تا بمیرد!

شـیـطـان گفت: این پیشنهاد از اولی بدتر است. بنی هاشم هنگام حج ازمردم کمک می‌خواهند و او را نجات می‌دهند.

ابـوسـفـیـان گـفـت: او را بـه شـتـر چموشی سوار می‌کنیم و محکم مـی‌بندیم،از شهر بیرون می‌کنیم تا شتر او را در کوه‌های مکه پاره پاره کند.

شـیـطـان گـفـت: این رای از همه آنها ناپسندتر است. اگر او را زنده بـیـرون‌کنیم، او از همه کس خوش‌روتر و خوش زبان‌تر است. با شیرین زبـانـی‌هـمه قبایل عرب را فریفته خود می‌نماید. لشکری تجهیز کرده حـمـلـه‌مـی‌کـنـد و شما را از بین می‌برد! همه کفار حیران شدند و به شـیـطـان گفتند:ای پیرمرد! نظر تو درباره این امر چیست و چه باید کرد؟ جواب داد: نظرمن این است که از هر قبیله یک نفر، از بنی هاشم هـم یـک نـفر با خود هم‌صدا کنید و همه یک مرتبه با شمشیر بر سر او ریزید و او را بکشید.

در ایـن صـورت خـون او در مـیـان قـبـایـل پـخـش مـی‌شـود و بنی هاشم‌نمی‌تواند طلب خون او کنند، اگر دیه بخواهند به آنها بدهید.

اهـل شورای مکه گفتند: ما دیه می‌دهیم و همه به اتفاق گفتند: رای ایـن‌پـیـرمـرد نـجـدی از هـمـه بـهـتـر اسـت و هـمان را پسندیده و عمل‌کردند.(۴۱)

شیطان در جنگ بدر

وقتی که لشکر اسلام و مشرکان در برابر هم صف بستند، و صف‌هاسامان گرفت، ابلیس به صورت سراقه بن مالک نزد قریش آمد.
قرآن دراین باره می‌فرماید:
ـای پیامبر! به یاد آر وقتی را که، شیطان کردار زشت آنا را در نظرشان زیبانمود ـ و برای فریب دادن آن جاهلان به شکل پیرمردی در آمد ـ و گفت:من با قبیله خود شما را یاری می‌دهم و کارهای پلیدشان را به دید آنان‌آراسته گردانید.
و نیز افزود: هم چنین امروز ـ مسلمانان تاب مقاومت شما را ندارند آاحدی بر شما غالب نمی‌شود، «و قال لا غالب لکم الیوم من‌الناس و انی جارلکم» و من امروز شما را امان دهنده‌ام ولشکری بسیار از شیاطین را حاضر کرده و به کفار نشان داد و گفت: با این‌لشکر به کمک شما آمده‌ام و شما را پشتیبانم!.(۴۲)
پرچم را به من دهید. سپس علم را به دست گرفت و از پیشاپیش لشکرحمله می‌کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین‌دیده دست نیاز به درگاه خالق بی‌نیاز بلند کرد و مشغول دعا و تضرع‌شد.
گفت: خدایا! اگر این‌ها کشته شوند، دیگر در این سرزمین کسی تو رانمی‌پرستد. جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! غمگین مباش،خداوند مرا با هزار فرشته فرستاد. در همین هنگام ابر سیاهی با برق‌بسیار بر بالای سر لشکر ظاهر شد حضرت ایستاد، مسلمانان صدای‌اسلحه از آن می‌شنیدند، و آوازی شنیدند که می‌گفت: نزدیک برو ای‌هیزوم (هیزوم نام اسبی است که آن روز جبرئیل بر آن سوار بود) چون‌ابلیس لعین جبرئیل امین را دید در حالی که دستش در دست حارث بن‌هشام بود علم را از دست انداخت و به عقب برگشت که فرار کند!

حـارث گـفـت: ای سـراقـه! کـجـا مـی‌روی؟ در چـنـین حالی ما را تـنـهـامـی‌گـذاری؟ ابـلـیـس گـفت: من می‌بینم چیزی را که شما نـمـی‌بـیـنید. من‌نیروی عظیمی از فرشتگان آسمان را می‌بینم و شما نـمـی‌بـیـنـیـد! و گفت: ازشما بیزارم. از قدرت و غضب و عقاب خدا می‌ترسم که عقاب خداوندبسیار است.(۴۳)
حـارث بـه گـمـان آن کـه سـراقـه اسـت گفت: ای سراقه! تو دروغ مـی‌گـویـی.مـن چیزی نمی‌بینم، مگر فرومایگان مدینه را. شیطان با دسـت خـود برسینه حارث زد و دست خود را از دست او بیرون آورد و گریخت. در پی‌او مردم هم گریختند.
مـولانـا ایـن تـکـه تـاریـخ و فـرار شـیـطان از ترس ملائکه را در قالب اشعاری‌بیان کرده است:

همچون شیطان در سپه شد صد یکم
خواند افسون که اننی جار لکم
چون قریش از گفت او حاضر شدند
هر دو لشکر در ملاقات آمدند
دید شیطان از ملائکه اسپهی
سوی صف مؤمنان اندر رهی
ان جنودا لم تروها صف زده
گشت جان او زبیم آتشکده
پای خود واپس کشیده می‌گرفت
که همی بینم سپاهی من شگفت
گفت: حارث از سراقه شکل هین
دی(۴۴) چرا تو می نگفتی این چنین
گفت: این دم من همی بینم حرب
گفت: می‌بینی جعاشیش عرب
می‌نبینی غیر این لیک ای تو ننگ
آن زمان لاف بود این وقت جنگ
دی همی گفتی که پایندان شدم

که بودتان فتح و نصرت دم به دم

دی زعیم الجیش[۴۵] بودی ای لعین

وین زمان، نامرد و ناچیز و مهین

تا بخوردیم آن دم تو و آمدیم

تو به تون[۴۶] رفتی و ما هیزم شدیم

چون که حارث با سراقه گفت: این

از عتابش خشم گین شد آن لعین

دست خود خشمین ز دست او کشید

چون ز گفت اوش درد دل رسید

سینه‌اش را کوفت شیطان و گریخت

خون آن بیچارگان زین مکر ریخت

چون که ویران کرد چندین عالم او

پس بگفت انی بری منکم

کوفت اندر سینه‌اش انداختش

پس گریزان شد چو هیبت تاختش[۴۷]

جبرئیل شیطان را دنبال کرد و به تعقیب او پرداخت تا به دریا رسیدند.در آب فرو رفت و گفت: پروردگارا! وعده‌ام دادی که تا آخر دنیا زنده‌بمانم، به وعده خود وفا کن، ای خدا! مگر از مهلتی که به من دادی‌پشیمانی؟

عده‌ای از کفار کشته و عده‌ای اسیر شدند و بقیه هم به طرف مکه‌برگشتند. هنگامی که به مکه رسیدند گفتند: سراقه ما را فراری داد.

خبر به سراقه رسید، نزد قریش آمد. سوگند یاد نمود و گفت: من از جنگ‌شما با خبر نشدم تا وقتی که خبر گریختن شما را شنیدم. من در آن جنگ‌اصلا حاضر نبودم.

وقتی مسلمان شدند، تازه فهمیدند آن کسی که گریخت شیطان بوده که به‌شکل سراقه در آمده و باعث شکست آنها شده است.[۴۸]

«عـمـار» هم از جمله کسانی است که از اول، زیر بار فرمان‌شیطان نـرفـت. از هـمـان آغاز با او مخالف بود با مسلمان شدن و عبادتش‌او را اذیت می‌کرد. چند مرتبه با شیطان کشتی گرفت و او را بر زمین زد.
چنان چه وارد شده: در یکی از سفرها، که حضرت رسول صلی الله‌علیه و آلـه و سـلـم با اصحاب خود می‌رفتند، آب آنان تمام شد. آن‌حضرت به «عمار» فرمود: برو از چاهی که در فلان موضع بیابان‌است آب بیاور.
وقتی «عمار» کنار چاه رسید، می‌خواست آب بردارد، شیطان آمدو گـفـت: نـمـی‌گـذارم از ایـن چـاه آب بـرداری! زیـرا چـاه مـسکن شیاطین‌است.
«عـمـار» در بـرابرش ایستاد و با او در افتاد. با یک حمله شیطان را بـرزمـیـن زد. سـنـگی برداشت و با آن بینی شیطان را شکست. وقتی روی‌سینه او نشست، دید بسیار لاغر و رنجور است.
پـرسـیـد: آیـا هـمـه شیاطین چنین لاغراند؟ در جواب گفت: بعضی ازشـیـاطـیـن چـاق و بعضی لاغرند، من هم که چنین لاغرم بر انسانی مـوکـل‌هـسـتـم کـه موقع خوردن غذا «بسم الله» می‌گوید و من نمی‌توانم ازغذاهای او بخورم، از این رو لاغر شده‌ام.
سـپـس گـفـت: ای «عمار»! از روی سینه من بلند شو تا بار دیگر کـشـتـی‌بـگیریم، اگر این دفعه نیز مرا به زمین زدی چیزی به تو یاد می‌دهم که ازآن نفع ببری.
«عـمـار» از روی سـیـنـه او بلند شد و کشتی گرفتند. این بار هم شـیـطـان‌را بـر زمین زد و گفت: چیزی را که به من قول دادی، بگو.
شـیـطـان گفت:ای «عمار»! بدان در هر خانه‌ای که قرآن خوانده شود به خصوص«آیه الکرسی» شیاطین از آن فرار می‌کنند.
«عـمـار» یـاسـر او را رهـا کـرد و مـشـک خـود را پـر آب نـمود و بـرگـشـت‌خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و داستان را برای آن‌حضرت تعریف نمود.[(۴۹)]

شیطان لعین تصمیم گرفته که انتقام خود را از اولاد آدم بگیرد. لذادر تـمـام اخـتلافات حضور پیدا می‌کند، در تمام جنگ‌ها حاضر می‌شودو جـبـهـه دشـمـن را تـقویت می‌کند، فراریان را با حیله بر می‌گرداند، به‌سوی میدان می‌کشاند و آتش جنگ را شعله ور می‌سازد.
یـکـی از آن جاها روز عاشورا بود که تمام لشکریان خود را جمع کرده و بـه‌پـایـکـوبـی و رقـص پـرداخـت. هـر کـس از لـشـکـر امـام حسین علیه‌السلام‌شهید می‌شد، از خوشحالی فریاد می‌زد و رقص می‌کرد. هر کـدام ازلـشـکـریـا عمر سعد فرار می‌کردند، شیطان به صورت یکی از سـرکرده‌های لشکرها در می‌آمد و سر راه‌شان را می‌گرفت و آنان را به میدان‌بر می‌گرداند. می‌گفت: وای بر شما، این همه جمعیت و مردان شجاع،از یک نفر تشنه و بی‌کس و مجروح گریزان شده‌اید! مردانگی و غیرت‌شما کجا رفت؟! برگردید او را محاصره کنید، با ضرب شمشیر از پای درآورید و اگر نمی‌توانید، او را تیر باران نمایید.
بـا حـیـلـه و نـیـرنـگ لشکر را بر می‌گردانید و شوری دیگر در جنگ ایـجـادمـی‌کـرد. ولـی آنـهـا چـون جراءت نمی‌کردند از نزدیک با امام حـسـیـن‌عـلـیـه‌السلام بجنگند از دور، آن قدر تیر به سوی آن مظلوم انداختند که‌مانند مرغ پر در آورده بود. وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود بـر سینه امام‌نشست و از پشت سر بیرون آمد، امام علیه‌السلام از بالای اسب بر زمین‌افتاد. شیطان میان آسمان و زمین از خوشحالی فریاد زد و گـفـت: امروزکینه خود را بر سر اولاد آدم خالی کردم و انتقام خود را گـرفـتـم. اومـی‌کوشید تا لشکر زودتر کار حسین علیه‌السلام را تمام کند.(۵۰)

زیـنـب مـی‌فـرمـاید: وقتی ابن ملجم ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد، مـن‌آثـار مـرگ را در ایـشـان دیـدم، پیش رفتم و عرض کردم: ای پدر بزرگوار!((ام ایمن)) حدیثی از برای من گفته است دوست دارم آن را از دولب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود: ای نور دیدگان من! حدیث‌همان است که ((ام ایمن)) به تو گفته و برخی از مصیبت‌های

کـربلا وگرفتاری‌های آن روز را برای دخترش زینب بیان کرد تا جایی کـه فـرمود:زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبرمی‌داد، فرمود:

یـا عـلـی! در آن روز، ابـلـیـس بـا شـیـاطین خود، از شدت شادکامی درسرتاسر زمین پرواز می‌کند و به شیاطین و هوادارانش می‌گوید:

ای جـمـاعـت شـیـاطـین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گـرفـتـم،برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به مـیراث دادم،مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شـیـاطـین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کـاری کـنـید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی درمردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بـعـد از آن، حـضـرت عـلـی عـلـیـه‌الـسـلام بـه زینب فرمود: ای نور دیدگانم!بی‌گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او هـمـیـشه دروغ‌گفتن است، زیرا می‌داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شمافایده‌ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیـانی به انسان‌نمی‌رساند، (مگر گناهان کبیره) یعنی، شیعیان شما بـه واسـطـه علاقه‌ای‌که به شما دارند، اگر گناه و معصیتی نمایند و مـوفـق بـه توبه شوند و گناهان‌خود را ترک نمایند ضرری متوجه آنها نمی‌شود.

و دشـمـنـان شـما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مـانـنـدجـن و انـس خـدا را بپرستند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهدداشت.[۵۱]

شیطان در عید غدیر فریاد کشید

یکی از جاهایی که شیطان فریاد کشید، فرزندان خود را جمع کرد ودرد دل خود را برای آنان باز گفت و راه چاره‌ای خواست، روز عید غدیربود.

آن گـاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی بن‌ابی‌طالب را خلیفه بعد از خود خواند.
جـابـر از امـام مـحـمـد بـاقـر علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در عید غدیر خم دست‌علی را گرفت، بلند کرد و به مردم معرفی نمود و جانشین بعد از خـودقـرارش داد. شـیـطـان در میان لشکریان خود نعره‌ای کشید که تـمـام‌لـشـکـریـان و اولاد او در هـر کجا بودند اطراف او فرود آمدند و گـفتند: ای‌مولای ما! چه مصیبتی به تو رسیده این قدر ناراحتی؟ ما تا به حال‌فریادی از این وحشتناک‌تر از تو نشنیده بودیم!
شـیـطان به آنها گفت: این پیغمبر امروز کاری را انجام داد که اگر به آخـررسـد و عـمـلـی شـود کـسـی تـا روز قـیـامت، خدا را معصیت و نـافـرمـانی‌نمی‌کند ـ همه به سوی دین و تقوا و ـ خداشناسی، ولایت و امامت پیش‌می‌روند، از راه رستگاری قدم فراتر نمی‌گذارند ـ گفتند: ای بزرگ ما!ناراحتی به خود راه مده، ماءیوس مباش، تو کسی هستی که آدم را ازبـهـشت بیرون کردی، او را بدبخت نمودی، برای این امر مهم هـم، درآیـنـده فـکـری خـواهی کرد ـ در همین موقع منافقین که در جـمـعیت بودند،گفتند: این مرد از روی هوا و هوس حرف می‌زند، نه این که دستورخداوند باشد!
آن دو نـفـر (ابـوبکر و عمر) به هم گفتند: او (حضرت رسول صلی الله علیه‌و آله وسلم) دیوانه شده که چنین کاری را انجام داد. آیا نمی‌بینید چگونه‌چشمان او در کاسه سرش دور می‌زند می‌چرخد. سپس شیطان رو به‌طرف داران خود کرد و گفت: آیا می‌دانید من در گذشته با آدم در آویختم‌و او را از بهشت بیرون کردم؟ آنها گفتند: چرا؟
شـیطان گفت: آدم عهدی با خدا بسته بود فراموش کرد و نقض نمود، ولـی‌بـه خـدا کـافر نشد و او را پرستش می‌کرد. این قوم و جمعیت (از جـمـله‌ابوبکر و عمر) عهدی که با خدا بسته بودند شکستند و به خدا و رسولش‌کافر شدند.
پـس از آن کـه حـضـرت رسـول صـلـی الله عـلـیه و آله وسلم رحلت نـمـود،مـردم در سـقـیـفه بنی ساعده اجتماع کردند و حق را از علی گرفتند، ابوبکررا روی کار آوردند. شیطان تاجی بر سر گذاشت، لباس

کبر و بزرگی‌پوشید، منبری اختیار کرد و بالای آن رفت و جمیع لشکریان خود را ازسواره نظام و پیاده دور خود جمع کرد. به آنها گفت: شادی کنید، مجلس‌ساز و آواز برپا سازید، خوشحالی نمایید ـ چون با این کلماتی که‌منافقین می‌گویند و به آن حضرت توهین می‌کنند ـ دیگر کسی خدا رااطاعت و عبادت نمی‌کند. تا وقتی امام آنها «امام زمان» بیاید ومردم را به راه مستقیم برگرداند.

جابر می‌گوید: بعد، امام باقر علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرمودند:

«و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین »

«شیطان ظن و گمان باطل خود را به عنوان صدق و حقیقت در نظرمردم جلوه داد مردم او را اطاعت نمودند، مگر عده‌ای از مؤمنان که او رااطاعت نکردند».[۵۲]

تاویل آیه چنین است: وقتی منافقان در غدیر خم گفته بودند: آن‌حضرت از روی هوی حرف می‌زند، ابلیس گمان کرده بود که بعد ازرحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم امامت را رهاخواهند کرد. ظن ابلیس به حقیت تبدیل شد و همه امامت را رها کردندمرگ چند نفری.[۵۳]

شیطان اولین کسی که بیعت می‌کند

سلمان می‌گوید: وقتی پیغمبر اسلام رحلت فرمود، علی در خانه‌مشغول غسل دادن آن حضرت بود. من گاهی به او کمک می‌کردم، گاهی‌به مسجد می‌آمدم و از مردم خبر می‌گرفتم. وقتی از مسجد به خانه‌برگشتم، علی پرسید: ای سلمان! چه خبر داری؟ عرض کردم: خبر تازه‌این که ابوبکر بر منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته، مردم‌نه با یک دست بلکه با دو دست با او بیعت می‌کنند.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ای سلمان! آیا متوجه شدی چه کسی‌اول با او بیعت کرد؟ آیا اولین کسی که بالای منبر رفت و با او بیعت نمودچه کسی بود؟

سـلـمـان گـفـت: او را نشناختم، ولی پیرمرد سال خورده را دیدم که برعصایی تکیه زده، میان دو چشمش جای سجده دیده می‌شد، پیشانی اودر اثر سجده پینه بسته و این طور می‌نمود که باید وی زاهدی باشد. ازلابـلای مـردم بـه سـوی مـنـبـر رفـت در حـالـی کـه مـانند باران اشک‌می‌ریخت.

گـفـت: خـدا را شـکـر کـه قـبـل از مـردنـم تو را این جا می‌بینم. ای ابوبکر!دستت را برای بیعت به سویم دراز کن! ابوبکر دستش را جلو برد او هـم‌بـیـعـت کرد و گفت: امروز، روزی است مانند روز آدم! از منبر پایین آمد واز مسجد خارج شد.

امـیـرالـمـؤمـنـیـن عـلیه‌السلام پرسید: ای سلمان! آیا او را شناختی؟ عرض‌کرد: نه یا علی، ولی از گفتارش ناراحت شدم. مانند این که مرگ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره گرفته بود.

حـضـرت عـلـی عـلـیه‌السلام فرمود: او شیطان بود. پیامبر به من خبر داد،ابـلـیـس و یـارانـش روز غـدیر خم شاهد منصوب شدن من به امر خدابودند. و نیز گواه بودند که خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم‌من را صاحب اختیار آنان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم‌هم به آنان دستور داد حاضران به غایبان اطلاع دهند.

روز غـدیر خم، شیاطین و بزرگان آنان به خود شیاطین، روی آوردند وگـفـتند: این امت مورد لطف و رحمت خداوند قرار گرفته و از این پس ازگناه دور خواهند بود. ما دیگر بر این امت راه پیدا نخواهیم کرد. آن گـاه‌پناه گاه و امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شناختند وشیطان هم گرفته و محزون شده بود.

امـیـرالـمـؤمـنین علیه‌السلام فرمود: ای سلمان! پیامبر اکرم صلی الله عـلـیـه‌و آلـه و سـلم به من خبر داد که: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابـوبکر بیعت‌خواهند کرد. بعد از آن بر سر حق ما اختلاف پیدا می‌کنند، بـا دلیل مااستدلال می‌نمایند، بعد به مسجد می‌آیند. اول کسی که با او بـیعت‌می‌کند، شیطان است! که به صورت پیرمرد نجدی خواهد بود و این‌حرف را خواهد گفت.

بـعـد حـضـرت فـرمـود: ای سـلـمـان! بـعـد از بیرون رفتن، از روی خـوشـحـالـی‌فـریاد زد، و تمام شیاطین را دور خود جمع کرد، آنها در

مـقابلش سجده‌کردند و گفتند: ای رئیس! و بزرگ ما، تو همان کسی هـسـتـی که آدم را ازبهشت بیرون کردی. شیطان هم می‌گوید: کدام امت بعد از پیامبرش‌گمراه نشد؟ خیال کرده‌اید من دیگر راهی برآنان ندارم! نقشه و حیله مراچگونه دیدید؟

از حـیـلـه مـن بـود که ملت با دستور خدا و رسولش، راجع به اطاعت ازعـلـی مـخـالـفت کردند، وزیر بارش نرفتند!؟ ای سلمان! این همان گفته‌خداوند است که در قرآن می‌فرماید:

«هـمـانـا، شـیـطـان حـدسـی کـه دربـاره آنـها بوده بود، به مرحله عمل‌رسانید»[۵۴]

«سـپـس آنـهـا شـیـطان را پیروی کردند جر گروهی از مؤمنان که آنهااطاعت از شیطان نکرده و با او مخالفت کردند.»[۵۵]

امـام بـاقـر عـلیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیطان را بر درخـانـه خـود دیـد و او را شناخت، گریبانش گرفت و بر زمین زد و روی‌سینه‌اش نشست. شیطان گفت: یا علی! از روی سینه من بلند شو تا تو رابشارتی دهم.

عـلـی عـلـیـه‌الـسـلام از روی سـینه او برخاست و فرمود: ای ملعون! چـه‌بـشـارتـی برای من داری؟ گفت: چون روز قیامت شود، فرزندت حـسـن‌علیه‌السلام از طرف راست عرش و حسین علیه‌السلام از طرف چپ به‌شیعیان خود جواز عبور از صراط و آزادی از آتش را می‌دهند.

بـاز آن حـضـرت بـلـند شد و گفت: من تو را به زمین خواهم زد، او را بلندنمود و بر زمین زد و روی او نشست.

عـرض کـرد: یـا علی! مرا رها کن تا بشارتی دیگر به تو دهم. وقتی او را رهـاکـرد گـفت: یا علی! آن روزی که خداوند آدم علیه‌السلام را خلق کرد، ذریه‌او را از پشتش خارج نمود که به شکل موجوداتی ریز بودند. از آنـهـا عهدگرفت و به آنها خطاب کرد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ هـمـگی جواب‌دادند: چرا. آنان را شاهد بر خودشان گرفت. بعد از آن، مـیـثـاق از حضرت‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تو گرفت. تمام آنان تو را شناختند وتو همه را شناختی. اینک هر کس بگوید تو را دوست دارم. او رامی‌شناسی و هر کس تو را دشمن دارد او را می‌شناسی. برای بـار سـوم اورا زمـین زد. شیطان گفت: یا علی! بر من غضب نکن و از

روی مــن بلندشو، تا تو را بشارت دیگری دهم. فرمود: من از تو بیزارم و لـعــنتم بر تو باد.عرض کرد: به خدا قسم ای پسر ابوطالب! هر کس با تو دشمنی می‌کند،من در وجود و نطفه او شرکت کردم، آلت خود خود را در رحــم مادرش‌داخل نمودم. بعد عرض کرد: یا علی! آیا آن آیه قرآن را قرائت کرده‌ای که‌می‌فرماید: شرکت کن در اموال و اولادشان؟![۵۶]

شیطان دشمنان علی (ع) را معرفی می‌کند

از انـس بـن مـالـک نـقـل شـده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم‌روزی با علی علیه‌السلام بر در خانه نشسته بودند. پیرمردی پیش آمد به‌آن حضرت سلام کرد و رفت. بعد از رفتن او حضرت رسول صلی الله‌عـلیه و آله و سلم به علی فرمود: یا علی! او را شناختی؟ عرض کرد: یـارسـول الله! نشناختم. فرمود: آن شخص ابلیس بود. علی عرض کرد: یـارسـول الله! اگـر شناخته بودم با یک شمشیر او را از پای در می‌آورم وامت تو را از دست او نجات می‌دادم.

ابـلـیـس برگشت پیش علی علیه‌السلام و گفت: یا علی! در حق من ظـلـم‌کـردی. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «و شارکهم فـی‌الاموال و الاولاد» به خدا قسم! من در نطفه کسی که تو را دوست‌داشته باشد، شرکت نکرده‌ام و نطفه او پاک است.(۵۷)

از جابر بن عبدالله نقل شده: مادر خدمت حضرت رسول صلی الله‌علیه و آلـه و سـلـم بـودیـم. نـاگـهان دیدم کسی در رکوع و سجده گریه و زاری‌مـی‌کـنـد. گـفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این شخص چه‌نماز خوبی می‌خواند! فرمود: او آن کسی است که پدر ما را از بـهـشـت‌بـیـرون کرد. علی علیه‌السلام بی‌مهابا حرکت کرد رفت او را گرفت ودرهم فشار داد، به طوری که دنده‌های راست او در چپش فرو رفت وفرمود: «ان شاء الله» تو را می‌کشم.

شـیـطـان گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی، زیرا عمر و اجل من در پیش خـدامـعـلـوم اسـت. چـرا مـی‌خواهی مرا بکشی؟ هیچ کس دشمن تو نـیـسـت،مـگـر این که من جلوتر از پدرش نطفه‌ام را در رحم مادرش ریخته‌ام و دراموال و اولاد دشمنان تو شرکت می‌کنم.(۵۸)

حربه شیطان به خودش برگشت

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای انجام کاری، یکی‌از غلامان خود را صدا زد. شیطان او را وسوسه کرد که جواب آن‌حضرت را ندهد. چندین بار او را صدا کرد، جواب نیامد! حضرت به‌جست و جو پرداخت. دید آن غلام پشت دیواری دراز کشیده و مشغول‌خرما خوردن است.

آن حضرت فرمود: ای غلام! مگر صدای مرا نمی‌شنیدی که جواب‌نمی‌دادی؟ غلام عرض کرد: چرا. فرمود: چرا جواب نمی‌دادی؟ عرض‌کرد: یا علی! می‌خواستم تو را به غضب آورم؟!

حضرت علی فرمود: من هم کسی را که به تو دستور داد مرا به غضب‌آوری، به خشم می‌آورم. من شیطانی را که به نام «ابیض»

است و تورا وسوسه کرد تا جوابم را ندهی و من هم از سر خشم تو را مجازات کنم‌به غضب می‌آورم.

سپس فرمود: «انت حر لوجه الله» من تو را آزاد کردم،

تورا برای رضایت خداوند متعال در راه او آزاد نمودم.[۵۹]

شیطان نه این که نتوانست آن حضرت را به غضب آورد بلکه ایشان‌شیطان را به غضب آورد و بر آن ملعون مسلط شد.

شیطان از فضایل علی (ع) سخن می‌گوید

از سلمان فارسی نقل شده که گفت: روزی گذر شیطان به جمعیتی‌افتاد که از علی علیه‌السلام بدگویی می‌کردند! در مقابل آنها ایستاد.جمعیت گفتند: کی هستی که مقابل ما ایستادی؟ جواب داد:«ابومره» هستم (لقب شیطان است) گفتند: آیا سخنان ما راشنیدی؟ گفت: ای بر شما! آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را که مولای‌شما است، ناسزا می‌گویید؟ آنها گفتند: از کجا دانستید که ایشان مولای‌ما است؟ گفت: از قول پیامبر خود شما که «در غدیر» فرمود: «هرکس من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا!

دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد.» [۶۰]

آنها گفتند: آیا تو درباره او چنین می‌گویی؟ شیطان گفت: ای جمعیت!کلام مرا بشنوید. من در میان طایفه جن دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم. وقتی خداوند جنیان را هلاک کرد. من از تنهایی به خدا شکایت کردم. مرا به سوی آسمان دنیا بالا بردند. من در میان ملائکه دوازده هزارسال دیگر خدا را عبادت کردم، در حالی که خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمودم. ناگهان نوری که همه جا را روشن کرده بود بر ما تابید. در اثراین نور همه ملائکه به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه است خدا.این، یا نور ملک مقرب است یا نور نبی مرسل. ناگهان ندایی از جانب‌خداوند آمد که: این نور نه از ملک مقرب است نه از پیامبر مرسل، بلکه‌این نور پاک از علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام است. [۶۱]

درباره علاقه شیطان به حضرت علی علیه‌السلام روایاتی وارد شده:روزی آن حضرت به شیطان گفت: ای ابو الحارث! آیا برای قیامت خودچیزی ذخیره کرده‌ای؟ گفت: یا علی محبت و دوستی تو را. [۶۲]

بلی شیطان هم، حضرت علی علیه‌السلام را می‌شناسد و پی به مقام ومرتبه او برده است. در قیامت هم چشم امید به شفاعت او دارد.

شیطان و «برصیصای» عابد

ابن عباس می‌گوید: در بنی اسرائیل عابدی بود به نام«برصیصا».

مدت طولانی خدا را عبادت کرد تا به جایی رسیده بودکه او را مستجاب الدعوه می‌خواندند.

مردم برای درمان دیوانه‌ها و مریضهای خود به او مراجعه می‌کردند و اوهم بیماران آنها را درمان می‌کرد.

روزی از روزها دختری دیوانه شد. برادران او آن دختر را پیش عابدآوردند تا دعا کند و او شفا یابد. آن دختر از خانواده اشراف بود. او

پـیش‌عابد رفت و مدتی ماند تا مداوا شود. شیطان، عابد را وسوسه کرد کـه ای‌عـابد! این دختر زیبا در دستان تو است و کسی غیر از تو و او در این جانیست. این قدر او را وسوسه کرد تا عابد را به زنا وادار است.
آن دخـتـر از عـابـد آبـسـتن شد. وقتی شکم دختر بزرگ و گناه عابد آشـکـارشـد. شـیـطان به او پیشنهاد کرد: ای عابد! اگر برادران دختر بفهمند، آبروی‌تو را می‌برند و تو را خواهند کشت. اگر می‌خواهی از آن رهایی یابی،دختر را بکش و او را دفن کن. عابد هم، همین عمل را انجام داد. آن‌مـلـعـون بـعد از این قضیه رفت و به برادران دختر گفت: چرا نـشـسته‌اید!عابد با خواهر شما زنا کرده و بعد از آن که آبستن شد او را کـشـت و دفن‌کرد. جای قبر او را هم نشان داد. این خبر پخش شد تا به گـوش پـادشـاه‌رسـید. مردم و پادشاه آمدند پیش عابد، او هم اقرار به گناه خود کرد.
عـابـد را دسـت گـیـر کـردنـد و بـه‌دار زدنـد. وقـتـی او را بالای‌دار کشیدند،شیطان در برابر او نمایان شد و گفت: ای «برصیصا»! من این بلا را برسر تو آورم.
اگـر مـی‌خـواهی از این معرکه خلاصی یابی، باید به آن چه می‌گویم، بـه‌فـرمـان مـن بـاشی! آیا حاضری قبول کنی؟ عابد گفت: بلی قبول می‌کنم‌بگو:
شـیـطـان گـفـت: به من سجده کن، عابد گفت: من که بالای دارم، چگونه تورا سجده کنم؟
گـفـت: بـا اشـاره هم اگر سجده کنی من قبول دارم. عابد بدبخت با اشـاره‌سـجـده کـرد و بـه خـدا کـافـر شـد. در هـمان حال هم از دنیا رفت.(۶۳)
قرآن کریم در این باره می‌فرماید:
« کـمـثل الشیطان اذ قال للانسان الکفر، فلما کفر، قال: انی بریء منک،انی اخاف الله رب العالمین »
(ایـن مـنـافـقـان) در مـثـل «مـانند شیطان‌اند که به انسان (همان بـرصـیـصـای‌عابد) گفت: به خدا کافر شو. پس از آن که به دستور آن مـلـعون کافر شد، به‌او گفت: من از تو بیزارم. من از عذاب پروردگار عالمیان‌می‌ترسم!»(۶۴)

بلی آن ملعون، از آن حقد و کینه‌ای که از آدم و اولاد او دارد، آنان را به گناه‌می‌کشاند سپس بیزاری خود را از ایشان اعلام می‌دارد.

شیطان او را از دعا کردن خاموش کرد

نـقـل شـده اسـت کـه: کـسی همواره در دل شب با سوز و گداز خدا رامی‌خواند. کامش با لفظ «الله الله» شیرین بود. این حالت روحانی‌بر شـیـطـان سـخـت آمـد. پـیـش وی رفـت و گـفـت: ای پررو! تو که مـی‌بـینی‌خداوند، در برابر دعاها و اصرار تو لبیکی نمی‌گوید، چرا این قدرلجاجت می‌کنی؟ بس است، دعا کردن را رها کن و پی کار خود برو. آن مـرد بـی‌چاره از القای شیطان، افسرده گشت و دعا را رها کرد. او درخـواب «خـضـر» را در بـاغی سبز و خرم دید. خضر به او گفت: چـه‌شـد؟ چرا دیگر «الله الله» نمی‌گویی؟ در جواب گفت: من هر چه‌خدا را بیشتر می‌خوانم جوابم را نمی‌دهد.
حضرت خضر گفت: خداوند، به من فرمود: به تو بگویم: مگر بایدجواب خـدا را از در و دیوار بشنوی؟ همین که «الله، الله» می‌گویی،جذبه خـدایـی تـو را به سوی خود می‌خواند و همین، لبیک گفتن خدا به‌تو است.
نـیـز گـفت: ای بنده خدا! خداوند متعال به فرعون جاه و جلال داد تا اودست به دعا بر ندارد و خداوند ناله او را نشنود.
پس از عزیز و ای مؤمن! بدان که همان سوز و گداز تو، دلیل بر راه یابی وپذیرش توبه تو است.(۶۵)
مولانا این داستان را چه زیبا سروده:

آن یکی «الله» می‌گفتی شبی
تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
گفت: شیطان آخر ای بسیار گو
این همه «الله» را لبیک مگو
گفت: شیطانش خمش ای سخت رو

چند گویی آخر ای بسیار گو

می‌نیاید یک جواب از پیش تخت

چند «الله» می‌زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دیده او در خواب خضر را در خضر (۶۶)

گفت: همین از ذکر چون وامانده

چون پشیمانی از آن گش خوانده

گفت: لبیکم نمی‌آید جواب

زآن همی ترسم که باشم رد باب

گفت: او را که خدا این گفت به من

که برو با او بگو ممتحن

گفت، آن «الله» تو لبیک ماست

و آن نیاز درد سوزت پیک ماست

حیله‌ها و چاره جوییهای تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یارب گفتنش دستور نیست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست

زآن که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر لبش قفلست و بند

تا ننالد با خدا وقت گزند

داد مر فرعون را صد ملک و مال

تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او درد سر

تا ننالد سوی حق آن دهان

داد او را جمله ملک این جهان

حق ندادش درد و رنج و آن دهان

درد آمد بهتر از ملک جهان ممم

تا به خوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی‌درد از افسرد گیست

خواندن با درد از دل برد گیست(۶۷)

شیطان و فرعون

نقل شده یک نفر مصری از قوم فرعون، خوشه انگور بسیار زیبایی‌را به فرعون داد و گفت: می‌خواهم این خوشه انگور را با همین قیافه به‌شکل جواهرات و لؤلؤ بزرگ در آوری، زیرا تو خدا هستی ـ خدا هرکاری بخواهد می‌تواند انجام دهد. ـ فرعون هم آن را گرفت و به او قول‌داد که انجام دهد.

وقتی شب شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت، فرعون همه درها را بست‌و گفت: هیچ کس نباید داخل شود. از این درخواست مرد حیران بود که‌چه کند؟

شیطان به کاخ او رفت و در زد. فرعون گفت: چه کسی در می‌زند؟ شیطان‌در جواب گفت: فلانم به ریش آن خدایی که نمی‌داند چه کسی بر درسرای تو است. تو اگر خدا بودی هر آینه می‌دانستی چه کسی پشت دراست. فرعون ـ از این جسارت و بی‌باکی ـ او را شناخت.

خانه فرعون را شیطان شبی

حلقه بر در زد که دارم مطلبی

گفت: فرعون ای فلان! تو کیستی

آدمی یا جن و یا گو کیستی؟

کیست آیا حلقه بر در می‌زدند؟

از چه آیا دست بر سر می‌زند؟

کرد شیطان، بادی از مقعدرها

گفت: بادا این به ریش آن خدا

کو نداند در برون خانه کیست

حلقه بر در می‌زند، از بهر چیست(۶۸)

فـرعـون گـفت: ای ملعون! داخل شو، او هم در جواب گفت: ملعونی بـرمـلـعـونـی دیـگـر وارد مـی‌شـود. وقتی وارد شد، مشاهده کرد که خوشه‌انگوری در دست فرعون است و درباره آن حیران مانده است.

گـفت: او را به من بده، تا مشکل تو را حل کنم. انگور را از او گرفت و اسـم‌اعظـم را بر او خواند. همان طوری که آن مرد خواسته بود، بهترین لـؤلؤ وجواهر شد.آن گاه شیطان گفت: ای رفیق عزیز! خودت انصاف بده من بااین همه علم و کمال و قدرت که دارم می‌خواستم بنده‌ای از بـنـدگـان خداباشم، ولی مرا به عنوان بنده، قبول نکردند و از درگاه سلطان حقیقی‌بیرونم کردند.

امـا تـو بـا ایـن نـادانـی و حـمـاقت که داری، ادعای خدایی می‌کنی و مرتبه‌بزرگی را می‌خواهی.

فرعون گفت: ای شیطان! چرا بر حضرت آدم سجده نکردی؟ ـ که تو را ازبـهـشـت بـیـرون کـنـنـد و مـلـعون شوی؟ جواب داد: ای فرعون! چـه‌می‌دانستم، طینت خبیثی مانند تو در صلب او قرار دارد، از این رو به اوسجده نکردم.(۶۹)

شیطان و حرف حساب!

ایـن طـور نیست که شیطان همیشه حرف ناحساب بزند. گاهی‌اوقات هم به دوستان و حتی دشمنان خود هم سفارش درست می‌کند وحرف حـساب می‌زند. گاهی اوقات با همان حرفهای حساب شده،دوستان و طـرفـداران خود را رنجانده، آنها را به رسوایی می‌کشاند و ازغرورشان پایین می‌آورد.

روزی فـرعـون ـ هـمـان کـسی که مدت‌ها ادعای خدایی کرد و مردم هـم‌خـدایـی او را پـذیـرا گـشـتند و از پیروانشان شدند. در حالی که خـوشه‌انگوری را به دست گرفته و آن را می‌خورد، شیطان به صورت

مردناشناس داخل مجلس شد و گوشه‌ای نشست.

فرعون رو به جمعیت کرد و گفت: آیا کسی هست که خوشه انگور رامروارید کند؟ شیطان گفت: بلی، خوشه انگور را گرفت و اسمی «ازاسماءالله» را بر آن خواند، فورا مروارید شد. آن را به دست او داد.

فرعون هم آن را گرفت، نگاهی کرد و از روی تعجب گفت: عجب استادماهر و زبردست هستی! آیا تو ابلیس نیستی؟ گفت: چرا. بعد گفت: ای‌فرعون! از این عجیب‌تر آن که، با این علم و کمال و استادی و مهارتی که‌من دارم، نه خدا و نه بندگان او، مرا حتی به بندگی قبول ندارند. ـ همیشه‌به من ناسزا می‌گویند ـ ولی همین مردم تو را با این خریت و بی‌وجدانی،به خدایی گرفته و از تو پیروی می‌نمایند. این حرف را گفت و از میان‌جمعیت ناپدید شد(۷۰)

اسم اعظم چه بر آنها بدمید
خوشه‌ها گشت همه مروارید
گفت فرعون: زهی فصل و کمال
که عدیل(۷۱) تو بود فرض محال
زین سخن شد متبس شیطان
پاسخش داد چنین گریه کنان
من بدین فضل و کمال ای مجهول!
نزد حق بندگیم نیست قبول
می‌کنم چون تو بدین رسوائی
دعوی ربکم الاعلائی

بلی، اینجا آن ملعون حرف حق و حسابی را به ملعون‌تر از خود گفت. به‌او فهماند که کار و روشش غلط است. او فقط یک دستور خدا را عمل‌نکرد. با آن همه عبادت و سابقه‌های طولانی که در میان فرشتگان داشت‌بیرونش کردند و ملعون دو جهان گشت. اما فرعون با این که نه خدا راعبادت کرده و نه در میان ملائکه بوده و نه علم و کمال داشته و به خدامشرک بود و ادعای خدایی داشت خدا با او چه خواهدداشت؟!

شیطان و معاویه

معاویه از فعالیت روزانه به تنگ آمده، از حیله و نیرنگ و نقشه‌های گوناگون سردرد گرفته، از رفت و آمد سرسپردگان و جیره خواران به‌ستوه آمده، از زندان و تبعید و کشت و کشتار، ضعف اعصاب گرفته بودقضاوتهای ناحق و بی‌جا، وجدانش را عذاب می‌داد و می‌خواست ازعذاب وجدان رهایی یافته و کمی از دردسر خود بکاهد. به اطاق‌مخصوص خود رفت که از قالی‌های نخ قرمز و پرده‌های ترمه ومتکاهای پربار، و خت‌هایی که با تشک‌های نرم فرش شده بود رفت.یک راست بدون آنکه نامه‌های خصوصی‌اش را مطالعه کند و از متن‌آنها باخبر شود، روی تخت خود لمید، شاید خواب به چشمهای خسته‌او بیاید. اما مثل اینکه خواب هم از ظلم وجنایت او به تنگ آمده بود. آن‌شب خواب از او دور شده و تا نزدیکی‌های صبح به سراغ او نیامد.نزدیکهای طلوع فجر بود که با هزاران زحمت می‌رفت که چشمهایش‌گرم شود و به خواب رود، اما خواب نبود، بلکه خیال خواب بود!

در همان خیال خواب و بیداری، به نظرش آمد که شخصی ناگهان وارداطاق او شده و آهسته، آهسته رو به تخت خواب او می‌آید.

بی‌اختیار از رخت خواب پرید و آن شخص هم مانند سایه‌ای از مقابل‌چشمانش ناپدید شد.

معاویه با عجله لحاف ابریشمی را از روی خود کنار زد و با چشمان‌خواب آلود و مضطربش نگاهی به گوشه و کنار اطاقش انداخت ولی‌کسی را ندید.

به رخت خواب برگشت و با بدن لرزان، دراز کشید. طولی نکشید که‌گویی سایه آن شخص دوباره به سراغش آمد. بار دیگر از خواب پرید و باترس و نگرانی و آهستگی گفت:

کیستی؟

آن شبح گفت: منم ای معاویه! گفت: تو کیستی؟ نامت چیست؟ اینجاچه کار می‌کنی؟ او صدایش را بلند کرد و گفت: اگر می‌خواهی

نام مرابدانی، به گفته شما بنی نوع آدم ابلیس هستم!
معاویه گفت: ابلیس لعین؟ جواب داد: بلی، ولی آن ابلیسی که باید به تـو وفـرزنـدان انـسـانـی چون تو، لعنت و نفرین بفرستد. نه اینکه به او لـعنت‌فرستند سپس زمزمه کنان گفت: این انسان بود که میان من و خدای من‌جدایی انداخت.
مـعـاویـه گـفـت: اینجا آمدی چه کنی؟ برای چه در این هنگام مرا از خواب‌خوش بیدار کردی؟
گـفـت: بـیـدارت کـردم کـه بـه سجده روی، نماز جماعت گزاری، چون‌هنگام نماز است.
مـگـر «عـجـلـوا بـالـصـلوة قبل الفوت» را از حضرت محمدمصطفی صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای؟ هنگامی که او از وحدت اللهسخن می‌گفت. معاویه با تعجب گفت: تو از گفته پیامبر صلی الله علیه وآله و وحدت سخن می‌رانی؟!
ابـلـیـس گـفـت: آری، مـن بـودم کـه مـی‌خواستم بجز خدا به کس دیگری‌سجده نکنم. معاویه گفت: تو مرا بیدار می‌کنی تا نماز گزارم؟ چگونه‌باور کنم که مرا به خیر می‌خوانی؟
دزدی کـه مـخـفـیـانه در سرای دیگری در آید مگر پاسبانی می‌کند؟ بـه‌خصوص دزدی مانند تو «قطاع الطریق» چگونه گفته‌های تو را باورکنم؟ تو کسی هستی که همه را فریب می‌دهی، یقینا مرا برای نماز بیدارنکردی، مقصود حقیقی‌ات را بگو!
ابـلـیـس جـواب داد: ای مـعاویه! غرض من خیر خواهی است، من اول ازفـرشـتـگـان بودم، خدا را با جان و دل عبادت می‌کردم، محرم اسرار الـهـی‌و بـا ساکنان عرش، هم دم و همنشین بودم. نظر لطف و رحمت الـهـی،هـمواره با ما و بر ما بود. آن عرق خداشناسی هنوز در وجود من هست.سجده نکردن من اگر هم از روی حسد و تکبر باشد، باز هم این کـار ازعشق من به خدا سرچشمه می‌گیرد و از سر آن علاقه‌ای که به خداداشتم، می‌خواستم غیر از خدا سجده نشود.

شیطان که رانده شد، بجز یک خطا نکرد
خود را برای سجده آدم رضا نکرد
شیطان هزار مرتبه بهتر زبی نماز

او سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

مـعاویه گفت: گیرم این حرفهای تو درست باشد و چنین که گفتی: بـوده‌باشی ولی الان از آنها خبری نیست. تو رانده شده‌ای، تمام فتنه و فـسـادروی زمـیـن از تـو بر می‌خیزد، همه کشتارها به دست تو انجام می‌گیرد.دزدهای سر گردنه را هدایت می‌کنی، غرق شدن قوم نوح به دسـت تـوبود، نابودی قوم عاد به وسیله باد، از نقشه‌های تو بود، سنگ بـاران شـدن‌قوم لوط به وسیله تو انجام شد، ابولهب که خویشاوندی را فـرامـوش‌کـرد، بـه تحریک تو، ابوالحکمی که ابوجهل لقب می‌گیرد، «بـلـعـم‌بـاعـورا» کـه از رحـمـت خـداونـد دور مـی‌شـود، «برصیصای»ی‌عابد که کافر می‌شود، هزار هزار مسلمانی که از دین بر می‌گردند و به‌دوزخ برده می‌شوند، هزار فتنه و اختلاف که از میان خانواده‌ها برمی‌آید، همه زیر سر تو و عامل آنها تو هستی، آتش آنها را تو روشـن‌می‌کنی حربه را تو به دست آنها می‌دهی. شیطان گفت: عجبا! آیـا انـسـان بـه‌وسـیله من کافر می‌شود!؟ خیر این طور نیست. گمان می‌کنی این‌گمراهی‌ها از طرف من است؟

اگـر از طـرف مـن بـوده و طـبـیعت آنان بد و خراب و فاسد نبود، آیا تـوانـستم‌یکی را ستمگر و ظالم و یکی را خیان کار، یکی را فریب کار و افسونگر ویکی را قاتل و خونریز بار آوردم؟

چـرا خـوبـان و نـیـکـان را نـتوانستم بفریبم و از راه راست به در برم؟ چرانتوانستم آنها را هم مانند تو تحویل دنیا بدهم؟

تـو و کـسـانـی مـانـنـد تـو هـسـتـنـد که گناه می‌کنند، عذر و بهانه خرابکاری‌های‌خود را به من نسبت می‌دهند و این طور وانمود می‌کنند که شما رافریفتم و به گناه کشاندم.

ولـی هـمـان خـدایـی کـه مـن مـی‌شـنـاسـم و در شناسایی تو تردید دارم،مـی‌داند و خوب هم می‌داند که تو مانند تو گناه کار و بد سرشت هستند.نمی‌توانید گناه خود را به گردن دیگری بار کنید.

ای مـعـاویـه! راسـتـی، گمان می‌کنی با این بار گناه و حیله و مکر و شـیـطـنـت،خلیفه مسلمانان هستی؟ کارهای زشت و پلید خود را در کـشـتـن‌پرهیزکارترین افراد دنیا و مسموم کردن آنان را می‌خواهی به گردن چه‌کسی بگذاری؟

ای مـعـاویـه فـریـبـکار و پر حیله! به هوش باش که لعنت ابدی بعد از من‌نصیب تو خواهد بود!
صـدای نیرومند ابلیس لرزه شدیدی بر سر تا پای معاویه افکند.خواست سـر خـود را زیر لحاف کند، باز صدای او را شنید که می‌گوید:من کی مـی‌توانم قلب مرد را سیاه کنم؟ من خدا نیستم که بتوانم درقلب‌های مردم تصرف کنم؟ چگونه می‌توانم خوب را بد کنم و بد راخوب نمایم؟ عـمـل مـن مانند آینه هست که خوب را خوب نشان می‌دهد و بدرا بد. مـن‌افـراد پـست و نیک را راهنمایی می‌کنم. اما پیشوای زشت کاران و بـدسـیـرتـان هـسـتـم. مـثـل من مثل باغبان است که شاخه‌های‌تر را پرورش‌می‌دهد و شاخه‌های خشک را می‌زند.
خـدا خـیر و شر را خلق کرده، و انبیا را فرستاده که شیوه بندگی را بر مـردم‌عرضه کنند، گناه شهوات را عرضه نمایند، آن که سرشتش پاک باشددنبال انبیا می‌رود، آن که سیرتش ناپاک باشد دنبال شهوات!
گـناه من چیست؟ من هیچ‌کاره‌ام! چرا مردم را لعنت می‌کنند و خود رابی‌گناه جلوه می‌دهند؟
مـعـاویـه کـه خـود را در پـیـش خداوند و هم شیطان باخته و نگرانی شـدیـدی‌کـه تمام وجودش را گرفته بود. چنین گفت: ای ملعون! تو بـرای راه زنی وفریب کاری خود دلیل و حجت می‌آوری؟ خود را تبرئه می‌نمایی؟حالا از من راه چاه می‌جویی؟
درسـت اسـت کـه من تاجر این دنیا هستم، همه کس و همه چیز را به دیده‌تجارت و سود بردن می‌نگرم، ولی خریدار هر کالا و لباسی نیستم. آن را مـی‌خـرم کـه بتوانم در میان مردم و خلق خدا به مصرف برسانم. امابا همه این گفته‌ها نسبت به تو مشکوکم.
پـس از آن، هـمان طور که روی تخت خواب نشسته بود، دست خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! داد ما را از این دشمن قدیمی بـگـیـر!خـدایـا! مـن در بـرابر دلیل و حجت او عاجزم و نمی‌توانم او را مـحکوم‌کنم. گفت و گو کردن او هم برای من رنج آور می‌باشد. اگر دستم رانگیری روزگارم سیاه و تباه است.
او حـدیـث مـی‌گـویـد: ولـی حـدیث او پر از فتنه و و شر است! با آن، تـمـام‌مردان و زنان را افسون می‌کند. در همین حال گفت: ای ابلیس

ملعون‌فتنه جو! راست بگو، چرا مرا از خواب بیدار کردی؟
ابــلــیــس گــفــت: ای مــعــاویه! تو بی‌خود جسارت می‌کنی و دست به درگــاه‌حــق بــلــنــد کــرده‌ای و از او کــمــک می‌خواهی، تو از او یاری مــی‌خــواهی تامرا دور دارد که راه را بر تو نبندم؟ تو را فریب ندهم و به گــمــراهــی‌نــکشانم؟ تو که تار و پود وجود و روانت را دسیسه و فریب کــاری وگــمــراهــی خــلــق فــراگــرفته، داری پیش خدا از من شکوه می‌کنی؟
در حــالــی کــه بــایــد از دســت نــفــس سرکش خود بنالی، بی‌دلیل مرا لــعــنــت‌مــی‌کــنــی؟ خودت از من نابه‌کارتری. گناه می‌کنی و مرا بد می‌گویی؟
ای مــعــاویــه! مــن از بــد بــیزارم، یک بدی کردم هنوز از آن پشیمان و نالانم،انتظار دارم خدا مرا ببخشد!! برای همین یک گناه در میان خلق بد نام‌شدم. تمام مرد و زن گناه خود را به گردن من می‌اندازند.
مــعــاغــویــه کــه از یان رک گویی، و افشای اندیشه‌های باطنش که از زبــان‌شــیطــان بر آمده بود، بیچاره و ناتوان گشته و برای آن که به این گفت و گوهاپایان دهد، باز به سؤال اول برگشت و گفت: ای ملعون! بــگو چرا مرا ازخواب بیدار کردی؟ تو همه را خواب می‌کنی و به مستی فرو می‌بری،علت بیدار کردن مرا بگو؟
ابــلــیــس پــاسخ داد: حــالا کــه تــو برای اولین بار در عمرت، به دنبال یــک‌سخن راست برخاسته‌ای، می‌گویم: من از آن جهت بیدارت کردم کــه‌نــمــاز گــزاری! چون آه دل پشیمانی اینکه آفتاب بر آمده و نماز از دست تورفته، به درگاه خدایی که ناظر دل‌ها است برتری دارد، ای آه دل را روانه‌درگاه معبود سازی، ای معاویه فریب کار!
تــو هــنــوز نــمــی‌دانــی که خداوند آفریننده زمین و آسمان‌ها، در همه آفــریــنش‌یک گوهر درخشان در نهاد آفرینش قرار داده که نامش دل است! و این‌دل جای خدا و نور خدا و عرش رحمان است.(۷۲)
و ایــن جــهــان جــای دیــگران. آهی که از دل برخیزد، چون نور خ دایی داردروشــن و پــاکــیــزه و جــاودانی می‌ماند، برای همین است که خدا مــی‌گــویــد: ازآه دل‌هــا حــذر کــنــید و با خواسته‌های دل بی‌نوایان و مظلومان، هم داستان‌شوید!

آه دل راستگو است. پشیمانی آن که چرا به وقت نماز نرسیده، بر صدنماز سروقت خوانده شده و لقلقه‌های زبان بی‌دل برتری دارد.
من می‌خواستم تو با این پلیدی که روانت را در نوردیده، به فیض الهی،یعنی پشیمانی دل نایل نشوی و آه دل و پشیمانی روان پیدا نکنی!
در این هنگام معاویه دید که در باز شد و سایه‌ای به شکل خودش که‌همان قبای زربفت و عمامه سبز مانند خودش را بر سر داشت. آهسته‌آهسته وارد اطاق شد! و به سوی تخت معاویه پیش آمد. معاویه وحشت‌زده خود را به عقب کشید و نعره بلندی برآورد و بی‌هوش‌افتاد.(۷۳)

عمر شیطان را رها می‌کند

خـواجـه عـبدالله در تفسیر خود حکایت کرده: عمر بن خطاب‌روزی را دیـد، گریبان او را گرفت و گفت: مدتی است من در پی تو بودم تابه خانه ببرم، کودکان با تو بازی کنند و خوشحال باشند.
شـیـطـان گـفـت: ای عمر! احترام پیران را داشته باش! من در هفت آسـمـان‌خدا را عبادت کرده‌ام، در هر آسمان صد هزار سال بالا رفتم و پنداشتم‌آن بالا رفتن از برای من سعادت و کرامتی است.
چـون نـیـک انـدیـشـیـدم، در یـافـتـم هر چه بالاتر روم عروج نمایم، وقتی‌بیفتم سخت‌تر به زمین می‌خورم و استخوانم خوردتر خواهد شد.
ای عـمـر! تـو عـبـادت هـزار سـالـه مرا ندیدی ولی من تو را پیش بت درسـجـده دیـده‌ام. عـمر خجالت کشید و دست از وی بداشتن و او را رهاکرد.(۷۴)
شـیـطـان مـی‌خـواهـد به عمر بگوید: به مسلمانی خودت مغرور نشو، تـومـدتـی از عمر خود را بت پرست بودی. (حدود ۲۸ یا ۳۵ سال) ولی مـن‌یـک لـحـظـه بت نپرستیدم. اگر تو مدتی است که ظاهرا عبادت مـی کـنـی،ولـی من صدها هزار سال خدا را واقعا عبادت کردم، ولی با یـک‌خـودپـسندی و خود بینی و با یک تکبر همه چیز را از دست دادم.
شـیطان‌به یحیی می‌گوید: ای یحیی! من وقتی در میان ملائکه بودم، یک سجده‌من چهار هزار سال طول کشید.(۷۵)
حـضـرت امـیـر عـلـیـه‌الـسلام می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا رابـنـدگـی کـرد مـعـلـوم نـیـسـت از سـالـهـای دنـیا یا از سالهای آخرت‌است.(۷۶)

شیطان و آمدن آیه توبه

امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی که این آیه نازل شد
«و الـذیـن اذا فـعـلـوا فـاحـشـه او ظـلـمـوا انـفسهم ذکرو الله فاستغفروالذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله،»
«نـیـکوکاران کسانی هستند که هرگاه کار ناشایسته‌ای انجام دهند یـاظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آورند و از گناهان خود به درگـاه‌خـدا تـوبه می‌کنند ـ و می‌دانند ـ جز خدا هیچ کس نمی‌تواند گناهان خلق‌را بیامرزد». (۷۷)
شـیـطـان بـالای کـوهـی در مکه رفت که آن را «ثور» می‌نامند، و بـاصـدای بـلند فرزندان خود را صدا کرد. همه آنها دورش جمع شدند وگـفـتـنـد: ای بزرگ ما! برای چه ما را صدا زدی؟ جواب داد: این آیه نـازل‌شده چه باید کرد؟ یکی از آنها گفت: من چنین و چنان می‌کنم. گـفـت:خـیـر، تو اهل آن نیستی، دیگری بلند شد و گفت: من چنان مـی‌کـنـم.شیطان گفت: تو هم اهلش نیستی. «وسواس الخناس» بلند شد وگفت: من اهل آن هستم. گفت: با چه وسیله؟ جواب داد: به وسـیـله وعده!فرزندان را وعده می‌دهم تا آنها را به خطا و گناه وادار کـنـم. وقـتـی آنـهـا به‌گناه افتادند، توبه کردن را از یاد آنها می‌برم و نمی‌گذارم استغفار کنند.
شـیطان گفت: تو سزاوار چنین کاری هستی و او را مؤکل بر اولاد آدم نمودتا روز قیامت. (۷۸)

شیطان از فریب چند طایفه عاجز است

امـام صـادق عـلـیـه‌الـسلام فرمود: شیطان گفت: من از حیله کردن پـنـج‌طـایـفـه عـاجزم، غیر از این پنج طایفه بقیه مردم در اختیار من هستند.
اول: کـسـی که در همه کارهایش بر خدا توکل کند و به ریسمان الهی چنگ‌زند.
دوم: آن که شب و روز مشغول ذکر خدا باشد و تسبیح گوید.

سوم: بنده‌ای که در همه جا آن چه برای خود می‌پسندد، برای برادرمؤمن خود هم همان را بخواهد.
چهارم: آن که وقتی مصیبت و بلایی بر سر آن آید جزع و فزع نکند.
پنجم: کسی که راضی به قسمت و قدر الهی باشد و اندوه روزی‌نخورد.(۷۹)

شیطان و مردم قم

از امام صادق علیه‌السلام نقل کنند، مردی بر آن حضرت وارد شدو عرض کرد: یا بن رسول الله! می‌خواهم از چیزی بپرسم که تاکنون کسی از آن نپرسیده و بعدا هم نخواهد پرسید! آن حضرت فرمود: شایدمی‌خواهی از من سوال کنی از حشر و نشر مردم؟ آن مرد عرض کرد:قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برگزید،نمی‌خواهم سوال کنم، مگر آن را که فرمودی! حضرت فرمود: محشرهمه مردم در زمین بیت المقدس است مگر مردم قم، چون آنها درقبرهای خود محاسبه و از آن جا به سوی بهشت برده می‌شوند. بعدفرمود: اهل قم گناهشان بخشیده است.
آن شخص بر روی دو پای خود بلند شد و عرض کرد: یابن رسول الله‌صلی الله علیه و آله و سلم! این فقط مخصوص مردم قم است؟ فرمود:بلی مخصوص اهل قم و کسانی که حرف آنها را می‌زنند ـ و از آنها تبعیت‌می‌کنند. بعد فرمود: آیا می‌خواهی از این بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی.فرمود: از جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من رسیده که آن‌حضرت فرمود: ـ در شب معراج از بالا نگاه کردم ـ چشمم به زمینی‌افتاد سبز و خرم، رنگ آن رنگ زعفرانی و بوی آن مانند بوی مشک وعنبر بود. پیرمردی که کلاهی بر سر داشت، و چهار زانو در وسط آن‌زمین نشسته بود. گفتم: ای حبیب من جبرئیل! این کدام بقعه از زمین‌است؟ گفت: در این سرزمین دوست داران وصی تو علی ابن ابی‌طالب‌هستند. گفتم: پیر مردی که چهار زانو نشسته

است؟ جواب داد: آن‌شیطان لعین است. گفتم: برای چه آن جا نشسته؟ جبرئیل گفت:می‌خواهد آنها را از ولایت علی منحرف کرده و به سوی فسق و فجوربکشاند.

گفتم: ای جبرئیل! مرا به سوی او ببر. جبرئیل آن حضرت را در یک‌چشم به هم زدنی پیش ابلیس برد. فرمود: ((قم))[80] ای ملعون! از این‌سرزمین برخیز و برو. در کار زنان و فرزندان مرجئه کن. (مرجئه طایفه‌منحرفی هستند) چون اهل قم پیروان و دوستان من و وصی من، علی‌ابن ابی‌طالب هستند ـ مشکل است بتوانی آنها را گول بزنی.[81]

معراج

این حدیث از مجلسی نقل است یادآور اسلام
کرده وصف حضرت ختم رسولان را تمام
دید پیغمبر شب معراج از عرش برین
لمعه نوری به رنگ زعفرانی در زمین
گفت: با جبرئیل احمد این چه نورستی به پا
کایدش بوی عبیر و مشک و عنبر در فضا
داد پاسخ: جبریئلش این نیکو سرا
جایگاه دوستان و شیعیان مرتضی
نور باران از محبان تو آن وادی نور
گشته ز امر حق ز آنها هر بال و فتنه دور
گفت: بر گو کیست؟ آن صاحب کله در آن مکان
گفت: ابلیس است جانا در فریب مؤمنان
گفت: خواهم دور سازم آن لعین از دوستان
جبرئیل آورد او را بر زمین از آسمان
گفت: با ابلیس احمد، قم لعین بی‌حیا
دور شو زینجا که باشد این حریم آل ما
گر برای دوستان، تو باشی در کمین
رو نباشد جایت اینجا هست جای مؤمنین

پس بخواند آن ارض اقدس شهر قم
چونکه احمد ز امر حق، بر گفت با ابلیس قم
گر که دور از اهل قم کرده خدا رنج و عذاب
ز احترام حضرت معصومه باشد این حساب
اختر برج ولایت سومین بانوی دین
دختر موسی بن جعفر، خفته است در این زمین
لب ببند ای میره‌ایی، زین خاک پاک با شرف
وصف او باید شنید از شهریار لو کشف

شیطانی که از گناه خویش توبه کرد!

در میان بازماندگان ابلیس لعین هیچ کدام توبه نکردند و ایمان‌نیاوردند، مگر یکی از آنها به نام «هام» که در زمان حضرت نوح‌علیه‌السلام به دست آن حضرت توبه نمود.

از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده: روزی حضرت‌رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند. ناگهان مردی بلند قامت‌و چهار شانه مانند نخل خرما وارد شد و سلام کرد. آن حضرت جوابش‌را داد و فرمود: ای بنده خدا! قیافه و صحبت تو مانند جن است، چه‌کسی هستی؟ گفت: من «هام» پسر «هیم» که او پسر«لاقیس»
پسر ابلیس است هستم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پس از تو تاابلیس دو پدر بیشتر فاصله نیست؟ جواب داد: بلی یا رسول الله. فرمود:چه قدر از عمر تو گذشته است؟

گفت: من در زمانی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، پسر بچه‌ای بودم‌که حرف‌ها را متوجه می‌شدم و مردم را از وحدت و یک پارچگی بازمی‌داشتم. دور نیزارها می‌گشتم و مردم را به قطع رحم و جدایی‌می‌خواندم و طعام را فاسد می‌کردم. حضرت فرمود: چه قدرروش توبد بوده و چه پسر بدی بودی. گفت: یا رسول الله! از این

حرف‌ها بگذر،چون من توبه کردم و تو به من به دست حضرت نوح انجام شد. در کشتی‌با او بودم. او را به خاطر نفرین امت خود سرزنش کردم، تا جایی که نوح‌گریه کرد و مراهم گریانید. از آن روز تاکنون بر توبه خود هستم و پناه به‌خدا می‌برم از این که توبه خود را بشکنم و از جاهلان باشم.

بعد از آن، با حضرت ابراهیم علیه‌السلام بودم. وقتی که او را به آتش‌انداختند و خداوند آتش را بر او سر گردانید! سپس با حضرت هودعلیه‌السلام بودم. در مسجدی که مردم به او ایمان آوردند، و زمانی که‌قوم خود را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم، تا آن جا که هود گریه کرد ومرا گریاند.

آن گاه با حضرت یوسف علیه‌السلام بودم. وقتی که برادرانش بر اورشک بردند و او را در چاه انداختند، جلوتر به چاه رفته و او را گرفتم و به‌آرامی در ته چاه گذاشتم، در زندان با او هم نشین بودم، تا این که او را اززندان آزاد کردند، با حضرت صالح علیه‌السلام بودم، وقتی قوم خود رانفرین کرد او را نکوهش کردم. از همراهان زمان حضرت موسی‌علیه‌السلام بودم، بخشی از تورات را به من آموخت و فرمود: اگرحضرت عیسی را درک نمودی از طرف من به او سلام برسان، من هم‌وقتی حضرت عیسی را درک کردم، از طرف موسی علیه‌السلام به اوسلام رسانیدم. حضرت عیسی علیه‌السلام هم بخشی از انجیل را به من‌آموخت و فرمود: اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک‌کردی، از جانب من به ایشان سلام برسان، و اینکه سلام عیسی‌علیه‌السلام را به شما می‌رسانم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و بر عیسی روح الله وجمیع انبیای خدا و رسولان الهی، تا زمانی که آسمان‌ها و زمین بر قراراست سلام و تحیت باد و بر تو هم ای «هام» سلام باد که سلام‌عیسی علیه‌السلام را به من رسانیدی.

«هام» گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من همه‌کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام. همگی بشارت آمدن تو را می‌دادند وانبیا همه به تو سلام رساندند و گفتند: تو از همه آنان برتر و بالاتری. آن حضرت فرمود: حاجات خود را بخواه. گفت: اولین حاجت من

ایـن‌اسـت کـه خـدا شـما را برای امتتان باقی و سالم بدارد و امت تو را اصلاح‌کند. اطاعت و فرمان برداری از خلیفه و وصی بعد از تو از نصیبت آنـان‌بـگـرداند، زیرا امتان پیش از نابود شدند به علت مخالفت را اوصیا بود.حاجت من این که قرآن را به من یاد دهی.
حـضـرت رسـول صـلـی الله عـلـیـه و آلـه و سـلـم به امیر المومنین علیه‌السلام‌فرمود: یا علی! قرآن را به «هام» بیاموز و با او مدارا کن.
«هـام»از جـای خود بلند شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!این شخص کیست که می‌فرمایی قرآن را به من بیاموزد؟ (ما جـمعیت‌جن ماءمور هستیم که به غیر پیامبر و وصی او از کسی اطاعت نـکـنـیم.حضرت فرمود: شما در کتاب‌ها چه را وصی آدم یافتید؟ شش پسر آدم‌را. فرمود: چه کسی را وصی نوح یافتید؟ گفت: «سام» پسر نوح را.
فـرمود: وصی هود چه کسی بود؟ گفت: «یوخا» پسر عموی هود ـ یـافـانـغ فرزند خود هود. پرسید: وصی ابراهیم که بود؟ گفت: اسحاق فرزنداو. بعد پرسید: وصی موسی کدام است؟ گفت: یوسع بن نون.
فـرمـود: وصـی عـیـسـی کـیـسـت؟ گـفت: شمعون پسر «حمون الصفا»پسر عموی مریم.
بـعـد از آن فـرمود: در کتاب‌ها چه کسی را وصی محمد صلی الله علیه وآلـه و سـلـم یـافـتید؟ «هام» گفت: در تورات نام او را «الیا» ذکـرکـرده. حضرت فرمود: این همان «الیا» است که اسم او علی و وصـی‌مـن مـی‌باشد «هام» عرض کرد: یا رسول الله! آیا اسم دیگری هـم‌دارد؟ گـفـت: بلی. او حیدر است. چرا این سوال را کردی؟ جواب داد:چون در انجیل او را «هیدارا» یافتم. فرمود: این همان است.
بعد از این سوال و جواب‌ها، حضرت علی علیه‌السلام چند سوره ازقرآن بـه او آمـوخت. «هام» گفت: یا علی! همین قدر کافی است.فرمود: بلی چون کم قرآن زیاد است.
«هـام» بـا حـضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وداع کرد: و تا آن‌حـضـرت زنـده بـود، دیـگر نیامد. وقتی که جنگ صفین شروع شد در«لیله الحریر» پیش حضرت علی آمد.[۸۲]

شیطان و امام سجاد

نقل شده: شبی از شب‌ها حضرت امام سجاد زین العابدین‌علیه‌السلام در نماز و تهجد بود، و با خلوص نیت خدا را عبادت می‌کرد- شیطان به فکر فرو رفت، کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف‌کند ولو به کوتاه کردن نماز باشد. آن لعین به صورت مار عظیمی ظاهرشد که آن حضرت را بترساند و از عبادت منصرف گرداند. جلو آن‌حضرت رفت و آمد می‌کرد. حضرت ملتفت او نشد، آمد داخل سجاده‌امام، باز ایشان متوجه نشد. پس از آن آمد و انگشت پای او را در دهان‌گرفت و فشار داد، به طوری که پای او مجروح شد باز آن حضرت متوجه‌نشد و نماز خود را به پایان رسانید.

بعد از آن که از نماز فارغ شد: دانست که شیطان است. او را لعن کرد وفرمود: ای ملعون! از این جا دور شو و باز متوجه عبادت و نماز شد،ناگهان صدایی شنید که هاتفی می‌گفت: «انت زین العابدین» تویی‌زینت عبادت کنندگان. و این جمله سه مرتبه گفته شد. از این حیث آن‌حضرت ملقب شد به «زین العابدین» و این لقب در میان مردم‌مشهور گشت.

ابی‌بصیر از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: علی ابن ابی‌طالب‌فرمود: شیطان را در خواب دیدم، از جای خود برخاستم و با مشت بربینی او زدم و بینی او را شکستم. صبح که از خواب برخاستم در لباسم‌خون را دیدم.(۸۳)

شیطان بزرگ، آمریکا

بعد از آن که انقلاب شکوه‌مند اسلامی ایران به رهبری حضرت‌امام

خمینی (ره) به ثمر رسید. طاغوت‌ها و طاغوت چه‌ها بعضی فرارکردند و بعضی به دست انتقام گرفتار شدند. اما هنوز در کشور آمریکا ودست نشاندگان او مرموزانه و مخفیانه می‌خواهند انقلاب را از مسیراصلیش منحرف کرده یا اگر نتوانند به سقوط کشانند، علیه انقلاب‌نقشه‌های گوناگونی کشیدند و توطئه‌های زیادی در لانه جاسوسی‌طراحی کردند. غافل از این که مرحوم آیه الله العظمی «خمینی»(ره) امام امت و ملت رنج دیده، تمام نقشه‌های آنها را می‌خوانند وروزی افشا خواهند کرد. و این کار به وسیله دانشجویان مسلمان پیروخط امام انجام گرفت و رسوایی آنان به تمام جهان ثابت شد و به گوش‌کشورهای جهان رسید.

در همان ایام هم، «آیه الله خمینی» دست به افشاگری جنایات‌آمریکا زده بود، در سخنرانی‌هایش جنایات او را یاد آور می‌شدند.وقتی شایع شد که آمریکا قصد دارد «ناوشکن» خود را به خلیج‌فارس بیاورد و جلوی صدور انقلاب را بگیرد ایشان قاطعانه فرمودند:«آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»

این جمله به تمام در و دیوار کشور نقش بست، در سخنرانی‌ها بر سرزبان‌ها

افتاد و همه آن را تکرار می‌کردند.

در زمان ریاست جمهوری کارتر، «امام خمینی»، در یکی ازسخنرانی‌های خود راجع به آمریکا و کارتر فرمودند: شیطان بزرگ‌آمریکا است و لقب شیطان بزرگ را به او دادند، این لقب در تاریخ به‌اسم آمریکا ثبت شد. همه محرومان دنیا از این نام گذاری خوشحال‌شدند. مگر دو طایفه، یکی خود آمریکا و دیگری شیطان پرستان.

در کتاب واژه‌های قرآن آمده که یکی از دوستان نقل می‌کرد: پس از آن که«امام خمینی» در یکی از سخنرانی‌هایش به آمریکا و کارتر لقب‌شیطان بزرگ داده بودند، افرادی در سر پل ذهاب که گویا از شیطان‌پرستان بوده‌اند با شنیدن این گفتار ناراحت شده و گفتند: چرا به معبودما اهانت شده و کارتر به معبود ما تشبیه گردیده است.(۸۴)

بـد نـیـسـت ایـن را هـم بـدانـیم که جنایت‌ها و خیانت‌های آمریکا به حدی‌است که حتی شیطان پرستان ننگ دارند که نام شیطان بر آمریکا وسـرانـش گـذاشته شود و می‌گویند: به خدای تو توهین شده است.
لـعـنـت‌خـداونـد بر شیطان بزرگ و همه شیطان صفتان و هم بر خود شیاطین‌باد.

بقای شیطان به وسیله اولیاء الله است

کسی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:وقتی یـکی از اولیای خدا از مادر زاده شود، شیطان بیرون می‌جهد وفریادی می‌زند که همه شیاطین به وحشت می‌افتند.
هـمـه پیش او آمده و می‌گویند: ای بزرگ و رهبر ما! چه خبر شده که این‌طور آشفته‌ای؟ جواب می‌دهد که یکی از اولیاء الله متولد شده است.
مـی‌گویند: تولد او چه کار به تو دارد؟ می‌گوید: اگر او بزرگ شود و به‌کمال برسد عده زیادی را هدایت می‌کند.
پـیـروان او مـی‌گـویـند: اجازه می‌دهی او را بکشیم؟ می‌گوید: خیر، برای‌این که بقا و زندگانی ما به وسیله آنها است.
اگـر یـکـی از اولـیـاء الله روی زمین نباشد و زمین از آنها خالی باشد، قـیـامـت‌بـر پـا شده و ما را به آتش می‌برند. ما تعجیل نداریم که داخل آتش‌شویم.(۸۵)
ایـن چـیـزی بـود که از این قلم برای نمایاندن بخشی از فرهنگ اسلام وقـرآن تـراوید و هشداری است برای شناخت بهتر و درست زندگی و آن‌چـه بـاید از آن پرهیز کرد و یا بدان روی آورد تا خشنودی خدا را در پی‌داشته باشد.
و باید تلاش کنیم که دچار وسوسه‌های پنهانی دشمنان دین خدا نشده وهـم چـنـان بر دین مقدس اسلام باشیم. دانستن این اخبار اگر همه تـنـبـه‌نـبـاشد، هشداری است تا در هر گام سنجیده و با چشم باز راه خویش رابرگزیده و گرفتار گمراهی‌ها نشویم.

امید که، دوست داران دین خدا و فرستان واپسین حضرت حق وخاندان پـاکـش کـه بیگمان دست گیر همه صالحان در روز رستاخیزخواهند بـود، از این نوشته توشه‌ای بر گیرند تا ماندگار بوده و سفره‌دلشان به نـورانـیـت مـهـر خداوندی و اولیایش رنگین گشته و همواره‌پاس‌دار ارزش‌های خوب اسلامی باشند.

امـیـد آن روز کـه بـا ایـن تـمـهید به پیشواز گام‌های پر بار و مبارک حضرت‌حجت (عج) برویم. آمین.